



رَوْضُ الْجَنَانِ وَرَوْحُ الْجَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

مطابق:

حسین بن محمد احمد الزمخشري

نیز آدل مرشد شمشیری

جلد ۱۶

از سوره احزاب تا سوره نمر

پیشکش و تصحیح

دکتر محمد حسینی رازی - دکتر محمد مصطفی ناصح



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ تَيْمِّمْ وَيَسِّرْ
[به نام خدای بخشاینده مهربان ^۱]

آیه ۴۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ
فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعِيَهُنَّ وَسِرَّ حُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ؛ ای آنان
که گرویده‌ای ! چون نکاح کنی بازنان مومن پس ^۲ طلاق دهی ایشان را از پیش آن
که نزدیکی کنی با ایشان ، نیست شمارا برایشان از عده‌یی ^۳ که بشمارای آن را
چیزی بدهی ایشان را و رها کنی ایشان را رها کردنی نیکو.

آیه ۵۰ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ
يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَ
بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ
النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي
أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ؛
ای پیغامبر ما حلال بکردیم تورا زنان ، آنان که بدادی مهرهای ایشان و آنچه دارد ،
دست راست تو از آنچه غنیمت آورد ^۴ خدای بر تو و دختران عم تو و دختران عمگانت تو
و دختران خالت و دختران خالگانت ، آنان که هجرت کرده باشند با تو و زنی مومن ،
اگر بدهد نفس ^۵ خود را به پیغامبر اگر خواهد پیغامبر که بزنی کند او را خالص ، تو
راست [بی] ^۵ مؤمنان. بدانستیم آنچه فریضه کردیم برایشان در زنانشان [و آنچه
دارد] دست راستشان تا نباشد بر تو تنگی . و بودست خدای آمرزنده و بخشاینده.

۱ - اساس و آب، ندارد؛ از داء افزوده شد.

۲ - دا : آنکه.

۳ - آج : زن.

۴ - آب : عذت.

۵ - اساس زیر و صالی رفته از داء افزوده شد.

آیه ۵۱ تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَءَ عَنِهُنَّ وَلَا تَعْرَضَ وَلَا يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا؛^۱ با پس دارد^۲ آن را که خواهی از ایشان و باز رای^۳ با تو آن را که خواهی و آن را که بجویی از آنان که دوری^۴ کردی، نیست بزه‌یی بر تو، آن نزدیک تر باشد که روشن بود چشمهای ایشان و دلتنگ نباشد^۵ و خوشنود شوند به آنچه تو بدهی ایشان را همه، و خدای داند آنچه در دلهای شماست، و بودست خدای دانا بر دبار^۶.

آیه ۵۲ لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا؛ حلال نباشد تو را زنان از پس این ونه آن که [بدل]^۷ کنی به ایشان از زنانی، و اگر چه تعجب آرد تو را نیکوی ایشان آلا آنچه مالک شود دست راست تو بر آن از کنیزکان، و بودست خدای بر همه چیز نگه بان.

آیه ۵۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَّا هُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْسِنِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَخْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَخْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا؛ ای آنان که گرویده‌ای مروی در خانه‌های پیغامبر^۸ آلا آنکه که دستوری دهند شمارا به^۹ طعامی جز گوش دارنده آن را رسیدن و لکن چون بخوانستتان در روی^{۱۰}، چون طعام بخوری بهراگنی و نه طلب انیس کنند^{۱۱} برای حدیثی که آن می رنجانید پیغامبر را شرم می دارد از شما و خدای شرم ندارد از حق، و چون خواهی از ایشان متاعی بخوایی از پس پرده آن پاک تر بود دلهای شما را و

۱- دا : با پس دار.

۳- دا : دور.

۵- دا : و پردبار.

- دا : با.

۹- دا : انس کننده.

۲- کذا در اساس؛ آب؛ رابی؛ دا؛ آری، که بر متن راجع است.

۴- دا : نباشند.

۶- اساس؛ ندارد؛ از لب، افزوده شد.

۸- دا : درشوی.

دل‌های ایشان را. نباشد شما را که رنجه‌داری رسولی خدای را و نه به زنی کنی زنان او را از پس او هرگز، آن باشد به نزدیک خدای بزرگ.

آیه ۵۴ **إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**؛ اگر آشکارا کنی چیزی یا پوشیده کنی آن را خدای به همه چیز داناست.

آیه ۵۵ **لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا**؛ بزه نیست برایشان در پدرانشان و نه پسرانشان و نه برادرانشان و نه پسران برادرانشان و نه پسران خواهرانشان و نه زنانشان و نه بندگانشان. و بررسی از خدای که خدای بودست بر همه چیزی گوا هست.^۱

آیه ۵۶ **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**؛ خدای و فرشتگانش صلات می‌دهند بر پیغمبر، ای آنان که گرویده‌ای^۲ صلات فرستی^۳ براو و درود دهی درود دادنی^۴.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ - الْآيَةَ، حق تعالی در این آیت خطاب کرد با مؤمنان و حکمی از احکام شرع بیاموخت ایشان را. گفت: ای مؤمنان گرویدگان چون نکاح بندی با زنان مؤمنات، آنکه طلاق دهی ایشان را پیش از دخول و مماسه، یعنی پیش از خلوت با ایشان؛ و این الفاظ کنایت است از جماع.^{۱۵}
فَمَا لَكُمْ؛ شما را نیست برایشان یعنی بر آن زنان، **مِنْ عِدَّةٍ**؛ از عده‌ای^۵. «مِنْ» مؤکد نفی است چنانکه: **مَا فِي الدَّارِ مِنْ رَجُلٍ**.

تَسَعَّدُونَهَا؛ که شما آن را بشماری از آقراء و یا شهر برایشان. نه عده به حیض است و ظهور و نه عده به ماه است برایشان به هیچ وجه عده‌ای نیست شما را بل در حال^۶ شوهر توانند کردن.

فَمَتَّعُوهُنَّ؛ ایشان را مُتعه بدهی - و بیان مُتعه گزارده‌ایم^۷ در سورة البقرة که آن بر

۱- ۵۱: گواه. ۲- آب: گرویدگان‌ای.

۳- ۵۱: صلات دهی. ۴- ۵۱، آب، افزوده: قوله: آج، لب: قوله تعالی.

۵- لب: از وعده. ۶- آج، لب: حالت.

۷- ۵۱، آج، لب: کرده‌ایم.

قدر دستگاه مرد باشد از درویشی و توانگری^۱. فی قوله: ... وَمَتَّعُوهُنَّ^۲ عَلَى
الْمُوسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ...^۳

عبداللہ عباس گفت: آیت^۴ مخصوص است به آنان که ایشان را مہری مُسَمًی
نکرده باشند، اما آنان را کہ مہری مُسَمًی کرده باشند ایشان را نیمہ مہر لازم بود،
۵ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِنْ^۵ ظَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ قَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً
فَيُضَفْ مَا قَرَضْتُمْ...^۶ و این موافق مذهب ماست.

سعید بن المسیب گفت و جماعتی: کہ هر دو را بر جمع نیمہ مہر واجب باشد و
مُتَعَمَّ مستحب، چون دو شخص مختلف یکی مدخول بها و یکی غیر مدخول بها،
چنان کہ شرح آن در سورة البقرہ رفته است^۷.

۱۰ وقتاده گفت: آیت منسوخ است بہ آیت نیمہ مہر کہ گفتیم، مِنْ قَوْلِهِ: فَيُضَفْ
مَا قَرَضْتُمْ. و درست آن است کہ آیت هر دو محکم [۲- پ] است و منسوخ نیست،
برای آن کہ میان ایشان تنافی نیست جمع توان کردن هر دو را^۸، چه در حکم^۹
مختلف است. وَسَرَّحُوهُنَّ مَرَاحًا جَمِيلًا؛ و دست از ایشان بداری و رها کنی
ایشان را رها کردنی نیکو.

۱۵ بعضی مفسران گفتند: «سراج جمیل» آن باشد کہ بیرون از نیمہ مہر مُتَعَمَّ دهد
ایشان را بر سبیل استحباب. و در آیت دلیل است بر آن کہ طلاق پیش از نکاح
درست نباشد، خلافاً لِفَقْهَاءِ الْكُوفَةِ، فی قوله: نَكَحْتُمُ ثُمَّ ظَلَقْتُمُ؛ وَ «ثُمَّ» مَهِلَةٌ^{۱۰} و
تراخی را باشد.

۱- دا: توانگری.

۲- اساس، آب، دا، آج، لب: فَمَتَّعُوهُنَّ، با توجه بہ قرآن مجید تصحیح شد.

۳- سورة بقرہ (۲) آیت ۲۳۶. ۴- دا، آج، لب: این آیت.

۵- اساس، آب، آج، لب: فَإِنْ، کہ با توجه بہ قرآن مجید تصحیح شد.

۶- سورة بقرہ (۲) آیت ۲۳۷.

۷- دا، آج، لب، جمله «چون دو شخص ...» تا «رفته است» را چند سطر پایین تر، قبل از آیت «و سرّحوهن...»
آورده اند.

۸- دا: میان هر دو. ۹- آج، لب: دو حکم.

۱۰- دا: مهلت.

و حبیب بن ابی ثابت روایت کند که بنزدیک زین العابدین علی بن الحسین^۱ نشسته بودم مردی بیامد و گفت: یا بن رسول الله! من گفته‌ام که فلانه بنت فلان طالق است از من آن روز که بر او نکاح بندم، اگر بندم طلاق واقع باشد؟ گفت: نه، برای آن که خدای تعالی ابتدای به طلاق نکرد ابتدای به نکاح کرد. آنکه پس از نکاح، طلاق گفت. فی قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ، و نگفت: إِذَا طَلَقْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ نَكَحْتُمُوهُنَّ.

و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: لَا طَلَاقَ قَبْلَ النِّكَاحِ؛ طلاق نباشد پیش نکاح^۲، دگر من جهة الاعتبار، اتفاق است که طلاق مشروع است لِفَسْخِ النِّكَاحِ، برای آن که تا ابطال نکاح کند و فسخ عقد کند چون طلاق واقع آید بر زنی که تورا براو عقدی و نکاحی نباشد، لغو بود؛ چه چیزی نیست آن جا که او فسخ کند. و این مذهب شافعی است و اصحاب او، و مذهب ما هم چنین است. و مذهب ابوحنیفه و فقهای کوفه آن است که واقع باشد و هر گاه که بر او نکاح بنید^۳ هشته شود در حال.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ، آنکه خطاب کرد با رسول، گفت: ای پیغامبر رفیع منزلت! ما حلال کردیم تورا آن زنان را که ایشان را مهری بداده‌ی از زنان آزاد که او را بودند. وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ؛ و آنچه دست راست تو مالک است آن را از پرستاران^۴، چون ماریه و جویریه و صفیه. مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ؛ از آنان که خدای تعالی به قی و غنیمت به توداد ایشان را. وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ؛ و دختران عم و عمه^۵ از فرزندان عبدالمطلب؛ و دختران خال و خاله توار^۶ بنی زهره، اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ؛ آن^۷ زنان که با تو هجرت کرده‌اند.

سُدی گفت عن ابی صالح، که ام هانی گفت: رسول - علیه السلام - خطبه کرد و مرا بخواست و من اجابت کردم عقد نابسته، این آیت آمد. رسول - علیه السلام -

۱ - آج، لب: حضرت امام زین العابدین - علیه الصلاة والسلام.

۲ - دا، آج، لب: پیش از نکاح.

۳ - دا، آج، لب، افزوده: از او.

۴ - دا، آج، لب، افزوده: تو.

۵ - آج، لب: از.

۶ - آج، لب، افزوده: زنان.

گفت: به این آیت [۳ - ر] تو مرا حلال نباشی برای آن که تو هجرت نکرده‌ای، طلیقی.

وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً، و نصب او بر عطف است از منصوبات که مفعول به است از
 أَخْلَلْنَا لَكَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً، إِنَّ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ؛ و زنی مؤمن اگر خویشان را به هبه
 به رسول دهد، بی مهر او را حلال باشد. جمله قَرَأَ خواندند: إِنَّ وَهَبْتَ، به کسر همزه؛
 مگر حسن بصری که او خواند در شاذ: أَنْ وَهَبْتَ، به فتح همزه؛ و معنی یکی باشد.
 ۵ كَقَوْلِهِمْ: سَرَّيْ إِنْ مَلَكَتْ وَأَنْ مَلَكَتْ، ای؛ مِلْكَتْ^۲. و بعضی گفتند: «إِنْ» به
 کسر، شرط را باشد و شرط در مستقبل بود و «أَنْ» فایده ماضی دهد، برای آن که
 تقدیر آن باشد که: لِأَنَّ وَهَبْتَ، ای؛ لِإِهْبَتِهَا وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِيَّاهُ حَاصِلَةً. و
 ۱۰ بَنَزْدِيكَ مَا نِكَاحَ به لفظ هبه دُرُست نباشد، و این خاص است به رسول - عَلَيْهِ السَّلَام -
 لِقَوْلِهِ تَعَالَى: لِحَالِصَةٍ لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. چه در آیت به آن رها نکرد که گفت:
 خالص رسول راست تا از مؤمنان نفی کرد، و گفت^۳ بی مؤمنان و اخراج کرد ایشان را
 از این حکم. و این قول سعید بن المسیب است و زُهری و عطاء و مجاهد، و مذهب
 شافعی و مالک و ربیع و ابو عبید و بیشتر فقها.

و نخعی گفت و فقهای کوفه؛ ابوحنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه، که: نِكَاح
 ۱۵ به لفظ هبه درست باشد جز که گفتند با مهر درست باشد. و چون زن گوید:
 خویشان را به تودادم به هبه و اوقبول کند و گواهان گواه شوند، نِكَاح درست باشد
 و مهر لازم. و گفتند: اختصاص رسول به این حکم در ترک مهر است.

علما خلاف کردند در آن که نزدیک رسول هیچ زن بود مَوْهُوبَه^۴ که خویشان را
 ۲۰ به هبه به او داد. عبدالله عباس گفت و مجاهد که: هیچ زن پیش او نبود بر طریق
 هبه. و إنما این شرطی است و معنی آن که: اگر بودی، روا بودی. و دیگران گفتند:
 بود، و این محقق است. آنکه خلاف کردند در آن که که بود؛ قَتَادَه گفت: میمونه
 بنت الحارث بود. شعبی گفت: زینب بنت خُزیمه بود، أُمُّ الْمَسَاكِينِ زنی انصاری

۱ - آب، آج، لب، افزوده: یعنی و اخْلَلْنَا.

۲ - ۳ - دا: ندارد.

۲ - آج، لب: ملکیک.

۵ - آج، لب: موهبه.

۴ - دا: ابو عبیده.

بود. زین العابدین علی بن الحسین - علیهما السلام - گفت: ام شریک بنت جابر الاسدیّه بود. و این قول مقاتل و ضحاک است. عروه بن الزُبیر گفت: خُوله بنت حکیم بود من بنی سلیم .

۵ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ ؛ گفت: ما دانیم آنچه فریضه کرده ایم برایشان ، یعنی بر مردان در باب زنانشان . مجاهد گفت: مراد آن است که چهارشاید و بیش از چهار [۳ - پ] نشاید. قتاده گفت: آن که^۱ نکاح نکنند الا به ولی و گواه و صدق . بعضی دیگر گفتند: آنچه لازم باشد ایشان را از نفقه و کسوت و جز آن. و آنچه قتاده گفت از ولی و گواه، بنزدیک شافعی شرط است در انعقاد عقد؛ و بنزدیک ما شرط نیست، و نیز نزدیک ابوحنیفه، و اگر باشد بهتر بود.

۱۰ وَمَا قَلَّكَتْ أَيْمَانُهُمْ ؛ و آنچه دست ایشان مالک بود آن را از پرستاران. و «ما» در محلّ جرّ است ، بگونه معطوفاً علی مجرور، ای؛ فی ازواجهم و فی، مملکت اَیْمَانُهُمْ. لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ. این «لام» تعلق دارد به اَوَّلِ آیت، إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ ، إِلَى قَوْلِهِ: خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. و معنی آن که : ما این زنان که^۲ حلال کردیم از زنان مهیره و پرستاران ملک^۳ یمن از غنیمت آورده، و زنی مؤمن که خویشان را^۴ به تو دهد، این همه برای آن کردیم تا بر تو حرجی و تنگی^۵ نباشد در ۱۵ نکاح ایشان. وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً ؛ و خدای آمرزنده و بخشاینده بوده است.^۶

تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ - الآية، ای ؛ تو تخر. و الارجاء؛ التأخیر و منه الارجاء، خلاف الوعيد والمُرَجَّة؛ القائلون بالارجاء. ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و ابوبکر عن عاصم ، به همزه خواندند، من ارجأت الامراذا اخرته. و باقی قرآ به تخفیف همزه، ۲۰ مِنْ أَرْجَيْتُ.

مفسران در معنی آیه خلاف کردند، ابن زید و ابورزین^۷ گفتند: آیت آنکه آمد که بعضی زنان رسول بر یکدیگر رشک بردند و هر کسی تحکمی کردند و

۲ - دا، آج، لب، افزوده: تورا.

۳ - دا: ندارد.

۴ - آب، آج، لب: بخشاینده است.

۱ - دا: آنچه.

۳ - دا: ملک.

۵ - دا: تنگی.

۷ - لب: زین.

- آرزویی، و گفتند: ما چُنّین و چُنّین خواهیم، رسول - علیه السلام - از ایشان هجران کرد یک ماه؛ تا آیت تخییر^۱ بیامد، و خدای تعالی فرمود رسول را که: ایشان را مخیر کن میان دنیا و آخرت، و هر که از ایشان اختیار دنیا کند، دست از او بدار و آن را که اختیار خدای و پیغامبر کند، او را^۲ نگاه دار چسبون قانع شده باشد به آن که مادر مؤمنان باشد و از پس تو شوهر نکند و حکم تو را^۳ باشد و به قسمت تو راضی بود^۴، تا آن را که خواهی تأخیر کنی و آن را که خواهی ایوا کنی و با خود گیری، و اگر خواهی در کسوت^۵ و نفقه و عشرت مساوات^۶ کنی و اگر خواهی تفضیل دهی بعضی را بر [۴ - ر] بعضی ایشان را بر تو اختیاری نباشد. رسول - علیه السلام - با آن که خدای تعالی او را این رخصه^۷ داد و از میان ایشان تسویه کرد درهمه چیزها مگر یک زن که رسول را بایست که او را طلاق دهد. او حق خود از نفقه و قسمت^۸ رها کرد و نصیب خود و نوبت خود به عایشه داد، و آن سوده بنت زمعه بود. بعضی دیگر گفتند: چون آیت تخییر آمد، زنان بترسیدند که نبادا^۹ که رسول - علیه السلام - طلاق دهد ایشان را، گفتند: یا رسول الله! ما به قسمت تو راضی شدیم، آنچه تو را رای است می فرمای و ما را رها کن تا در تحت حکم تو می باشیم. خدای این آیت بفرستاد، و گفت: این تخییر از جهت من است. رسول - علیه السلام - از زنان پنج کس را ایرجا فرمود و آن سوده بود و جُویریه و صفیه و میمونه و امّ حبیبه؛ و چهار را ایوا کرد و آن عایشه بود و حفصه بود و امّ سلمه و زینب و میان ایشان در قسمت مساوات کرد.
- مجاهد گفت: معنی آن است که عزل کنی آن را که خواهی از ایشان بی طلاق و آن را که خواهی نزدیک گردانی و از آنان که عزل کرده باشی، اگر خواهی بعضی را باز آری.^{۱۰}

۱ - آج، لب، افزوده: آمد.

۲ - دا، «او را» ندارد.

۳ - آج، لب: به حکم تو.

۴ - دا: باشد.

۵ - دا، آج، لب: در قسمت از کسوت.

۶ - دا: مساواة.

۷ - دا، آج: رخصه؛ لب: رخصت.

۸ - آج، لب: کسوه.

۹ - آج، لب: مبادا.

۱۰ - آج، لب، افزوده: از ایشان بی طلاق و آن را که خواهی نزدیک گردانی.

عبدالله عباس گفت: معنی آن است که طلاق دهی آن را که خواهی و بازگیری آن را که خواهی. حسن گفت: معنی آن است که از زنان پیگانه آن را که خواهی عقد بندی و آن را که نخواهی عقد بندی براو. و آنکه چنان بود که چون رسول - علیه السلام^۱ - زنی را بخواستی کس را نبودی که براو عقد بستی، تا رسول اگر خواستی عقد بستی و اگر خواستی دست بداشتی؛ خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: از این که در خطبه تواند تو مخیری آن را که خواهی بدار و آن را که نخواهی دست بدار. و گفته اند: مراد آن زنان اند که آمدند و گفتند ما خویشان را به رسول می دهیم بی مهر، حق تعالی گفت: تو مخیری آن را که خواهی قبول کنی و آن را که نخواهی^۲ قبول نکنی.

۱۰ هشام بن عروة گفت از پدرش، که عایشه از سر غیرت گفت: شرم نمی دارند اینان که می آیند و می گویند ما خویشان را به تودادیم بی مهر! خدای تعالی این آیت بفرستاد. عایشه گفت: یا رسول الله خدای تعالی نیک رضا تو نگاه می دارد! [۴-ب] وَفَنِي ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ هَازِلَتْ فَلَاحُ جُنَاحٍ عَلَيْكَ، و اگر از آنان که ایشان را عزل کرده باشی و از خویشان دور کرده، خواهی که با نزدیک تو آیند و طالب ایشان باشی بر تو هیچ بزه ای نیست، در این جمله بر تو حرجی نیست تا چنان که خواهی می کنی از ارجا و تأخیر و ایوا و باخود گرفتن. یقال: أَوْيْتُ^۳ إِلَى فُلَانٍ إِذَا انْضَمَمْتُ إِلَيْهِ، و أَوْيْتُ^۴ فُلَانًا إِلَى، أَيْ ضَمَمْتُهُ إِلَيْهِ. عبدالله عباس گفت: مراد آن است که اگر خواهی که یکی را از این زنان دست بداری و براو^۵ بدلی گیری^۶ بر تو حرجی نیست.

۲۰ ذَلِكْ آذُنِي أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ، این که رفت نزدیک تر باشد به آن که چشم ایشان به آن روشن شود. وَلَا يَخْزَنَ؛ و اندوهناک نباشند. وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلَّهُنَّ. و تقدیر آن که: وَيَرْضَيْنَ كُلَّهُنَّ بِمَا آتَيْنَهُنَّ، رفع او بر بدل است از ضمیر در یرضين؛ و راضی شوند جمله به آنچه تودهی ایشان را. وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ؛ و خدای

۲- دا، آج، لب: خواهی.

۱- آج، لب: صلی الله علیه وآله وسلم.

۴- دا: أَوْيْتُ.

۳- دا: أَوْيْتُ.

۶- دا: بدل گیری.

۵- آج، لب: وی را.

تعالی داند آنچه^۱ در دل‌های شما چیست؛ از میل به زنان و تفضیل بعضی بر بعضی. وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا؛ و خدای - جلّ جلاله - دانا و بردبار بوده است^۲.

لَا يَجِلُّ لَكَ الْيَسَاءُ مِنْ بَعْدُ. قرآی بصره خواندند: لَا تَجِلُّ، به «تا» ی تأنیث و دیگر قرآ به «یا» خواندند، لِيَتَقَدَّمَ الْفَعْلُ. گفت: حلال نباشد تو را از این پس. و قوله: مِنْ بَعْدُ، ای؛ مِنْ بَعْدِ هَؤُلَاءِ الْيَسَاءِ الْيَسَاءِ؛ از پس این نه زن که^۳ ایشان را اختیار کردی و ایشان خدای را و تو را اختیار کردند، براین قناعت باید کردن تو را. این قول عبداللّه عبّاس است وقتاده. عِكرمه گفت وضحاك^۴: معنی آن است که حلال نباشد^۵ از زنان الا آنان که ما حلال کردیم تو را، فی قوله: إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ - الآية.

۱۰ یکی از جمله انصاریان گفت، من اُبّی کعب را گفتم که: اگر از این زنان رسول را یکی را^۶ یا دورا وفات آمدی، رسول به عوض ایشان زن توانستی کردن گفت: چه منع بود او را از آن؟ گفتم؛ قوله تعالی: لَا يَجِلُّ لَكَ الْيَسَاءُ مِنْ بَعْدُ گفت: خدای^۷ ضربی زنان را بر او حلال کرده است، فی قوله: إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ - الآية. اول این آیت آمد، آنکه گفت: بیرون از این نوع [۵ - ر] که در آیت هست تو را حلال نیست از زنان. ابو صالح گفت: معنی آن است که خدای تعالی او را فرمود که: هیچ زن اعرابی را و هیچ زن غریب را نکاح میند و نکاح بر زنان خود بند^۸ از دختران عمّ و عمّه و خال و خاله، چندان که باشند و اگر سیصد بود. ۱۵ سعید جبیر گفت و مجاهد: معنی آن است که تو را حلال نه اند زنان، جز زنان مسلمانان. فاما جهودان و ترسیان^۹ و مشرکان حرام باشند بر تو، و نشاید که ایشان مادر مؤمنان باشند. ۲۰

۱ - دا، آج، لب: که. ۲ - آب: بردبار است؛ آج، لب: بردبار بود.

۳ - دا، آج، لب، افزوده: تو. ۴ - دا: وقتاده و عكرمه، وضحاك گفت:

۵ - دا، آج، لب، افزوده: تو را.

۶ - دا: اگر این زنان رسول یکی را؛ آج، لب: اگر این زنان رسول را یکی را.

۷ - آج، لب، افزوده: تعالی.

۸ - دا: و نکاح بند، باز قوم خود بند؛ آج، لب: نکاح بر زنان قوم خود بند.

۹ - دا: ترسا آن.

ابورزین گفت: لَا يَجِلُّ لَكَ الْيَسَاءُ مِنْ بَعْدُ زَنَانٍ تَوْرًا حَلَالٍ نَبَاشِدُ إِلَّا بِهِ عَقْدِ نِكَاحٍ. وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ؛ و نه آن که بدل کنی به ایشان یعنی به مسلمانان جز ایشان را از جهودان و ترسیان و مشرکان. وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ؛ و اگر چه حسن و جمال ایشان تورا عجب آرد^۱ و نیکو آید تورا. إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ؛
۵ إِلَّا آنچه دست تو بر آن مالک باشد از پرستاران. ضحاک گفت: معنی آن است که روا نیست تورا بر این زنان که داری بدل کنی، یعنی اینان را طلاق دهی و زنانی دیگر کنی. پس طلاق ایشان حرام کرد برای حرمت آن که اینان مادران مؤمنان بودند، و اختیار خدای و رسول کردند و سرای آخرت. اما نکاح دیگر زنان حرام نبود بر او، اگر خواستی.

۱۰ عطا گفت، که عایشه گفت: رسول - علیه السلام - از دنیا بنرفت^۲ تا زنان را بر او حلال نکردند. و این مذهب بیشتر فقهاست و در اخبار ما آمد، و گفتند: حکم آیه منسوخ است و تلاوت بر جای.

عبدالله^۳ بن زید گفت: عرب در جاهلیت مبادلت کردند به زنان، این شیئی زن او را ببرد و آن دیگر به بدل او زن او را ببرد. خدای تعالی گفت: این معنی حلال نیست و اگر چه حسن ایشان تورا به عجب آرد، إِلَّا در حق پرستاران که اگر
۱۵ خواهی تا پرستار خود بدهی و پرستار او بستانی بر طریق معاوضه و معاوضه یا بر طریق ایاحت، روا باشد یا بر سبیل هبه.

عطاء بن یسار گفت از ابوهریره که: در جاهلیه^۴ عادت بودی که یک دیگر را گفتندی که: أَنْزِلْ إِلَيَّ عَنْ إِمْرَأَتِكَ أَنْزِلْ لَكَ عَنْ إِمْرَأَتِي؛ من نزول کنم برای تو از اهل خود، تو نیز نزول کن برای من از اهلیت. و این معنی مبادله است که گفتیم.
۲۰ خدای تعالی این آیت [۵ - پ] فرستاد و این حکم حرام کرد و نهی کرد از او.

یک روز عُبَيْسَةُ^۵ بن حُصَيْن در پیش رسول شد، و او در حجره عایشه بود، بی

۱ - دا، آج: به عجب آرد، لب: تمعّب آرد.

۲ - دا: ترما آن.

۳ - دا: عبدالرحمن.

۴ - دا: بیرون نشد؛ آج، لب: بنشد.

۵ - دا، لب: جاهلیت.

۶ - لب: عتبه.

دستوری. رسول گفت: یا عَیْنَه^۱ چرا دستوری نخواستی؟ گفت: یا رسول الله! من هرگز دستوری نخواستم بر هیچ مرد از قبیله مُضَر، آنکه گفت: این سرخک کیست در پهلوی تو نشسته؟ گفت: این عایشه است. عَیْنَه گفت: أَفَلَا أَنْزَلَ لَكَ عَنْ أَحْسَنِ الْخَلْقِ: خواهی که من فرود آیم برای توازنیکوترین خلاقانِ خدای؟ رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی این معنی حرام کرد. چون بیرون شد عایشه گفت: این کیست؟ رسول گفت: هَذَا أَخْمَقُ مُطَاعٌ وَإِنَّهُ لَسَيِّدُ قَوْمِهِ عَلَى مَا تَرَيْنَ؛ این احمق است مطاع و سید قوم خود است با این حماقت که می بینی!

۵

عبدالله عباس گفت؛ مراد بقوله: وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ أسماء بنت عُمَیس الخَشَعَمِ^۲ است که زن جعفر بن ابی طالب بود. و در آیت دلیل است بر جواز نظر در آن کس که بر او عقد خواهی بستن، و اخبار به این معنی وارد است.

۱۰

مُغیره شعبه^۳ گفت: من می خواستم تا بر زنی عقد بندم. رسول - علیه السلام - مرا گفت: اول بسین او را آنکه عقد بند^۴. و همچنین رسول - علیه السلام - گفت: چون مردی خواهد که بر زنی عقد بندد با کی نباشد که در او نگیرد. وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا؛ و خدای تعالی بر همه چیزى نگاهبان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ، گفت: ای مؤمنان و گروه گان در سرای رسول مَرُوی مگر به دستوری، که شما را اذن دهند به طعامی. مفسران گفتند: آیت در شأن ولیمه زینب آمد. انس مالک گفت: آیت حجاب کس از من بهتر نداند، و ابی کعب از من پرسید چون رسول - علیه السلام - زینب بنت جحش را به خانه بُرد، ولیمه یی ساخت و گوشت و خرما بسیار پیست. و امّ سُلَیم رسول را جیسی فرستاد در کاسه ای سنگین. رسول مرا گفت: برو و صحابه را بخوان تا این طعام بخورند. من برفتم و ایشان را بخواندم. ایشان می آمدند گروه گروه و طعام می خوردند و می رفتند. چون جمله قوم طعام بخوردند و برفتند، من گفتم: یا رسول

۲۰

۱ - لب: عینه.

۳ - دا: مغیره بن شعبه.

۲ - دا: خَشَعَمِیه.

۴ - اساس: به زن کن و عقد بند، بوده که ظاهراً توسط کاتب اصلی روی کلمه «به زن کن» خط کشیده شده است.

الله! کس نماند که او را بخواندم^۱، و از این طعام نخورد. گفت: طعام [۶-ر] برداری. برداشتند، سه کس آن جا بماندند بنشستند و حدیث می کردند، و رسول - علیه السلام - شرم می داشت ایشان را گفتن که بروی. برخاست و به حجره عایشه آمد و آن جا^۲ به حجره های^۳ زنان برگردید و باز آمد و ایشان هنوز نشسته بودند. رسول را علیه السلام - از آن کراحت آمد و خدای تعالی این آیت فرستاد.

۵

مقاتل گفت: آیت در خانه ام سلمه آمد که جماعتی آن جا پیش رسول بودند طعام بخوردند و مقام کردند دیرگاه، و رسول را از حضور ایشان رنج بود جز که شرم داشت ایشان را گفتن که بروی. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: ای مؤمنان در سرای رسول مَرَوِی جز به دستوری، و چون طعام حاضر نباشد عاجلاً، منشیی به انتظار آن تابرسد. و «نَظَر» در آیت به معنی انتظار است، ای؛ غَيْرَ مُتَنَظِّرِينَ بِلُؤْغِهِ وَ إِذْ رَاكَ وَ نُصِجَهُ، و فيه ثلث لغات: اَنَّى وَاِنِّی وَاِنِّی، و الفعل منه: اَنَّى يَأْنِي اِنِّی وَاِنِّی وَاِنِّی. قَالَ الْخَطِيبُ^۴:

۱۰

وَأَنْبِئْتُ الْعَشَاءَ إِلَى سَهْلٍ أَوِ الشَّعْرَى قَطَالِ بِي الْإِنَاءِ^۵ وَ قَالَ آخِرُ:

نَمَحَّضَتِ الْمَوْتُ^۶ لَهُ يَوْمَ اِنْسِي^۷ وَلِكُلِّ حَامِلَةٍ تَمَامَ^۸

۱۵

و در اول غنی دیگر هست بر قلب و هو: اَن يَشِينُ اَيْنَا؛ و نصب «غَيْر» بر حال است. وَلَكِنْ اِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا؛ و لكن چون^۹ بخواندتان بروی. فَاِذَا قُلِعْتُمْ فَانْتَشِرُوا؛ و چون طعام بخوردی^{۱۰} بپراگنی. وَلَا مُسْتَأْسِنِينَ، عطف است علی «غیر»، و نصب او بر حال است. یعنی؛ غَيْرَ مُتَنَظِّرِينَ وَ غَيْرَ مُسْتَأْسِنِينَ لِحَدِيثٍ؛ و نه طلب اُنس کننده، لِحَدِيثٍ اِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ؛ که از این پیغامبر را رنجی می بودست^{۱۱}. فَيَسْتَخِي مِنْكُمْ؛ و شرم می دارد از شما، وَاللَّهُ لَا يَسْتَخِي مِنْ

۲۰

۲ - دا، آج، لب: از آن جا.

۱ - دا: نخواندم.

۴ - آج، لب، افزوده: شعر.

۳ - اساس، آب، دا، آج، لب: حجره های.

۶ - آج، لب: انا.

۵ - آج، لب: المومنون.

۸ - دا: بخوری.

۷ - دا: ندارد.

۹ - دا: می بود.

الْحَقُّ؛ و خدای تعالی از حق شرم ندارد. یعنی که او را مانعی نباشد از گفتن حق، چنان که یکی از شما را حیا منع کند.

جُویریته بنت آسما گفت: این آیت می خواندند پیش اسمعیل بن ابی حکیم، گفت: هَذَا أَدَبٌ^۱، أَدَبُ اللَّهِ بِهِ الثَّقَلَاءُ، گفت: این ادبی است که خدای تعالی کرد گران جانان را. و شاعر پارسیان در این معنی نیکو گفت این دو بیت^۲:

۵

چونست نپرسم، بگویی، اینست حماقت! چونست نخوانم بیایی، اینست گرانی! [۶-ب]
دعوی دانش کنی همیشه ولکن هیچ ندانی همی، که هیچ ندانی!

یکی از بزرگان گفت: ادب گران جانان این بس است که خدای تعالی احتمال نکرد ایشان را گفت: فَإِذَا ظَلِمْتُمْ فَأَنْتَشِرُوا، وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ؛ چون از زنان چیزی خواهی از پس پرده خواهی.

۱۰

در سبب نزول این آیت خلاف کردند^۳؛ انس مالک گفت: سبب آن بود که رسول - علیه السلام - زنی نو کرده بود. برفت و نزدیک^۴ آن زن رفت و ساعتی مُقام کرد، چون از آن جا بیرون آمد جماعتی آهنگ آن حجره داشتند به دیدار رسول. رسول را از آن کراهت آمد که ایشان بی وقت به حجره رسول آمدند. خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد. بعضی دگر گفتند؛ عُمَرِیک دُوبار گفت: یا رسول الله! اگر بفرمودیت تا زنان تو محتجب شدندی بهتر بودی، آیت حجاب فرود آمد^۵. بعضی دگر گفتند: سبب آن بود که روزی جماعتی به حجره عایشه پیش رسول^۶ حاضر بودند و او بفرمود تا طعامی پیش آوردند در میانه عایشه می آمد و می شد طعام می آورد، چیزی به کسی می داد دست آن مرد بر دست او آمد، رسول را خوش نیامد؛ خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد.

۲۰

ثَابِتُ الْبُنَانِی گفت که، انس مالک گفت: من در پیش رسول رفتمی بی دستوری؛ چون آیت حجاب آمد، و من ندانستم، خواستم تا روم. رسول آواز پای من بشناختم گفت: همانا جاباش که آیتی آمد که تو را در این جانشاید آمدن، مگر به دستوری.

۱ - اساس: آداب؛ به قیاس یا نسخه دا، تصحیح شد. ۲ - آج، لب، افزوده: شعر.

۳ - دا: در سبب نزول اختلاف کردند. ۴ - دا، آج، لب: بنزدیک.

۵ - آج، لب: از «بعضی دگر گفتند» تا این جا، ندارد. ۶ - آج، لب، افزوده: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ؛ ونباشد^۱ و نرسد که پیغامبر را رنج نمایی.
وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا؛ و نه آن که زنان او را از پس او بزنی کنی هرگز.
إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا؛ چه این کار بنزدیک خدای بزرگ باشد. گفتند:
آیت در مردی آمد صحابی که گفت: اگر رسول را وفات باشد من عایشه را بزنی
کنم؛ خدای تعالی این آیت فرستاد.

۵

در خبر هست که رسول - علیه السلام - فرمان یافت و اوزنی خواسته بود نام او
فُتَيْلَه^۲ بنت الأشعث بن قیس و او را باخانه نیاورده بود که او را وفات آمد. چون رسول
با پیش خدای شد عکرمه بن ابی جهل او را بزنی کرد. گفتند: او ورده ای^۳ مملوکه
بود جز که پیغامبر را با او خلوت نبود. ابوبکر در آن اضطرابی کرد [۷-ر] آخر صحابه
گفتند: او از زنان پیغامبر نیست و پیش او نبوده است.

۱۰

زُهْرَى گفت: رسول - علیه السلام - زنی را طلاق داد نام او عالیه بنت ظبیان،
پیش از نزول این آیت او به زن مردی بود و از او فرزندان آورد.

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفَوْهُ، آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت: اگر
شما چیزی آشکارا کنی و اگر پنهان داری، خدای تعالی داند؛ که او به همه چیز
عالیم است. آنکه چون آیت حجاب بفرستاد و زنان را گفت: شما را در حجاب و پرده
باید بودن از نامحرمان. آن جماعت را که ایشان را حجاب نباید کردن از ایشان،
در این آیت باز گفت تا بدانند که حکم ایشان نه حکم اینان است.

۱۵

گفت: لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ، گفت: بزه ای نیست بر زنان در باب ترک
حجاب در پدرانشان، یعنی اگر از پدر روی باز نپوشند، باک نیست. وَلَا أَبْنَائِهِنَّ؛
و نه از پسرانشان، و نه از برادرانشان، و نه از پسران برادرانشان، و نه از پسران
خواهرانشان. و این جمله آنان اند که محرم زن باشند، که زن را با ایشان عقد درست
نیاید^۴ در شرع. وَلَا نِسَائِهِنَّ؛ و نه نیز از زنان ایشان، چه زنان را از زنان مسلمانان
حجاب نباید کردن. وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ؛ و نه بنده و پرستارشان. که این مذکوران

۲۰

۲ - آج، لب: فُتَيْلَه.

۱ - دا، آج، لب، افزوده: شما را.

۴ - دا، آج، لب: برده ای؛ آب: و برده ی.

۳ - دا، آب، آج، لب: وفات.

۶ - دا: با ایشان نکاح در شرع درست نیاید.

۵ - آج، لب: نباشد.

را شاید تا این زنان را ببینند. مجاهد گفت: معنی آن است که بزه‌ای نیست بر زنان در آن که در پیش اینان اظهار محاسن کنند. **وَأَتَقِينَ اللَّهَ**، آنکه وعظ کرد زنان را، گفت: از خدای بترسی که خدای تعالی بر همه چیزها گواه است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ، جمله قرا به نصب «تا» خوانند از ملائکه. و عبدالله عباس در شاذ خواند: **وَمَلَائِكَتُهُ**، به رفع «تا»، عطفاً علی المَحَلِّ، چه محل «إِنَّ» با اسم او رفع است به ابتدا. و مثله قوله: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ...**؛ گفت: خدای جلّ جلاله و فرشتگانش^۱ بر پیغامبر صلات می فرستند؛ صلات از خدای تعالی ثنا باشد و رحمت، و از فرشتگان^۲ استغفار باشد و ترحم و دعا. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ**؛ ای مؤمنان شما نیز صلات فرستی بر او. عبدالله عباس گفت: یعنی؛ ترحم کنی او را و دعا گوئی. **وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**؛ و سلام کنی و تحیه^۳ سلام او را.

کعب بن عُجره گفت؛ چون این این آیت آمد، من گفتم: یا رسول الله! دانستم که سلام بر تو چگونه می باید کردن، صلات بر تو [۷- پ] چگونه فرستم^۴؟ گفت؛ بگو: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**.

راوی خبری^۵ گوید که؛ از رسول پرسیدند [این آیت، و گفتند: یا رسول الله! صلات بر تو چگونه باشد؟ گفت: این از علم مکنون است، و اگر نپرسیدندی]^۶ نگفتمی. آنکه^۷ گفت: خدای تعالی موکل کرده است به من دو فرشته^۸ را تا هر گه که نام من برند پیش بنده‌ای مؤمن، و او بر من صلات فرستد. آن دو فرشته^۹ گویند: **غَفَرَ اللَّهُ لَكَ**؛ خدای بیامرزاد تو را؛ و خدای و فرشتگان^{۱۰} آمین گویند. و چون ذکر من کنند پیش کسی، و او بر من صلات نفرستد، آن دو فرشته گویند: **لَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ**؛ خدای بیامرزاد تو را، خدای و فرشتگان گویند: آمین!

۱- سورة مائده (۵) آیه ۶۹.

۲- دا: فرشتگانش.

۳- دا: فرشتگان.

۴- آج، لب: به تحیت.

۵- دا، آج، لب: فرستیم.

۶- دا، آج، لب: خبر.

۷- عبارات داخل قلاب در حاشیه اساس آمده، با خطی متفاوت از متن.

۸- آج، لب: آن کس.

۹- دا: فرشته.

۱۰- دا: فرشتگان.

آیه ۵۷ **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا**؛ آنان که رنج نمایند خدای را و پیغامبر را، لعنت کند ایشان را خدای در دنیا و آخره^۱ و بیجارد^۲ برای ایشان عذابی خوار کننده.

آیه ۵۸ **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيًا ظَالِمًا كَتَبْنَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا لُحُومًا مَلْعُونَةً أَلْطَمُوا بِهَا أُذُنَهُمْ فِي أَيَّتُمْ يَأْكُلُونَ**؛ و آنان که برنجانند مؤمنان را از مردان و زنان^۳ بی آن که کسب گناهی کرده باشند، برگیرند بهتانی و بزه ای روشن.

آیه ۵۹ **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا**؛ ای پیغامبر! بگو زنانست را و دخترانت را و زنان مؤمنان را تا نزدیک کنند برایشان از پیراهنشان^۴، آن نزدیک تر است که بشناسند ایشان^۵ رنجه ندارندشان^۶ و بوده است^۷ [خدای]^۸ آمرزنده و بخشاینده.

آیه ۶۰ **لَسَيْنَ لِمَ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَعُفْرَتِكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا**؛ اگر باز نه ایستند منافقان و آنان که در دلهایشان بیماری است و ارجاف افکنند گان^۹ در مدینه، بی اغالیم تو را برایشان آنگه همسایگی نکنند با تو در آن جا^{۱۰}؛ الا اندک^{۱۱}!

آیه ۶۱ **مَلْعُونِينَ أَيْنَ مَا تُثْقَلُوا أُخِذُوا [۸- ر] وَقَتِلُوا قَتْلًا**؛ لعنت کردگان اند هر کجا یابندشان^{۱۲}، بگیرند و کشند کشتنی.

آیه ۶۲ **سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا**؛ نهاد خدای^{۱۳} در آنان که گذشتند از پیش و نیایی نهاد خدای را بدل کردنی.

۱- دا، آج، لب : آخرت.

۲- آج، لب : ساخته کردیم.

۳- دا : مردان مؤمن را و زنان مومنه را؛ آج، لب : مردان یا ایمان و زنان یا ایمان.

۴- دا : چادرهاشان؛ آج، لب : چادرهای خویش.

۵- دا، آج، لب : افزوده : را.

۶- دا : ندارندشان؛ آج، لب : ندارندایشان را.

۷- دا : بودست.

۸- اساس : ندارد، از دا افزوده شد.

۹- دا : خبر دروغ افکنندگان؛ آج، لب : اراجیف افکنندگان.

۱۰- دا، آج، لب : اندکی.

۱۱- دا : در مدینه.

۱۲- اساس : باشند؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. ۱۳- دا، افزوده : را.

آیه ۶۳ یَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا؛ می پرسند تو را^۱ مردمان از قیامت؛ بگو: علم آن بنزدیک خدای است، و چه دانی تو همانا قیامت باشد نزدیک!

آیه ۶۴ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا؛ خدای لعنه کرد کافران را و بیجاردار^۲ برای ایشان دوزخ.

آیه ۶۵ لِحَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا؛ همیشه باشند در آن جا مادام^۳، نیابند یاری و نه یاورى.

آیه ۶۶ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ؛ آن روز که بگردانند رو یهاشان در دوزخ، گویند: کاشک^۴ ما طاعت داشته بودمانی^۵ خدای را و طاعت داشته بودمانی^۵ رسول را.

آیه ۶۷ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا؛ گویند خدای ما^۶! ما فرمان بردیم مهترانمان را و بزرگانمان را گم بکردند راه ما^۷.

آیه ۶۸ رَبَّنَا إِنَّهُمْ ضِعَفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمُ لَعْنًا كَبِيرًا؛ خدای ما بده ایشان را دو چندان از عذاب و لعنت کن ایشان را لعنتی بسیار.

آیه ۶۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا؛ ای آنان که ایمان آورده ای^۸! مباشی چنان که^۹ آنان که رنج نمودند^{۱۰} موسی را بیزار بکر [د] او را خدای از آنچه گفتند، و بود بنزدیک خدای وجیه^{۱۱}!

آیه ۷۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا؛ ای آنان که گرویده ای! بررسی از خدای و بگویی گفتنی درست.

آیه ۷۱ يُضْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ [۸-پ] وَرَسُولَهُ

۱ - اساس؛ ندارد؛ از آج، افزوده شد.

۲ - جاودان؛ آج، لب: دائم.

۳ - دا؛ فرمان بردمانی؛ آج، لب: فرمان می بردیم.

۴ - دا؛ ما را راه.

۵ - دا؛ ای آنان که گرویدگانی.

۶ - دا؛ برنجانیدند.

۷ - دا؛ آج، لب: چون آنان که.

۸ - دا؛ آج، لب: با آب روی.

۹ - آج، لب: ساخته است؛ دا؛ ساخت.

۱۰ - دا؛ کاشکی؛ آج، لب: ای کاشکی.

۱۱ - دا؛ ای خدای ما؛ آج، لب: خدایا.

فَقَدْ فَازَ قَوْزاً عَظِيماً ؛ تا نیک [بکند]^۱ برای شما^۲ کارهاتان و بیمارزد شما را گناهایتان را، و هر که طاعت دارد خدای و پیغامبرش را برست رستگاری بزرگ.

آیه ۷۲ إنا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها و أشفقن منها و حملها الإنسان إنه كان ظلوماً جهولاً ؛ ما عرضه کردیم زینهار^۳ را بر آسمانها و زمین و کوهها، منع کردند^۴ از آن که بر گیرند آن را و بترسیدند از آن و برگرفت آن را آدمی^۵ که او بوده است^۶ ستم کننده و نادان.

آیه ۷۳ ليعذب الله المنافقين والمنافقات والمشركين والمشركات ويتوب الله على المؤمنين والمؤمنات وكان الله غفوراً رحيماً ؛ تا عذاب کند خدای منافقان را از مردان و زنان و^۷ مردان بت پرست را و زنان بت پرست را، و توبه پذیرد خدای بر آن که ایمان دارد از مردان مؤمن و زنان، و بودست خدای آمرزنده و بخشاینده.

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، حق تعالی گفت: آنان که ایذا کنند و برنجانند خدای را و پیامبر را، ایذا در حق خدای تعالی صورت نیندد. و در این دو قسول گفتند^۸ ؛ یکی آن که ؛ فعلی کنند^۹ که صورت ایذا دارد تا اگر در حق جز خدای کردند^{۱۰}، متأذی شدی. و گفتند: يُؤْذُونَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ ؛ دوستان خدای را رنجانند، آنگه رنج ایشان را رنج او خوانند^{۱۱}. از آن که^{۱۲} از آن جا^{۱۳} دوست به رنج دوست رنجور شود. قولی دیگر آن که: فعلی کنند که بنزدیک ایشان و^{۱۴} اعتقاد ایشان آن باشد که خدای از آن رنجور شود، از آن که خدای را ندانند، چنان که فرعون و نمرود کردند از قتال و مبارزت با خدای تعالی. بعضی گفتند: مراد جمله معاصی است برای آن که همه آزار خدای باشد، و اگر چه لفظ «ایذاء» مجاز است.

۱ - اسامی، محوشده، از دافزوده شد؛ آب: بکنند.

۲ - دا: شما را.

۳ - دا، آج، لب: امانت.

۴ - دا، آج، لب: سرباز زدند.

۵ - دا: مردم.

۶ - دا: بودست.

۷ - دا، افزوده: مشرکان.

۸ - دا: گفته اند.

۹ - دا: کند.

۱۰ - دا: کردی.

۱۱ - دا، آج، لب: خواند.

۱۲ - دا، آج، لب: «از آن که» ندارد.

۱۳ - دا، آج، لب، افزوده: که.

۱۴ - دا، آج، لب: و در.

عبداللہ عباس گفت: مراد جهودان و ترسیان و مشرکان اند؛ جهودان فی قولہم: ... یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ^۱، و قولہم: إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِیَاءُ^۲، و قولہم: ... عَزَّیْرُ ابْنِ اللّٰهِ^۳ و ترسیان فی قولہم: ... إِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ^۴، و قولہم: الْمَسِیحُ بْنُ اللّٰهِ^۵ و مشرکان فی قولہم: الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللّٰهِ^۶. بعضی دگر گفتند: آناند کہ: ... یُلْحِدُونَ فِیْ اَسْمَائِهِ^۷، و صفاتی و صفتی بر او اجرا می کنند کہ بہ او لایق نباشد.

و در خبر آمد کہ مراد مصوران اند، و این قول عکرمہ است. گفت: از آن جا کہ خواهند کہ مثل خلقی او بکنند بمنزلت آنند کہ مضادہ می کنند با او. [۹-ر] و در خبری آمد کہ کیست ظالم تر از آن کہ خواهد تا چون خلق من خلقی آفریند، گوئبرو دانه ای بیافرین یا مورچه ای.

و در خبری آمد کہ رسول گفت: لَعَنَ اللّٰهُ الْمُصَوِّرِينَ وَرَسُولُهُ. و اما ایضای رسول را حدی نبود بہ فعل و قول کہ جملہ بی دینان کردند ایشان را چہ باشد! لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ لعنت خدای باد برایشان در دنیا و آخرت! وَاعْدَدَ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا؛ و بنہاد و بیجارد برای ایشان عذاب بی خوار کنند.^۸

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، آنکہ گفت: و آنان کہ ایذا کنند مردان مؤمن را و زنان مؤمنات را بہ چیزی کہ ایشان نکرده باشند از دروغی و بہتانی و غیبتی.

حسن و قتادہ گفتند: إِيَّاكُمْ وَأَذَى الْمُؤْمِنِ؛ دور باشی از آزار مؤمن کہ او دوست خداست، و خدای او را دوست دارد و برای خدای خشم گیرد^۹، خدای برای او خشم گیرد، و خدای او را نگاہ دارد و برنجاند آن را کہ او را برنجاند. مجاہد گفت: بہتان برایشان نہند و ایشان را قذف کنند بہ آنچه نکرده باشند. مقاتل گفت: آیت در حق

۱ - سورۃ مائدہ (۵) آیہ ۶۴. ۲ - سورۃ آل عمران (۳) آیہ ۱۸۱.

۳ - سورۃ توبہ (۹) آیہ ۳۰. ۴ - سورۃ مائدہ (۵) آیہ ۷۳.

۵ - سورۃ توبہ (۹) آیہ ۳۰.

۶ - اشارہ است بہ: سورۃ نحل (۱۶) آیہ ۵۷ و یا سورۃ طور (۵۲) آیہ ۳۹.

۷ - سورۃ اعراف (۷) آیہ ۱۸۰.

۸ - کذا در اساس و آب و آج و لب، دا: خوار کنندہ. ۹ - دا، افزودہ: و.

امیرالمؤمنین علی آمد که جماعتی منافقان او را برنجانیدند.

ضحاک و سُدی و کلبی گفتند: مراد جماعتی متهتکان بودند که به شب بیرون آمدندی و دنبال زنان و پرستاران داشتندی، چون ایشان به قضا حاجتی رفتندی انگشت در ایشان زدندی اگر بایستادندی مقصود خود از ایشان حاصل کردند و اگر زجر کردند ایشان را، بگریختندی. زنان این شکایت با مردان بگفتند مردان با رسول بگفتند، خدای این آیت فرستاد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ ، آنگه حق تعالی گفت: ای پیغامبر بگو زنان را و دخترانت را و زنان مومنان را: **يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ**، تا چادرها به خویشان در پیچند و سرتاپای به آن پیوشند تا از پرستاران پیدا شوند. و این آنگه بود که زنان آزاد و برده به یک زوی و شکل بودند، خدای تعالی این آیت بفرستاد تا زنان آزاد چیزی بکنند که به آن ممیز باشند از بردگان. آنگه گفت: **ذَٰلِكَ أَذْنٰی اَنْ يُعْرِفْنَ**؛ آن نزدیک تر باشد که ایشان را به آن شناسند^۱ نرنجانند ایشان را به گمان بردگی و پرستاری، که زنان آزاد در آن عهد اختیار زنا نکردندی از رشک. **وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَّحِيْمًا**؛ و خدای آمرزنده و بخشاینده است [۹-پ].

عبدالله عباس و عبیده^۲ گفتند: شکل آن است که زنان را فرمود که سر پیوشی، و زوی و یک چشم رها کنی که به او می نگری. آنس گفت: پرستاری به عمر خطاب بگذشت روی باز پوشیده عمر او را به دره بزد و گفت: یا لکاع! مانند گی می کنی به آزادان؟

آنگه گفت: **لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ**، گفت: اگر چنان که منافقان باز نایستند و آنان که در دل ایشان بیماری است از تهمت و ریب و فجور، یعنی؛ زانیان. **وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِيْنَةِ**^۳؛ و ارجاف فگندگان در شهر، و آن جماعتی بودند که چون سربتی از صحابه رسول به غزایی رفتندی ایشان خبر در افگندندی که آن قوم

۱- دا، آج، لب: ایشان را باز شناسند. ۲- دا: ابو عبیده.

۳- دا، افزوده: اصل ارجاف، افعال بود من الرّجف، و هو الاضطراب والحركة، یعنی؛ خبری فگنند که مردم به آن مضطرب شوند.

را بشکستند^۱ و بگرفتند و منهزم کردند، دشمن قوت دارد، و مانند این خبرها که در آن وهن و ضعف اهل اسلام بودی. خدای تعالی گفت: اگر از این کردن و گفتن باز نایستند ما تو را برایشان مُغْری و مسلط گردانیم و برایشان بیاغالیم آنگه با تو مجاورت و همسایگی نکنند در مدینه، الا اندکی روزگار؛ یعنی و الا از پس آن هالک و مُستأصل شوند^۲. آنگه وصف کرد ایشان را و حکمشان را بیان کرد.

۵

گفت: **مَلْعُونِينَ** ؛ ملعونان اند و راندگان و در لعنه^۳ ماندگان. و نصب او بر حال است، عن معنی قوله: **إِلَّا قَلِيلاً**، یعنی آن اندک روزگار که با تو بمانند در مدینه، حال ایشان آن بُود که در لعنت باشند. **أَيُّمًا تُقْفُوا أَخَذُوا** ؛ هر کجا یابند بگیرند ایشان را و بکشندشان کشتی، و گفتند: نصب «مَلْعُونِينَ» بر دَم است.

قَتاده گفت: منافقان خواستندی تا نفاقی^۴ که در دل دارند آشکارا کنند. خدای تعالی این آیت فرستاد، نیارستند اظهار کردن.

۱۰

سُنَّةَ اللَّهِ، قیل: **لِسُنَّةِ اللَّهِ**^۵، چنان که کرده است خدای تعالی با آنان که از پیش رفتند. نصب او به نزع حرف جر باشد و سنت و نهاد خدای را تغییر و تبدیل نیایی. آنگه گفت: **يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ** ؛ می پرسند تو را این کافران از وقت قیام ساعه^۶ که کی خواهد بود؟ بگو که: علم آن بنزدیک خداست. **وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ**^۷ **قَرِيبًا** ؛ و تو را چه آگاه کرده است؟ همانا نزدیک باشد آن^۸.

۱۵

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ ؛ خدای تعالی بلعنت کرد کافران را و براند ایشان را، و از رحمت دور کرد و بیچاره برای ایشان آتشی افروخته^۹. فعل است به معنی مفعول صفت موصوفی محذوف، ای؛ ناراً سعيراً، و برای این سعیره نگفت که فعل به معنی مفعول است. [۱۰-ر] و گفتند: از نامهای دوزخ است.

۲۰

۱- دا، آج، لب: بکشتند.

۲- دا، افزوده: و نصب «قَلِيلاً» بر صفت موصوفی محذوف است، علی الظرف، ای؛ زماناً قلیلاً.

۳- دا، آج، لب: لعنت.

۴- دا: خواستند که نفاقی.

۵- دا: كُنَّةُ اللَّهِ.

۶- دا، لب: ساعت.

۷- اساس، آب، آج، لب: ندارد، از متن قرآن مجید افزوده شد.

۸- دا: یعنی تومی دانی همانا نزدیک باشد.

۹- دا: ندارد.

لِحَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا؛ که ایشان در آن آتش همیشه باشند و خویشتن را یاری و یآوری نیابند.

يَوْمَ تَقْلَبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ؛ آن روز که رویهای ایشان در آتش بگردانند^۱ در دوزخ. عامه قُرَا «تَقْلَبُ» خواندند به ضَمِّ «تا» و فتح «لام»، علی الفعل المجهول، و ابو جعفر خواند: «تَقْلَبُ»، به فتح «تا»، علی تقدیر «تَقْلَبُ» بر فعل لازم، آن روز که بگردد رویهای ایشان بر آتش دوزخ، و عیسی بن عمر در شاذ خواند: «تَقْلَبُ» به ضَمِّ «نون» و کسر «لام»، علی اضافه الفعل الیه تعالی. وُجُوهُهُمْ، نُصِبَ بِوُقُوعِ الْفِعْلِ عَلَيْهِ. آن روز که ما می گردانیم رویهای ایشان را بر آتش دوزخ.

يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ، می گویند، بروجه تمنا: کاشک ما طاعت خدای و رسول داشته بودمانی!

آنگه گویند: رَبَّنَا؛ خدای ما! ما طاعة^۲ سادات و اشراف و بزرگان خود داشتیم. ابن عامر خواند و حسن بصری و ابوحاتم: سَادَاتِنَا. بر جمع، به کسر «تا»، باقی قُرَا برواحد، سَادَتْنَا، بی الف به نصب «تا». قَاضِلُونَا السَّبِيلَا؛ ما را از راه گمراه کردند^۳.

آنگه گویند: رَبَّنَا؛ خدای ما! آتَيْنَاهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ؛ ایشان را دوچندان عذاب ده که ما راست، که ایشان هم ضال اند و هم مُضِل؛ و اِضْلَالِ ما ایشان کردند. وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا؛ لعنتی بسیار کن. عاصم و یحیی بن وثاب خواندند: کَبِيرًا، به «با» و باقی قُرَا به «ثا». حَجَّتْ قُرَا آن است که گفتند: چون لاعنان بسیاراند، لعن بسیار باشد. و ذلک قوله: يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ^۴. و قوله: ... أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ^۵. و این معنی به کثرت لایق باشد.

محمد بن ابی السری گفت: در خواب دیدم که پنداشتمی که به مسجد عسقلان

۲- دا، آب، آج، لب: طاعت.

۱- دا، افزوده: یعنی.

۳- دا: از ره گم کردند.

۴- اساس، دا، آج، لب: کثیرا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۵- سورة بقره (۲) آیه ۱۶۹.

۶- سورة بقره (۲) آیه ۱۵۹.

با مردی مناظره می کردم می در این آیت، من می گفتمی: کثیراً، او می گفتی: کبیراً.
و میان مسجد مناره ای بود، من رسول خدای را دیدمی که در آمدی و آهنگ آن مناره
کردی، من بجستمی و گفتمی: السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُوْلَ اللهِ اِسْتَغْفِرُ لَیَّ؛ برای من استغفار
کن^۱ از خدای، او هیچ نگفتی؛ من دگر باره باز گفتمی^۲، هم هیچ نگفتی. من
گفتم^۳: یا رَسُوْلَ اللهِ حَدِّثْنِی سَفِیْانُ بْنُ عُیَیْیَیْنَه عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْکَدِرِ عَنْ جَابِرِ
بن عبد الله: اَنْتَکَ مَا سُئِلْتَ شَیْئاً قَطُّ، فَقُلْتَ: لَا. اینان مرا حدیث کردند از جابر که
او گفت: هرگز کسی از تو چیزی نخواست که تو او را نه گفتی. او بخندید و گفت:
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ. گفتم: یا رَسُوْلَ اللهِ! مرا با این مرد خلاف است در این آیت که خدای
می گوید: وَالْعَنَتْهُمْ لَعْنًا کَثِیْرًا، [۱۰-پ] او می گوید: کبیراً، چگونه می باید یا
رَسُوْلَ اللهِ؟ گفت: کثیراً کثیراً، و در مناره رفت، این گویان؛ تا آنکه که آوازش
غایب شد.

یا ایُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَا تَكُوْنُوْا کَالَّذِیْنَ اٰذَوْا مُوْسٰی، خدای-جَلَّ جَلالُه- در این آیت
مؤمنان را گفت: چنان مباشی که آنان که موسی را رنج داشتند و ایذا کردند، تا خدای
تعالی مبرا کرد او را از آنچه در او گفتند، و او نزدیک خدای وجیه بود خداوند جاه و آب روی.
خلاف کردند در آن که ایذای ایشان موسی را به چه بود و خدای تعالی تبرئه^۴ او به چه کرد.
از ابوهریره روایت کردند که او گفت: آن بود که بنی اسرائیل را عادت بود که در وقت
غسل کردن عورت را^۵ نپوشیدندی و بایکدیگر غسل کردند و در عورت یک دیگر
نگریدندی، و موسی-علیه السلام- تنها برفتی به جای خالی و آن جا غسل کردی که کس او
راندید. گفتند: همانا موسی آدر است که از پیش ما غسل نمی کند.

یک روز موسی به کناره آب رفت به عادت و جامه برگذد و بر سنگی نهاد و به آب فروشد
و غسل کرد. چون برآمد، خواست تا جامه برگیرد سنگ بتاختن درآمد و برفت و جامه موسی
ببُرد. موسی از پس سنگ می دوید تا بر محافل بنی اسرائیل بگذشت مکشوف العوره، و بنی
اسرائیل بدیدند که او را آفتی نیست از آدره^۶. موسی می دوید و می گفت: یا حَجَرُ تَوْبِی، یا

۱- دا: آمرزش خواه؛ آب: آمرزش خواه استغفار کن.

۲- آب: باز گفتم.

۳- دا: آب: گفتم.

۴- دا، آج، لب: تنزیه.

۵- کذا در اساس: دا: آدره.

۶- دا، آب، آج: ندارد.

حَجَرِ ثَوْبِي! ای سنگ جامه مراده، ای سنگ! جامه مراده. پس از آن سنگ بایستاد و موسی جامه بر گرفت و بپوشید و آن سنگ بر گرفت و چند بار بر زمین زد تا چند اثر و نشان در او پدید آمدش یا هفت.

هم از ابوهریره روایت کردند که او گفت: سبب آن بود که موسی علیه السلام-

- ۵ برای شرم و صیانت برهنه نشدی، پیش قوم گفتند: همانا بر اندام او غیبی است که او رها نمی کند تا کس اندام او ببیند. یک روز به کنار آبی غسل می کرد جامه بر سنگی نهاد و سنگ بتاخت و جامه او پُرد. او برهنه با عصبانیه دنبال سنگ می دوید و می گفت: جامه مراده ای سنگ! تا بر محافل بنی اسرائیل بگذشت و بدیدند که او را آفتی نیست. آنکه سنگ بایستاد و او جامه بر گرفت و بپوشید، و چند عصابر آن سنگ زد و بر او اثرها و جراحاتها پدید آمد.

- ۱۰ اکنون بدان که این قولها معتقد نیست از آن جا که خدای تعالی شاید^۱ که کشف عورت پیغامبرش کند، علی رؤوس الملأ؛ تا او را علنی که نفرت آن کمتر بود که^۲ نفرت کشف عورت، مبرا کند. دیگر آن که آن علت مظنون بود و او داشتند که هست و روا داشتند که نیست [۱۱-ر] و کشف عورت معلوم و مشهور بود و این غایت نفرت باشد و استخفاف و اهانت وضحکت و سخریت. و همانا اگر مثل این با بعضی مُجَان و سفله رود روزگار دراز ۱۵ شرم دارد در میان مردمان آمدن. چگونه روا باشد مثل این بر خدای و رسول؟ و در این باب هر دو مقدوح و مطعون باشند.

- و تاویل درست آیت را آن است که سعید جبیر روایت کند از عبد الله عباس از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او را پرسیدند این ایذا چه بود که ایشان کردند موسی را و خدای تعالی تبریئه او چگونه کرد؟ گفت: ایذا آن بود که یک روز موسی و هارون به یک جای برفتند؛ چون به بعضی کوهها رسیدند، خدای تعالی هارون را قبض روح کرد موسی برخاست و بیامد و بنی اسرائیل را خبر داد او را گفتند: هارون را پُردی از بر ما و بکشتی و باز آمدی و می گویی بمرد؟ تو او را حسد کردی که ما او را دوست تر^۳ داشتیم که تو را، و او بر ما نرم تر بود و سازنده تر از تو با ما. خدای تبریئه ساحت موسی بکرد به آن که فریشتگان را

بفرستاد تا هارون را بر گرفتند و بر محافل بنی اسرائیل بگردانیدند تا اومی گفت: مَا قَتَلَنِي أَخِي وَإِنَّمَا مِثُّ حَتْفِ أَثْفِي؛ برادرم مرا نکشت من به مرگ خود مردم. آنکه فریشتگان او را بردند و جایی دفن کردند او را که کس بر آن مطلق نبود.

۵ ابوالعالیه گفت: آن بود که قارون زنی نابکار را به مزد گرفت تا موسی را به زنا تهمت کند^۱ و بر او گواهی دهد در روی او. خدای تعالی آن آفت از او بگردانید و ساحت موسی از آن بری کرد. وقصه آن در سورة القصص برفته است در قصه قارون.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، گفت: ای مؤمنان گروهیدگان از خدای بترسی سخنی که گویی با سداد گویی. گفتند: یعنی حقاً. عبدالله عباس گفت: صواباً. قتاده و مقاتل گفتند: عدلاً، مؤرج گفت: مستقیماً. عکرمه گفت: یعنی؛ قوله: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ قول سدید، گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. مقاتل حیان گفت: سخنی بوجه^۲ گوی در حق رسول. علیه السلام. وزینب بنت جحش و رسول را نسب^۳ مکنی به چیزی که لایق نباشد بدو.

يُضِلُّ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ؛ تا خدای تعالی عملها و کارهای شما به صلاح باز آورد و گناهانتان بپامرزد. و جزم هر دو فعل جواب امر است. آنکه گفت: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ هر که طاعت خدای دارد و طاعت رسول، فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا؛ ظفر باید به مراد خود از ثواب، ظفری بزرگوار. [۱۱-پ].

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ، حق تعالی در این آیت بیان کرد عِظَم شأن امانت و آن که او را چه موقع است و تحمّل او سخت است. گفت: ما عرضه کردیم امانت را بر آسمان و زمین و کوهها، فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا؛ ابا کردند از آن که بر گیرند و ترسیدند از آن، وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ؛ و آدمی بر گرفت، و آدمی ظالم و جاهل است.

۲۰ اما معنی آیت: بدان که مفسران خلاف کردند در این امانت بیشتر بر آنند که این تکالیف است که خدای تعالی خلقان را کرد از ادای عبادات و افتراض طاعات.

مجاهد گفت: امانت فرایض است و حدود که فرایض^۴ ادا کنند و حدود را تعدی نکنند. ابوالعالیه گفت: مأمورات و منهیات است. ای؛ مأموراً بها و منهیاً عنها. زید اسلم

۲- دا، آج، لب: بر وجه.

۴- دا، افزوده: را.

۱- دا: زند.

۳- دا، آب: نسیه.

- گفت: روزه است و غسل جنابت است^۱ چه این هر دو امانت است از خدای در گردن مکلفان که اگر وفا کنند به آن، جز خدای نداند و اگر خلاف کنند جز خدای مطلع نبود بر آن. ابوالدرداء روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و آله - که او گفت: پنج چیز آن^۲ است که هر کس که بیارد با ایمان به بهشت شود: یکی آن که نماز پنج^۳ بجای آورد و به پای دارد به رکوع و سجود و ارکان و شرایطش به وقت خود؛ و زکات مال بدهد بطبیقة النفس. آنکه گفت: به خدای که این جز مؤمنی نکند. و ماه رمضان روزه دارد و حج خانه بگزارد چون استطاعت دارد و ادای امانت کند. گفتند: یا ابا الدرداء! این امانت چیست؟ گفت: غسل جنابت که خدای تعالی بنده را بر هیچ چیز آن ایتمان نکرده است که بر آن.
- ابن کعب گفت: امانت فرج است که گفتند مردان و زنان را تا خود را از حرام نگاه دارند. عبدالله عمر گفت: اول چیز که خدای از آدمی بیافرید فرج است، گفت: این امانتی است که به تومی سپارم. پس فرج امانت است و چشم و گوش و دست و پای امانت است، و لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ.
- بعضی دیگر گفتند: امانات مردمان است و وفا به عهد ها. واجب است بر هر مؤمنی که خیانت نکند با هیچ مؤمنی و با هیچ معاقد در هیچ چیز به قلیل و کثیر. و این روایت ضحاک است از عبدالله عباس.
- سُدی گفت: این امانت هابیل است و این انسان قابیل است که آدم - علیه السلام - به بعضی سفرها خواست رفتن و هابیل را سخت دوست داشتی، خواست تا او را بسپارد به امانت. آسمان را گفت: پذیری؟ گفت: نه. زمین را گفت: پذیری؟ [۱۲-ر] گفت: نه. کوهها را گفت: پذیری؟ [گفتند: نه] قابیل گفت: به من بسپار او را تا با تو سپارمش صحیح سلیم. آدم او را به قابیل سپرد. چون باز [آمد] قابیل هابیل را کشته بود. فذلک قوله:

۱ - دا، آج، لب: ندارد.

۲ - دا، افزوده: و علی آله؛ آب: سلم؛ آج، لب: و آله و سلم.

۳ - آج: ندارد. ۴ - آب: پنج وقت؛ آج، لب: پنجگانه.

۵ - اساس: ابوالدرداء؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۶ - عبارت داخل قلاب با خطی متفاوت از متن در اساس آمده است.

۷ - اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد.

وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.

بعضی دیگر گفتند: این امانت دلایل و عجایب صنع اوست. چَلَّ جَلَّالُه. که بر مکلفان عرض کرد و آن را امانت نام نهاد برای عِظَم موقعش را، و قوله: وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ.

بعضی مفسران گفتند: معنی حَمَلَ خیانت است، حَمَلَهَا، آئی خائنانه. و بر این قول تأویل آن باشد که حَمَلَ وِزْرَهَا وَآثَامَهَا، کقوله تعالی: وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ^۱...

۵ اما در معنی عرض امانت بر آسمانها و زمینها و کوهها به آن که ایشان جماداند و حیات و عقل ندارند و چیزی ندانند و صلاحیت دانستن ندارند، دو قول گفتند: یکی آن که اهل آسمان را و زمین و کوه خواست، عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَاقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ. کقوله: وَآمَسُّ الْقَرْنَةَ^۲...

۱۰ و قول دیگر آن که: این عبادت است و کنایه از عِظَم شأن امانت و وجوب رعایت او و

نگاهداشت حرمت او، و معنی آن که: آسمان بارفت و زمین باسعت و کوه با صلابت اگر عاقل بودند و امانت برایشان عرض کردند، بترسیدند از آن و قبول نیارستندی کردن،

و آدمی از آن جا که ظُلوم و جهول است و قدر او ندانست بر گرفت، و آنکه وفا نکرد بدو. و مانند این در معنی قوله تعالی: لَوَأَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ

۱۵ اللّٰهِ^۳... و معنی آن که: لَوَأَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ، وَكَانَ مِنْهُمْ يَسْمَعُ وَيَعْقِلُ، لَرَأَيْنَهُ كَذَلِك. و این معنی در کلام عرب و اشعار ایشان بسیار است. يقول القرب: هَذَا كَلَامٌ لَوْ

لَقِيَ الصَّخْرَ لَقَلَقَلَهُ وَالشَّعْرَ لَحَلَقَهُ؛ و يقول^۴: هَذَا كَلَامٌ لَا يَحْمِلُهُ الْجِبَالُ الرَّاسِيَاتُ؛ وَكَلَامٌ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ: سَلِ الْأَرْضَ مَنْ شَقَّ أَثْهَارَكَ وَغَرَسَ أَشْجَارَكَ وَجَنَى ثِمَارَكَ فَإِنَّ لَمْ

تُجَبِّكَ جَوَارًا أَجَابَتَكَ أَعْيَارًا. و مثله قوله: نَكَادُ السَّمَوَاتُ تَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا^۵. و قال جرير^۶:

لَسْنَا أَنَسَى خَبِيرُ الزُّبَيْرِ نَوَاضَعَتْ
سُورُ السَّمَدِيَّةِ وَالْجِبَالُ الْخُشَعُ

۱ - سورة عنكبوت (۲۹) آیه ۱۳.

۲ - سورة طه (۵۹) آیه ۲۱.

۳ - آیه لب: هَذَا الْكَلَامُ.

۴ - سورة مريم (۱۹) آیه ۹۰.

۵ - آیه لب: سورة.

۶ - سورة يوسف (۱۲) آیه ۸۲.

۷ - دا، آج، لب: يقولون.

۸ - اساس: کان لم یجیک به قیاس بالنسخة دا، تصحیح شد.

۹ - آج، لب، افزوده: شعر.

ومثله قوله: ... اٰتِيَا ظُلُوعًا اَوْ كَرْهًا قَالْنَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ^۲، وقال:

فَاجْتَهَشْتُ^۳ لِلْسُّوْبَانِ حِينَ رَأَيْتُهُ وَكَبَّرَ لِلرَّحْمَنِ^۴ حِينَ رَأَيْتُهُ
فَقُلْتُ لَهُ اَيْسَنَ الَّذِيْنَ عٰهَدْتُهُمْ بِجَنَبِكَ فِى طَيْبٍ وَخَفَضَ زَمَانِي^۵
فَقَالَ مَقْصُورًا وَاسْتَوْدَعُونِيْ بِلَادَهُمْ وَمَنْ ذَا الَّذِيْ يَنْقُضُ عٰلَى الْوَعْدِ ثَانِي^۶

- [۱۲- پ] وقوله: فَأَتَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا، «ابا» امتناع باشد يقال: فلان يأتى الظلم، و«ابا»
به معنای صلاحیت نداشتن باشد، يقال: هذه أرض يأتى الزرع، اى؛ لا تصلح له، واما در
آیت براین معنی حمل توان کردن برای آن که جمادات صلاحیت حمل امانت ندارند از آن
جا که حیات و عقل نباشد ایشان را. وقوله: وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ لَا مَحَالُ این لفظ اگرچه
صورت عموم دارد، خاص است به کافران که حمل امانت نکردند و حفظ آن به واجبى
نکردند و به آن خیانت کردند، به قرینه قوله: إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ اى ظلوماً لِنَفْسِهِ
فِى الْخِيَانَةِ، جهولاً بِحَقِّ الْأَمَانَةِ. و گفته ایم: فَعُول بنای مبالغت باشد. وقوله: فَأَتَيْنَ أَنْ
يَحْمِلْنَهَا، کنایت کرد از لفظ دون معنی به عکس آن که گفت: ... وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْنَهُمْ
لِي سَاجِدِينَ^۸.

- لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ، «لام» تعلق دارد به محذوفى، والتقدير: بتضييع
الأمانة، يعنى إِنْصَافَ اللَّهِ مَا فَعَلَ مِنْ بَيَانِ شَأْنِ الْأَمَانَةِ وَعَظَمِهَا. لِيُعَذِّبَ، خدای تعالی این
همه بیان تعظیم شأن امانت بکردار عذاب کننده استحقاق و واجب، آنان را که در امانت
خیانت کنند، و آن منافقان و مشرکان اند؛ که منافقان پنهان خیانت می کنند و مشرکان
آشکارا. وَيَتُوبُ اللَّهُ، و نیز در این طرف این برای آن کرد تا توبه پذیرد بر مؤمنین و مؤمنات به
حفظ امانت و ادای آن به واجبى.

- حسن و قتاده گفتند: برای آن ذکر کافر و منافق کرد که ایشان در امانت خیانت کردند،
و ذکر مؤمنان برای آن کرد که ایشان ادای حق^۹ امانت کردند. وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛

۱ - سورة فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

۲ - آج، لب، افزوده: شعر.

۳ - اساس: فاجتهدت؛ به قیاس با نسخه داء، تصحیح شد.

۴ - اساس: الرحمن؛ به قیاس با نسخه داء، تصحیح شد. ۵ - داء، آج، لب: زمان.

۶ - داء، آج، لب: الحدثانی. ۷ - کذا، در جمیع نسخه ها.

۸ - آج، لب: ندارد.

۹ - سورة يوسف (۱۲) آیه ۴.

و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده بوده است^۱؛ آمرزنده آنان که در امانت خیانتی کردند
دون کفر، و بخشاینده آنان را که امانت بجای آرند و خیانت نکنند.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سُورَةُ السَّبَأِ

این سورت مکی است در قول مُجاهد و قتاده و حسن، و ذرا و ناسخ و منسوخ نیست. و گفتند: یک آیت مدنی است، و هی قوله: **وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ**... و این سورت پنجاه و چهار آیت است و هشتصد و هشتاد و سه کلمت است و هزار و پانصد و دوازده حرف است.

و روایت است از ابوامامه از اَبی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که او سورت سَبَأ بخواند، هیچ پیغامبر نباشد والا روز قیامت رفیق او باشد و با او مصافحه کنند^۲ [۱۳-ر].

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[به نام خدای بخشاینده مهربان]^۳

آیه ۱ **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ؛** سپاس خدای آن که او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او راست سپاس در آخرت، و او حکیم و داناست.

آیه ۲ **يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَرْجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ؛** داند آنچه در شود^۴ در زمین و آنچه بیرون آید^۵ از آن، و آنچه فرود آید از آسمان

۲ - آج، لب، افزوده؛ صدق رسول الله.

۴ - دا: خدای را.

۶ - دا: در آید.

۱ - سوره سبا (۳۴) آیه ۶.

۳ - اساس و آب ترجمه نداره از «دا» افزوده شد.

۵ - آج، لب: آخرت.

۷ - دا: بیرون شود.

و آنچه بر شود دراو؛ و او بخشاینده و آمرزنده است.

آیه ۳ **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**؛ و گفتند آنان که کافر شدند: نیاید به ماقیامت، بگو: آری و به حق خدای من آید^۲ به شما،^۳ دانای نهان است؛ دور نشود از او به سنگ ذره ای^۴ در آسمانها و نه در زمین و نه کوچک تر^۵ از آن و نه بزرگ تر^۶ الا در کتابی روشن.

آیه ۴ **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ**؛ تا پاداشت^۷ دهد آنان را که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند^۸ ایشان آنند که ایشان را آمرزش باشد و روزی کریم^۹.

آیه ۵ **وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ**؛ و آنان که سعی کنند در آیات ما عاجز کننده ایشان را عذابی باشد^{۱۰} از عذاب دردناک.

آیه ۶ **وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ**؛ و بینند آنان که دادند ایشان را علم آن که فرو فرستادند به تو از خدای تو که او^{۱۱} حق است و ره نماید به ره خدای عزیز پسندیده^{۱۲}.

آیه ۷ **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ [پ - ۱۳] كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ**؛ گفتند آنان که کافر شدند: ره نمایم شما را بر مردی که خبر دهد^{۱۳} شما را که چون شما را بدرانند هر درآیندی^{۱۴}؟ شما در خلقی^{۱۵} نو باشی.

۱ - اساس: قیامت. ۲ - دا: که بیاید.

۳ - دا، افزوده: خدای.

۴ - دا: مثقال ذره ای؛ آج، لب: همسنگ مورچه ای خورد.

۵ - دا: خردتر.

۶ - دا، آج، لب: پاداش.

۸ - دا: بزرگ.

۹ - دا: آن.

۱۰ - دا، آج، لب، افزوده: هیچ.

۱۱ - دا: هر درآیندی.

۷ - دا: و کردند نیکیها.

۹ - دا: بود.

۱۱ - دا: خدای بی همتای ستوده.

۱۳ - دا: بیگاهانند.

۱۵ - دا: آفرینشی.

آیه ۸ أَفَتُرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ؛ فرو یافت برخدای دروغی ، به او دیوانگی^۱ ؟ بل آنان که ایمان ندارند به قیامت در عذاب و هلاک^۲ دُوراند.

آیه ۹ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَاشِئَ نَحْسِيفٍ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِظُ عَلَيْهِمْ كَيْسَافًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ؛ نمی بینند آنچه پس ایشان^۳ است و آنچه پس آن است^۴ از آسمان و زمین اگر ما خواهیم فرو بریم به ایشان زمین یا بیفکنیم برایشان پاره هایی از آسمان ؟ در این آیتی هست هر بنده ای توبه کار را.^۵

آیه ۱۰ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِيبِي مَعَهُ وَالْقَظِيرَ وَالنَّالَةَ الْحَدِيدَ ؛ ما بدادیم داود را از ما زیادتى . ای کوه تسبیح کن با او وای مرغ ، نرم کردیم برای او آهن .
آیه ۱۱ أَنْ اَعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ؛ که بکن زره های^۶ تمام و اندازه نگاه دار در پیوستن ، بکنی کار نیکو که من به آنچه می کنی بینام .

آیه ۱۲ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عُذُوهَا شَهْرٌ وَزَوَاجُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِظْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِأُذُنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَرْغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ؛ و سلیمان را باد بامدادش یک ماه و شبنگاهش^۷ یک ماه و بگداختیم برای او چشمه مس . و از پریان کس هست که کار می کند^۸ پیش او به فرمان خدای و هر که بچسبد^۹ از ایشان از فرمان ما ، بچشانیم او را از عذاب دوزخ .

آیه ۱۳ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اِعْمَلُوا لَنَا دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ [۱۴-ر] الشَّاكِرُونَ ؛ می کنند برای او آنچه خواهد^۹ از محرابها و صورتها و کاسه های بزرگ چون حوضها و دیگها برجای ،

۱ - دا : یا بدو دیوانگی است .

۳ - اساس : آن ؛ به قیاس یا نسخه دا ، تصحیح شد .

۵ - اساس ، آب ، دا : زرها .

۷ - دا : کسی بود که می کرد .

۹ - دا : می خواست .

۲ - دا : گمراهی .

۴ - دا : توبه کننده .

۶ - دا : شبانگاهش .

۸ - آج ، لب : بجهد .

بکنی^۱ آل داود شکر^۲ و اندکی^۳ از بندگان من شاگرد^۴.

آیه ۱۴ **فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْكَاثُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ**؛ چون قضا کردیم براو مرگ، راه^۵ ننمود ایشان را بر مرگ او آلا درخت سُنْبِه^۶ که می خورد عصا را. و چون بروی درآمد^۷ بدانستند پریان که اگر دانستندی علم غیب نایستادندی^۸ در عذاب خوار کننده.

قوله تعالى: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**، گفتند: معنی آن است که بگو: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**، حق تعالی. مارا طریق شکر نعمت می آموزد استبقا و استدامت است آن را که از او حاصل است و جذب و جلب آن را که از او پیامده است. گفت: ^۱ سپاس آن خدای را که او راست هر چه در آسمانها و زمین است به **مُلْكٍ وَمِلْكٍ وَخَلْقٍ وَتَصَرُّفٍ** در آن او راست بی مانعی و منازعی. **وَلَهُ الْحَمْدُ**؛ و او راست حمد و شکر در دنیا و آخرت به نعمتهای دینی و دنیای که کرده است بر بندگان تا به نعمت دنیای متبوع شوند و به نعمت [دینی] ^۱ توصل کنند به ثواب آخرت. و تخصیص حمد به آخرت برای این کار کرد^{۱۱} و حمد نعمت دنیا آن است که در اول آیت بر عموم گفت: **وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ**؛ و او خدای است محکم. کار درست کردار دانا. **يَعْلَمُ مَا يَلْجُ**؛ داند آنچه به زمین فرو شود از آب و هوا و سایر حیوانات، **وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ**؛ و آنچه از آسمان فرود آید از باران و آجال و أرزاق و اقدار، **وَمَا يَخْرُجُ فِيهَا**؛ و آنچه با آسمان شود از ارواح و اعمال خلائق و فرشتگان^{۱۲}. **وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ**؛ و او خدای بخشنانده و آمرزنده است.

آنگه حکایت قول کافران کرد گفت: **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا**؛ گفتند کافران

۲ - دا، افزوده : بسیار

۴ - دا : سپاس دار

۶ - دا : رونجو

۸ - دا : نهانی درنگ نکردندی

۱۰ - اساس و آب ندارد از دا، افزوده شد

۱۲ - دا : فریشتگان

۱ - دا، آج، لب، افزوده : ای

۳ - دا، افزوده : باشند

۵ - دا : ره

۷ - دا : بیوفتاد

۹ - دا، آج، لب، افزوده : بگو

۱۱ - دا : بکرد

برسبیل استبطا: لَا تَأْتِيَنَّ السَّاعَةُ؛ قیامت به ما نخواهد آمدن. آن^۱ قول آنان است که ایشان منکر باشند ببعث و نُشور را. قُلْ؛ بگو ای محمد به جواب: لَتَأْتِيَنَّكُمْ، این «لام» جواب قسمی محذوف است؛ به خدای که به شما آید. آنکه باسر آن کلام رفت از ثنا و تمجید خود. گفت: عَالِمِ الْغَيْبِ؛ اوداننده غیب است و کارهای پوشیده. قُرْا در این لفظ و در اعراب او خلاف کردند:

۵

- حمزه و کسائی در سبع و اعمش و یحیی در شاذ خواندند: عَلَامِ الْغَيْبِ، بروزن فَعَال برای مبالغه و به جَرِّ «میم»؛ و اهل مکه و بصره و عاصم خواندند: «عَالِمِ» به کسر «میم» علی وزن فاعل، ردّاً علی قوله: قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي. و باقی قُرْا خواندند: «عَالِمِ»، به رفع علی خبر مبتداء محذوف [۱۴-پ] ای؛ هو عالم برای آن که میان صفت و موصوف فصلی هست^۲ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ؛ دور نشود و غایب نگردد از او هیچ چیز تا به مقدار مورچه ای خُرد، نه در آسمان نه در زمین. و این مثلی است بر حسب خاطر شنونده، چه آنچه کمتر از آن باشد هم پوشیده نشود بر خدای تعالی؛ و قدیم تعالی به معدومات هم چنان عالم است که به موجودات. آنکه گفت: وَلَا أَضْفَرُ مِنْ ذَلِكَ؛ و نه هیچ چیز از آن خردتر و نه بزرگ تر، و الا آن در کتابی روشن نوشته است؛ یعنی لوح محفوظ که خدای تعالی کاینات بر او ثبت کرده است تا فریشتگان بر آن مطلع شوند و ایشان را در آن لطف باشد.

- لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَهْنُوا؛ این برای آن کرده است تا جزا دهد آنان را که ایمان آرند و عمل نیکو^۳ کنند و ایشان را آمرزش باشد و روزی کریم، با کرامت. فتاده گفت: «رِزْقِ کریم» بهشت است. بعضی دگر گفتند: رِزْقِ کریم آن باشد که در او تنقیصی و کدارتی نباشد، من قولهم: طِينٌ كَرِيمٌ، ای؛ لَا شَيْءَ فِيهِ مِنَ الْجُبَارَةِ وَغَيْرِهَا. وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ، گفت: آنان که سعی کنند در آیات ما یعنی در ابطال آیات ما، [علی]؛ حَذِفِ المضاف، مُعَاجِزِينَ؛ ما را باعجز کنندگان، یعنی چنان گمان برتند که جان بخواهند بردن و از ما فوت شوند و ما ایشان را در نتوانیم-

۲- ۱۵: نیست.

۱- ۱۵، آج، لب: این.

۴- اساس و آب: ندارد، ازدا افزوده شد.

۳- ۱۵: نکو.

یافتن. و نصب او بر حال است از فاعل و عامل دراو « سَعَوْا » باشد. **أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ**؛ ایشان آنند که ایشان را عذابی باشد از عذاب های سخت مؤلم موجه. ابن کثیر و یعقوب و عاصم به روایت حفص خواندند: « أَلِيمٌ »، بَرَفَعَ عَلَى صِفَةِ الْعَذَابِ، و باقی قُرْآن مجرور خواندند، عَلَى صِفَةِ الرَّجْزِ، وَالرَّجْزُ هُمَّ عَذَابٌ باشد و تکرار برای اختلاف لفظ کرد. و گفتند: رَجْزٌ أَشَدُّ الْعَذَابِ باشد وَالرَّجْزُ؛ الرِّجْسُ، وَقِيلَ النَّشْءُ، وَ الرَّجْزُ الصَّتَمُ، فِی قَوْلِهِ: **وَالرَّجْزُ فَاهْجُرْ** وَالرَّجْزُ وَالرَّجْزُ لَفْتَانِ. و « مِنْ » تبیین را باشد، ای؛ عَذَابٌ مِنْ جُمْلَةِ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ.

۵

وَبَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ؛ گفت: ببینند آنان که ایشان را علم دادند یعنی مؤمنان اهل کتاب، عبدالله سلام و اصحابش. قتاده گفت: مراد اصحاب رسول اند. رؤیت به معنی علم است، متعدی به دومفعول؛ مفعول اولِ او، « الَّذِي » است و دُومِ قَوْلِهِ: « هُوَ الْحَقُّ »، یعنی؛ چنان می دانند خداوندان علم که این کتاب که بر تو انزل کرده اند، حق است، یعنی؛ قرآن. **وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ**؛ و این قرآن رهنمای است به ره خدای عزیز حمید، یعنی؛ [۱۵-ر] خداوند قوی بی همتا مستحق حمد یعنی؛ طریق اسلام. **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا**؛ گفتند: آنان که کافر شدند برسبیل استهزا: **هَلْ نَدُلُّكُمْ**؛ ره نمایم شما را بر مردی که خبر می دهد که چون شما بمیری و پوسیده و مُقَطَّع و مُقَطَّع شوی بغایت پوسیدگی، شما را گریه باره باز خواهد آفریدن خلقی نو؟ این قول منکرانِ بَعَث و نشور است و مراد به آن مرد که این می گوید، رسول است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ.

۱۰

۱۵

أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؟ «الف» الفِ استفهام است برای آن مفتوح و مقطوع است، و « الف » إِفْتَعَال محذوف است، لِاجْتِمَاعِ الْهَمْزَتَيْنِ، و دلیل و قرینه او « أَمْ » که معادل همزه استفهام باشد. گفتند کافران: که این محمد دروغی فرو بافت برخدای^۳ یا دیوانه است؟ **بَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ**، خدای تعالی خبر داد، گفت: این هیچ دُو نیست، بل آنان که به قیامت ایمان ندارند

۲۰

۲ - سورة مدثر (۷۱) آیه ۵.

۱ - دا، آج، لب، افزوده: ایضاً.

۳ - دا، افزوده: أَمْ يَهْجُرُ، وَالْجَنَّةُ، وَالْجَنَّةُ، الْجَنُّ ایضاً، فِی قَوْلِهِ: مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ (سورة ناس (۱۱۴) آیه ۶).

در عذاب و هلاک دُوراند. واضل « ضلال » هلاک باشد، من قولهم: ضلّ الماء فی اللَّبَنِ. وگفتند: مراد به ضلال ذهاب است از حق، یعنی از حق دور شدند دُوری دور.

- أَفَلَمْ يَرَوْا ، آنکه تنبیه کرد ایشان را بر دلیل که ره می نماید ایشان را بر درستی بعث و نشور، گفت: نمی بینند آنچه پیش ایشان است و پس ایشان از آسمان و زمین و هر دو آفریده اند؟ آن که قادر باشد بر آن ، قادر باشد بر بعث و نشور. وگفتند: بل مورد آیت مورد تهدید و وعید است، یعنی نمی بینند که آسمان و زمین از پیش و پس ایشان به ایشان محیط است؟ و اگر خواهند تا از اکناف و اقطار آن بیرون شوند نتوانند، در قبضة قدرت من گرفتارند. **إِنْ نَشَأْ** ؛ اگر ما خواهیم زمین فرو بریم به ایشان یعنی ایشان را به زمین فرو بریم یا ^۱ پاره های آسمان برایشان افکنیم. جمله قرآ این سه لفظ به « نون » خواندند: **إِنْ نَشَأْ نُخِصِفُ أَوْ نُشَقِّطُ** ، مگر حمزه و کسائی که ایشان به «یا» خواندند، اضافهً إلى اسم الله تعالى. آنکه گفت: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً** ؛ در این آیتی و دلالتی و علامتی هست هر بنده ای نایب را که او به دل بادرگاه ^۲ ما آید و دل را کار بندد ^۳ در این ^۴ اندیشه.
- وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا** ، آنکه طرفی از قصه داود و نعمتها که براو کرده است یاد کرد، گفت: ما دادیم داود را از ما و از خزاین رحمت ما فضلی و نعمتی فزونی. در « فضل » خلاف کردند، گفتند: نعمت است، وگفتند: نبوت است وگفتند: زبور است وگفتند: آواز خوش است. **يَا جِبَالُ! التَّقْدِيرُ: وَقُلْنَا يَا جِبَالُ**، از آن جایهاست که قول دراو محذوف [۱۵ - پ] باشد، **لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ**. وگفتند ^۵ کوهها را که: ای کوهها! **أَوْبِي قَعَهُ**، ای ؛ **إِرْجِعِي صَوْتُكَ بِالتَّشْبِيعِ مَعَهُ**. آواز بگردان با او و برالحان او به تسبیح، یعنی: چنان که او می گوید تو نیز می گو. **وَالْتَأْوَيْبُ مِنْ آبٍ إِذَا رَجَعَ، وَالتَّرْجِيعُ تَلْحِينُ الصَّوْتِ**،

۱ - دا : تا.

۲ - آج، لب : به درگاه.

۳ - دا : و دل کار بندد.

۴ - آج، لب، افزوده : آیت.

۵ - دا : ندارد.

۶ - دا، آج، لب : و گفتیم.

۷ - دا: می گوی؛ آج، لب: می گویی.

قال الشاعر:^۱

يَوْمَانِ: يَوْمٌ مَقَامَاتٍ وَأَنْدِيَّةٌ، وَيَوْمٌ سَيِّرِ أَلْسِي الْأَعْدَاءِ تَأْوِيْبِ

ای رجوع بعد رجوع. این قول عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وضحاك است.

وبعضی دیگر^۲ گفتند: التَّأْوِيْبُ؛ سیرالتهاركله، كوهها را گفتیم: همه روز با او

می روی^۳. [کما قال ابن مقبل؛ شعر:

لَحِقْنَا بِحَيٍّ أَوْبُوا السَّيْرَ بَعْدَهَا ذَقْنَا شُعَاعَ الشَّمْسِ وَالظَّرْفَ مُجْتَنِعًا^۴

وَالظَّيْرَ، قراءت عامّة قرأ نصب است. واز یعقوب روایت کردند که او به رفع

خواند، عطفاً علی اللفظ. ووجه نصب دراو دو قول است: یکی، عطفاً علی محلّ

الجبال، چه محل او نصب است برای آن که مناداست ومنادی منصوب باشد از آن

که مفعول به بود، ومثله قول الشاعر^۵:

أَلَا يَأْرَئِدُ وَالضَّحَاكُ! سَيِّراً فَقَدْ جَاوَزْتُمَا حُمْرَ الطَّرِيقِ^۶

وجه دیگر^۷ به اضممار فعلی^۸، وَسَخَّرْنَا الظَّيْرَ. ومثله قول الشاعر^۹:

عَلَّقْتُهَا بَيْنًا وَمَاءً بَارِداً

ای؛ وَسَقَيْتُهَا مَاءً بَارِداً.

وقوله: يَا جِبَالُ! معنی نه آن است که ما کوه جماد راندا کردیم، معنی آن است

که: ما کوهها را چنان مسخر کردیم که بنده مأمور را که او را بفرمایند وندا کنند.

طاعت دارد وفرمان برد. وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ؛ وَآهِنَ را بردست اونرم کردیم. تا در اخبار

هست که آهین بردست او چون موم نرم کرد، یا چون خمیر یا چون گل تر. تا او چنان

که خواستی^{۱۰} می گردانیدی بی آتش وگذین^{۱۱} و سندان.

۱ - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۲ - آج، لب: دیگر.

۳ - دا: می رود.

۴ - آج، لب: لحقتا الجی.

۵ - آج، لب: بعدها.

۶ - آج، لب: مخیج.

۷ - اساس وآب: ندارد، ازدا افزوده شد.

۸ - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۹ - دا: جَاوَزْتُمَا حُمْرَ الطَّرِيقِ.

۱۰ - دا، آج، لب، افزوده: ای.

۱۱ - دا، آج، لب، افزوده: آن که.

۱۲ - دا، آج، لب، افزوده: به دست.

۱۳ - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۱۴ - کذا در اساس ودا: آب: گزین: آج، لب: کرین.

ودراخبار آورده اند که: سبب این آن بود که داود - علیه السلام - درسیاحت و سیر خود هرکس را که دیدی که او را نشناختی آن کس را گفتی: ای هَذَا! این مرد که والی شماست چگونه مردی است؟ گفتندی: نیکو سیرت مردی است وعادل - پادشاهی است، او خدای را شکر گزاردی^۱. یک روز فرشته ای بر صورت مردی پیش او آمد. او بر عادت گفت: داود چه مردی است؟ گفت: نیک مرد است جز یک ۵ خصله^۲ که در اوست. گفت: و آن چیست؟ گفت: از بیت المال می خورد، می بایست تا از کسب دست خود خوردی.

او گفت: بار خدایا!^۳ طریقی نه که من از کسب دست خود قوت خود و عیال خود بدست آرم. خدای تعالی آهین بردست او نرم کرد و او را صنعت دِرْع کردن پیاموخت. او دِرْع می کرد، هر دِرْعی به چهار هزار دِرم بفروختی چیزی به نفقه کردی ۱۰ و چیزی به صدقه بدادی و [۱۶-ر] گفتندی: لَإِیْلَ آن خود از معجزات او یکی بود.

أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ، ای؛ وَقُلْنَا لَهُ أِنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ؛ او را گفتیم؛ پیکن درعهای تمام بالا، فراخ. وَقَلِّدْ فِی السَّرْدِ؛ و در این نظم که می کنی تقدیر کن. گفتندی: معنی آن است که این میخهای زیره باریک مکن تا بنجنبد در مجری، وسطبر مکن تا حلقه - نشکند. و گفتندی: سَرْد، خود حلقه دِرْع باشد، یعنی؛ این حلقه ها به ۵ یک شکل کن تا ۱۵ ملایم باشد. و دِرْع داودی را خود میخ نبودی برای آن که آهین به دست او نرم بودی برهم فگندی و درهم^۴ پیوستی، چون موم. این قول عبداللّه عباس است و ابن زید^۵ و بعضی دیگر^۶ گفتندی: «سَرْد» مصدر است، مین قولهم: سَرَدْتُ الْكَلَامَ سَرْدًا، ای؛ نَظَمْتُهُ نَظْمًا، و زره گر را زَرَاد و سَرَاد خوانند و دِرْع کرده را، مسروده خوانند، قال الشاعر^۷.

۲۰

وَعَلَيْهِمَا مَسْرُودَتَانِ قَضَاهُمَا دَاوُدُ أَوْ صَنَّعَ السَّوَابِغَ تُبِعَ

۱- آج، لب: گذاردی.

۲- دا، آج، لب: خصلت.

۳- دا، آج، لب، افزوده: مرا.

۴- دا، آج، لب: گفتیم.

۵- دا: ندارد.

۶- دا: از هم.

۷- آج، لب، افزوده: وقال الشاعر:

أَجَادَ الْمُبَشِّرُ سَرْدَهَا فَادَّأَ لَهَا

الابن ابی العاصی دلائل خصیئة

۸- دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۹- آج، لب: دیگر.

و نیز «خَرَز»^۱ را سَرَد گویند و درفش را که آلت خَرَز بود مِسَرَد و مسراد گویند.

قال^۲:

كَمَا تَابَعَتْ سَرْدَ الْعَيْنَانِ الْخَوَارِزُ

وَأَعْمَلُوا صَالِحاً ، آنکه گفت داود را وقومش را که: عمل صالح کنی که من به آنچه شما می کنی. بینام، می بینم و می دانم. و مورد او^۳ ترغیب باشد.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ، عَامَةً قُرْأَ خواندند: «الرِّيحُ» منصوب علی تقدیر: وَسَخَرْنَا لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ، مگر عاصم فی روایت ابی بکر والمفضل عنه، که مرفوع خواندند؛ علی الابتداء، وَخَبَرَهُ الْجَارِمُ الْمَجْرور^۴ المقدم علیه، والتقدير: وَالرِّيحُ لِسُلَيْمَانَ، آئی؛ کَایِنْ لَهُ ثَابِتٌ لَهُ. و «لام» تخصیص راست یعنی آن چیزها که رفت داود را بود، آنچه^۵ به سلیمان مختص بود باد بود که او را مسخر بود. عُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ. مفسران گفتند: از بامداد تا نماز پیشین یک ماهه راه برفتی و از نماز پیشین تا نماز شام یک ماهه راه^۶، در یک روز دو ماهه راه بپریدی بر بساط باد درآمدی و بساط او برگرفتی با لشکرگاه و لشکر به یک جای وهم چنین^۷ می بردی این مقدار به این مدت.

و هب منبه گفت^۸: در بعضی کتب خواندم که به ناحیت دجله نوشته ای دیدند بر سنگی نقش کرده که بعضی اصحاب سلیمان - علیه السلام - نوشته^۹ بودند، اِمَّا اِزْ اِنْسٍ وَاِمَّا اِزْجِنٍّ: نَحْنُ نَزَّلْنَاهُ وَمَا بَنَيْنَاهُ وَمَبْنِيًّا وَجَدْنَاهُ وَغَدُونَا مِنْ اِصْطِرْخِ^{۱۰}، فَقَلْنَاهُ وَنَحْنُ رَاثِعُونَ مِنْهُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ قَبَائِثُونَ بِالشَّامِ، گفت: ما به این شهر فرود آمدیم و نه ما بنا کردیم، بل هم چنین یافتیم، و بامداد از اصطرخ^{۱۱} [۱۶ - پ] بیامدیم و این جا قیلوله کردیم و شب را - اِنْ شَاءَ اللّٰه - به شام باشیم.

حسن بصری گفت: چون سلیمان به عرض اسپان مشغول شد تا نماز دیگر از اوفوت شد، او اسپان را پی کرد یا داغ سبیل^{۱۲} نهاد چنان که گفته شود - اِنْ شَاءَ اللّٰه -

۱ - دا، آج، لب: خود

۲ - الشاعر شعر.

۳ - دا: آن.

۴ - دا: مع المجرور.

۵ - دا: و آنچه.

۶ - دا: را.

۷ - دا، آج، لب: همچنین.

۸ - دا: و هب گفت.

۹ - دا: نبشته.

۱۰ - دا، آج، لب: اصطخر.

۱۱ - لب: سپید.

خدای تعالی او را بدل آن به از آن داد مرکبی از باد که بامداد یک ماهه راه برفتی و نماز شام یک ماهه راه باز آمدی بامداد از ایلیا پیامدی به اصطرخ^۱ قیلوله کردی پس از نماز پیامدی نماز شام به کابل بودی.

ابن زید گفت: سلیمان - علیه السلام - مرکبی ساخته بود از چوپ او راهزار رُکن بود بر هر رُکنی هزار خانه بنا کرده بود که لشکرا و از جن و انس آن جا بودند ۵ در زیر هر رُکنی هزار شیطان بود که آن مرکب بر گرفتندی و برداشتندی از زمین، آنگه بادی نرم پیامدی و یک ماهه راه بُردی تا به وقت قیلوله، آنگه فرود آوردی و آن جا قیلوله کردند و نماز دیگر برگرفتی و یک ماهه راه بُردی آن جا که سلیمان فرمودی که مردم ولایت خبر داشتندی، سلیمان آن جا فرود آمده بودی با لشکر.

روایت کرده اند که سلیمان - علیه السلام - بامداد از زمین عراق پیامد به مرو ۱۰ قیلوله کرد و نماز دیگر به بلخ کرد باز^۲ او را و لشکرگاه او را برگرفتی و مرغان در هوا سایه برایشان گسترده. آنگه از بلخ به ترکستان آمد و از آن جا به چین رفت. آنگه بر ساحل دریا برفت آن جا که مَظِلج آفتاب است تا به زمین قندهار رسید، از آن جا به مُکران رفت و به زمین پارس آمد و چند روز آن جا بود و از آن جا بامداد برگرفت و به لشکر^۳ آمد و نماز شام به شام آمد به مدینه تدمر که شهر او بود. و چون بخواست رفتن شیاطین را بفرمود تا این مدینه تدمر برای او بنا کنند به سنگ و ستونهای آن از رُخام ۱۵ سپید و زرد بسازند و آن^۴ آن است که نابغه جمعی در شعر خود بگوید:

أَلَا سَلِيمَانٌ إِذْ قَالَ الْمَلِكُ لَهُ قُمْ فِي الْبَرِّيَّةِ فَأَحْذُذْهَا عَنِ الْفَقْدِ
وَحَيْسَ الْجِنِّ فَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَهُمْ يَبْنُونَ تَدْمُرَ بِالضُّفَّاحِ وَالْعَمَدِ
و اصحاب اخبار گفتند: به زمین کسکر این ابیات دیدند بر سنگی کنده، بعضی

اصحاب سلیمان کرده بودند، و ابیات این است: ۲۰

وَنَحْنُ وَلَا حَوْلَ يَسُو حَوْلَ رَبِّنَا تَرْوُحُ إِلَى الْأَوْطَانِ مِنْ أَرْضِ تَدْمُرِ
إِذَا نَحْنُ رُخْنَا كَانَ رَبُّنَا رَوَّا^۵ حَنَا مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَالْعُدُو لِأَخِرِ

۲ - دا، لب: باد.

۱ - دا، لب: اصطرخ.

۳ - دا: کسکر، که با توجه به تکرار همین مورد در چند سطر پایین تر بر متن راجع می نماید.

۵ - دا: إلا.

۴ - دا: این.

۷ - اساس: ندارد از دا، افزوده شد.

۶ - دا، لب: انی.

أَنَاسٍ شَرَوْا إِلَيْهِ ظُلُوعاً نَفُوسَهُمْ
[۱۷-] لَّهُمْ فِي مَعَالَى الدِّينِ فَضْلٌ وَزَافَةٌ
مَتَى يَرْكَبُوا الرِّيحَ الْمُطِيعَةَ أَسْرَعَتْ
بُظُلَّتُهُمْ^۱ طَيْرٌ^۲ صُفُوفاً^۳ عَلَيْهِمْ

طیر صفوف، ای؛ صاقون بالرفع اجود^۴.

۵

وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ، گفت: بگذاختیم برای او چشمه مس سه شبان روز^۵ از معدن خود بیرون آمد بسیل، چنان که سیلاب آب آید. واین به زمین یمن بود وآن چه امروز مردمان دردست می دارند^۶ اصل همه از آن جاست که درعهد سلیمان بیرون آمد. وَمِنَ الْجَنِّ مَنْ يَفْعَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَأْذِنُ رِيَهُ، گفت: واز جتیان بعضی بودند که درپیش او کار کردند به فرمان خدای، وَمَنْ يَرْغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ؛ وهر کس که از جمله ایشان از فرمان او غدول کردی، ما او را عذاب دوزخ بچشمانیم درآخرت. این قول بیشتر مفسران است. بعضی دگر گفتند: این عذاب در دنیا بود وآن چنان بود که خدای تعالی فرشته ای موکل کرده بودبرای جتیان تازیانه ای ازآتش به دست گرفته، هر کس که از فرمان سلیمان پای بیرون نهادی ازآن تازیانه ای^۷ بزدی او را بسوختی.

۱۵

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ؛ می کردند این جتیان برای سلیمان آنچه خواستی از محرابها. گفتند: مراد به محارِب مساجد و قُصُور است^۸. و محراب مقدم هر مسجدی و مجلسی و خانه ای باشد.

[کما قال عدی بن زید^۹ :

كَذُمِيَ الْعَاجُ فِي الْمَحَارِبِ أَوْ كَأَنَّ..... يَبْيِضُ فِي الرَّوْضِ زَهْرُهُ مُسْتَنْبِرُ

۲۰

۱- دا: شرو.

۲- لب: برکبوا ریح.

۳- دا: تظللهم.

۴- اساس: طیر؛ به قیاس با تسعة دا، تصحیح شد.

۵- دا: طیر صفوف.

۶- این عبارت در دا، آب و لب نیست.

۷- دا: شباروزه لب: شبانه روز.

۸- دا: آنچه امروز دردست مردمان است.

۹- دا، لب: از آن تازیانه بکی.

۱۰- دا: مساجد است و قصور.

۱۱- لب: علی بن زید.

وقال وضّاح الیمن^۱، شعر:

رَبُّهُ^۲ مُحَرَّابٌ إِذَا جِئْتُهَا لَمْ أَلْقَها أَوْ أَرْتَقَى سُلْمًا^۳
اراد غُرفة او صومعة^۴ [۳].

وتمائیل جمع تمثال باشد، وهو تفعان من المِثْل والمِثَال؛ مراد صورت انگیخته است.

۵

گفتند: بر تخت مُلک او صورت هر سَبْعی و ددهای بکردندی هَیبت را. گفتند: بر دو جانب سریر سلیمان دو شیر ساخته بودند جَنّیان و بر [با] لای آن دستهای سریر و کرکس ساخته بودند که چون سلیمان - علیه السّلام - پای بر سریر نهادی، این شیران دستها بگسترند تا او پای بر آن جا نهادی و بر سریر شدی. چون بنشستی آن کرکسان پرها در هم گسترند تا او راسابه کردی از آفتاب. و گفتند: چنان ساخته بود که جز سلیمان ندانستی که چگونه باید کردن تا دست آن شیران برجای خود راست شود، چنان^۵ پای بروی توان نهادن.

۱۰

چون بُخت نصر از پس سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست تا برجای سلیمان بنشیند، علم آن ندانست، پای بر نهاد شیر دست بر آورد و بر ساق او زد و ساق او مجروح کرد او بیفتاد و از هوش بشد و آن سریر [۱۷- پ] رها کرد و پس از آن کس نیارست و اختیار کرد^۶ که براو^۷ شود.

۱۵

اصحاب سیر گفتند: از جمله آنچه جَنّیان برای سلیمان بنا کردند مسجد بیت المقدس بود و قصه او آن بود که اهل اخبار و سیر گفتند: خدای تعالی بر آل ابراهیم برکت کرد تا ایشان به کثرت به حدی رسیدند که عددایشان جز خدای ندانست. چون نوبت به داؤد رسید، داؤد پیغامبر بنی اسرائیل بود در عهد خود و ایشان هر روز زیادت^۸ بودند. و چون بسیار شدند، به کثرت عدد خود معجب شدند و تکبری در سر.

۲۰

۱ - لب : الیمن.

۲ - لب : و به.

۳ - اساس، آب و آج یافتادگی دارد؛ از دا افزوده شد.

۴ - دا : مرد.

۵ - دا : چنان که.

۶ - دا، لب : نکرد.

۷ - دا : بر آن جا.

۸ - دا، لب : در زیادت.

- گرفتند و ظلم و معصیت آغاز کردند، خدای تعالی وحی کرد به داود، گفت: یا داود! من وعده دادم پدر شما را ابراهیم را که عدد فرزندان او در کثرت^۱ به حدی رسانم که عدد ایشان کس نداند مگر من به آنچه او کرد از تسلیم فرزند به ذبح. چون به آن وعده وفا کردم و آن نعمت بسیار کردم بر شما^۲ نعمت مرا به کفران بدل کردند^۳ و در من عاصی شدند^۴ و بر سَری عجب آوردند و به کثرت فخر کردند و تکبر پیشه گرفتند^۵.
- ۵ اکنون بدان ای داود! که من قسم کرده‌ام که ایشان را ابتلا کنم به یکی از سه چیز که عدد ایشان به آن کم شود و عجب از سر ایشان بشود. اکنون ایشان مُخیراند از میان سه نوع بلا: اِمّا فقط برایشان مسلط کنم سه سال، یا تخلیه کنم میان ایشان و دشمن سه سال^۶، و اِمّا طاعون برایشان مسلط کنم سه روز.
- ۱۰ داود - علیه السلام - قوم را خبر داد و ایشان دلتنگ شدند و گفتند: یا رسول الله! تو اختیار کن برای ما، گفت: لابل اختیار با شماست. گفتند: ما طاقت فقط نداریم و با دشمن مقاومت نتوانیم کردن. آخر مرگ بر ما آسان تر باشد. ساز مرگ پیش گرفتند و دل بر مرگ بنهادند و غسل بکردند و حنوط بر خود کردند و کفن‌ها در پوشیدند و به صحرا رفتند و زنان و کودکان را با خود بُردند و در خدای بنالیدند و تضرع کردند. و خروج ایشان به صعید بیت المقدس بود پیش از آن که بنای بیت المقدس کردند و مسجد او.
- ۱۵ و داود - علیه السلام - به صحرا بیرون آمد خدای تعالی بر طاغیان طاعونی فرستاد و به یک روز چندانی بمردند که به دوماه دفن نتوانستند کردن. چون دیگر روز^۷ بود داود - علیه السلام - به صعید بیت المقدس آمد و روی بر خاک نهاد و صالحان بنی اسرائیل، و تضرع کردند و از خدای درخواستند تا طاعون از ایشان بردارد و خدای تعالی رحمت کرد و دعای داود را اجابت کرد و عذاب از ایشان برداشت.
- ۲۰

۱ - لب : به کثرت.

۲ - دا : و آن نعمت برایشان تمام کردم؛ لب : و آن نعمت بر شما تمام کردم.

۳ - لب : کردید. ۴ - لب : شدید.

۵ - لب : گرفتید.

۶ - دا، لب : سه ماه. ۷ - دا : روز دیگر.

جبرئیل آمد و گفت: بگو این بندگان مرا تا در شکر بیفزایند که من به دعای تو طاعون از ایشان برداشتم [۱۸-ر] اکنون می فرماید که بر این صعید مسجدی بنا کنی که شما و فرزندان شما در آن جا عبادت کنی و ذکر من کنی.

- چون خواستند تا به بنای مسجد مشغول شوند، مردی صالح از بنی اسرائیل آمد و روپش تا ایشان را امتحان کند. گفت: مرا در این جا حقی است و ملکی^۱ و شما را ۵ حلال نباشد که ملک من بی رضای من به مسجد کنی. گفتند: یا هذا! در زمین بسیار کسان اند که در این جا حق است^۲ ایشان را و ایشان همه رها کردند و به خدای بخشیدند و نیز ببخش، گفت: نبخشم که من محتاجم اگر خواهی از من بخری و اگر نخواهی غصب^۳ کرده باشی بر من. برداوود آمدند و او را خبر دادند. داوود گفت: بروی رضای او طلب کنی و بی رضای او ملک او بدست مگیری. آمدند و قرار بها ۱۰ دادند چندان که بها می افزودند او می گفت: ندهم و بیشتر خواهم. به صد گوسپند^۴ بخواستند و به صد گاو کردند و به صد شتر کردند؛ رضا نداد، تا گفتند^۵: هم چندان که مساحت آن است بستان پی درختان زیتون بدهیم؛ هم رضا نداد تا بهای به جایی رسانید^۶ که گفتند: دیواری گرد این جایگاه^۷ بر آریم و پرازسیم کنیم و به تودهمیم. گفت: اکنون راضی شدم. چون بدید که ایشان دل بر آن راست کردند، گفت: ۱۵ نخواهم و به یک جو^۸ طمع نکنم و آن زمین خدای را دادم و غرض من امتحان شما بود تا شما در این کار چقدر خواهی کردن یا نه!

- و در خبر هست که داوود گفت: اگر مرا خویشتن به مزد به تو باید دادن کار می کنم و مزد با تومی دهم تا آن گه که خشنود شوی. مرد گفت: یا نبی الله! تو از آن بزرگوارتری که من^۹ به مزد دهم و من این زمین خدای را دادم حکم تو راست. ۲۰ آنگه آغاز بنای مسجد کردند. داوود علیه السلام سنگ بر پشت گرفته می آورد و

۱- دا، لب: حقی و ملکی هست. ۲- لب: بسیار کس را حق هست.

۳- لب: غصب. ۴- آج، لب: گوسفند.

۵- آج، تا بها به جایی رسید که گفتند؛ تا به جایی رسید که گفتند.

۶- دا: رسانیدند. ۷- دا: جای.

۸- دا: و به جوی. ۹- دا، آج، لب، افزوده: تورا.

- صالحان بنی اسرائیل هم چنین؛ تا دیوار مسجد قامة^۱ مردی بر آوردند. خدای تعالی وحی کرد به داوود و گفت: نصیب تو از بنای مسجد مقدس همین است، رها کن که تو را پسری باشد سلیمان نام، او سلیم القلب باشد و بردست او هیچ خون ریخته نشده. باشد تمامی این مسجد بردست او باشد. و ذکر وصیت او در عقب تو بماند. داوود - علیه السلام - در آن جا نماز می کرد و صالحان بنی اسرائیل و داوود در این وقت صد و بیست و هفت ساله بود چون سالش صد و چهل شد او را وفات آمد و سلیمان بر جای او بنشست و خدای تعالی وحی کرد به او و گفت: تو را این مسجد تمام باید کردن. جنّ و انس و شیاطین را جمع کرد و عمل از^۲ میان ایشان بخشید و هریکی را از ایشان آنچه لایق کار او بود با او گذاشت. شیاطین را بفرستاد تا هر کجا سنگی [۱۸-پ] سپید^۳ پهن بود از رُخام و جز رُخام، تحصیل کردند و آن بر دوازده چشمه بنهادند^۴ به عدد اسباط بنی اسرائیل.
- چون شهرستان بنا کردند و از آن فارغ شدند آغاز بنای مسجد کردند. سلیمان - علیه السلام - جتّیان را بفرستاد تا زرو سیم و جواهر^۵ از دُرّ و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندانی جمع کردند که در عدد نیامد. آنگه صنّاع را بخواند از هر نوع و بفرمود تا آن جواهر بسُفتند و بسودند و مربع بکردند و مدوّر و مطوّل دشخوار بود برایشان^۶ تعاطی آن از صلابت و سختی. و سلیمان - علیه السلام - گفت جتّیان را: هیچ تدبیر دانی که این صلابت از این جوهر^۷ برود و آسان شود تراشیدن آن و سفتن^۸؟ گفتند: یا رسول الله! در میان ما هیچ کس نیست که این معنی بهتر از صخر داند و او از جمله محبوسان است در زندان تو. بفرمای تا او را بیارند که گمان چنان است که او داند.
- ۲۰ سلیمان - علیه السلام - پاره ای مس بگرفت و نگین خود بر آن جا نهاد مُهر را^۹، و

۱- دا، آج، لب: قامت.

۲- دا، آج، لب: عمل آن.

۳- لب: سفید.

۴- دا: نهاد؛ آج، لب: بنهاد.

۵- دا، آج، لب: انواع جواهر.

۶- دا: برایشان دشخوار بود.

۷- دا، آج، لب: جواهر.

۸- دا: تراشیدن و سفتن آن.

۹- دا: بر آن جا مهر نهاد؛ آج، لب: مهر بر آن جا نهاد.

- برای جثیان مَهْری^۱ بر آهن نهادی و برای شیاطین بر مس. و حق تعالی چنان ساخته بود که هر ماردی و بی فرمانی که مَهر سلیمان دیدی در حال مسخر و منقاد شدی. چون رسول برفت و مَهر بُرد و او مَهر بدید، گردن نهاد. و او در بهری جزیره ها بود^۲ برخاست و با رسولان سلیمان بیامد و پیش سلیمان رفت^۳. سلیمان رسولان را پرسید که: این عفریت در راه چه گفت و چه کرد؟ گفتند: یا رسول الله! هیچ نگفت، جز آن که گاه گاه بخندیدی. سلیمان - علیه السلام - او را پیش خواند و گفت: راضی نه ای به عصیان و طغیان ما! چون رسولان من آمدند از ایشان بخندیدی و بر مردمان فسوس^۴ داشتی. صخر گفت: یا رسول الله! من از ایشان فسوس^۵ نداشتم و لکن در راه چند عجب دیدم، از آن بخندیدم. گفت: و آن چه بود؟
- گفت: مردی را دیدم بر کناره جوی^۶ و شتری را آب می داد و سَبُوی داشت تا آب برگیرد و به خانه برد. حاجتی پیش آمد او را، و کس نبود که شتر و سبوی به او سپارد. شتر را در دسته سبوی بست و او برفت به قضای حاجت، گمان برد که آن بستن او شتر را در سبوی دارد^۷. شتر سر^۸ بکشید و سَبُوی بشکست و برفت. مرا از حماقت^۹ او خنده آمد. از آن جا بیامدیم به مردی رسیدیم که موزه ای می نمود^{۱۰} موزه دوزی را، او را^{۱۱} می گفت: این موزه چنان خواهم که چهار سال بماند. مرا از عقل او خنده آمد که او بر خود اعتماد یک روزه نداشت و امید چهار ساله در پیش - [۱۹-ر] گرفته بود. از آن جا برفتیم^{۱۲} پیرزنی را دیدم^{۱۳} که کِهانت و فال گوئی می کرد و مردمان را از غیب خبر می داد و از احوال ایشان و اخبار^{۱۴} غایبات و حکم

۱ - دا، آج، لب : مَهر. ۲ - دا، آج، لب : محبوس بود.

۳ - دا : و با رسولان سلیمان پیش سلیمان رفت.

۴ - دا : تا. ۵ - آج، لب : افسوس.

۶ - دا : افسوس. ۷ - دا، آج : کنار جویی.

۸ - دا : آن بستن او شتر را بدارد؛ آج، لب : آن بستن شتر را بدارد.

۹ - آج، لب : آن را. ۱۰ - دا : سبوی.

۱۱ - آج، لب : آن حماقت. ۱۲ - دا، آج، لب : می فرمود.

۱۳ - دا : و او را. ۱۴ - آج، لب : برفتم.

۱۵ - دا : دیدیم. ۱۶ - آج، لب : حکم.

نجوم و آن جا که او نیشسته بود، گنجی نهاده بود و او به طمع محقری که از ایشان بستاند^۱، دروغ می گفت و نمی دانست که در زیر پای او گنج^۲ نهاده است و مرا از آن عجب آمد بخندیدم.

از آن جا برفتم به شهری رسیدم مردی را دیدم که او را رنجی بود، پیاز بخورد، بهتر شد. بنشست و طبیبی پیشه گرفت هر کس که به او آمد و از رنجی و دردی بنالید، او را پیاز فرمود؛ از آن بخندیدم.

از آن جا به بعضی بازارها رسیدم^۳ سیر^۴ دیدم که می پیمودند به چهار یک و بگزاف^۵ زیادت می کردند. و از آن نافع تر هیچ نیست. و بلبل^۶ می دیدم که می سختند و در او مناقشه می کردند. و آن زهری است از جمله زهرها. از آن جا به مجمعی رسیدم که جماعتی در آن مجمع بسیاری^۷ دعا بکردند و تضرع و زاری، و از خدای رحمت خواستندی. ملال آمد ایشان را برخاستند و برفتند گروهی دیگر آمدند و بنشستند رحمت فرود آمد به اینان رسید و ایشان محروم ماندند از حکم قضا و قدر، مرا عجب آمد بخندیدم.

سلیمان گفت: یا صخر در این گشتن تو در این بر و بحر چیزی دانی که این جواهر نرم شود به او^۸، خوار باشد تراشیدن و سفتن^۹؟ گفت: بلی یا رسول الله سنگی است سپید آن را میاموز^{۱۰} خوانند و نمی دانم که به کدام معدن باشد و از مرغان هیچ مرغ پُر حيله تر از عقاب نباشد. بفرمای تا صندوقی از سنگ بتراشند و بچکان عقاب را در او کنند پیش او و سر او^{۱۱} ببندند چنان که عقاب ره نیابد بر بچکان که او برود و آن سنگ حاصل کند برای آن تا این صندوق سفته کند و به بچکان رسد.

سلیمان علیه السلام - بفرمود تا عقابی را بگرفتند با بچکان در صندوقی کردند

۱ - دا، آج، لب، افزوده : آن.

۲ - دا، آج، لب : گنجی.

۳ - دا : شیر.

۴ - دا : بلبل یا پلیل.

۵ - دا، آج، لب : به او.

۶ - دا : میاموز.

۷ - دا : رسیدیم؛ آج، لب : رسیدم.

۸ - دا، آج، لب، افزوده : بر آن.

۹ - دا، آج، لب : بسیار.

۱۰ - دا : سفتن آن؛ آج، لب : سفتن او.

۱۱ - دا، آج، لب : آن.

سنگین، یک شبان روز. آنکه عقاب را رها کردند و بچگانش را آن جا^۱ باز گرفتند. عقاب برفت از پس یک شبان روز باز آمد و آن سنگ را بیاورد و بر آن صندوق سنگین زد و بسفت و بنزدیک بچگان رفت. به دگر نوبت^۲ - علیه السلام - جماعتی جتیان را با عقاب بفرستاد تا از آن جای آن سنگ بیاوردند به مقدار حاجت، و آن الماس است که تا به امروز مردم به کار می دارند در نقش کردن نگین ها و سفتن جواهرها.

آنکه^۳ - علیه السلام - مسجد بیت المقدس بنا کردند^۴ به رخام سپید و زرد و سرخ [۱۹-پ] و سُتُونهای رخام، الواح یاقوت و زبرجد در او نشانده و دیوارها و سقف او مرصع کرد^۵ به جواهر و مروارید و یاقوت و فیروزه^۶. و بوم او و فرش او از فیروزه^۷ ساخت تا چنان ساخت که بر روی زمین خانه ای نبود از آن نیکوتر. چون شب در آمدی از نور آن جواهر چنان روشن بودی که به چراغی^۸ حاجت^۹ نبودی.

چون تمام کرده بود احبار^{۱۰} بنی اسرائیل را بخواند و ایشان را گفت: این را^{۱۱} برای خدای بنا کرده ام تا در او عبادت کنند و آن روز که آن تمام شد آن روز را عید گرفتند.

و گفتند از اعاجیب آن چه سلیمان کرد در بنای بیت المقدس آن بود که خانه ای بساخت و دیوارهای او سبز کرد و افروخته^{۱۲} و روشن چنان که روی در او بدیدندی. چون مرد پارسای پرهیزگار در او شدی و در آن دیوار نگریدی، خیال او و روی^{۱۳} خود در او سپید دیدی. و چون فاجر^{۱۴} بی سامان کار در او شدی خیال روی خود در او سیاه دیدی؛ تا به آن سبب بسیار کسان از فسق و معصیت باز ایستادند و ایشان را لطف شد.

۱ - دا: ندارد؛ آج، لب: بچگانش از آن جا.

۲ - د، آج، لب، افزوده: سلیمان.

۳ - دا: مرصع به جواهر؛ آج، لب: مرصع کرده به جواهر.

۴ - دا: ندارد.

۵ - د: پیروزه.

۶ - آج، لب: احتیاج.

۷ - د، آج، لب: که این.

۸ - د، آج، لب: خیال روی خود.

۹ - د، آج، لب: به چراغ.

۱۰ - د، آج، لب: اختیار.

۱۱ - د: افروخته.

۱۲ - د، آج، لب: مرد فاجر.

وازا عجایب او آن بود که در زاویه ای از وایای^۲ مسجد عصای آبنوس نهاده بود که چون یکی از اولاد پیغامبران دست در او مالیدی هیچ رنج نبودی او را و اگر کسی بودی که دعوی کردی که از ایشان است و نبودی، دست در او زدی، دستش بسوختی. این و مانند این که خارق عادت باشد از فعلی خدای بود بر سبیل معجز سلیمان - علیه السلام.

۵

گفتند: بیت المقدس با این مسجد هم بر این هیأت بود تا روزگار بخت نصر که او بیامد و بیت المقدس خراب کرد و مسجد بشکافت و جواهر^۳ که در او بود بر گرفت و با عراق برد که دارالملک او بود.

سعید بن المسیب گفت: چون مسجد تمام کرد بفرمود تا درهای مسجد ببستند، بسته شد؛ چون خواستند تا بکشایند نتوانستند تا سلیمان را وحی آمد که بر خدای سوگند ده به نماز قدرت داود تا درها گشاده شود. هم چنان کرد و درها گشاده شد و سلیمان - علیه السلام - هزارده مرد را از عباد بنی اسرائیل نصب کرد تا در بیت المقدس عبادت می کردند. پنج هزار به روز و پنج هزار به شب.

۱۰

فذلک قوله: یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِلٍ وَ جَفَانٍ کَالْجَوَابِ ، گفتند: «محارب» مسجد بیت المقدس است، و تمایل، فریشتگان و صالحان تا ایشان به مشاهدت آن به صلاح^۴ نزدیک تر باشند. و «جفان»، جمع جفنه، و جفنه کاسه بزرگ باشد؛ کالجواب، چون حوض های آب که [۲۰-۲۱] یُجْبَىٰ فِيهَا الْمَاءُ، ای؛ یُجْمَعُ^۵. [قال الاعشى، شعر:

۱۵

تُرْوَجُ عَلَى آلِ الْمُحَلِّقِ جَفْنُهُ كَجَا بَيْتِ الشَّيْخِ الْعِرَاقِيِّ نَفْهَقُ وقال آخر، شعر:

۲۰

فَصَبَّحَتْ جَابِبُهُ صُهَارِجَا كَأَنَّهُ جِلْدُ السَّمَاءِ خَارِجَا^۶

۱ - آج، لب : و دیگران.

۲ - کذا در اساس و آب، از وایا/از زوایا، با ادغام دو حرف همجنس.

۳ - دا، آج، لب : جواهری. ۴ - دا : تا ایشان را آن به صلاح.

۵ - دا: یُجْبَىٰ فِيهَا الْمَاءُ، ای؛ یُجْمَعُ. ۶ - آج، لب : لجاسیه العراقی.

۷ - اساس و آب افتادگی دارد، از دافزوده شد.

حسن بصری گفت: جتیان برای سلیمان از سنگ کاسه ها کردند، هریکی چند
حوض شتران که گرد یک! جفنه هزار مرد بنشستندی.

وَقَدْ وَرَّاسِيَاتٍ ؛ و دیگر ها که از جای نقل نشایستی کردن، پیوسته بر بار بودی
و فرو نگرفتندی هرگز. و «راسیات» ثابتات باشد مِنْ رَسَا، اِذَا ثَبَّتَ. و از این جا
کوه ها را رواسی خوانند که از جا بنجند^۲. گفتند: این جَفَان و قُدُور در یمن بود^۳. ۵

إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ، گفت: عمل صالح کنی ای آل داود بر سبیل شکر؛ و نصب
او^۴ مفعول له است دُونَ مفعول به. وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ، آنکه گفت:
از بندگان من کم اند که شکر کنند. جمله قَرَأَ به فتح «یا» خوانند از عبادی، مگر
حمزه که او به اِرسالی «یا» خواند. گفتند: داود - علیه السلام - ساعات شب و روز بر
آل خود مُقَسَّم کرده بود بر عبادت، هیچ وقت از اوقات نگذشتی برایشان و آلا
جماعتی از ایشان در عبادت بودندی. ۱۰

قوله: فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ - الآیه، حق تعالی گفت: ما مرگ قضا کردیم بر
سلیمان - علیه السلام.

مفسران گفتند: سلیمان را - علیه السلام - عادت بودی که یک ماه و دو ماه [ه] و
کمتر و بیشتر در بیت المقدس [رفتی] ۵ برای عبادت، و کس را به خود راه ندادی و
۱۵ طعام^۶ و شرابی که او را به آن حاجت بودی بر وجه قناعت برگرفتی و هر وقت که او^۷
در بیت المقدس شدی درختی دیدی نَورُسته، گفتی: ای درخت! نام تو چیست؟
گفتی: نام من فلان چیز. گفتی: تو چه کار را شای؟ گفتی: فلان کار را. بفرمودی
تا بُبَردندی و برای آن کار ذخیره کردندی. تا آن سال که فرمان یافت در مسجد شد
درختی دید رُسته. گفت: یا درخت! تو چه درختی و نام تو چیست؟ گفت: خَرُوبَه.
۲۰ گفت: تو را چرا خَرُوبَه خوانند؟ گفت: برای آن که در رُستن من خراب

۱ - آج، لب: که در یک. ۲ - دا، آج، لب: از جای نجنبند.

۳ - دا، افزوده: و در خبر است که هر روز در مطبخ سلیمان چهل هزار گاو خرج شدی، بیرون از دگر حیوانات از

گوسپند و بره و انواع مرغان. ۴ - دا، آج، لب، افزوده: بر.

۵ - اساس و آب: ندارد، با توجه به دیگر نسخه ها افزوده شد.

۶ - دا، آج، لب: طعامی. ۷ - دا: هر گاه که.

بیت المقدس است. سلیمان - علیه السلام - اندیشه کرد و گفت: این خبر مرگ من است که با من دادند. چه تا من زنده باشم کس بیت المقدس را خراب نتواند کردن. بفرمود تا بکنند و در دیوار بستی از آن او بنشانند. آنگه گفت: بار خدایا! چون وقت مرگ من در آید خبر مرگ من بر جتیان پُوشان تا مردمان بدانند که جتیان غیب ندانند. چه جتیان دعوی علم غیب کردند و کفایت. آنگه در محراب رفت تا نماز کند^۱؛ ملک الموت بیامد و جان او برداشت. او تکیه کرده بود بر عصا^۲.

ابن زید گفت: سلیمان ملک الموت را پیش از آن گفته بود که: چون مرا اجل نزدیک رسد مرا خبر ده به چند روز پیش؛ چون [۲۰ - پ] وقت مرگ او در آمد، ملک الموت بیامد و گفت: یا سلیمان! از عمر تو یک ساعت پیش نماند. او شیاطین را بخواند و گفت: برای من کوشکی کنی از آگینه، که من در آن جا شوم مردمان را بینم و ایشان مرا بینند^۳ در حجاب باشم از ایشان و آن حجاب منع نکند از آن که مرا بینند، هم در این حال در این جای که من ایستاده‌ام گرداگرد من؛ و آن را در سازی^۴. ایشان آنچه او خواست بکردند به یک ساعت^۵، او بر پای ایستاده بود و نماز می کرد^۶، ملک الموت آمد و جان او برداشت و او بر عصا تکیه کرده.

و روایتی^۷ دیگر آن است که او قوم را گفت: این ملک به این صفت که خدای مرا داد، یک روز در او نیا سودم فردا می خواهم تایک ساعت بیاسیم و یک فردای صافی بر من بگذرد بی کدارت^۸ از بامداد تا به شب. گفتند: فرمان تو راست.

چون دگر روز بود در کوشک رفت و مردم را منع کرد از آن که در پیش او شوند و درها بفرمود تا ببستند تا آن روز چیزی نشود^۹ که دلتنگ شود. چون در کوشک شد عصا^{۱۰} بدست داشت بر آن عصا تکیه کرد و در مملکت خود نظاره می کرد. نگاه کرد برنایی را دید از پیش او ایستاده. او را گفت: السلام علیک یا سلیمان! گفت:

۱ - دا، آج، لب: و نماز می کرد.
 ۲ - دا، آج، لب: و او تکیه کرده بر عصا.
 ۳ - آج: نبیند.
 ۴ - دا، آج، لب: مسازید.
 ۵ - دا: به یک ساعت بکردند.
 ۶ - دا: و او بر پای ایستاده نماز می کرد.
 ۷ - دا، آج، لب: و روایت.
 ۸ - دا: کدارت؛ آج، لب: کدورت.
 ۹ - دا، آج، لب: نشود.
 ۱۰ - دا، لب: عصای؛ آج: عصایی.

- وعلیک السلام، چگونه دراین کوشک آمدی ومن فرموده‌ام بتواب وحجاب را تا کس را دراین جا رهانکنند^۱، تواز من نترسی که بی اذن من در کوشک من آیی^۲؟ گفت: بدان که من آنم که هیچ دربان وحاجب مرا منع نکند و از هیچ پادشاه نترسم ورشوت نپذیرم ومن این جا بی دستوری نیامدم. گفت: که^۳ دستوری داد؟ گفت: خداوند کوشک. سلیمان بدانست که او ملک الموت است. گفت: همانا تو ملک الموتی؟
 ۵ گفت: آری. گفت: چه کار را آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام تا جانم بردارم. گفت: یا ملک الموت! من در همه عمر خود این یک امروز خواسته‌ام تا صافی باشد مرا از کدارت و در او دلتنگ نشوم. ملک الموت گفت: یا سلیمان! تو چیزی خواسته‌ای در دنیا که خدای نیافریده است، و آن روزی است چنین که تو گفتی وفرمان خدای را مَرَدی نیست، به قضای اوراضی باش. گفت: ای واللّه به قضای اوراضی شده‌ام^۴.
 ۱۰ ملک الموت قبض روح او کرد و او بر پای ایستاده و بر عصا تکیه کرده.
 مدتی دراز بر این برآمد و سلیمان از کوشک بیرون نمی آمد و جن و انس هریکی بر سر آن کار بودند که سلیمان ایشان را فرموده بود. و خدای تعالی درخت سُنْب^۵ را بفرستاد تا عصای او^۶ سوراخ کرد، عصا بشکست [۲۱-ر] و سلیمان بیفتاد^۷.
 ۱۵ یک روز دو شیطان بایک دیگر گفتند: از ما هر دو کی دلیرتر است که دراین کوشک شود و بنگرد تا سلیمان چه^۸ می کند؟ و خدای تعالی عادت چنان رانده بود که هر شیطانی که گرد سلیمان گشتی یا پیرامن او شدی بسوختی. یکی گفت از ایشان که من بروم بنگرم، بیشتر از سوختن نخواهد بودن. به کوشک درآمد آواز سلیمان نشنید. اندک اندک پیش می رفت تا بنگرید سلیمان افتاده بود. نزدیک سلیمان شد نسوخت. بیشتر شد بنگرید^۹ سلیمان مرده بود. بیرون آمد و مردم را خبر داد
 ۲۰

۱- آج، لب: نگذارند.

۲- دا: به کوشک من در آیی؛ آج، لب: به کوشک من در آمدی.

۳- دا: که تورا؛ آج، لب: تورا که.

۴- آج، لب: شدم.

۵- آج، لب: درخت سُنْب.

۶- آج، لب: اورا.

۷- دا: بیفتاد.

۸- دا: که بنگرید.

۹- دا: که بنگرید.

از مرگ سلیمان، مردم در رفتند و بدیدند و عصای سلیمان برداشتند و بدیدند^۱ درخت مُسَبَّه خورده بود، ندانستند که او چند گاه است تاملیده است. درخت سُبَّه^۲ را بگرفتند و بر عصا نهادند یک شبان روز^۳، تا مقداری از آن عصا بخورد آنگه بر آن حساب کردند، چون بنگریدند یک سال بود تا سلیمان مرده بود.

۵ و قول درست آن است که خدای تعالی خواست تا معلوم کند خلقان را که جَنِّیان در آن که گفتند ما غیب دانیم دروغ گفتند. سلیمان را کوشکی بود از بلور که او در آن جا شدی. مردم او را دیدندی و او مردم را دیدی در آن^۴ کوشک ایستاده بود بر عصا تکیه کرده. ملک الموت آمد و گفت: یا سلیمان! اجابت کن دعوت خدای را. او گفت: یا ملک الموت! مهلتی ده مرا تا مطالعه ای کنم احوال خود را و احوال لشکر را. گفت: دستوری نیست. گفت: چندان که احوال خود را مطالعه کنم. گفت: دستوری نیست. تا به آن جا رسید که گفت: چندان رها کن تا از پای فرو نشینم. گفت: دستوری نیست. همچنان بر پای ایستاده جانش برگرفت و او بر عصا تکیه کرده. و او جَنِّیاء^۵ را هریکی را به کاری فرود داشته بود ایشان آن کار می کردند و در سلیمان می نگریدند و ندانستند که او مرده است. تا یک سال برآمد بعد^۶ از یک سال درخت سُبَّه بیامد و عصای او بسفت. چون ثقل سلیمان به عصا رسید، عصا بشکست و سلیمان بر روی درآمد، مردم بدانستند که سلیمان مرده است و یک سال است تاملیده است و جَنِّیان غیب نمی دانند، چه اگر دانستندی در آن عذاب نماندندی.

۱۵ و در مُصَحَّف عبدالله عباس^۷ چنین است: فَمَكَثُوا يُدْأَبُونَ لَهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ حَوْلًا كَامِلًا فَأَيَقَنَ النَّاسُ أَنَّ الْجِنَّ كَانُوا يَكْذِبُونَهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ عَلِمُوا الْغَيْبَ لَعَلِمُوا بِمَوْتِ سُلَيْمَانَ وَلَمْ يَلْبَثُوا^۸ فِي الْعَذَابِ سَنَةً.

۲۰ فذلک قوله: مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ [۲۱-ب] الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَاتِهِ،

۱- دا، آج، لب: بنگریدند. ۲- دا: درخت سُبَّه؛ آج، لب: درخت مُسَبَّه.

۳- دا: شبان روز؛ آج، لب: شبانه روز. ۴- دا: او در آن؛ آج، لب: و در آن.

۵- جَنِّیا / جَنِّیان؛ دا: جَنِّیان؛ آج، لب: و آن جَنِّیان.

۶- دا: پس. ۷- دا، آج، لب: عبدالله مسعود.

۸- اساس: تلبثوا، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

وَالْمُنْسَاءُ الْعَصَاءُ لِأَنَّ بِهَا يُنْسَى الْإِبِلَ أَيْ تُزَجَرُ^۱ وَتُوَخَّرُ. قَالَ ظَرْفُهُ^۲:

أَمُونٌ^۳ كَالْوَجِ الْإِرَانِ نَسَائُهَا؛ عَلَى لِاحِبٍ كَأَنَّهُ ظَهَرُ بُرْجِدٍ

ای مُقْتَنُهَا^۴. و بیشتر قُرْا مهموز خواندند و ابو عمرو و مدنیان بی همزه خواندند و هر

دو لغت است. و قال الشاعر فی الهمزة^۵:

ضَرَبْنَا بِمِنْسَاءٍ وَجْهَهُ فَضَارِبُ ذَلِكَ مَهِيناً ذَلِيلاً^۵

و قال آخر فی ترک الهمزة^۶:

إِذَا دَبَّيْتُ^۷ عَلَى الْمِنْسَاءِ مِنْ كِبَرٍ فَقَدْ تَبَاعَدَ عَنْكَ اللَّهُو^۸ وَالْفَرْوُ

فَلَمَّا خَرَّ؛ چون سلیمان به روی در آمد، تَبَيَّنَتِ الْجَنُّ؛ جَنِّان بدانستند که اگر

ایشان غیب دانستندی مدتی در عذاب ورنج و تکلیف نماندندی. و محلّ

«أَنْ» مع الفعل نصب است^۹ بوقوع الفعل علیه.

اهل تاریخ گفتند: عمر سلیمان پنجاه و سه سال بود و مدت مُلکش چهل سال بود

و به سیزده سالگی پادشاه شد و به سال چهارم از مُلکش ابتدا کرد به بنای بیت المُقدَّس.

آیه ۱۵ قوله تعالى: لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ، جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِنْ

رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ ظَلِيلَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ؛ بود قوم سبا را در خانه هاشان

حجّتی دوستان از راست و چپ بخوری از روزی خدایتان و شکر کنی^{۱۱} او را شهر^{۱۲}

خوش و خدایی آمرزنده.

آیه ۱۶ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِنِ الْأَكْلِ

خَمِيطٍ وَأَتْلٍ وَشَيْءٌ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ؛ برگردیدند^{۱۳} بفرستادیم^{۱۴} برایشان رود^{۱۵} آن وادی

۱- آج، لب: یزجر.

۲- آج، لب، افزوده: شعر.

۳- آج، لب: اموج.

۴- آج، لب: ناتها.

۵- اساس: سقیتهای به قیاس یا نسخه آج، تصحیح شد. ۶- دا: قال الشاعر، شعر؛ آج، لب: فی الهمز، شعر.

۷- دا، افزوده: شعر.

۸- آج، لب: ذبیت.

۹- آج، لب: عنداللهوی.

۱۰- دا: النصب.

۱۱- دا: سپاس داری کنی.

۱۲- دا: شهری.

۱۳- دا: روی برگردانیدند.

۱۴- دا: فرو فرستادیم.

۱۵- دا: سیلاب.

و بدل کردیم ایشان را به دوستان^۱ دوستان خداوند میوه اراک^۲ و شورگزن و چیزی از سدر اندک.

آیه ۱۷ ذَلِكْ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ؛ آن پاداشت دادیم ایشان را به آن کفر که کردند^۳ و پاداشت دهند آلا کفران بکردند آن را^۴؟

آیه ۱۸ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَايَّامًا آمِنِينَ؛ و کردیم میان ایشان و میان آن شهرها^۵ که برکه کردیم در آن ده های پیدا و بینداختیم در آن جا رفتن، روی^۶ در او شب ها و روزها ایمن^۷.

آیه ۱۹ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ [۲۲-ر] فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ گفتند: خدای ما! دور کن میان سفر ما و بیداد کردند^۸ برخود کردیم ایشان را حدیث ها عبرت و پیرا گندیم ایشان را هر پیرا گندنی، در این دلایلی هست هر صبر کننده ی شکر کننده ای^۹ را.

آیه ۲۰ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ راست کر [د] بر ایشان ابلیس گمانش پی او گرفتند^{۱۰} مگر گروهی از گرویدگان.

آیه ۲۱ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِيَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ؛ نبود او را بر ایشان هیچ حجتی مگر تا بدانیم آن را بگرودا^{۱۱} به سرای باز پسین از آن که او از آن در گمان است، و خدای تو بر همه چیزی نگهبان است.

آیه ۲۲ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ؛ بگو: بخوانی آنان را که

۱- دا : دوستان ایشان.

۲- دا : خمط؛ آج، لب : باخار.

۳- دا : بدانچه کافر شدند.

۴- دا : و هیچ پاداشت دهند مگر کفران کننده را؟

۵- دا : دیهها.

۶- دا : و گفتیم بروی.

۷- دا : امن.

۸- دا : ظلم کردند.

۹- دا : میاس دارند.

۱۰- دا : پشروی کرد او را.

۱۱- دا : تا بدانیم که کی بگروید.

دعوی کردی جز خدای، نتوانند به سنگ مورچه خرد در آسمان ها و نه در زمین و نیست ایشان را در آن هر دو از انبازی^۱ و نیست اورا از ایشان هیچ یآوری^۲.

آیه ۲۳ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ؛ و سود ندارد خواهش کردن بنزدیک او الا آن را که دستوری دهند اورا تا آن گه که ترس ببرند از دلهای ایشان، گویند: چه گفت خدایتان؟ گویند: حق و او بزرگوار و بزرگ است^۳.

آیه ۲۴ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا لَعَلَىٰ هُدًى أَوْفَىٰ ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ بگو: که روزی می دهد شما را از آسمان و زمین؟ بگوی: خدای، وما یا شما برره راستیم یا در گمراهی آشکارا.

آیه ۲۵ قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ بگو: نپرسند ما را از آن جرم که ما کردیم و نپرسند شما را از آنچه شما کنی.

آیه ۲۶ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ؛ بگو: جمع کند میان ما خدای ما پس حکم کند میان ما به راستی، و او حاکمی داناست^۴.

آیه ۲۷ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْغَزِيْرُ الْحَكِيمُ؛ بگو: بنمای به من آنان را که درو رسانیدی^۵ به او انبازانی برگشت^۶ بل اوست خدای قوی و محکم کار.

آیه ۲۸ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ و نفرستادیم تورا الا بازدارنده ای مردمان را مژده دهنده و ترساننده^۷، و لكن بیشترین مردمان ندانند.

آیه ۲۹ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ گویند: کی خواهد بودن این وعده اگر شما راستیگری؟

آیه ۳۰ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ؛ بگو: شما را نوید

۱ - دا: هیچ انبازی.

۲ - دا: یاری.

۳ - دا: بزرگوارتر است و بزرگ.

۴ - دا: کیست که.

۵ - دا: حکم کننده ای است دانا.

۶ - آب، دا: در رسانیده ای.

۷ - کذا در اساس و آب، دا: بازایستی؛ ظ: برگشت. ۸ - دا: بشارت دهنده و بیم کننده.

روزی است که از پس نمائی^۱ از او یک ساعت ونه فراپیش شوی.

آیه ۳۱ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى

إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ؛ وگفتند آنان که کافر شدند:

نگرویم به این کتاب^۲ ونه به آن که پیش آن است. و اگر تو بینی ستمگاران را بداشته باشد^۳ نزدیک خدایشان جواب می دهند؛ بهری با بهری سخن را، گویند آنان که ضعیف داشتند ایشان را^۴ آن را که بزرگواری کردند: اگر نه شما بودی بودمانی گرویدگان.

آیه ۳۲ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا أَنْخُنْ صَدَدْنَا كُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ

إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ؛ گفتند آنان که بزرگواری کردند آنان را که ضعیف داشتند^۵: ما باز داشتیم شمارا^۶ از اسلام^۷ پس آمد^۸ به شما؟ بل شما گنه کار بودی.

آیه ۳۳ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ

نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا إِلَّا غُلَّالَ فِي أَعْنَاقِ [۲۳-ر] الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ وگفتند آنانی که

ضعیف داشتند^۹ آنان را که بزرگواری کردند؛ بل سگالیدن شب و روز بود چون فرمودی ما را که کافر شوی^{۱۰} به خدای و کنیم اورا همسرانی، و ظاهر بکردند پشیمانی چون دیدند عذاب، و کردیم غل ها در گردن های آنان که کافر بودند پاداشت دهند ایشان را الا آنچه کرده بودند؟

قوله: لَقَدْ كَانَ لِسَاءَ فِي مَسْكِنِهِمْ - الآية، فردة بن^{۱۲} أمسيك العطفي^{۱۳} روایت

۱ - دا: باز پس نشوی.

۲ - دا: هرگز ایمان نیاریم به این قرآن.

۳ - دا: چون ظالمان بازداشته باشند.

۴ - دا: باز می گردانند.

۵ - دا: ضعیف داشتگان باشند.

۶ - دا: ضعیف بکرده باشندشان.

۷ - دا: بگردانییم از شما.

۸ - دا: راه راست.

۹ - دا: پس از آن که آمد.

۱۰ - دا: ضعیف شمرده باشند ایشان.

۱۱ - دا: کافر شویم.

۱۲ - کذا در اساس وآب ودا؛ آج ولب؛ فروقه بن.

۱۳ - دا: العطفي؛ آج ولب؛ الا طبقی.

کرد که: مردی از رسول - علیه السلام - پرسید که: یا رسول الله! سَبَّأ چیست، نام مردی است یا نام زنی یا نام شهری یا زمینی یا کوهی یا وادی؟ گفت: نام شهر و زمین و کوه و وادی نیست، بل نام مردی است از عرب که او را ده پسر بودند: شش از ایشان به یمن رفتند، و چهار به شام. اما آنان^۱ که به یمن رفتند کِنْدَه بود و آشعر و اَزْد و مذَجَج و آنمار و جُمَیْر. مرد^۲ گفت: آنمار کیست یا رسول الله؟ گفت: آن که خثعم و بجیله از اوست. و اما آن چهار که به شام رفتند: عامله بود^۳ و خدام و لخم و غسان^۴.

و در سبأ صرف و ترک^۵ رواست و هر دو خوانده اند. آن که صرف کرد گفت: نام مردی است بعینه و آن که صرف نکرد گفت: نام قبیله ای است. و سببهای منع صرف تأنیث باشد و عِلْمِیَّت. ابو عُبَیْدَه این اختیار کرد لقوله: فِی مَسَاكِنِهِمْ بِرْجَمْع؛ و قرآ خلاف کردند در این لفظ: حمزه خواند و نخعی در شاذ: مَسْكَنِهِمْ به فتح «کاف»^{۱۰} علی لفظ الواحد، و کسائی و خَلَف خواندند و اعمش و یحیی در شاذ: مَسْكَنِهِمْ به فتح «کاف» علی لفظ الواحد. و کسائی و خَلَف خواندند و اعمش و یحیی در شاذ: مَسْكَنِهِمْ به کسر «کاف» علی الواحد و باقی قرآ، مَسَاكِنِهِمْ خواندند به «الف» علی - الجمع.

آیه، ای؛ دَلَالَةٌ و علامه، جَنَّتَانِ، خبر مبتدای محذوف است، التَّقْدِیر: وَهٰی جَنَّتَانِ، عَنْ یَمِینٍ وَ شَمَالٍ، ای؛ اِحْدِیْهِمَا عَنْ یَمِینِ الدَّخْلِ وَ الْآخَرٰی عَنْ شَمَالِهِ.
حق تعالی گفت: سبأ را در مساکن و جایهای ایشان آیتی بود و دلالتی و آن دوستان بود: یکی بر راست آن که در زمین ایشان شدی؛ و دیگر بر چپ او. و گفتند: آیه آن بود که در زمین ایشان هیچ چیز از موزیات نبودی از حشرات و هوام زمین از مار و کژدم تا کیک و سراسک^۶ و پشه و سپش^۷. و اگر کسی به زمین ایشان رفتی و در جامه او چیزی از موزیات بودی به هوای آن جایگاه بمردندی. و در آن بستانهای ایشان^۸ چندان میوه بودی که اگر کسی سبدی بر سر گرفتی و در زیر آن

۱ - دا: آن که.

۲ - دا: مردی.

۳ - دا: بودند.

۴ - آج، لب: غسان.

۵ - دا، آج، لب، افزوده: صرف.

۶ - دا، آج، لب: سراسک می شود.

۷ - آج، لب: شپش.

۸ - آج، لب: بستانها از ایشان.

- عبدالله [عباس]^۱ گفت: عرم نام بندی است که بلفیس کرد آن جا و سبب آن بود که ایشان برای آب خلاف کردند بسیار و منازعه می بود میان ایشان تا به مخاصمت^۲ انجامید، بلفیس برخاست و از میان ایشان برفت و به کوشکی شد که او را بود و در بیست و روی^۳ به ایشان نمود ایشان برخاستند و پیش او رفتند و عذر خواستند از او و شفاعت کردند او را که باز آی ما دگر^۴ مانند آن نکنیم. او برخاست و بیامد و ۵ بفرمود تا آن جا که ره گذر آن آب بود بندی کردند عظیم و آن عرم است به لغت حمیر، و آن سدی بود که او بفرمود میان دو کوه به سنگ و قیر، و آن را سه در کرد: یکی از بالای دیگر و در زیر آن برکه ای عظیم بکرد و آن را دوزاده راه بکرد به عدد جویهای ایشان. چون باران آمدی و سیل آب در پس آن سد مجتمع شدی، آنگه در ۱۰ بالاین بگشادی تا آب در آن برکه آمدی [چون کمتر شدی در میانین^۵ بگشادی، چون کمتر شدی در زیرین بگشادی]^۶ و از آن جا^۷ برکه آب قسمت کردی در جویها و بفرمود تا پشک گوسپند در آب افکندندی هر کجا که آب بیش^۸ بودی آن پشک سریع تر برفتی بفرمودی تا با قوام راستی آوردندی، هم براین نسق این بکرد و هم چنین [۲۴-ر] می بود تا آنگه که بلفیس گذشته شد.
- و مدتی بر این برآمد و ایشان طاغی و باغی^۹ شدند. چون از حد خود تعدی ۱۵ کردند، خدای تعالی موشان^{۱۰} بزرگ برایشان مسلط کرد، بیامدند^{۱۱} و آن سد بسفتند و سوراخ کردند تا آب در افتاد و بیران کرد^{۱۲} و سیل در شهرهای ایشان افتاد و زمینها و سراها و بستانها خراب کرد.
- و هب گفت: که ایشان شنیده بودند که شهر ایشان به موش بیران^{۱۳} خواهد شدن،

۱- اساس: ندارد؛ از آب، افزوده شد.

۲- دا: به محاربت؛ آج، لب: تا محاربه به مخاصمه.

۳- دا: که مادگر؛ آج، لب: که مادبگر.

۴- اساس و آب، افتادگی دارد، ازدا افزوده شد.

۵- آج، لب: بیشتر.

۶- آج، لب: موشانی.

۷- اساس: بیرون کرد؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۸- آج، لب: و بیران.

۹- آج، لب: و آن برکه

۱۰- آج، لب: یاغی.

۱۱- دا، آج، لب: تا بیامدند.

هر کجا فُرجه‌ای^۱ بود میان دوسنگ گُربه‌ای باز بسته بودند.

چون وقت هلاک ایشان بود خدای تعالی موشان^۲ را فرستاد که گُربگان
از ایشان بگریختند و با ایشان کارکن^۳ نبودند، و ایشان مسلط شدند و سوراخ
کردند و سیلی عظیم خدای فرستاد تا سب بکند و از جای برداشت و آب در شهرها
و خانه‌های ایشان افتاد و بیران کرد، و ایشان بعضی هلاک شدند و بعضی در عالم
پراگنده شدند، و پراگندن ایشان در عرب مثل شد، تا هر پراگنده‌ای مستأصل
را گفتند: تَفَرَّقُوا أیدی سباً و آیدی سباً. و این در کلام و اشعار ایشان بسیار است. قال
کثیره:

آیدی^۴ سباً یا عَزَّ مَا کُنْتُ بَعْدَکُمْ قَلَمٌ یَخُلُ^۵ بِالْعِیْنِ بَعْدَکَ مَنظَرٌ^۶
و قال آخر:

من صادرِ او واردِ ایدی سباً

و قال جریر:

الوَارِدُونَ وَ تَیْمٌ فِی ذُرِّ سَبَاءٍ قَدْ عَضَّ أَعْنَاقَهُمْ جِلْدُ الْجَوَامِیسِ^۷
و اشتقاق عَرِم از «عَرَامَه» باشد و آن تَمَرْد و عَصِیان باشد و العارم؛ المتمرّد الشّدید،
و به عَرَام.

وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِنِ الْأَکْلِ خَمَطٌ وَ آتِلٍ وَ شَیْءٌ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ،
گفت: ایشان را بدل دادیم به آن دوستان پر میوه و نعمه دوستان خداوند میوه‌ها، از
خمط؛ و خمط اراککه^۸ باشد بر قول بیشتر مفسران.

و گفتند: خمط هر درختی بود که تیه^۹ دارد. و گفتند: درخت تاه بود. و گفتند:
درختی است که باری طلخ^{۱۰} آرد. و گفتند: هرنباتی تلخ را خمط خوانند [۲۴-پ].

۱- آج، لب: فراخنایی. ۲- د، آج، لب: موشانی.

۳- د، آج، لب: کارگر. ۴- د، آج، لب: بند.

۵- د، آج، لب: افزوده: شعر. ۶- اساس: آیا؛ به قیاس با نسخه د، تصحیح شد.

۷- اساس: فکم یجل؛ به قیاس با نسخه د، تصحیح شد. ۸- اساس: بعد کم منظور؛ به قیاس با نسخه د، تصحیح شد.

۹- د، آج، لب: افزوده: شعر. ۱۰- آج، لب: الحوامیش.

۱۱- د، آج، لب: اراک. ۱۲- آج، لب: تته.

۱۳- د، آج، لب: تلخ.

وَأَتْلُ؛ عبدالله عیاس گفت: درخت گز باشد، و گفتند: گز باشد. و گفتند: گز نباشد، با گز ماند؛ آن را شور گز گویند از درخت گز مهتر باشد. قتاده گفت: نوعی چوب است، و گفتند: سُمرت است^۱، و گفتند: درخت شمشاد است، و این همه درختان بی براند. وَشَى مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ؛ و در آن بستانها اندکی سدر در بود^۲. قتاده گفت: بینا که^۳ می دیدندی که درختی هر کدام نیکوتر بودی، چون بدیدندی از آن زشت تر درخت نبودى. و قوله: ذَوَاتِى أَكُلُ خَمْطٍ، جمله قرا به تنوین خواندند، در «أَكُلُ» على أَنَّهُ بَدَلٌ أَوْصَفَةٌ؛ مگر ابو عمرو و یعقوب که ایشان به اضافت خواندند، ذَوَاتِى أَكُلُ خَمْطٍ.

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ؛ آن جزا و پاداش دادیم ایشان را، و «ذَلِكَ» در محل نصب است بوقوع الجزاء علیه، ای؛ جَزَيْنَاهُمْ ذَلِكَ الْعَذَابَ بِمَا كَفَرُوا، «ما» مصدری است، ای؛ بِكَفَرِهِمْ. وَهَلْ تُجَازِى إِلَّا الْكَافِرُونَ؛ و جزا دهند مگر مردم کافر نعمت را؟ کوفیان خواندند: «تُجَازِى» به «نون» مضموم و [زای مکسور، حملاً على قوله: جَزَيْنَاهُمْ؛ و باقى قرا «تُجَازِى» به یای مضموم و] فتح «زاء» على المجهول؛ و پاداشت دهند [و بر قراءت اول] و پاداشت دهیم الا کافر را. آنکه هم بابیان نعمت شد که برایشان کرده بود.

گفت: وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً، گفت: از میان دهها و شهرهای ایشان و شهرهای شام که براو^۵ برکه کرده ایم دههایی کردیم ظاهر، از این ده^۶ به آن ده نگاه کردند پدید بودی و پیدابودى. یعنی؛ نزدیک به یک دگر.

حسن گفت: مرد بامداد از دیه^۷ بیامدی قیلوله به دهی^۸ کردی، و شام به دهی دگر خوردی. گفت: زن بودی که بیامدی زنبیلی بر سر نهاده و دُوک به دست می تافتی و می رفتی که او^۹ به مقصد خود رسیدی زنبیل از میوه پر شده بودی. از یمن تا

۱ - دا: سمرست.

۲ - دا، آج، لب: سدر بود.

۳ - دا: هر کجا که.

۴ - اساس و آب افتادگی دارد. ازدا، افزوده شد.

۵ - دا، آج، لب: ما براو.

۶ - دا، آج، لب: که از این ده.

۷ - دا: ده؛ آج، لب: دهی.

۸ - دا: دیهی دیگر؛ آج، لب: دهی دیگر.

۹ - آج، لب: هر که او.

به شام هم چنین بود.

عبداللّٰه عباس گفت: قُرئ ظاهراً، ای؛ غَرَبَةً، یعنی؛ از یمن تا شام شهرها تازی زبان است. بعضی دیگر گفتند: میان مدینه و شام^۱. سعید جبیر گفت: میان مَأرب و شام^۲. مجاهد گفت: شروان است^۳. وهب گفت: دههای صنعاست^۴.

وَقَدْ رَأَى فِيهَا السَّيْرَ؛ و تقدیر کردیم ایشان را رفتن از منزل به منزل همه آبادانی و دهها و شهرها. سَیَرُوا فِيهَا لَيَالِي، ای؛ و قُلْنَا لَهُمْ؛ و گفتیم ایشان را که: می روی به مراد خود در این شهرها و دهها به شبها و روزها [۲۵-ر] ایمن از آفات و از بیم دشمن، صورت امر است، مراد اباحت^۵. ایشان را از این حال بقره آمد و طاغی و باغی^۶ شدند و صبر نکردند بر عافیت. و گفتند: اگر مسافت^۷ تا به ضیاع ما دورتر بودی، همانا ما را آرزو و شهوت^۸ بیشتر بودی عند آن حال.

گفتند: رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا؛ میان سفرهای دورکن^۹ و بیابانها ساز^{۱۰} تا ما زاد برگیریم و آب برگیریم، چنان که دیگر مسافران. خدای تعالی دعای ایشان به اجابت مقرون کرد.

فَرَادَيْنِ آیت خلاف کردند: ابن کثیر و ابو عمر [و] خواندند: رَبَّنَا بَعِدْ مِنَ التَّبَعِيدِ؛ بار خدایا! دورکن میان سفرهای ما. و یعقوب خواند: رَبَّنَا بَاعِدْ، به رفع «رَبَّنَا» برابتدا، و «بَاعِدْ»، بر فعل ماضی، خبراً المبتدأ^{۱۱}؛ خدای ما دور کرد. و این قراءت از محمد بن الحنفیه روایت کردند و به معنی آن باشد که این بر سبیل بقره گفتند و تنعم، یعنی؛ در حق ما این مقدار دور است. و باقی قرأ خواند [ند]: رَبَّنَا بَاعِدْ، امر است، من المباعدة. وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ؛ و بر خود ظلم کردند به کفر و معصیت. فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ؛ ما ایشان را اُحْدُوْثِی و مثلی کردیم و عبرتی که از ایشان باز.

۱ - دا: شام است.

۲ - دا: شَرَوَات است.

۳ - آج، لب: صنعان است.

۴ - آج، لب: بئر.

۵ - آج، لب: باغی.

۶ - آج، لب: آرزوی شهوت.

۷ - دا: میان ما سفرهای ما دورکن؛ آج، لب: سفرهای ما دورکن.

۸ - دا: بیابانهای ساده؛ آج، لب: بیابانهای سافر. ۹ - دا: خبراً للمبتدأ.

گویند در عقوبت و فعال^۱. وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ، ای؛ فرقناهم غایة التفريق؛ و پیرا گندیم ایشان را غایت پراگندن^۲.

شعبی گفت: اما غسان^۳ به شام افتادند و انصار^۴ به مدینه افتادند و خزاعه به تهامه افتادند و آزد به عُمان افتادند. و قوله: كُلَّ مُمَزَّقٍ، رواست که مصدر باشد و رواست که موضع باشد چنان که گویند: ذَهَبْتُ بِهِ كُلَّ مَذْهَبٍ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ، در این آیتی^۵ هست و علامتی و دلالتی هر صابری شاکری^۶ را. و فقال و فَعُول هر دو بنای مبالغت است. مُظَرَّفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ گفت: «صَبَّار» و «شَكُور» هر دو مومنی باشد^۷ که بر بلا صابر بود^۸ و بر نعمت شاکر.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ، اهل کوفه «صَدَقَ» خواندند به تشدید داله یعنی: ابلیس ظن خود در حق ایشان راست^۹ و به ایشان گمان راست بُرد آن جا که گفت: ... فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^{۱۰}. وقال: ... وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^{۱۱}. وقال: لَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا قَبِيْئَتْهُمْ^{۱۲}. الآية. و باقی قرأ خواندند: «صَدَقَ» به تخفیف، ای؛ صَدَقَ عَلَيْهِمْ فِي ظَنِّهِ بِهِمْ^{۱۳}، صادق آمد در آن ظن که به ایشان^{۱۴} اُبرد؛ و معنی یکی است. فَأَتْبَعُوهُ؛ ایشان پی او [۲۵-پ] گرفتند و فرمان او بردند در طغیان و عصیان. إِلَّا أَقْرَبًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ آلا گروهی از مومنان که ایشان این نکردند. و این آن گروه اند که در وقت سوگند استثنا کرد ایشان را و گفت: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^{۱۵}.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ، آنکه توهمین کار شیطان را گفت: او را برایشان دستی و سلطانی و قهری^{۱۶} نیست. و در کلام محذوفی هست و التقدير: إِلَّا مَا خَلَقْنَا بَيْنَهُ

۱- دا، آج، لب: نکال.

۲- دا: تفريق.

۳- آج، لب: غسان.

۴- آج، لب: انصار.

۵- آج، لب: آیت.

۶- دا، آج، لب: شاکر.

۷- دا، آج، لب: هر مؤمنی.

۸- آج، لب: صبر کند.

۹- دا، آج، لب: راست کرد.

۱۰- سورة اعراف (۷) آیه ۱۷.

۱۱- سورة ص (۳۸) آیه ۸۲.

۱۲- سورة نساء (۴) آیه ۱۱۹.

۱۳- آج، لب: برایشان.

۱۴- سورة ص (۳۸) آیه ۸۳.

۱۵- آج، لب: قطری.

۱۶- دا: الأمن.

وَبَيِّنَ النَّاسَ. إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ، گفت: او را سلطانی نیست بر بندگان من جز آن که من تخلیه کردم میان^۱ او و ایشان امتحان را و تشدید تکلیف^۲ را، معامله آن کس که چیزی نداند تابداند به امتحان^۳. لِنَعْلَمَ؛ تابدانیسم آنان را که به قیامت ایمان دارند از آنان که به قیامت شاگ باشند. ومعنی امتحان از خدای تعالی بیان کرده شد در این کتاب، چند جایگاه.

۵

وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ؛ و خدای تو بر همه چیز؛ نگاهبان است و عالم به همه چیزها. و بیان آیه^۴، قوله تعالی حکایه عنه: وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرَانِ اللَّهُ وَعْدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي^۵ - الاية. حسن بصری گفت: واللّه که ایشان را به تیغی و عصایی نزد^۶ اّلا به آمانی^۷ و غرور و اغوا^۸.

۱۰

آنگه گفت: یا محمد! بگو! این کافران را: قُلْ اذْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ بخوانی آنان را که دعوی کردی^۹ که ایشان خدایان و معبودان اند بدون خدای - عزوجل - صیغیت، صیغیت امر است و مراد تهکم، ومعنی زجر و نهی. و در کلام محذوفی هست، وَهُوَ فَاتَهُمْ^{۱۱} لَا يَمْلِكُونَ وَلِتَقْلَمُوا أَنَّهُمْ لَا يَمْلِكُونَ. چه [بی] ^{۱۲} این تقدیر معنی مستقیم نشود^{۱۳}.

۱۵

لَا يَمْلِكُونَ مِنْ ثِقَالٍ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ؛ تابدانی که ایشان به مثقال ذره ای چندان که مقدار مورچه ای^{۱۴} باشد به وزن او در آسمان و زمین مالک نه اند و قادر نه اند بر چیزی و شرّی و نفعی و ضرّی. وَمَالَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ؛ و ایشان را با خدای - جلّ جلاله - در خلق آسمان و زمین شرکّی و انبازی نیست^{۱۵}. وَمَالَهُ مِنْهُمْ

۱- آج، لب: در میان.

۲- آج، لب: و تکلیف.

۳- دا: تا به امتحان بداند؛ آج، لب: یا بداند به امتحان.

۴- لب: بیانه آیت.

۵- آج، لب: به همه چیزی.

۶- اساس: امالی؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۷- سورة ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

۸- آج، لب: بغرور و اغوا.

۹- آج، لب: کردند.

۱۰- آج، لب: فإنتكّم.

۱۱- دا: شود.

۱۲- اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۱۳- آج، لب: شرکّی نیست و انبازی نه.

۱۴- دا: مورچه ای خورد؛ آج، لب: مورچه ای خورد.

- مِنْ ظَهِيرٍ؛ و خدای را تعالی از ایشان یاری و ظهیری و عونى نیست. و آن که به این صفت باشد خدایی را نشاید و معبود نباشد^۱. و این سه «مِنْ» [۲۶-ر] که در آیت است^۲، اول و آخر زیادت است لِتَأْكِيْدِ التَّقْيِ، و میانیین اعْنِ «مِنْهُمْ» برای [تبیین است]^۳ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، آنکه حق تعالی در این آیت قطع طمع آنان کرد از مشرکان که گفتند: ... هُوَ لَا يَشْفَعُونَ عِنْدَ اللَّهِ^۴؛ اینان شفیعان مانند بنزدیک خدای تعالی. گفت: شفاعت سود ندارد^۵ نزدیک خدای تعالی، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ؛ إِلَّا آن کس را که دستوری دهند در شفاعت کردن. پس مُشَفَّعٌ آن باشد که به دستوری او شفاعت کند. ابو عمرو و حمزه و کسائی و اعمش خواندند: «أَذِنَ» به ضَمْ همزه علی- الفعل المجهول. و راویان عاصم مختلف اند. از او هر دو روایت کردند و باقی قرأ «أَذِنَ» خواندند علی اضافه الفعل الى الله تعالی، یعنی: إِلَّا آن کس را که خدای تعالی دستوری دهد. حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، ابن عامر و یعقوب خواندند: «فَزَّعَ» به فتح «فا» و «زا» علی الفعل المستقیم، إسناداً الى الله تعالی، تا آنکه که خدای تعالی ترس از دل ایشان ببرد. و باقی قرأ «فَزَّعَ» به ضَمْ «فا» و کسر «زا» علی الفعل المجهول؛ تا آنکه که ترس از دل ایشان ببرند. معنی یکی است چه فعل خدای تعالی به صورت، مالم يُسَمَّ فاعله، در قرآن بسیار است. مِثْلُ قَوْلِهِ: ... عَلَّمْنَا مَنَاطِقَ الظُّلُمِ^۶، و حسن بصری خواند در شاذ: إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، مِنَ الْفَرَاغِ تا آنکه که [ترس]^۷ از دل ایشان ببرد و دل ایشان فارغ کنند از خوف. و «تفزیغ» لفظی است از باب اضداد، هم آن باشد که بترسانید^۸ و هم آن که ترس ببرد، جز آن که ترس ببرد با «عَنْ» مستعمل بود. یَقَالُ: فَزَعْتُهُ إِذَا أَفَزَعْتُهُ وَفَزَعْتُ عَنْهُ إِذَا كَشَفْتُ عَنْهُ الْفَزَعَ.
- مفسران خلاف کردند در آن که این کنایت راجع با کیست و موصوف به این صفت کیست! بعضی مفسران گفتند: فریشتگان اند، آنکه در سبب ترس ایشان خلاف کردند، بعضی گفتند: ترس ایشان از غشیتی باشد که به ایشان رسد، عند آن

۲ - دا: هست.

۱ - آج، لب: معبود را نشاید.

۴ - سورة یونس (۱۰) آیه ۱۸.

۳ - اساس و آب افتادگی دارد، ازدا، افزوده شد.

۶ - سورة نمل (۲۷) آیه ۱۶.

۵ - آج، لب، افزوده: از مشرکان.

۸ - دا: بترسانند؛ آج، لب: بترساند.

۷ - اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

که کلام خدای شنوند.

مسروق گفت از عبدالله مسعود^۱ که او گفت که: چون خدای تعالی وحی کند از وحی او و کلام او وصله ای و آوازی شنوند، چون آواز بلیله که بر سنگ سخت بکشند. ایشان از آن هول بیفتند و از هوش بشوند^۲ و به روی درآیند به سجده. چون بدانند که وحی است ترس از دل ایشان بردارند. یک بایک گویند^۳: **مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟** خدای چه گفت؟ **قَالُوا الْحَقُّ؟** گویند: حق گفت.

و عبدالله مسعود این خبر روایت کرد مرفوع به رسول [۲۶-پ] - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که او گفت: چون خدای تعالی به وحی سخن گوید، اهل آسمان از وحی او وصله ای شنوند، چون آواز زنجیر گران که بر سنگ بکشند، بترسند و بی هوش شوند. چون جبریل را بینند با وحی بدانند که آواز وحی بود، ترس از دل ایشان ساکن شود. گویند: یا جبریل! **مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟** جبریل گوید: الحق. اهل آسمان به یک بار آواز دهند گویند: الحق الحق.

ومصدق این قول، حدیث ابوهریره است که روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: چون خدای قضایی فرماید در آسمان فرشتگان پرها برهم زنند بمانند آواز زنجیر بر سنگ سخت. اهل آسمان بترسند، آنکه ساکن شوند، گویند: **مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟** جواب دهند یک دیگر را، و گویند: الحق الحق.

گفت: مانند^۵ این نواس بن سمان روایت کرد از رسول - علیه السلام - که چون وحی کند به جبریل در کاری و پیغامی، رجفه ای و زلزله ای در آسمان افتد که اهل آسمانها بترسند و بی هوش شوند و به سجده در افتند. چون جبریل برایشان گذر کند بدانند که آن سبب^۶ وحی بوده است از رجفه^۷، جبریل را گویند: **مَاذَا قَالَ رَبُّنَا؟** او گوید: الحق. ایشان گویند: الحق. جبریل به زمین آید و وحی بگذارد^۸.

الحارث بن هشام گفت: از رسول پرسیدم که وحی به تو چون آید؟ گفت:

۱ - آج، لب: بی هوش شوند.

۱ - دا: عباس.

۲ - آج، لب: سخنی فرماید.

۳ - دا: گویند؛ آج، لب: گویند یک به یک.

۴ - آج، لب: از سبب.

۵ - دا: و مانند.

۶ - دا: بگذارد.

۷ - دا، آج، لب: آن رجفه.

احیائی بمانند^۱ صلّله ای چون صلّله جرس و مرا از آن خوفی باشد، و اوقاتی بر صورت مردی بیاید و بامن سخن^۲ گوید. این برمن آسانتر باشد از آن.

بعضی دگر گفتند: ترس ایشان از قیام ساعت باشد^۳. کلبی گفت: میان عیسی - علیه السلام - و رسول ما مصطفی - صلی الله علیه وآله - فترتی دراز بود مدت پانصد و پنجاه سال. خدای تعالی در او پیغامبری نفرستاد و وحی از آسمان به زمین نیامد. ۵ چون خدای تعالی رسول مارا - صلی الله علیه وعلی آله - بفرستاد اهل آسمان آن آواز وحی شنیدند گمان بردند که قیامت است بیفتادند و بی هوش شدند. چون جبریل برایشان می گذشت سر می برداشتند و خوف ایشان ساکن شده بود. می گفتند با یک دیگر: ماذا قال ربکم؟ جواب می دادند یک دیگر را: الحق.

۱۰ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، ضحاک گفت: چون فریشتگان معقبات به زمین آیند، انحدار ایشان را آوازی باشد مخوف از فریشتگان که فرود ایشان باشند، بترسند پندارند قیامت است چون بدانند که قیامت نیست ترس از ایشان^۴ بشود. و این تنبیهی است از خدای تعالی مشرکان را و تکذیبی از او قول ایشان را. و آنگه^۵ گفت: فریشتگان [۲۷-ر] با قربت منزلت ایشان و صلابت خلقت ایشان از پیش وحی خدای تعالی چنین ضعیف و ذلیل اند و ایشان را شفاعت نباشد مگر به دستوری خدای تعالی. ۱۵ چون دستوری دهند ایشان را، ایشان او از وحی^۶ و کلام خدای چنین ترسند و چنین مقاتل گویند. آنگه بتان شما را با آن که جماد^۷ بی خیر و شراند و بی نفع و ضرراند^۸ ایشان را شفاعت کی رسد!

بعضی دگر گفتند: مراد مشرکانند که عند نزول مرگ فریشتگان^۹ به ایشان بترسند، آنگه خدای تعالی ترس از دل ایشان ببرد^{۱۰} اقامت حجت را، تا آنچه می بینند^{۱۱} می دانند. فریشتگان ایشان را گویند: ماذا قال ربکم؟ ایشان گویند:

۱ - دا: بمانند.

۲ - دا: سخنی.

۳ - دا: بود.

۴ - دا: از دل ایشان.

۵ - اساس: آن که؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. ۶ - دا، آج، لب: ایشان از وحی.

۷ - آج، لب: جمادی.

۸ - دا: بی نفع و ضرر.

۹ - دا: عند نزول فریشتگان؛ آج، لب: مرگ و فریشتگان.

۱۰ - آج، لب: با آنچه بینند.

۱۱ - آج، لب: بردارد.

الحق. اقرار دهند آنگه که ایشان را اقرار سود ندارد؛ چه وقت الجا باشد و دلیل این تأویل آن است که در آخر سورت گفت: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا فُتُورًا^۱ - الآية. و این قول حسن است و ابن زید، و این قولی قریب است.

آنگه گفت یا محمد! بگو این مشرکان را بر سبیل تنبیه: مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ؛ که روزی می دهد شما را از آسمان و زمین؟ از آسمان به باران از زمین به نبات. آنگه گفت: هم تو جواب ده، قُلِ اللّٰهُ؛ بگو که^۲: خدای روزی می دهد، چه ایشان در این خلاف نخواهند کردن. آنگه گفت: وَاِنَّا اَوْثَاتُكُم لَعَلٰی هُدًى اَوْفٰى ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ، آنگه گفت بر سبیل حجاج و طریق مناظره که احوال ما و ایشان از دو بیرون نیست: یا ما یا شما بر ضلال ایم و یا ما یا شما بر هدی و ره راستیم. چه ممکن نیست که با این قول^۳ متناقض متنافی هر دو برحق باشیم و یا هر دو بر باطل از طریق نظر.

و در این جا شکی نبود نه از خدای نه از رسول و این چنان باشد که یکی از ما با کسی خصومت کند، و او عالم باشد و متیقن به آن که او برحق است و در دعوی^۴ صادق، آنگه گوید: اَحَدُنَا كَاذِبٌ؛ یکی از ما دروغ می گوید، آخر هر دو قول راست نتواند بودن و غرض آن که دروغ زن توای، چه هر دو را معلوم باشد، و از این جا گوید: میان من و تو لعنت بر دروغ زن باد! و این هم چنان است که ابوالاسود الدؤلّی گفت در مدح اهل البیت - علیهم السلام - با^۵ بنی قشر^۶، چون ایشان او را ملامت کردند بر دوستی اهل البیت^۷:

يَقُولُ الْاَزْدَلُوْنَ بِنُوْقَشِيْرٍ طَوَالَ الدَّهْرِ لَا تَنْسِيْ^۸ عَلَيْنَا
اِحْبُ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيْدًا وَعَبَّاسًا وَحُمْرَةَ وَالْوَصِيْثَا^۹ [۲۷-ب]

۱ - سوره سبا (۳۴) آیه ۵۶.

۲ - دا، آج، لب: بگو که: اللّٰه.

۳ - دا، آج، لب: این دو قول.

۴ - آج، لب: در او دعوی.

۵ - دا: آخر چه.

۶ - لب: یا.

۷ - دا، آج، لب: بنی قشیر.

۸ - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۹ - اساس: بنو قشر، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱۰ - دا: لا تنسی.

بَسُّوا عَمَّ السَّبْيِ وَاقْرَبُوهُ^۲ أَحَبُّ النَّاسِ^۳ كُتِبَ لَهُمُ السَّبَّ
فَإِنْ يَكُ حُبُّهُمْ زُشْدًا أَصِيبَهُ وَلَسْتُ بِمُخْطِئٍ إِنْ كَانَ عَيَا
واو معروف است به حاضر جوابی؛ گفتند: چون این بیتها بگفت، بنوقشیر^۴
گفتند او را: ^۵ قَدْ شَكَّكَتْ فِي دِينِكَ. او گفت: اقْتَرَوْنَ اللَّهَ شَكَّ حَيْثُ قَالَ: وَإِنَّا أَوْ
إِنَّا كُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. او درهمسایگی بنی قشیر^۶ فرود آمده بود
۵ وایشان مُجَبِّر بودند و او عدلی، به شب سنگ به او می انداختند. او گفت ایشان را:
شرم نداری به شب سنگ می اندازی به سرای من؟ گفتند: ما زَمِينَاكَ، بَلِ اللَّه
زَمَاكَ؛ ما تورا سنگ نمی اندازیم خدای می اندازد. گفت: دروغ برخدای منهی چه
اگر او انداختی خطا نیامدی. لَوْ أَنَّ اللَّهَ زَمَانِي لَمَا أَخْطَأَنِي، مُفَحَّم شدند. بعضی
دگر گفتند: «اَوْ» به معنی «واو» است هردو جای، و کلام بر تمیز و تفصیل،
۱۰ و تقدیر آن که: وَإِنَّا لَعَلَى هُدًى وَإِنَّا كُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، ما برره راستیم و شما
برضلال، چه عرب را عادت بود دو چیز مختلف درهم آرند و به یک جای بگویند که
دانند که مخاطب هر یک به جای خود بداند نهدان. مثل قوله: وَمَنْ رَحِمْتِهِ^۷ جَعَلَ
لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَلِيَتَنَبَّهُوا مِنْ فَضْلِهِ^۸ ... فَالْسُّكُونُ فِي اللَّيْلِ وَابْتِغَاءَ
الزَّيْقَ فِي النَّهَارِ، و «اَوْ» به معنی «واو» در قرآن و اشعار هست، فی قوله: ثُمَّ قَسَتْ
۱۵ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً^۹ ... قِيلَ: أَرَادَ وَأَشَدُّ قَسْوَةً عَلَى
احد التأویلات^{۱۰}. وقوله: ... إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ^{۱۱}، معناه؛ ویزیدون. چنان که
جریر گفت: ^{۱۲}

اَتَمَلَبَةُ الْفَوَارِسِ أَوْ رِيحاً عَدَلَتْ بِهِمْ ظَهَبَةً وَالْخَشَابَا

۲۰ اراد: وریحاً. وجهی دگر در روایت^{۱۲} آن است،^{۱۳} علی تکرار المبتداء و الخبر

۱ - دا: بنی.

۲ - دا: واقربه.

۳ - اساس: الناس خیر، که به قیاس با دیگر نسخه بدلها زاید می نمود و حذف شد.

۴ - اساس: بنوقشیر؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۵ - دا، آج، لب، افزوده: نراک.

۶ - کلیه نسخه ها: من آیاته. ۷ - سورة قصص (۲۸) آیه ۷۳.

۸ - سورة بقره (۲) آیه ۷۴. ۹ - دا: هذا لتأویلات.

۱۰ - سورة صافات (۳۷) آیه ۱۴۷. ۱۱ - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۱۲ - دا: درآیت آج، لب، به روایت درآیت. ۱۳ - دا، آج، لب، افزوده: که.

باشد والتقدير: وَإِنَّا أَوَّلَاكُمْ لَعَلَى هُدًى وَإِنَّا أَوَّلَاكُمْ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ [۲۸-ر] آنکه یکی بیفکند لیدلالة الثابت عليه، و برای قول «أَوْ» در خبر به معنی «واو» باشد و در قول اول هردو جای^۱ به معنی «واو» باشد؛ و مثاله فی الکلام: إِنَّ زَيْدًا أَوْ عَمْرًا قَائِمٌ؛ إِنَّ زَيْدًا أَوْ عَمْرًا قَاعِدٌ^۲؛ و این اختیار زجاج است^۳.

۵ قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا، آنکه گفت، بگو ای محمد که: خدای من عادل است کس را به گناه کس دیگر نگیرد و حساب کسی از دیگری نخواهد. لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا؛ شما را از جرم و گناه ما نپرسند و نه نیز ما را از کرده شما خواهند پرسیدن.

۱۰ قُلْ؛ بگو ای محمد: يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا؛ خدای ما - جلّ جلاله - فردای قیامت میان ما و شما جمع کند. آنکه حکم کند میان ما. وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ؛ و او حاکمی است دانا. وَالْفُتَّاحُ؛ الْحُكْمُ، وَالْفَتَّاحُ؛ الْحَاكِمُ. عبدالله عباس گفت: زنی اعرابی^۴ با شوهر به جنگ در فتاده بود^۵، می گفت: بَيْنِي وَبَيْنَكَ الْفَتَّاحُ، ای؛ الحاکم. و حاکم را برای آن فتاح گویند که کارگشای باشد.

۱۵ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ ادَّعَوْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ؛ بگو ای محمد که بامن نمای آنان را که شما الحاق کردی ایشان را در خدای^۶ و شرکت به خدای - جلّ جلاله - و نصب «شُرَكَاءَ» بر حال باشد از مفعول به، یعنی با من نمای آنچه ایشان کرده اند یا آفریده اند که به آن مستحق عبادت شد از شما یا آن نعمت که بر شما کرده اند. و مثله قوله: ... أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ^۷... آنکه گفت: كَلَّا، وحاشا. و «كَلَّا» کلمت ردع و زجر است. و گفتند: معناه، حقاً. بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ او خدای است عزیز^۸ حکیم.

۱ - دا، افزوده: «أَوْ».

۲ - آج، لب: عمرو.

۳ - اساس: قاعداً؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۴ - دا، افزوده: اگر گویند: چرا هدی یا علی گفت و ضلال باقی؟ گوئیم: برای آن که مرد مهندی مستملی بود

و ضالّ منغمس بود در ضلال.

۵ - دا، افزوده: را.

۶ - آج، لب: به خدای.

۷ - دا: یا شوهر جنگ افتاده بود.

۸ - دا، آج، لب، افزوده: و.

۸ - سورة فاطر (۳۵) آیه ۴۰.

آنگه گفت: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ، حق تعالی گفت: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ؛ وما نفرستادیم تو را ای محمد، إِلَّا كَافَّةً؛ إِلَّا منع کننده و بازدارنده مردمان را به نهی و وعظ و زجر و حد و تأدیب و تعزیر، و «ها» برای مبالغه آورد کقولهم: عَلَّامَهُ وَنَسَابَهُ، واین قول به ظاهر آیت لایق تر است. و قول^۱ دیگر آن که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً، ای؛ عامَّةً. ما تو را به مردم نفرستادیم اَلَا عامَّ و جمله به ۵ عرب و عجم و هند و روم و ترک و جمله آدمیان. و اصل کلمه از کف است وَهُوَ الْمَتْعُ. واین کنایه باشد از عموم و اجتماع برای آن که إِذَا اجْتَمَعُوا ازْدَحَمُوا وَ كَفَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَمَا مِنْهُمْ إِلَّا كَافَّةً مَانِعَةٌ لِصَاحِبِهِ.

عبدالله عباس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: مرا پنج چیز دادند و به این فخر آمدم^۲: یکی آن که مرا به سیاه و سپید فرستادند. دوم که^۳ زمین را به طهور و مسجد من کردند [۲۸- پ] تا از خاکش تیمم کنم و هر کجا خواهم نماز کنم. و غنیمت مرا حلال کردند و پیش از من حلال نبود کس را. و مرا به ترس یاری کردند تا ترس من یک ماهه راه می رود از پیش من. و مرا شفاعت دادند و من آن را ذخیره کرده ام برای گناهکاران از امت من، و شفاعت من برسد. إِنْ شَاءَ اللَّهُ - به هر بنده ای که به خدای شرک نیاورده باشد. وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. و لکن بیشتر ۱۵ مردمان نمی دانند از آن که اندیشه نمی کنند^۴.

وَيَقُولُونَ؛ می گویند، یعنی کافران و منکران بَعَثَ وَنُشِرَ: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؛ این وعده قیامت کی خواهد بود اگر چنان که راست می گویی؟

قُلْ؛ بگو ای محمد: لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَفِيدُونَ؛ که شمارا ميعاد روزی خواهد بود که شما را از آن هیچ تقدیم و تأخیری ۲۰ نکند^۵ یک ساعت نه فرایش دارند و نه باز پس دارند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ، آنگه حکایت قول کافران کرد که

۱- آج، لب: قولى.

۲- دا: فما يتنهم.

۳- دا: فخر نمی کنم.

۴- دا، آج، لب: آن که.

۵- آج، لب: یاری دادند.

۶- دا، آج، لب: نمی کنند.

۷- دا، آج، لب: نکنند.

ایشان گفتند: ما ایمان نیاریم به این قرآن و نه به آن کتابها که پیش این^۱ فرستادند از توریة و انجیل و زبور و صُحُف، و این مشرکان عرب بودند که ایشان به هیچ پیغامبر ایمان نداشتند. آنکه حال ایشان درمآلشان باز گفت، گفت: یا محمد اگر توبینی آنکه که این^۲ ظالمان و کافران را که بعضی با بعضی می گویند و سخن با یک دیگر رد می کنند و سؤال و جواب می کنند، یَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا؛ مستضعفان گویند و اتباع و اراذل، مستکبران را و رؤسا را: لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ؛ اگر نه شما بودی ما مؤمن بودمانی. آلا آن است که شما ما را اغوا کردی و از راه ببردی. مستکبران گویند مستضعفان را: أَنْتُمْ صَدَدْنَا عَنْ الْهُدَى؛ ما باز داشتیم شما را از راه راست و ایمان چون هدی و بیان؛ به شما آمد؟ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ؛ بل گناهکار شما بودی. مستضعفان جواب دهند، گویند: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ؛ بل ما را آن گمراه کرد که کردی از مکر در شب و روز و دعوت با کفر و اضلال. و اضافت مکر کرد با شب و روز بر سبیل توسع و این را ظرف متسع فیه خوانند^۳، من باب قولهم: لَيْلٌ قَائِمٌ وَ نَهَارٌ صَائِمٌ. و مثله قول الشاعر^۴:

يَا سَارِقَ اللَّيْلَةِ أَهْلَ الدَّارِ

و قال آخر^۵: ۱۵

وَنِيتٍ وَمَالِئِ الْمَطْيِ بِنَائِمٍ

المعنی؛ مکر کم^۶ باللیل و النهار.

إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ؛ چون می فرمودی ما را که کافر شویم به خدای تعالی [۲۹- ر] وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً؛ و او را امثال و همتایان بدادیم^۷ و این همه به دعوت و اغوای شما^۸ ابود و آسَرُوا النَّدَاةَ؛ و پشیمانی اظهار کنند چون عذاب بینند در وقتی که ایشان را سود ندارد. و گفتند: آسَرُوا، ای؛ کَثُمُوا، و پشیمانی باز پوشند چون

۱- آج، لب: پیش از این.

۲- آج، لب: ایمان.

۳- د، لب، افزوده: شعر؛ آج: مصرع.

۴- د: بل مکرّم؛ آج، لب: بل مکر کم.

۵- د، آج، لب: و اغرا و اغوای شما.

۶- آج، لب: پیش از این.

۷- لب: اغرا.

۸- د: متسع خوانند.

۹- آج، لب، افزوده: شعر.

۱۰- د: آریم؛ آج، لب: بداریم.

عذاب بینند^۱. از اضداد است. يقال: أسر، إذا أظهر وأسر، إذا كنتم. وجعلنا الأغلال في أعناق الذين كفروا؛ وما غلها وبندها در گردن کافران کنیم از اتباع و از متبوعان. آنکه گفت: هل يُجزون إلا ما كانوا يعملون^۲. استفهام است و معنی تقریر و تقریر. ایشان راجزا خواهند دادن إلا به آنچه کرده اند؟ یعنی آنچه به روی ایشان آید از کرده ایشان باشد.

۵

آیه ۳۴ قوله تعالى: وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ؛ و نفرستادیم ما در هیچ شهر^۳ از ترساننده ای، آلا و گفتند منتقمان شهرهای ما به آنچه فرستادند شما را به آن کافریم.

آیه ۳۵ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ؛ و گفتند ما بیشتریم به خواستها و فرزندان و نیستیم ما عذاب کردگان.

آیه ۳۶ قُلْ إِنْ رَبِّي يَتَّبِعُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ بگو خدای بگسترده^۴ روزی برای آن که خواهد و تنگ کند. و لکن بیشترین مردمان ندانند.

آیه ۳۷ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ؛ و نیست مالهای شما^۵ و نه فرزندان^۶تان به آنچه نزدیک بکند شما را بنزدیک ما نزدیک. الا آن که ایمان آورد و کار نیکو کند. ایشان آند که ایشان را باشد^۷ دوچندان آنچه کرده باشند و ایشان در غرفه ها ایمن^۸ باشند.

آیه ۳۸ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ؛ و آنان^۹ سعی کنند در آیه های ما به عاجز کننده، ایشان در عذاب حاضر کرده باشند.

آیه ۳۹ قُلْ إِنْ رَبِّي يَتَّبِعُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ [۲۹- پ] خَيْرُ الرَّاظِقِينَ؛ بگو خدای بگسترده^۴ روزی برای آن که

۱- دا، آج، لب، افزوده؛ و کلمه.

۲- دا، افزوده؛ لفظ.

۳- دا؛ در دیهی.

۴- دا، آج، لب؛ بگستراند.

۵- دا؛ خواسته های شما.

۶- دا، افزوده؛ پاداشت.

۷- دا؛ آمن.

۸- دا، آج، لب؛ و آنان که.

خواهد از بند گانش و تنگ بکند برای او و آنچه نفقه کنی از چیزی او عوض باز دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

آیه ۴۰ وَ يَوْمَ يَخْشُرُهُمْ^۱ جَمِيعًا^۲ ثُمَّ يَقُولُ^۳ لِلْمَلَائِكَةِ^۴ أَهْلُوا^۵ إِنَّا كُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ^۶؛ و آن روز که برانگیزد^۳ ایشان را جمعه، پس گوئیم فریشتگان را که: اینان شما را می پرستند^۴؟

آیه ۴۱ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ^۱ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ^۲ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ^۳؛ گویند منزهی تو؛ تو خداوند مانی^۵ نه ایشان. بل ایشان می پرستیدند جتیان را؛ بیشترین^۶ ایشان به ایشان ایمان دارند.

آیه ۴۲ قَالِيَوْمَ لَا يَمْلِكُ^۱ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا^۲ وَ نَقُولُ^۳ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا^۴ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ^۵؛ امروز نتوانند بهری شما بهری^۷ را سودی و نه زیانی. گوئیم آنان را که ظلم کردند بجسی عذاب دوزخ آن که شما آن را بدروغ می داشتی.

آیه ۴۳ وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ^۱ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ^۲ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَهُمْ^۳ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أِفْكٌ مُفْتَرًى^۴ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ^۵ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ^۶؛ و چون بخوانند برایشان آیتهای ما روشن، گویند: نیست این الا مردی می خواهد که برگرداند شمارا از آنچه می پرستیدندی پدرانتان. و گویند: نیست این الا دروغی فرا بافته^۸. و گویند: آنان که کافر شدند حق را، چون آمد به ایشان، نیست این الا جادوی روشن^۹.

آیه ۴۴ وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا^۱ وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ^۲؛ و ندادیم ایشان را از کتابهایی که درس کنند آن را و نفرستادیم به ایشان پیش تو^۳ پیغامبری.

۱ - اساس: نحشرهم، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. ۲ - اساس: نقول.

۳ - اساس: یا توجه به ضبط کلمه «نَخْشُرُهُمْ»، «برانگیزیم» معنی کرده است که با توجه به ترجمه درست

کلمه تصحیح شد. ۴ - دا، آج، لب: می پرستیدند.

۵ - دا، آج، لب: مایی. ۶ - دا: بیشترین.

۷ - دا: برخی از شما برخی را. ۸ - دا: فرو بافته.

۹ - دا: هویدا. ۱۰ - دا: پیش از تو.

آیه ۴۵ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِغْشَارَ مَا أَتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيفَ
كَانَ فَكِيرٍ؛ و دروغ داشتند آنان که پیش بودند و نرسیدند ده یک آنچه دادیم ایشان
را. دروغ داشتند پیغامبران مرا؛ چون بود عذاب من؟

آیه ۴۶ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ [۳۰-ر] تَتَفَكَّرُوا
مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ؛ بگو که پند
می دهم شما را به یکی که برخیزی برای خدای، دو دو و تنها؛ پس اندیشه کنی؛
نیست به صاحب شما از دیوانگی؛ نیست او مگر ترساننده ای شما را از پیش عذابی
سخت.

آیه ۴۷ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ؛ بگو: آنچه خواستم از شما از مزدی، آن شما راست. نیست مزد من الا
برخدای، و او بر همه چیزی گواه است.

آیه ۴۸ قُلْ إِنْ رَبِّي يَهْدِي لِالْحَقِّ فَلَا حُكْمَ لِلْغُيُوبِ؛ بگو خدای من بیفکند حق، دانای
نهانیهاست^۱.

آیه ۴۹ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ؛ بگو: آمد حق وابتدا نکند باطل
ونه نیز اعاده کند.^۲

آیه ۵۰ قُلْ إِنْ صَلَّيْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي
إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ؛ بگو: اگر من گمراه شوم گمراه شوم بر خود؛ و اگر راه یابم به آنچه
وحی می کند به من خدای من که او شنوا و نزدیک است.

آیه ۵۱ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ؛ و اگر بینی چون بترسند
نبود فایت شدن؛ و بگیرند ایشان را از جای نزدیک.

آیه ۵۲ وَقَالُوا امْكُتْ بِهِ وَاتَىٰ لَهُمُ التَّنَافُوسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ؛ گفتند: ایمان آوردیم و
چگونه باشد ایشان را ها گرفتن^۳ از جای دور.

آیه ۵۳ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ؛ و کافر شدند به او از
پیش این و می اندازند به کار نهانی از جای دور.

۱- دا : داننده نهانیهاست.

۲- دا : و نه باز گردد دگر باره.

۳- دا : فرا گرفتن.

آیه ۵۴ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ؛ و منع کند میان ایشان و میان آنچه آرزو کنند چنان که کردند به پسر وانشان از پیش این، ایشان بودند در شکی به تهمت آورنده.

- قوله تعالى: وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ؛ حق تعالی برای تسلی رسول گفت این تکذیب امت تو را نه کاری است که به سر در آمده است، بل ما هیچ پیغامبر رانفرستادیم به هیچ شهر و دیه، ^۱آلأَمْتَرَفَانَ وَمُنْعَمَانَ آن جایگاه گفتند: ما کافریم به آنچه شما را به آن فرستاده اند از کتاب و شریعت و معجزه و بیته و عبادت و هیچ قبول [۳۰- پ] نکردند و به همه کفر آوردند و حجت و علت این آوردند، که گفتند: قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا، ^۲ما بیشترایم به مال و فرزندان، یعنی مال و فرزندان ما بیشتر است از آن پیغامبران و ما را عذاب نکند خدای. چه آن خدای که ما را سزای آن دید که این جانمعت دهد نیز آن جا اگر حق است از گفتار شما هم عذاب نکند ما را. گمان بردند که آن نعمت برای منزلت ایشان است؛ ندانستند که: ...إِنَّمَا نُكَلِّمُ لَهُمْ لِيُزِدُوا إِنَّمَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ ^۳فَلْإِنْ رَّبِّي؛ بگوای محمد که: خدای من ^۴روزی بگسترده بر آن که خواهد و تنگ کند بر آن که خواهد و احوال این جا از توانگری ^۵و درویشی دلیل مثل آن نکند در منقلب و مآل، بل اگر برعکس حمل کنند اولیتر باشد علی اکثر الاحوال.
- آنگه گفت: وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ، گفت: مالهای شما و فرزندان شما از آن نیست که شما را به خدای نزدیک کند؛ و إِنَّمَا شما را به خدای نزدیک عمل صالح گرداند. وَقَوْلُهُ: إِلَّا، استثنای منقطع است به معنی لکن، یعنی؛ وَلَكِنْ آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند از طاعات و عبادات ^۶فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءٌ

۱- دا، افزوده: «بَيْنَ» جمله است تأکید نفی را، ای: نذیراً.

۲- دا: و آلأ. ۳- دا، افزوده: نصب او بر تمیز است.

۴- سورة آل عمران (۳) آیه ۱۷۸. ۵- آج، لب: خدای تعالی.

۶- دا: توانگری.

۷- دا، افزوده: یا تقدیر حذف مضاف باید کردن یا استثناء متصل بود، والتقدير: إِلَّا إِيْمَانٌ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ مِنْ عَمَلٍ صَالِحاً.

الضَّعِيفِ؛ ایشان را جزا و پاداشت آن عمل برضعف؛ دوچندان^۱ باشد که توقع کنند تا برضعف عمل ایشان باشد و ایشان در غُرفه های بهشت ایمن^۲ باشند.

- وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ؛ و آنان که سعی کنند بر سبیل فساد در آیات ما و ابطالِ حجت ما، مُعَاجِزِينَ، قِيلَ: مُعَاوِنِينَ وَقِيلَ: مُعَانِدِينَ، گفتند در آن حال که بایک دیگر^۳ باشند و گفتند در آن حال که مُعَانِد باشند. و گفتند گمان بردند که از قبضه قدرت ما بروند و از ما فایت شوند، و گفتند گمان بردند که ما را عاجز توانند کردن. ونصب او بر حال است از فاعل. أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ؛ ایشان در عذاب حاضر کرده باشند یعنی از عذاب بنجهند و ایشان را حاضر کنند در دوزخ که جای عذاب است.

- قُلْ إِنْ رَبِّي يَسْتَطِيعُ الرِّزْقَ؛ بگوای محمد که خدای من روزی فراخ کند بر آن که او خواهد از بسندگانش و تنگ کند بر آن که خواهد. وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ؛ و هر چه نفقه کنی از هر چیز که باشد خدای تعالی عوض باز دهد. سَعِيدٌ جُبَّيرٌ گفت: مادام تا به حد اسراف نباشد. کلبی گفت: صدقه خواست. فَهَوَّيْخِلْفُهُ تا در دنیا عِوَضُش باز دهد [۳۱- ر] یا در قیامت. «ما» جزائی است برای آن که «فا» در جواب او بیامد که از حق جزای شرط آن است که چون جمله باشد «فا» با او بود.
- ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت، خدای - جلّ جلاله - گفت: عَبْدِي أَنْفَقَ أَنْفَقَ عَلَيْكَ؛ بنده من نفقه کن در راه من تا با تو نفقه کنم. و رسول - علیه السلام - گفت: هَيْجَ رَوْزَاقَتَابَ بَرْنِيَامِدَ وَلَاأَ بِهَ پَهْلَوِی او دو فرشته باشند که می گویند: اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِمُنْفِقٍ خَلْفًا وَلِمُؤْمِيكَ تَلْفًا؛ بار خدایا تعجیل کن هر نفقه کننده ای را عِوَض و هر نگاه دارنده ای را هلاک. و انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: فَرِيشَتَهُ ای است که ندا می کند هر شب: لِدُّوَاللْمَوْتِ؛ بزیاید برای مرگ، و دیگری می گوید: اِسْتُوا لِلْخَرَابِ؛ بنا کنی برای خراب. و دیگری ندای می کند: هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلْفًا؛ نفقه کننده را عِوَض ده. و دیگری می گوید دارنده ای را تلف ده؛ و دیگری ندا می کند: کاشک مردم را نیا فریدندی، و دیگری می گوید

۱ - داء، آج، لب؛ و دو چندان.

۲ - دا؛ آمن.

۳ - دا؛ یاریک دیگر.

چون بیافریدند ایشان را کاشک بدانند که ایشان را چرا آفریدند.

و در خبر است که یک روز عمر خطاب^۱ صَهِیب را گفت: تو خود هیچ باز نگیری؟^۲ گفت: چگونه به امساک^۳ کنم و خدای می گوید: **وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ**.

۵ جابر عبد الله انصاری روایت کرد که رسول - صلی الله علیه وعلی آله - گفت: **كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَمَا وَقَى بِهِ الْمَرْءُ عِزَّهُ كُنِبَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ وَمَا أَنْفَقَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللَّهِ خَلْفُهَا ضَامِنًا إِلَّا مَا كَانَ مِنْ نَفَقَةٍ فِي بُنْيَانٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ**، گفت: هر معروفی و صلتی و صدقه باشد^۴ و هر چه مرد به آن^۵ عرض خود صیانت کند او را به آن صدقه ای بنویسد و هر نفقه ای که کند^۶ خدای تعالی ضمان کرد که عیوض باز دهد الا آنچه در بنیانی بدهد یا در معصیتی. ۱۰

مجاهد گفت: نباید تا از مکان این آیه مرد اسراف کند در نفقه و اقتصاد رها کند که روزیها بخشیده است، باشد که رزق او اندک بود او آنچه^۷ دارد تلف کند یا در خسیری خرج کند پس درویش بماند تا به مردن. و انما مراد اقتصاد است. و ابوامامه گفت: نباید تا شما به تأویل این^۸ اعتراف کنی که من از رسول - علیه السلام - شنیدم، **وَالْأَكُوشَهَامُ**^۹ کرباد، که گفت: **إِنَّا لَكُمْ وَالسَّرَفُ فِي الْمَالِ وَالنَّفَقَةُ وَعَلَيْكُمْ بِالْإِفْتِصَادِ قُلْنَا افْتَقَرْتُمْ قَطُّ افْتَصِدُوا**، گفت: دور باشی از اسراف در مال و نفقه و بر شما باد که میانه کار نگاه داری که هیچ کس درویش نشد که اقتصاد کرد^{۱۰} و قال - علیه السلام - : **مَا عَالَ مَنْ افْتَصَدَ**؛ درویش نشود هر که اقتصاد کند و هم [۳۱ - پ] چنین گفت - علیه السلام - : **مِنْ فَقْرِهِ الْمَرْءُ رِفْقُهُ**^{۱۱} **فِي الْمَعِيشَةِ**، و **هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ**؛ و او

۱ - دا افزوده: رضی الله عنه.

۳ - دا، آج، لب: چگونه امساک.

۵ - دا: خَلْفَهُ.

۷ - دا: مردمان.

۹ - دا، آج، لب: بود و آنچه.

۱۱ - آج، لب: گوشه‌ام.

۱۳ - دا: نفقه به اقتصاد کرد.

۱۵ - دا: فقهِه.

۲ - آج، لب: نمی گیری.

۴ - آج، لب: که خدای تعالی می فرماید.

۶ - دا، آج، لب: هر معروفی و صلتی صدقه ای.

۸ - دا: کرد.

۱۰ - دا، آج، لب، افزوده: آیت.

۱۲ - آج، لب: اقتصر.

۱۴ - آج، لب: فقر.

بهترین روزی دهندگان است برای آن که سلطان را رازق خوانند و مرد عیال دار را. يقال رَزَقَ السُّلْطَانُ الْجُنْدَ، وَفُلَانٌ مَرَزُوقٌ^۱ عیاله گفت: این حال نا گفته نخواهد ماند و این حواله که کردند که: الملائكة بنات الله این را بازخواست خواهد بودن. گفت: وَيَوْمَ يَخْشُرُهُمْ^۲ جميعاً، یاد کن ای محمد آن روز که خدای حشر کند^۳ این کافران را ثُمَّ يَقُولُ^۴ لِلْمَلَائِكَةِ: «آنکه گوید»^۵ فریشتگان را اینان شمارا می پرستیدند و این برای آن ۵ گوید که ایشان گمان بردند که فریشتگان به قول و مذهب ایشان راضی اند.

فَالُوا سُبْحَانَكَ، منزهی تو بارخدایا، أَنْتَ وَلِئَامِنِ دُونِهِمْ؛ تو خداوند مایی بدون ایشان تولای ما به تو است نه به ایشان. بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ؛ بل ایشان جتیان را می پرستیدند و طاعت ابلیس می داشتند در آنچه می فرمود؛ ایشان را و بیشترین ایشان به ابلیس و لشکر او ایمان داشتند. فتاده گفت: این استفهام تقریر است چنان که گفت عیسی را: ... أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأَقِمِ الْهَيْئَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ^۷ ...

آنکه گفت فردای قیامت ایشان را گویند: قَالِيَوْمَ لَا تَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً؛ اما امروز هیچ کس را از شما قوت و قدرت آن نباشد که بهری را زیان و سود رساند^۸، چه دستهای همه^۹ کنندگان از کار فرو مانده بود کس را حکمی نباشد ۱۵ و تصرفی نبود و کاری نرود. وَتَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا؛ و گوئیم کافران را که به شرک و کفر بر خود ظلم کرده باشند، بچشی عذاب این دوزخ که دروغ می داشتی آن را.

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ؛ چون آیات ما بر این^{۱۰} کافران خوانند از این کتاب قرآن آیاتی روشن. و نصب ببنات بر حال است، از مفعول. قَالُوا؛ گویند این کافران: مَا هَذَا؛ نیست این^{۱۱} - اشارت به رسول است - الا مردی که می خواهد که ۲۰

۱ - دا، آج، لب: پرزق. ۲ - اساس، آب، دا، آج، لب: نَحْشُرُهُمْ که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۳ - اساس: با توجه به ضبط کلمه به صورت «نَحْشُرُهُمْ»، معنی کرده: آن روز که ما حشر کنیم؛ با توجه به

ترجمه درست کلمه تصحیح شد. ۴ - دا، آج، لب، افزوده: گویند. ۵ - اساس: با توجه

به ضبط کلمه به صورت «تَقُولُ» معنی کرد؛ «آنکه گوئیم»؛ با توجه به ترجمه درست کلمه تصحیح شد.

۶ - آج، لب: فرمود. ۷ - سورة مائده (۵) آیه ۱۱۶.

۸ - آج، لب: رسانند. ۹ - دا: هر.

۱۰ - دا، آج، لب: این محمد. ۱۱ - دا: بر آن.

شمارابر گرداند از آنچه پدران شما پرستیده‌اند. و نیز گفتند: **مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرٍ**؛ نیست این قرآن الا دروغی فرو بافته^۱. **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ وَكَافِرَانِ** گفتند آنکه که حق به ایشان آمد: **إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ**؛ نیست این حدیث الا جادوی ظاهر.

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ [۳۲-ر] **يَتَذَكَّرُونَ**؛ و ما ندادیم^۳ ایشان را کتابهایی که درس آن کنند تا گویند: ما این از کتاب خود می‌گوییم و پیش از تو پیغامبری به ایشان نفرستادیم که گویند آن پیغامبر خبر داد به این محالات و اعتقادات فاسده.

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ و پیش از ایشان کافران و مکذبان بوده‌اند که پیغامبران خود را دروغ داشتند، **وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ**؛ و اینان به عشر آن نرسیدند از عمر و مال و قوت و تمکین [که ایشان رسیدند، یعنی کافران عهد رسول به ده

یک آن نرسیدند که قوم پیشین از قوت و تمکین از عاد و ثمود]^۴ و **مِعْشَارَ لِقَتِي** است در عشر. **فَكَذَّبُوا رُسُلِي**؛ پیغامبران مرا بدروغ داشتند. آنکه گفت: **فَكَيْفَ كَانَ** نکیر، گفت: چگونه بود انکیر^۵ و انکار من بر ایشان در دنیا و تغییر من نعمت را برایشان

و عقوبت من ایشان را به عذاب استیصال، این نکیر خداست در دنیا و کلمه مخفوض^۶ است علی حذف باء الاضافة و الاصل: نکیری، الا آن است که یا^۷ بیفگند و به کسره اکتفا کرد از «یا» لمکان رأس الآیه. و مانند این در قرآن بسیار

است در سورة ص و در سورة القمر و دیگر جایها.

قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ، آنکه گفت بگوای محمد این کافران را که من شما را پند می‌دهم به یک خصلت و وصایت می‌کنم شما را به یک خصلت؛ و آن خصلت آن است که از پی آن بگفت: **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ**، و آن آن است که برخیزی برای خدای وابتغای^۸ رضای او. **مَنْشَى وَفَرَادَى**؛ دو دو و یک یک. **ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا**؛ آنکه تفکر کنی

۱- لب؛ فرا بافته.

۲- اساس و کلیه نسخه بدلها: ما؛ با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۳- آج، لب؛ ندانیم.

۴- اساس و آب افتادگی دارد، از دافزوده شد.

۵- دا، آج، لب؛ نکیر.

۶- آج، لب؛ مخصوص.

۷- آج، لب؛ چون یا.

۸- آج، لب؛ بقای.

واندیشه^۱ تابدانی که صاحب شما دیوانه نیست و به او دیوانگی نیست یعنی به رسول - علیه السلام.

۵ **إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ؛** نیست او شما را الا ترساننده ای از پیش عذابی سخت که عذاب دوزخ است. و قوله: **أَنْ تَقُومُوا**، در محلّ او دو وجه گفتند: یکی^۲ جرّ است بر بدل «واحدة». دیگر آن که رفع است بر خبر ابتدای محذوف، والتقدير: و هي أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ. و قوله: **قَتْنِي وَفَرَادِي**، محلّ هر دو نصب است بر حال از فاعل، **وَالْجَنَّةُ؛ الْجَنُّونُ، [وَالْجَنَّةُ؛ الْجَنُّ]**^۳، **وَالْجَنَّةُ؛ الثَّرْسُ، وَالْجَنَّةُ؛ الْبُسْتَانُ الْكَثِيرُ الشَّجَرِ**. آنکه؛ تفکر و اندیشه کنی تابدانی که به صاحب شما یعنی محمد - صلی الله علیه وآله - دیوانگی^۴ نیست چه ایشان چون انکار^۵ او فرو مانندند گفتند: دیوانه است. حق تعالی گفت: او دیوانه نیست. **إِنْ هُوَ؛** نیست او، و «إِنْ» به معنی «ما» ی نافی است. **إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ؛** الا ترساننده ای شمارا از پیش^۶ عذابی سخت بدرد آورنده^۷؛ یعنی عذاب دوزخ [۳۲-پ].

۱۵ **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ؛** آنکه گفت: بگو ای محمد که هر مزدی که من از شما می خواهم شما راست؛ یعنی مرا طمع مزدی نیست به شما. **إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ؛** مزد من نیست مگر به خدای تعالی. **وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛** و او بر همه چیزی گواه است.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ؛ بگو ای محمد که خدای من حق به من اندازد و به من فرستد به وحی؛ یعنی هیچ حال بر من پوشیده نمی ماند از آن که خدای تعالی^۸ به -

۱ - دا، بجای عبارت «خدای و ابتغای رضا او... تفکر کنی و اندیشه» که در متن و در دیگر نسخه ها آمده، آورده است؛ مراد نه قیام بر رجل است، مراد اقبال و اجتهاد است، کقولهم: فلان قائم بالامر. و فایده «قَتْنِي» و «فَرَادِي» آن است که چون دو کس در کاری نظر و تفکر کنند به شرایط، چون ایشان را علم حاصل شود به آن که مشاورت کنند و معارضه، آنچه نظر ایشان به آن ادا کرده بود ایشان را بر آن ثبات بود و «فَرَادِي» برای آن که چون نظر کند تنها مزاحمت غیری مشغول نکند او را نظر او صادق باشد.

۲ - اساس و آب ندارد، از دافزوده شد.

۳ - دا، آج، لب، افزوده: آن که

۴ - ۱۵: دیوانگی.

۵ - آج، لب: گفت آنکه.

۶ - ۱۵: در پیش.

۷ - دا، آج، لب: از کار.

۸ - ۹: دافزوده: از آن.

۸ - آج، لب: بردارنده.

وحی مرا اعلام کند. وَهُوَ عَلَامُ الْغُیُوبِ ؛ و او داننده غیبه‌هاست.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ؛ بگو حق آمد، و باطل هیچ نکند نه ابتدا نه اعاده؛ یعنی باطل نه به اول خروجی کند نه به آخر. بعضی مفسران گفتند: مراد به حق، اسلام است. بعضی دیگر گفتند: مراد، قرآن است. باقر^۱ - علیه السلام - [گفت:]^۲ مراد تیغ است برای قتال و جهاد. حسن بصری گفت: وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ مفعول او محذوف است، ای؛ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ خَيْرًا لِأَهْلِهِ. و باطل برای اهلش هیچ خیر ایذا نکند به اول و اعادت نکند به آخر؛ یعنی باطل نه در دنیا به کارآید نه در آخرت. و گفتند: مراد به باطل هر معبودی است که بدون خدای آن را پرستند. قتاده گفت: مراد به باطل ابلیس است؛ یعنی ابلیس ایذا و اعادت نتواند کردن نه اول^۳ به او خلقی^۴ هست نه آخر به او اعادنی^۵. عبدالله مسعود گفت: رسول - علیه السلام - در مکه رفت و پیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند و او قضیبی به دست داشت در آن بتان می زد و می گفت: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا^۶.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ، قُلْ، آنکه گفت؛ بگو این کافران را که: اگر من گمراهم بر زعم شما، ضلال من بر من است نه بر شما و اگر مهتدی ام و راه یافته ام، قَبِيْمًا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي ؛ به آن است که خدای به من وحی می کند. و «ما» مصدری است؛ ای بوحی ربی . إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ؛ او خدای است شنوا و نزدیک به بندگان به معنی علم هیچ از علم او غایب نیست.

وَلَوْ تَرَىٰ، آنکه گفت: اگر بینی تو ای محمد اذْفَرَعُوا؛ که ایشان بترسند.

فَلَا قُوَّةَ؛ ایشان را قوت نباشد و از من فایت نشوند و از قبضة قدرت من بیرون نشوند. وَأَخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ؛ و ایشان را بگیرند از جایی نزدیک به عذاب^۷. قوله: فَلَا قُوَّةَ؛ ای فلا نَجاةَ لَهُمْ ؛ نجاتی^۸ نباشد ایشان را از عذاب دنیا و مراد به مکان

۱ - آج، لب: حضرت امام محمد باقر. ۲ - اساس و آب ندارد، ازدا، افزوده شد.

۳ - دا: به اول. ۴ - دا: خلقتی.

۵ - اساس: عادتی؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۶ - سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۱.

۷ - دا، افزوده: و جواب «لَوْ» محذوف است؛ ای لتری اَثَرًا عَظِيمًا هَیَلًا؛ اگر آن بینی کاری عظیم بینی.

۸ - دا: نجات.

قریب دنیا است، یعنی ایشان را در دنیا به عذاب بگیرم.

- ضحاک گفت [۳۳-ر] وزید اسلم گفتند^۱، مراد روز بدر است. کلبی گفت:
- مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ؛ ای مِنْ تَحْتَ أَقْدَامِهِمْ؛^۲ ایشان را بگیریم از زیر قدمهایشان. بعضی
- دگر گفتند: خَسْفی باشد به بیداء؛ و آن جایی است در بادیه. حَذِيقَةُ الْيَمَانِ گفت، از
- رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که او گفت: در وقتی که حدیث فتنه آخر زمان
- می گفت، که باشد میان مشرق و مغرب. گفت: ایشان در این باشند که بنگرند،
- سفیانی خروج کند از وادی خشک و بیاید و به دمشق فرود آید و لشکری به مشرق
- فرستد و یکی به زمین بابل به مدینه ملعونه و بقعه خبیثه، لشکر او آن جا روند و بالای
- سه هزار مرد را بکشند و بالای صد زن را شکم بشکافند و سیصد مرد معروف را از بنی
- العباس بکشند، آنگه به کوفه آیند و نواحی کوفه خراب کنند آنگه بیایند و روی به
- شام نهند، بیا که در [این]^۳ باشند. رایت هدی از کوفه بدر آید به دنبال ایشان برود به دو
- روزه راه دریابد ایشان را و در ایشان قتلی عظیم کند و مالی و غنیمتی که دارند بستانند
- و بردگان را از دست ایشان بیرون کنند. و لشکر^۴ به مدینه آید و سه شبان روز در مدینه
- غارت کنند از آن جا به مکه آیند چون به بیدارمند خدای تعالی جبریل را گوید: برو
- و ایشان را هلاک کن. او بیاید و پای بر زمین زند و ایشان را به یک باره زمین فرو-
- برد. و ذلک قوله فی سورة سبا: وَلَوْ تَرَى إِذْ فُزِعُوا؛ فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ
- قَرِيبٍ؛ از ایشان دو کس بجهنم: یکی بشیر باشد یکی نذیر؛ یکی بشارت دهد
- مردمان را به هلاک ایشان و یکی بترساند قوم ایشان را به هلاک ایشان. و آن هر دو
- مرد از جُهنمه باشند. گفتند: از این جامثل شد؛ و عِنْدَ جُهنمة الْخَبَرِ الْيَقِينِ.
- و در اخبار ما آمد که: از علامت خروج مهدی خَسْفی باشد به مشرق و یکی به
- مغرب و یکی به بیداء. و از علامت خروج او خروج سفیانی است که در این خبر^۵ و این
- رایت هدی که گفت از کوفه بدر آید جز رایت مهدی نباشد، علی ما جاء فی الاخبار.

۱- داء، آج، لب: ضحاک وزید اسلم گفتند.

۲- آج، لب، افزوده: یعنی.

۳- اساس: ندارد؛ از داء، افزوده شد.

۴- داء، افزوده: دیگرش.

۵- داء، آج، لب، افزوده: گفت.

۶- داء، آج، لب: آیند.

قَتاده گفت: این آنگه باشد که از گورها برخیزند. ابن معقل گفت: چون عذاب خدای بینند روز قیامت.

وَأَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ؛ یعنی هر کجا باشند خدای به ایشان نزدیک بود به معنی قدرت.

۵ وَقَالُوا أَمْثَلِيهِ؛ گویند در وقت آن که عذاب بینند اِمَّا^۱ در دنیا یا در آخرت، ما ایمان آوردیم ایمانی که سود ندارد ایشان را. وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ ؛ ای و من اَیْنَ لَهُمُ التَّنَاطُّلُ التَّوْبَةُ؛ و از کجا باشد ایشان را که به توبه رسند [۳۳. پ] و دریابند آنچه تمنا کنند از قبول توبه و زوال عذاب، یعنی؛ توبه چگونه یابند ایشان و توبه از ایشان دور باشد چه حالت اِلْجَا [باشد]^۲.

۱۰ عبد الله عباس گفت: معنی آن است که ایشان تمنای رجوع با دنیا کنند و این دور باشد از ایشان و هرگز نبود. ابو عمرو و حمزه و کسائی و خَلَف خواندند: تَنَاوَشُ، به مَد و همزه، و هو الابطاء والبعد. و يقال تَنَاوَشْتُ الشَّيْءَ إِذَا أَخَذْتَهُ مِنْ بَعِيدٍ، وَالتَّنِيشُ^۳؛ الشَّيْءَ الْبَاطِلُ^۴، وَتَنَاوَشَ الْقَوْمُ فِي الْحَرْبِ، إِذَا تَدَانَوْا^۵ وَتَنَاوَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. و ابو عبیده اختیار ترک همز کرد برای آن که معنی تَنَاوَلَ است. و گفت معنی بُعْد صحیح نباشد، چگونه گوید: اَنَّى لَهُمُ الْبُعْدُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ^۶. و اگر تفسیر بر آن کنند که: مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ مِنَ الْآخِرَةِ؛ از جایی که از آخرت دور باشد، آن دنیا باشد. و در دنیا قبول

۱ - د: اِنْ مَّا. ۲ - اساس با خطی دیگر در حاشیه افزوده است.

۳ - اساس و آب «التَّنِيشُ» خوانده می شود که با توجه به د و معنی جمله تصحیح شد.

۴ - د، آج، لب، افزوده ؛ و قال الشاعر:

نَمَسْتُ نَيْشًا أَنْ يَكُونَ أَطَاعَنِي
وَقَدْ حَدَّثْتُ بِعَدِّ الْأُمُورِ أَمُورُ
و قال آخر، شعر:

وَجِئْتُ نَيْشًا بَعْدَ مَا فَاتَكَ الْخَيْرُ

و باقی قَرَأ همزه خواندند مِنْ التَّنَاشُ. يقال: تَنَشَّه و تَنَاشَّه و تَنَاوَشَ إِذَا تَنَاوَلَ. قال الرازي:

فَمَهْمُ تَنَاوَشِ الْحَوَاشِ نَوَاشٌ مِنْ غَلَا
نَوَاشٌ بِهِ يَفْقَطُ أَجْوَازَ الْفُلَا

۵ - د: تَنَاوَا ۶ - آج، لب: همزه.

۷ - د، افزوده ؛ و معنی بعد و تَبَاطَى و تَلَانَم نیست، چنان که ابو عبیده گفت. و ابو عمرو و گفت: تَنَاوَشُ، به همزه تناول باشد از جایی دور. و معنی هر دو قراءت یکی باشد.

توبه باشد جز آن که گویند اورا که در دنیا در وقت إلباهم قبول توبه نباشد. بیانش: **وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ**، «او» حال است. گفت: **أَتَى لَهُمُ التَّائُتُشُ**، إلی التوبة وتناولها مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ^۱.

وَقَدْ كَفَرُوا؛ وایشان کافر بودند پیش از این به آن. **وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ**؛ یعنی محمّد را قذف می کنند به ظنهایی که دور است از او از شعر و سحر و کهنانت؛ یکی می گوید: ساحر است، یکی می گوید کاهن است، یکی می گوید دیوانه است و این همه قذفی است که اورا می کنند دور از حال او و نه لایق به احوال او، این قول مجاهد است. **قَتَادَةَ** گفت: قذف می کنند یعنی؛ ظن می اندازند و گمان می برند که بعث و نشور و ثواب و عقاب نخواهد بودن و بر این قول مراد به غیب ظن باشد. **وَقَوْلُهُ: كَفَرُوا بِهِ، أَيْ؛ بِاللَّهِ**. بلخی گفت: رواست که معنی آن باشد که ایشان این از سر شبهتی دور و حجتی داحض باطل کنند که لایق وقادح نیست؛ بل دور است از کار. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که گمان می برند که ایشان را توبه سود خواهد داشتن در قیامت، و این دور است از عقل.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ، گفت: منع کنند میان ایشان و آنچه آرزو و مراد ایشان است از قبول توبه و زوال عقاب و وصول به ثواب یارِ بَدَنِیَا. **كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ**؛ چنان که کردند با آنان که اتباع ایشان بودند و ایشان نیز هم این تمنا کردند و برسیدند. و اشباع جمع شیع باشد و او جمع شیعة باشد **فَهُوَ إِذَا جُمِعَ الْجَمْعُ. إِنَّهُمْ كَانُوا فِي سَكِّ مُرِيبٍ**؛ ایشان در شکی بوده اند به شک افکننده^۲ و [۳۴-] **أَرَأَبَ الرَّجُلُ إِذَا أَتَى بِرَبِیَّةٍ وَالرَّیْبُ أَقْبَحُ الشَّكِّ وَالرَّیْبَةُ التُّهْمَةُ**. و این برای مبالغه گفت که ایشان از باب قیامت در شکی اند سخت بغایت.

۱- دا، آج، لب: إلی.

۲- دا، افزوده: و معنی آن است که خدای تعالی مثل زد حال آنان را که تمنا کردند که توبه کنند در آخرت و با در مرگ به حال آنان که خواهند که چیزی ها گیرند از جایی دور که دست ایشان به آن نرسد، یعنی هر دو محال است. و «أَتَى» استفهامی است به معنی انکار.

۳- دا، آج، لب: افکننده.

سُورَةُ الْمَلَائِكَةِ ١

این سورت مکی است و چهل و شش آیت است بر قول بعضی مدنیان، و پنج بر قول کوفیان و بصریان و مدنیان اول، و هفصد^۲ و نود و هفت کلمت است، و سه هزار و صد و سی حرف است.
 و ابوامامه روایت کند از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورة الملائیکه بخواند، فردای قیامت هشت در بهشت او را می خوانند و می گویند: درآی به هر در که تو خواهی^۳.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه ۱
 الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ سپاس خدای آفریننده آسمانها و زمین کننده فریشتگان رسولان خداوندان بالها دود و سه و چهار چهار، بيفزايد در آفرينش آنچه خواهد، خدای بر همه چیز تواناست.

آیه ۲
 مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا يُرْسِلُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ هر چه بگشاید خدای برای مردمان از رحمت نیست باز گیرنده آن را و آنچه باز گیرد، نیست فرو گذارنده ای آن را از پس او، و او بی همتا

۱ - نام دیگر این سوره فاطر است. ۲ - دا، آج : هفتصد.

۳ - دا : به هر دری که خواهی؛ آج، لب: به هر در که خواهی - صَدَّقَ رَسُولَ اللَّهِ.

۴ - دا : آنچه.

و محکم کار است.

آیه ۳ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّقُوا اللَّهَ تَتَّقُونَ؛ ای مردمان یاد کنی نعمت خدای بر شما هست هیچ آفریدگاری^۱ جز خدای که روزی دهد شما را از آسمان و زمین؟ نیست^۲ خدای الا او. چگونه می برگردانند شما را؟

آیه ۴ وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛ و اگر دروغ داشتند تو را دروغ داشتند پیغامبران را از پیش تو و با خدای شود کارها.

آیه ۵ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا [۳۴- پ] لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ؛ ای مردمان وعده خدای درست^۳ است مغرور مکناد شما را زندگانی نزدیک^۴ و نیز مغرور مکناد شما را به خدا دیو^۵.

آیه ۶ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ که دیو^۶ شما را دشمن است گیرید^۷ او را دشمن، می خواند لشکرش تا باشند از اهل دوزخ.

آیه ۷ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ؛ آنان که کافر شدند ایشان را عذابی باشد سخت و آنان که بگروند^۸ و بکنند کارهای نیک^۹ ایشان را آمرزش باشد و مزدی بزرگ.

آیه ۸ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ؛ آن را که بیارایند^{۱۰} برای او بدی کارش، بیند^{۱۱} آن را نیکو خدای گمراه کند آن را که خواهد و ره نماید آن را که خواهد نباید تا برود جان تو برایشان به غم، خدا داناست به آنچه ایشان کنند.

۱- دا: هیچ آفریننده ای نیست.

۲- دا: افزوده: هیچ.

۳- دا: دنیا.

۴- آج، لب: حق.

۵- دا: شیطان.

۶- دا: دیو فریبنده؛ آج، لب: شیطان فریبنده.

۷- دا: بگرویدند.

۸- دا: فراگیری؛ آج، لب: پس فراگیرند.

۹- دا: آراسته باشند.

۱۰- دا: و کار نیکو کردند.

۱۱- اساس: بیند؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

آیه ۹ وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ الْتُشْوِرُ؛ و خدای آن است که بفرستاد^۱ بادهای را تا برانگیزد ابر را برانیم آن را به بیابانی مرده، زنده گردانیم به او زمین را پس مرگش، چنین باشد زنده کردن.

آیه ۱۰ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الْقَلْبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُهُ؛ هر که خواهد عزت، خدا راست عزت همه^۲ با او شود سخنها پاک و کار نیک بر دارد آن را و آنان که سگالند^۳ بدیها، ایشان را بود عذابی سخت و سگالش ایشان^۴ هلاک شود.

آیه ۱۱ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ [۳۵- ر] إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ؛ و خدای بیافرید شما را از خاک پس از آب پس کرد شما را جفت و [بر]^۵ ندارد هیچ ماده و نهد^۶ الا به علم او و عمر ندهند هیچ دراز عمری را، و نه بکاهانند از عمر او الا در نوشته ای است^۷ آن بر خدای آسان است.

آیه ۱۲ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيبًا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِيرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و راست^۸ نباشد دو دریا این خوش صافی گوارنده شراب او، و این شور تلخ و از همه^۹ می خوری گوشتی تازه و بیرون می آری آرایشی^{۱۰} که در پوشی آن را و بینی کشتی در او آینده و شونده تابجویی از روزی تا همانا شکر کنی.

آیه ۱۳ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا

۱- دا: فرو فرستد.

۲- دا: جمله.

۳- آج، لب: مکر می کنند.

۴- دا: آنان بود که.

۵- اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۶- دا: بنه نهد.

۷- دا: الا که در کتابی بود نبشته که.

۸- دا: برای.

۹- دا: هر دو.

۱۰- دا: پیرایه ای.

يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ؛ درآرد شب در روز و درآرد روز را در شب و مسخر بکرد آفتاب و ماه راهمه می روند برای وقتی نام زد^۱ آن خدای شمارا او راست پادشاهی و آنچه می خوانی از جز او قادر نباشند از پوست استخوان خرمایی.

آیه ۱۴ إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكُكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ؛ اگر بخوانی ایشان را نشنوند دعای شما و اگر شنوند جواب ندهند^۲ شمارا روز قیامت کفر آرند به انبازی شما و خبر ندهد تورا چو دانایی.

آیه ۱۵ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردمان شما محتاجانی^۳ به خدای و خدای اوست که بی نیاز و پسندیده است.

آیه ۱۶ إِنْ يَشَاءْ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ؛ اگر خواهد ببرد شمارا و بیارد خلقی نو را.

آیه ۱۷ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ؛ نیست این بر خدای دشوار^۴.

آیه ۱۸ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ [۳۵-ب] أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمِيلَةٍ لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَنْ تَرَكَ فَإِنَّمَا يَتَرَكَ لِنَفْسِهِ وَاللَّهُ الْمُبْصِرُ؛ و بر ندارد بردارنده ای بار^۵ دیگری و اگر بخواند^۶ گران باری به بر گرفتن آن بر نگیرند از او هیچ چیز و اگر چه خویشاوند باشد؛ تومی ترسانی آنان را که ترسند از خدایشان در نهانی و بپای دارند نماز و هر که پاکی کند پاکی برای خود کند و با خداست باز گشتن.

قوله تعالى: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ قدیم - جلّ جلاله - گفت:

۲۰ سپاس خدای را که بیافرید آسمانها و زمین^۷. و اصل «فطر» ، شکافتن باشد پنداری که آنچه معدوم است به مشابیت بسته است، خدای تعالی آن را به خلق و ایجاد

۱- دا: نام زده؛ آج، لب: نام نهاده. ۲- دا: آج، لب: اجابت نکنند.

۳- دا: شما بید درو بشان؛ آج، لب: درو یثانید.

۴- دا، آج، لب: دشوار. ۵- دا، آج، لب: گناه.

۶- اساس: بخوانی؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۷- دا: آفریدگار آسمان و زمین است.

می شکافد^۱. جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا؛ فرشتگان را به پیغام گزار^۲ کند از جبریل و جزا و تاوحی به پیغامبران آرند. اُولٰی اٰجِنَحَةٍ، نصب بر حال است از مفعول و شاید که صفت «رُسُلًا» باشد و حال بهتر است از ملائکه؛ خداوندان پَرها، و «اُولوا»^۳ جمع «ذو» باشد نه از لفظ واحد. مَثْنٰی وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ، این صفت «اجنحه» است، و این اسمی است عدد را معدول عن اِثْنَيْنِ اِثْنَيْنِ^۴، عن ثلثة ثلثة، عدل کردند و برگردانیدند این را از اصل و بنای خود تا تکرار نباشد. يَزِيدُ فِی الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ؛ بیفزاید آنچه خواهد در خلق فریشتگان و جزایشان که خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

۵

ابن شهاب روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: یک روز جبریل را گفتم مرا می باید تو را ببینم چنان که در آسمان باشی. گفت: یا رسول الله! طاقت نداری. گفت: می باید تا ببینم. جبریل - علیه السلام - پَرها بر افلاخت^۵. رسول - علیه السلام - در او نگرید از هوش برفت. چون باهوش آمد جبریل ایستاده بود یک دست بر سینه نهاده بود و یک دست بر کتف رسول، گفت: سبحان الله، نپنداشتم که خدای به این شکل و عظمت خلقتی آفرید! جبریل گفت: اگر تو اسرافیل را بینی، و او را دوازده پَر است یک پَر به مشرق دارد و یک پَر به مغرب و عرش بر دوش او نهاده است و او اوقاتی متضایل و حقیر شود عظمت خدای را تا بمانند صَمَوَهْ ای^۶ گردد. و آن مرغی باشد به شکل بنجشک^۷. و آنکه عرش خدای بر قدرت او باشد. و در خبر هست که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: اِنَّ لِلّٰهِ مَلَكًا لَهُ اَلْفُ اَلْفِ رَاسٍ عَلٰی كُلِّ رَاسٍ اَلْفُ اَلْفٍ وَجْهٍ عَلٰی كُلِّ وَجْهٍ اَلْفُ اَلْفٌ [۳۶ - ر] فَمِیْ كُلِّ فَمٍ اَلْفُ اَلْفٍ لِّسَانٍ يُسَبِّحُ لِلّٰهِ تَعَالٰی بِكُلِّ لِسَانٍ اَلْفٌ اَلْفٌ لُغَةً، گفت که: [خدای را - جلّ جلاله - فرشته ای است که او را هزار هزار سراسست، بر هر سری هزار هزار روی است، بر هر روی هزار هزار دهن است، در هر دهنی هزار هزار زبان است، به هر

۱۰

۱۵

۲۰

۱ - دا: می شکافد؛ آج، لب: بشکافد.

۲ - دا: به پیغامبران.

۳ - دا، آج: اولو.

۴ - دا، آج، لب: افزوده: و.

۵ - آج، لب: بر افراخت.

۶ - اساس و آب: صَمَوٰی؛ دا: و صَمٰی شود.

۷ - آج، لب: گنجشک.

۸ - آج، لب: پائف.

- زبانى خداى را مى خواند به هزار هزار لغت^۱ یک روز برخاطر این فرشته بگذشت که همانا خداى را بنده اى نباشد که تسبیح و تهلیل او بیش باشد از آن^۲. حق تعالى گفت: مرا بنده اى هست که تسبیح و تهلیل او بیش است از تسبیح و تهلیل تو. گفت: بارخدايا! او چه تسبیح مى کند؟ گفت: مى گوید: **سُبْحَانَ اللَّهِ كُلَّمَا سَبَّحَ اللَّهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُسَبَّحَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يُنْبَغَى لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ** ۵ **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا حَمِدَ اللَّهُ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُحَمَدَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يُنْبَغَى لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كُلَّمَا هَلَّلَ اللَّهُ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُهَلَّلَ وَكَمَا يُنْبَغَى لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ كُلَّمَا كَبَّرَ اللَّهُ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُكَبَّرَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يُنْبَغَى لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ**. ابن شهاب گفت: این زیادت خلق، آواز خوش است. هشتم^۴ القارى آوازی خوش داشت و قرآن خوش خواندى. گفت: شبى رسول را در خواب دیدم، مرا گفت: هشتم^۴ القارى تویی قرآن^۵ را به آواز خوش مى بیارایی؟^۶ گفتم: آری یا رسول الله. گفت: جزاک الله خیراً^۸. و گفتند: خطی نیکوست و رسول - علیه السلام - گفت: خطی نیکو حق را روشنی^۹ بیفزاید. قتاده گفت: این زیادت خلق، ملاحت چشمهاست. **مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا**، ما مجازات^{۱۰} راست برای آن ۱۵ «فا» در جوابش باز آورد و کسر «حا» برای التقای ساکنین افتاد وحق او جزم است. گفت: هر چه خداى تعالى بگشاید از رحمت آن را باز دارنده اى نباشد و آنچه باز گیرد آن را فرستنده اى نبود تا بدانند که رحمت از او^{۱۱} توقع باید کردن و از کرم او

۱ - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد. ۲ - آج، لب: بیش از من باشد.

۳ - آج، لب، افزوده: کما هو اهله. ۴ - آج، لب: هشتم.

۵ - دا: که قرآن.

۶ - آج، لب: تو قرآن را به آواز خوش مى خوانی و مى نیارای.

۷ - دا: گفت.

۸ - دا افزوده: یکی از محدثان این بیتها نکو گفته است. شعر:

زَادَهُ رَبُّهُ عِزًّا رَأَيْتُمْ بِهِ الْحُسْنَ وَالْبَهَا تَبَارَكَ اللَّهُ كُلُّ يَوْمٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مِيشَا

۹ - دا: روشنایی. ۱۰ - اساس: مجازات، به قیاس نسخه دا، تصحیح شد.

۱۱ - دا: او را.

چشم باید داشتن و او خدای عزیز و خدای حکیم است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، گفت: ای مردمان یاد کنی نعمت خدای بر شما. آنگاه گفت: هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ؟ آفریدگاری هست جز خدای که روزی دهد شمارا از آسمان و زمين؟ از آسمان به باران و از زمین به نبات. ابوجعفر و حمزه و کسانی خواندند: غَيْرِ اللَّهِ بجز، علی أَنَّهُ صِفَةُ اللَّهِ؛ و باقی قُرْآن به رفع «غیر» خواندند بر صفت محلّ او، چه محلّ جار و مجرور رفع است؛ و التقدير: هَلْ خَالِقٌ غَيْرُ اللَّهِ؟ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ نیست خدای مگر او. فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ؛ کجا می گردانند اینان را؟

وَأِنْ يَكْذِبُواكَ، حق تعالی در این آیت رسول را - علیه السلام - تسلی داد، گفت: اگر چنان که این کافران تو را دروغ می دارند پیش از [۳۶ - پ] توبیغامبران دیگر را بدروغ داشتند، و این نه کاری است که با تورفت. وَاللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛ و مرجع کارها با خداست - جلّ جلاله - و این بر سبیل تهدید و وعید گفت کافران را یعنی؛ با جایی که در آن کس را حکم [نباشد]^۲ مگر خدای را - جلّ جلاله - آنگاه بر سبیل تهدید گفت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ؛ ای مردمان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ؛ وعده خدای تعالی که داد شمارا^۳ از بعث و نُشور و ثواب و عقاب، حق است. فَلَا تُفَرِّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا؛ نباید تا حیات دنیا شما را مغرور و فریفته بکند و نیز نباید که شما را به خدای مغرور بکند شیطان غرّه کننده فریبنده، و «فعول» بنای^۴ مبالغت باشد.

آنگاه گفت: شیطان دشمن است شمارا، او را دشمن گیرید و به دشمن دارید. إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ، و بدانی که او لشکر و اتباع خود را برای آن دعوت می کند تا اهل دوزخ باشند چه او دوزخی است و خرمن سوخته خرمن دیگران سوخته خواهد.

آنگاه گفت: الَّذِينَ كَفَرُوا، تهدید کرد کافران را گفت: آنان که کافر شدند ایشان را به قیامت عذابی سخت بود و آنان که ایمان دارند و عمل صالح کنند،

۱ - دا، افزوده: تنها.

۲ - اساس و آب ندارد، از دا افزوده شد؛ آج، لب؛ در آن جا حکم نباشد.

۳ - دا؛ که شما را داد. ۴ - آج، لب؛ به تایی.

۵ - دا؛ آرند.

- ایشان را مغفرت و آمرزش باشد و مزدی عظیم بزرگوار^۱ از ثواب ابد^۲.
- آنکه احوال کافران گفت، که این کفر که ایشان درآند درچشم ایشان نیکوست. گفت آن را که بیاریند برچشم او عمل بد او یعنی نفس ایشان و هوا و شهوت ایشان، عمل ایشان برچشم ایشان مزین کند^۳ تا زشت نیکوبیند^۴ به تلبیس برخویشتن از قلت فهم و تفکر. آنکه در جواب استفهام خلاف کردند: بعضی گفتند، ۵ محذوف است و تقدیر آن که: يتحسر عليه؛ او بر آن حسرت خورد. و گفتند محذوف این است: كَمْ لَيْسَ كَذَلِكَ وَ كَمْ يَرَى الْحَسَنَ حَسَنًا وَالْقَبِيحَ قَبِيحًا وَعَمَلٌ عَلَى مَا عَلَيْهِمْ. و این برای آن گفتند که در جمله ای که از پس او می آید با «فا» من قوله: فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ، ضمیری هست عاید با جمله اول. پس گفتند: این اضمار واجب است و این خود جمله ای است مستأنف^۵. و بعضی گفتند: فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ جواب استفهام است و در موقع جواب افتاد، و تقدیر آن که آن کس که عمل بد مزین باشد به نزدیک او خدای تعالی اِضلال کند او را یعنی عذاب کند او را یا به معنی خذلان و تخلیه یا به معنی تسمیه و حکم. و قوله: مَنْ يَشَاءُ؛ آن را که خواهد به همه حال جز او را نخواهد، چه سزای او آن است؛ و در پیش ذکر او رفته است. و يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ [۳۷- ر] و آن را که خواهد هدایت دهد^۶ از الطاف و تمکین و توفیق ۱۵ و تيسير. و آن که این وجه گفت، ضمیر عاید تقدیر کرد گفت: تقدیر آن است که: فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ مِنْهُمْ، كَقَوْلِهِمْ: السَّمْنُ مَتَوَانٍ يَذَرُهُمْ، التقدير: مِنْهُ يَذَرُهُمْ. نباید تا نفس تو و جان عزیز تو در سر کار ایشان شود به حسرت برایشان. و قوله: حَسْرَاتٍ، نصب بر تمیز^۷ است. و حسرت شدت حزن باشد بر فایت، و ابو جعفر خواند: فَلَا تُذْهِبْ نَفْسَكَ، بر فعل متعدی من الإذْهَاب و «نفسک» منصوب برای ۲۰ آن که مفعول به باشد. معنی آن که: توای محمد! جان خود ضایع مکن در غم و

۱- آج، لب: و بزرگوار.

۲- دا، آج، لب: آید.

۳- دا: کند.

۴- دا، آج، لب: بینند.

۵- دا: و این خود جمله ای مستأنف است.

۶- آج، لب: جزای او را خواهد.

۷- آج، لب: کند.

۸- آج، لب: گفت، گفت.

۹- دا، آج، لب: تمیز.

حسرت ایشان که چرا ایمان نیاوردند که خدای عالم است به آنچه ایشان می کنند جزای آن بروفق عمل ایشان بدهد^۱.

آنکه تذکیر بعضی نعمت خود کرد، گفت: **اللَّهُ الَّذِي**؛ او آن خداست که بادها بفرستد تابادهای ابر برنگیزد^۲ و جمع کند و براند^۳ ازجایی به جایی و آن را به زمینی مرده راند که براو هیچ نباتی و گیاهی نباشد، آن زمین رازنده کند پس از آن که مرده باشد. آنکه بر سبیل تشبیه گفت: **كَذَلِكَ الثُّشُورُ**، بعث و نشور هم چنین باشد، چنان که این را منکر نه ای آن را منکر مباحی.

ابورزین گفت: رسول را - علیه السلام - گفتم، خدای تعالی خلقان را چگونه زنده کند؟ گفت: به هیچ زمینی خشک قحطناک گذشته باشی که در او هیچ نبات نباشد پس از آن بیسی سبز شده؟ گفتم: آری، گفت: **... يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى**... خدای تعالی مردگان را چنین^۴ زنده کند و این آیت اوست در خلقانش.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا، گفت: هر که او عزت خواهد عزت خدای تعالی راست - جلّ جلاله^۵ - بجملگی^۶ سبب^۷ آن بود که کافران به عبادت اصنام تعزز کردند و طلب عزت چنان که خدای گفت: **الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُوا لَهُمْ عِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا**^۸. و قال: **وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا**^۹. خدای تعالی به این آیت رد کرد بر ایشان، گفت اگر کسی را عز^{۱۰} باید تا عزیز شود به طاعت خدای باید^{۱۱} چه عزت همه خدای راست. **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الْقَلِيلُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**؛ به او صعود کند یعنی به خدای، و مراد آن که به جایی بر شود که آن جا حکم جز خدای را نباشد و آن آسمان است. چنان که **رَفَعْتُ فَلَانًا إِلَى الْحَاكِمِ وَالِى السُّلْطَانِ**؛ یعنی به جایی که

۱ - دا: می بدهد.

۲ - دا، آج، لب: برانگیزد.

۳ - سورة بقره (۲) آیه ۷۳.

۴ - دا: عز وجل.

۵ - سورة نساء (۴) آیه ۱۳۹.

۶ - دا، آج، لب: عزت.

۷ - آج، لب: بر آید.

۸ - دا: همچنین.

۹ - دا، افزوده: نزول این آیه.

۱۰ - سورة مریم (۱۹) آیه ۸۱.

۱۱ - آج، لب: عزت به طاعت خدای یابد.

- حکم حاکم را باشد یا سلطان را. مفسران [۳۷ - پ] گفتند: این کلمه پاکیزه، گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و ابوهریره روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، چون بنده این کلمات بگوید فریشته ای بیاید و این کلمات بر آسمان برد و به آن خدای را تحیت کند و چون عمل صالح با آن یار نشد^۱ از او قبول نکنند. مفسران در معنی^۲ خلاف کردند: بیشتر مفسران گفتند: معنی آن است که عمل صالح بردارد کلمه پاک را و به موقع قبول آفکند، و معنی آن که: قول بی عمل سود ندارد و مرفوع نشود و به موقع قبول نیفتد. این قول نحویان بصره است که گفتند ضمیر عاید است با کلمه، یعنی: وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ. حسن و قتاده گفتند: کلمه پاک ذکر خدای است و عمل صالح ادای فرایض اوست هر که او به زبان ذکر خدای کند و فریضه ها مهمل گذارد کلامش رد کنند بر عملش و لیس الایمان بالتعمی ولا بالتحلی^۳ و ایمان به آرزو و حیل^۴ نباشد. و هر که^۵ سخن نیکو گوید و عمل صالح کند عمل او قول او را رفیع کند و ذلک قوله: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. و دلیل این تأویل قول رسول است که گفت: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ قَوْلًا إِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا يَقْبَلُ قَوْلًا وَ عَمَلًا إِلَّا بِنِيَّةٍ؛ هیچ قول خدای تعالی قبول نکند بی عمل و هیچ عمل قبول نکند بی نیت. و در خبر هست که قَلْبُ الْجَنَّةِ بِلَا عَمَلٍ ذَنْبٌ مِنَ الذُّنُوبِ؛ طلب بهشت کردن بی عمل گناهی است از گناهها و شاعر در این معنی گوید:
- لَا تَرْضَى مِنْ رَجُلٍ خَلَاوَةَ قَوْلِهِ حَتَّى يُصَدِّقَ مَا يَقُولُ فَعَالٌ
وَ إِذَا أَوَزَنْتَ مَقَالَهُ بِفَعَالِهِ فَتَوَازَنَّا فَأَخُوكَ ذَاكَ جَمَالٌ
- ابن المقفع^۶ گفت: قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ كَثْرِيْدٌ بِلَا دَسَمٍ وَ سَحَابٌ بِلَا مَقْطَرٍ وَ قَوْسٌ بِلَا وَتَرٍ، قال الشاعر:

لَا يَكُونُ الْمَقَالُ الْإِفْعَالُ إِنَّمَا الْقَوْلُ زِينَةٌ فِي الْفِعَالِ

۱ - دا، آج، لب: نباشد.
۲ - آج، لب: بالتعمی.
۳ - دا: حلیت؛ آج، لب: حلیه.
۴ - دا، آج، لب: فاذا.
۵ - اسامی: ابن المقفع؛ به قیاس بانشخه دا، تصحیح شد.
۶ - دا: فتوازیبا.

برگشت^۱ قَوْلٌ يَكُونُ لِأَفْعَلٍ فِيهِ
[و انشد ابوالقاسم الحسيني^۲ لنفسه^۳] :

لَا يَتِمُّ الْمَقَالُ إِلَّا بِفِعْلٍ^۴ كُلُّ قَوْلٍ بِإِلَّا فِعَالٍ هَبَاءٌ^۵
إِنْ قَوْلًا بِإِلَّا فِعَالٍ جَمِيلٍ كَنِيكَاحٍ^۶ بِإِلَاقِلَى^۷ مَسَاءٌ^۸

این^۹ بر مذهب شافعی بنا کرده است که لَا يَكُنْكَاحُ إِلَّا بِوَلِيٍّ مُرْشِدٍ^{۱۰} وَلَا شَاهِدَيْنِ^{۱۱}

عَدْل. بعضی اهل معنی^{۱۲} گفتند: معنی «يَرْفَعُهُ» براین قول آن است که آن را رفیع خداوند قدر [۳۸- ر] بکند چنان که گویند: تَوْبٌ رَفِيعٌ وَ مُرْتَفِعٌ. و گفتند: الْعَمَلُ

الصَّالِحُ، ای؛ الْخَالِصُ. یعنی که اخلاص سبب قبول^{۱۳} طاعات باشد؛ چه طاعات به اخلاص پذیرند و با ریا نپذیرند. گفتند بیانش: ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا^{۱۴} ...، آئی خَالِصًا. بعضی دیگر گفتند: کنایت^{۱۵} راجع است

باعمل، والتقدير: وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ الْكَلِمُ الْقَلِيبُ، یعنی؛ کلمه طیب عمل صالح را بردارد، و مراد آن که توحید عمل صالح را به موقع قبول افکند چه هیچ عمل

بی توحید معقول نباشد. و این قول نحو یان کوفه است و دراین قول تعسفی^{۱۶} هست. بعضی دیگر گفتند کنایت راجع است باعمل و رافع خداست - جلّ جلاله - یعنی؛ وَ

الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ اللَّهُ إِلَيْهِ یعنی؛ بپذیرد و بر آن ثواب دهد. وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ؛ و آنان که بدی سگالند و عمل بد کنند؛ مقاتل گفت: شرک است.

عبدالله عباس و مجاهد و شهر بن حوشب گفتند: اصحاب ریائند، ایشان را عذابى سخت باشد. وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْوَءُ؛ و مکر ایشان بود که بایر و فاسد و کاسد و باطل

۱- اساس: برآ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۲- آج، لب: الحنی.

۳- آج، لب: لتفسیر.

۴- اساس و آب ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۵- دا: و نکاحاً؛ آج، لب: و کنیکاح.

۶- دا: مُشْهَر.

۷- دا: این قولها؛ آج، لب: این بیتها.

۸- دا، آج، لب: معانی.

۹- دا، آج، لب: و شاعری.

۱۰- سورة كهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

۱۱- آب: قول.

۱۲- آج، لب: کفایت.

۱۳- اساس: فعلی؛ به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

و مضمحل باشد^۱.

- وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ؛ خدای شمارا بیافرید از خاک، ثُمَّ مِنْ نُفُثَةٍ؛ آنکه
 آب منی، ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا؛ آنکه شمارا جفت کرد، وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا
 تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ؛ و هیچ ماده باربر نگیرد و بنهد جز به علم او، و هیچ دراز عمر را عمر
 ۵ دراز نکنند و نه نیز عمر بکاهانند^۲ وَالَّا در نوشته ای باشد، یعنی در لوح محفوظ. سعید
 جبیر گفت: در اوّل این نوشته^۳ بنویسند که عمر او چند است^۴؛ آنکه هر گه^۵ روزی
 بگذرد در زیر آن نویسند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت. و رسول
 -علیه السلام- گفت: فَرِغَ مِنْ أَرْبَعٍ مِنَ الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ وَالْأَجَلِ وَالرِّزْقِ. و قال
 -علیه السلام-: فَرِغَ اللَّهُ إِلَى كُلِّ عَبْدٍ [مِنْ] خَمْسٍ مِنْ عَمَلِهِ وَأَجَلِهِ وَآثَرِهِ وَمُضْجَعِهِ
 ۱۰ وَرِزْقِهِ لَا يَتَعَذَّاهُنَّ عَبْدٌ. إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ؛ این بر خدای آسان است.
 وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ، حق تعالی این آیت مورد مثل^۶ فرموده گفت: راست
 نباشند^۷ دو دریا. هَذَا عَذَابٌ فُرَاتٌ؛ این باشد خوش گوارنده و آن دیگر شوری
 سخت شور. عبد الله عباس و ضحاک گفتند: «أُجَاجٌ» تلخ باشد و اشتقاقه من أَجَجَ
 الشَّارَ، پنداری به تلخی دهان خورنده بسوزد، وَمِنْ كُلٍّ؛ و شما از هر دو دریا گوشت
 تازه می خوری. یعنی؛ گوشت ماهی [۳۸- پ] وَتَسْتَخْرِجُونَ [مِنْهُ] حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا؛
 ۱۵ و از او به در می آوری حلیتی که در پوشی. مِنْهُ، یعنی از «مِلْحٌ»^۸ دُونَ الْعَذْبِ، یعنی
 لَوْلُو و مرجان. وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِيرَ، آئی؛ جَوَارِي و کشتیها بینی که در او

۱- دا، افزوده: قال الزبیری، شعر:

يَا رَسُولَ الْمَلِكِ إِنَّ لِسَانِي رَاتِقٌ مَا فَتَقْتُ إِذْ أَنَابْتُ

آج، لب: قال ابن الزبیری، شعر:

يَا رَسُولَ الْمَلِكِ إِنَّ لِسَانِي

۳- ۵: نیست.

۲- آج، لب: عمر او بکاهانند.

۵- ۵: هر گه که.

۴- ۵، آج، لب: چندین است.

۷- آج، لب: بر مورد شک.

۶- اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۸- دا، آج، لب: نباشد.

۹- این کلمه در متن قرآن مجید نیست، اما اساس و کلیه نسخه بدلها آورده اند، که به ضرورت ذکر همین کلمه
 ۱۰- ۱۰، دا، آج، لب: من الملح. در جمله بعد حذف آن روا دانسته شد.

می رود. مقاتل گفت: کشتیها بینی که در او می آید و می شود یکی از این راه روی-
فرا کرده و دگر در برابر او؛ و جمله به یک باد می رود. **لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ؛** تا شما از
فضل او یعنی از روزی او طلب کنی. **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛** تا همانا شاکر شوی
نعمتهای او را.

۵ ابوهریره روایت کند^۱ که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی گفت: یا
دریای شام که من^۲ تو را بیافریدم و آبت بسیار کردم^۳ و مرابندگانی باشند که در تو
نشینند با تسبیح و تهلیل و تحمید با ایشان چه خواهی کردن؟ گفت: غرقه کنم ایشان
را. حق تعالی گفت: لاجرم باس^۴ و شدت تو در پیرامن تو کنم^۵ و ایشان را بر پشت
تو نشانم و بگذرانم. و دریای یمن را گفت: یا دریا من تو را بیافریدم و آبت زیادت
بسیار کردم^۶ و بندگانی را به تو آمدم که تسبیح و تهلیل من کنند، تو با ایشان چه
خواهی کردن؟ گفت: من نیز با ایشان تسبیح و تهلیل و تکبیر کنم. حق تعالی
گفت: لاجرم تو را تفضیل دهم^۷ بر دریاهای دگر^۸ به حیلتی بسیار و گوشت تازه.
و مورد خبر عطف است^۹ بر طریق مثل، و تأویل آن که: اگر دریا را زبان بودی که
مخاطب بودی و مجازی به این عمل جزای هریک این بودی؛ چنان که گفت: **لَوْ**
۱۵ **أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ؛**

يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، گفت: خداست که شب در روز می برد و **يُؤَلِّجُ النَّهَارَ**
فی اللَّيْلِ؛ و روز را در شب می آورد. و آفتاب و ماه را مسخر بکرد؛ **كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ**
مُسَمًّى؛ هریکی از آفتاب و ماه می روند به وقتی مسمی نام زد، آفتاب فلک خود به
یک سال می بُرد^{۱۰} و ماه به یک ماه. **ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ؛** او خدای شماست
۲۰ **مُلْكٌ و پادشاهی او راست، وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ،** و آن بتان که شما می خوانی

۱- آب، آج، لب: کرد.

۲- آج، لب: یا دریا من.

۳- دا: بکردم.

۴- آب: پاش؛ آج، لب: پاس (پ باسه نقطه).

۵- لب: کیم.

۶- دا: آبت بسیار بکردم؛ آج، لب: آبت بسیار کردم.

۷- آج، لب: نهم.

۸- دا، آج، لب: دیگر.

۹- دا: و عطفست.

۱۰- سورة حشر (۵۹) آیه ۲۱.

۱۱- دا: می برد.

بدون او. مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ایشان قَطْمیری ندارند^۱. عبدالله عباس گفت: شکاف استخوان^۲ خرما بود. بیشتر مفسران گفتند: پوستکی باشد بر استخوان خرما پوشیده و آن که چنین باشد خدایی را شاید [۳۹- ر].

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ؛ اگر بخوانی ایشان را دعایتان را اجابت نکنند و دعایتان نشنوند^۳ و شما را خبر ندهند و اگر بشنوند اجابت نکنند و روز قیامت به عبادت شما و شرک شما کافر شوند و شما را خبر ندهد مانند دانیی، یعنی این خبر کسی می دهد شما را که داناست و آن خداست - جلّ و علا^۴.

آنکه گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ؛ ای مردمان از هر نوع که هستی؛ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ؛ شما محتاجانی به خدای - جلّ جلاله - و خداست^۵ که توانگر است و پسندیده. إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ؛ و خدای تعالی اگر خواهد شما را ببرد و خلقی نورا بیارد.

وَمَا ذَلِك عَلَى اللَّهِ بَعِزٌّ؛ و این بر خدای تعالی دشوار نیست. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ آنکه وصف عدل خود کرد گفت: هیچ حاملی ثقل و بار گران دیگری برنگیرد. وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ، گفت: و اگر چنان باشد که نفسی گران بار کسی بخواند بفریاد^۶ تا آن^۷ بار گناه او چیزی بر گیرد، برنگیرد هیچ چیز از او. وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى؛ و اگر چه خویش او باشد از پدر و برادر و مادر و خواهر. فضیل عیاض گفت در این آیت که فردای قیامت مادری و فرزندی را در عرصات قیامت آرند هر دو گران بار به گناه؛ مادر فرزند را گوید حقّ ولادت و تربیت و رضاع من بجای آر ای فرزند که من نه ماه شکم خود را وعای تو کردم^۸ و پستان خود را سقای تو کرده ام و کنار خود را رعای^۹ تو کرده ام از این گناهان

۱- آب: نداری؛ دا، آج، لب: ندارند.

۲- دا، آج، لب: استخوان.

۳- دا: و بشنوند.

۴- دا، آج، لب: خدای است.

۵- آب: بفرماید.

۶- کذا در اساس و آب؛ دا، آج، لب: از، که بر متن راجع می نماید.

۷- دا: بجای.

۸- دا: کرده ام.

من یک گناه برگیر. او گوید: ای مادر دور باش که من از تو مشغولم. إِنَّمَا تُنذِرُ
الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ؛ انما تو آن کس را ترسانی که از خدای خود بترسد در
غیبت یعنی در خلوت، و نماز بیای دارد. وَمَنْ تَزَكَّى؛ و هر که پارسا باشد، فَإِنَّمَا
يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ؛ برای خود پارسا باشد. وَاللَّهُ الْمَصِيرُ؛ و باز گشت خالقان با
خداست. ۵

- آیه ۱۹ قوله تعالى: وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؛ راست نباشد کور و بینا.
- آیه ۲۰ وَلَا الظُّلُمَاتُ [۳۹- پ] وَلَا النُّورُ؛ و نه تاریکی و نه روشنایی.
- آیه ۲۱ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ؛ و نه سایه و نه گرما.
- آیه ۲۲ وَمَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأَقْرَابُ إِنَّ اللَّهَ بِسَمْعٍ مِّنْ شَاءَ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ
فِي الْقُبُورِ؛ و راست نباشد زندگان و نه مردگان. خدای بشنوند آن را که خواهد و تو
نشنوایی آنان را که در گورها باشند.
- آیه ۲۳ إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ؛ نیستی تو الا ترساننده ای^۱.
- آیه ۲۴ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ؛ ما
فرستادیم تو را به راستی مژده دهنده^۲ و ترساننده، نیست هیچ [الا]^۳ که گذشت
در او^۴ ترساننده ای.
- آیه ۲۵ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ
بِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ؛ و اگر دروغ دارند تو را، دروغ داشتند آنان را که بودند
پیش ایشان، آمدند به ایشان پیغامبر ایشان با حجتها و نوشته ها^۵ و کتاب روشن.
- آیه ۲۶ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ؛ پس بگرفتم^۶ آنان را که کافر
بودند چگونه بود نیش و عذاب من.
- آیه ۲۷ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ
الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودَ؛ نبینی که خدای

۱- دا: مگر بیم کننده.

۲- کذا در اساس و آب: دا: بشارت دهنده.

۳- اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۴- اساس: در ایشان؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۵- دا: نوشته ها.

۶- دا: بگرفتم.

بفرستاد^۱ از آسمان آبی بیرون آوردیم به آن میوه هایی بخلاف یک^۲ دیگر گونه ها آن و از کوهها راههای بلند^۳ سفید و سرخ خلاف یک دیگر گونه های آن و سیاهانی سیاه^۴.

آیه ۲۸ وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ؛ و از مردمان و چهار پایان و اسبان و شتران مخالف رنگهاشان، هم چنین بترسند از خدای ازبندگان او عالمان، خدای^۵ بی همتا و آمرزنده.

آیه ۲۹ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ [۴۰ - ر] وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ؛ آنان که خوانند کتاب خدای و پبای دارند نماز و هزینه کنند^۶ از آنچه روزی کردیم ایشان را به نهان^۷ و آشکارا امید می دارند بازار گانی که هلاک نشود.

آیه ۳۰ لِيُؤْتِيَهُمُ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ؛ تا تمام بدهد مرزدها شان و بیفزاید ایشان را در فضل که او آمرزنده و هوسپاسی^۸ است.

آیه ۳۱ وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ؛ و آن که وحی کردیم به توار کتاب آن حق است و به راست دارند آن را که پیش اوست. خدای به بند گانش دانا و بیناست.

آیه ۳۲ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ؛ پس به میراث بدادیم کتاب به آنان که برگزیدیم از بندگان ما از ایشان بیداد کاری^۹ است برخود و از ایشان میانه ای و از ایشان سبق برنده ای به نیکیها به فرمان خدای، آن فضلی است بزرگوار.

۱- د : فرو فرستاد.

۲- «یک» در اساس مکرر آمده است.

۳- د : پاره ها.

۴- د : سیاهی میه.

۵- د : که خدای.

۶- د : نفقه کنند.

۷- د : نهان؛ آج، لب : در نهان.

۸- د : سپاس دارنده.

۹- د : بیداد گری.

آیه ۳۳ جَنَاتٌ عَذْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا

حریر؛ بهشتهای^۱ مقام، در او شونده^۲ حلّی بپوشند ایشان را در آن جا از دستفروجهای^۳ از زر و مروارید و جامه های ایشان در آن جا حریر باشد.

آیه ۳۴ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ؛ وگویند

سپاس خدای را آن که ببرد از ما اندوه خداوند ما آمرزنده است و شکر پذیرنده^۴.

آیه ۳۵ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا الْهَوْبُ؛ آن

که فرود آورد ما را به سرای ایستادن از نعمت او نرسد به ما در آن جا رنجی و نرسد به ما در آن جا ماندگبی^۵.

قوله: وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؛ حق تعالی این آیت نیز بر مورد مثل فرمود،

گفت: راست نباشد نابینا و بینا و نه تاریکی و نه روشنایی و نه سایه و نه گرما. این الفاظ متناقض بر شمرده که میان [۴۰. پ] ایشان تنافی است. گفت: این چیزها با یک دیگر راست نباشد. و «حَرُور» گفتند باد سموم باشد، و گفتند: بادی که در آفتاب بجهد. فرا گفت: «حَرُور» به شب و روز باشد، و «سموم» جز به روز نباشد. و گفتند: مراد به سایه^۶، بهشت است و به «حَرُور» دوزخ، واستوا حصول احد الشیئین باشد علی مقدار الآخر.

۱۵

وَمَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ؛ وراست نباشد زندگان و مردگان. گفتند:

کنایت است از مؤمن و کافر. این مثلی است که خدای تعالی [بزد]^۷ برای عبادت اصنام و عبادت خدای تعالی. یعنی چنان که این چیزها با هم راست نباشد^۸، خدای پرستان و بت پرستان با هم راست نباشند. إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ، گفت: خدای بشنوند آن را که خواهد. وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛ و تونوانی شنوایدن آنان را که در گورها باشند یعنی مردگان. مثلی زد کافران را به مردگان، یعنی چنان

۲۰

۲- ۱: در شوند در آن جا؛ آج، لب: در آیند در آن.

۱- ۱: بوستانهای؛ آج، لب: بوستانهای.

۴- ۱: سپاس دار است.

۳- ۱: آج، لب: دست ورنجهای.

۶- ۱: به ظن، سایه.

۵- آج، لب: هیچ ماندگی.

۸- ۱: نباشد.

۷- اساس و آب ندارد، از دافزوده شد.

که مرده منتفع و متعظ نشود به آنچه نشنود^۱، همچنان این کافران مُصر بر کفر منتفع نشوند به دعوت تو. ومثله فی المثل قول الشاعر:

لَقَدْ أَسْمَعْتُ لَوْنَادِبَتْ حَيًّا وَلَكِنْ لَأَحْيَوَةٌ لِمَنْ تُنَادِي

إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ؛ تونیستی الا ترساننده ای اما جبر و قهرایشان بر ایمان به

تونیست.

۵

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛ ما فرستادیم تو را به حق بشارت دهند و ترساننده^۲. «وَأِنْ مِنْ أُمَّةٍ» «إِنْ» به معنی «ما» ی نفی است و «مِنْ» زیادت است. المعنی؛ و ما مِنْ أُمَّةٍ؛ و هیچ امت نیست الا و درایشان پیغامبری بودست گذشته.

۱۰ آنگه به تسلیه^۳ رسول - علیه السلام - گفت: «وَأِنْ يَكْذِبُوكَ؛ اگر چنان که^۴ این کافران تو را بدروغ می دارند، فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ بدروغ داشتند آنان که پیش ایشان بودند، پیغامبران خود را، جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ؛ رسولان ایشان به ایشان آمدند با حجت‌ها و کتابها و به کتاب روشن. و تکرار برای آن کرد زُبُرًا^۵ و کتاب را که مختلف اللفظ اند، کقوله:

۱۵ وَالْفُيُ ۶ قَوْلُهَا كَذِبًا وَمَيِّنًا

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ پس بگرفتم به عذاب کافران را. آنگه گفت: فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ؛ چگونه بود انکار من بر کافران، بر سبیل تعجیب^۷ و انکار او به عذاب باشد و «یا» ی اضافت بیفکند، اِكْتِفَاءً بِالْكَسْرِ عَنْهَا.

۲۰ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً؛ نمی بینی، یعنی نمی دانی که خدای تعالی بفرستاد از آسمان آبی، یعنی [۴۱- ر] آب باران؟ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ ثَمَرَاتٍ؛ و بیرون آوردیم به آن آب میوه‌هایی به رنگ^۸ مختلف، از انواع میوه‌ها^۹. و این از باب

۱- دا، آج، لب: نشود. ۲- دا: بشارت دهنده ای و ترساننده ای؛ آج، لب: بشارت دهنده و ترساننده.

۳- آج، لب: به تسلی. ۴- دا: چنان است که.

۵- دا، آج: زبور را؛ لب: زبور. ۶- آج، لب، افزوده: فی.

۷- دا، لب: تعجب. ۸- دا: هریک.

۹- اساس: میوه‌ها.

صفت مشبّهه است، چنان که: مَرَزَتْ بِرَجُلٍ حَسَنٍ وَجْهَهُ که در لفظ صفت مرد باشد و در معنی صفت وجه. وَ مِنْ الْجِبَالِ جُدْدٌ بَيْضٌ، و از کوهها طریقی^۱ پدید کرد سپید و سرخ و واحد الجُدَد، جُدَّة. و فَعَلَ در جمع فَعَلَهُ بسیار است، کُمْدَتُهُ و مُدَدُهُ، و طَرَفُهُ و طَرَفٌ، و عُرْقَةٌ و عُرْفٌ. و اَمَّا جُدْدٌ، بضمّ الذال جمع «جدید» باشد؛ نحو سرپرو سُرُر، و عَتِيقٌ و عُتْقٌ^۲. مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبٌ سُودٌ^۳، و غرابیب جمع غَرِیبه و هوشدید^۴ السَّوَادِ؛ و سیاهی سیاه و سود برای آن گفت نابدانند که این مبالغت در سیاهی است. و قال الشاعر یصف کرماً:

وَمِنْ تَعَاجِبِ خَلْقِ اللَّهِ غَاطِيَةٌ^۵ الْبَغْضُ مِنْهَا مُلَاحِظٌ وَ غَرِيبٌ^۶

وَمِنْ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ، گفت از مردمان و چهار پایان و جانوران. و «دواب» جمع «دابة» و هی مَائِدَةٌ عَلَى الْأَرْضِ، و «الانعام» جمع «نعم» و هی الْإِبِلُ وَالْبَقَرُ وَالْغَنَمُ. گفت: از این اجناس مخلوقات از جانوران از آدمیان و روندگان و چهار پایان و بهایم نیز مختلف لون اند^۷، چنان که می بینیم و این تذکیر صنایع^۸ اوست تا ما اندیشه کنیم و شکر. آنکه گفت: كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ^۹، گفت: هم چنین باشد از خدای تعالی عالمان ترسند چه آنان که خدای را شناسند از او ترسند.

و روایت کردند از عمر عبدالعزیز و ابوحنیفه که ایشان خواندند: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، بمعنی يَعْلَمُ و یختار، برعکس به رفع «اللَّهُ» و نصب «علماء» یعنی خدای داند عالمان را و یا خدا اختیار کند عالمان را. و قراءت صحیح آن است که عَامَّةٌ قَرَأَ بَرَأَنَد. و در خبر آمده است که رسول - علیه السلام - گفت: أَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ

۱ - آب: طریقی؛ آج، لب: ظرایف.

۲ - دا، آج، لب، افزوده: قال امرؤ القیس یصف جماراً، شعر:

كَأَنَّ سَرَاتَهُ وَجُدَّةً مَشِيَّةً كُنَانِينَ، یَجْرَى فَوْقَهُنَّ ذَلِيسٌ

۳ - اساس: سُودٌ، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

۴ - دا: هوشدید. ۵ - آج، لب: غاطیة.

۶ - آب: غرابیب. ۷ - دا: مختلفند.

۸ - اساس: تذکر و صنایع؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

أَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً؛ خدای را آن کس بهتر شناسد که از او بهتر ترسد. و مسروق گفت: مرد را علم آن بس باشد که از خدای ترسد، و جهل آن بس باشد که به عمل خود مُعْجِب بود. یکی بنزدیک شعبی آمد و از او فتوی پرسید، گفت: أَفْتَى أَيُّهَا الْعَالِمُ، گفت: الْعَالِمُ مَنْ يَخْشَى اللَّهَ؛ فتوی کن ما را ای عالم. گفت: عالم آن باشد که از خدای بترسد. إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ؛ خدای تعالی عزیز است در انتقام دشمنان، و آمرزنده است زَلَّتْ وَخَطَاى مومنان^۲ [۴۱- پ].

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ؛ آنان که کتاب خدای خوانند و نماز به پای دارند و نفقه کنند از آنچه ما ایشان را روزی داده باشیم پنهان و آشکارا.

راوی خبر گوید: مردی رسول را گفت: یا رسول الله! چرا ما چنین کارهیم مرگ را؟ گفت: قَدْ مِ مَالِكَ فَإِنَّ قَلْبَ كُلِّ امْرِئٍ مَعَ مَالِهِ؛ مال از پیش بفرست که دل هر مردی بنزدیک مالش باشد و مرد خواهد تا آن جا بود^۳ که مالش باشد. يَرْجُونَ تِجَارَةً، این خبر از آن است که او میدارند بازرگانی که بایر و کاسد نشود.

لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ؛ تا مزد ایشان تمام بدهد آنچه مستحق آن باشند و آنچه مستحق آن نباشند^۴ بيفزاید^۵ به فضل و کرمش. إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ؛ او آمرزنده است گناهان را و شکر کننده طاعات را.

آنکه گفت: وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ، گفت: آنچه ما به تو وحی کردیم از کتاب قرآن^۶ حق است و راست دارنده است آن را که پیش او بوده است از کتابهای پیغامبران مقدم و خدای تعالی به بند گانش دانا و بیناست.

قوله: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ، آنکه گفت: بمیراث^۷ دادیم کتاب. ثُمَّ عَظِفَ است علی قوله: أَوْحَيْنَا؛ بمیراث دادیم کتاب به بند گانی که ما ایشان را برگزیدیم. گفتند: برای آن به لفظ میراث گفت که از پیغامبر مقدم بازمانده است و آنچه از مرده ای بازماند، آن را میراث خوانند.

۲- آب، آج، لب: مؤمنان را.

۱- دا: به.

۴- اساس: نباشد؛ به قیاس یا نسخه آج، تصحیح شد.

۳- دا: باشد.

۶- دا: از قرآن.

۵- آج، لب: بيفزایند.

۷- دا: و آنکه بمیراث.

مجاهد گفت: «أَوْزُنَا» به معنی «أَعْظَيْنَا» است، بدادیم کتاب چه میراث عطاست از خدای تعالی. بعضی دیگر گفتند: معنی آن است که از امت اوایل باز گرفتیم و به شما دادیم چنان که عنتره گفت^۱:

وَأَوْزَنْتُ سَيْفِي عَنْ حُصَيْنِ بْنِ مَغْفَلٍ
إِلَى جَدِّهِ إِنِّي لَشَارِي طَالِبٌ
و از کرامت^۲ این امت را در حق اینان گفت: «أَوْزُنَا» و در حق قوم موسی «... وَرِثُوا الْكِتَابَ...»^۳، مراد به کتاب قرآن است.

وقوله: الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، در او دو قول گفتند؛ مخالفان ما گفتند: مراد جمله امت اند. و در اخبار ما آمد که مراد ائمه معصوم اند؛ و در خبری آمد از صادق - علیه السلام - که: مراد فرزندان علی اند؛ آنان که امامان اند و آنان که امام نه اند.

در خبر است که جماعتی اهل عراق بنزدیک زین العابدین علی بن الحسین آمدند و گفتند: ما آمده ایم تا تو را بپرسیم از آیتی قرآن. گفت: و آن کدام آیت است؟ گفتند: ثُمَّ أَوْزَنْتَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، این جمله امت اند؟ گفت: نه؛ چه اگر چنین بودندی^۴ جمله [۲۱ - ر] امت از اهل بهشت بودندی. آیت در ماست، اهل البیت. این سه بار باز گفت. یکی پرسید^۵ که یا بن رسول الله! پس «ظالم» کیست از شما؟ گفت: آن که حَسَنَات و سَيِّئَاتش راست بود و او به بهشت باشد. گفت: «مقتصد» که باشد؟ گفت: آن که در خانه بنشیند و خدای را پرستد تا مرگ به او آمدن. و «سابق» آن است که به تیغ بُرُون آید و با سبیل خدای دعوت کند.

و از صادق - علیه السلام - گفتند^۶: آیت در اولاد علی آمد؛ «سابق» ائمه اند و «مقتصد» آنان که از ایشان^۷ فروتر اند و «ظالم» آنان که گناه کاراند از ایشان. و رضا را - علیه السلام - در مجلس مأمون از این آیت پرسیدند در مرو که آیت

۱ - آج، لب، افزوده: شعر.

۲ - دا: و کرامت.

۳ - سورة اعراف (۷) آیه ۱۶۹.

۴ - آج، لب: بودی.

۵ - آج، لب: گفت.

۶ - دا: گفت؛ آج، لب: پرسیدند، گفت.

۷ - دا: که ایشان.

- عام است در جمله اَمَّتْ یا خاص است در عترت؟ گفت: بل خاص است در عترت. آنکه گفت: نمی دانی که وراثت در ظاهر آیت متعلق است به گزیدگان؟ آنکه حجت آورد بقوله: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ**^۱. آنکه گفت: بهر حال نبوت و کتاب از جمله ایشان در مهتدیان باشد دُونَ فاسقان. اهل اشارت گفتند: حکمت چیست در آن که ظالم را مقدم کرد در ذکر و سابق را مؤخر کرد، و تقدیم فاضل تر را کنند؟ از این چند جواب گفتند: یکی آن که تأخیر سابق برای آن کرد تا به بهشت و ذکر او نزدیک تر باشد چنان که تقدیم کرد صوامع را و کلیسیا را و کُنِیشت را بر مساجد در سورة الحج تا به هدم نزدیک تر باشد، فی قوله: **... لَهْدَقْتُ صَوَامِعُ وَيَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ**^۲... با آن که مسجد به است از آن هر سه جای، و نیز مساجد^۳ به ذکر خدای نزدیک تر باشد.

- جواب دیگر آن است که گفتند: مُلُوک چون ذکر جمله ی چیزها خواهند کردن آدنی و فروتر را تقدیم کنند بر افضل، کقوله: **... إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ**^۴. وقوله: **يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ**^۵. وقوله: **يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا نَا وَ يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ الدُّكُورُ**^۶. وقوله **... خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ**^۷.

- جواب دیگر آن است که گفتند: ظالم را برای آن تقدیم کرد تا از رحمت آیس نشود و سابق را برای آن تأخیر کرد تا به عمل خود مُعْجَب نشود. جواب دیگر آن است که از صادق روایت کردند، که او گفت: ظالم را برای آن تقدیم کرد تا بداند که اعتماد بر کرم اوست. آنکه ذکر مقتصدان کرد که میان خوف

۱ - سورة حدید (۵۷) آیه ۲۶.

۲ - سورة حج (۲۲) آیه ۴۰.

۳ - ۱۵: یا مسجد: آج، لب: یا مسجد.

۴ - اساس و جمیع نسخه بدلها: لشدید، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۵ - سورة اعراف (۷) آیه ۱۶۷.

۶ - سورة های: حج (۲۲) آیه ۶۱، لقمان (۳۱) آیه ۲۹، فاطر (۳۵) آیه ۱۳، حدید (۵۷) آیه ۶.

۷ - سورة شوری (۴۲) آیه ۴۹.

۸ - سورة ملک (۶۷) آیه ۲.

و رجائند، آنگه ذکر سابقان کرد تا کس از عذاب او ایمن^۱ نباشد. گفتند: ظالمان را برای آن تقدیم کرد [۴۲ - پ] که او اعتماد بر رحمت خدای دارد و سابق را تأخیر کرد برای آن^۲ که اعتماد او بر عمل باشد^۳.

ابوبکر و راق گفت: این ترتیب بر مرتبه مردم نهاد که آدمی اول ظالم باشد به معصیت، آنگه مقتصد شود به توبه، آنگه سابق کرد^۴ به مجاهده. اکنون بدان که مفسران و اهل تأویل اقوال بسیار گفتند در معنی ظالم و مقتصد و سابق. اول آنچه از باب اخبار و آثار است گفته شود:

زُهری روایت کرد به اسنادش از [رسول - علیه السلام -] که او گفت: سابقان آنانند که پی حساب به بهشت شوند، و مقتصدان آنانند که ایشان را حساب آسان کنند، و ظالمان آنانند که ایشان را بدارند تا عرق لگام^۵ بر دهن ایشان کند^۶، آنگه خدای به رحمت دریابد ایشان را. و ایشان آنانند که گویند: ... اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُوْرٌ شَكُوْرٌ^۷.

از امیرالمؤمنین علی روایت کردند که او گفت، چون او را از این آیت پرسیدند گفت: ظالم آن است که از مال ظالمان^۸ عطا ستاند و مقتصد آن است که منکر باشد به دل و زبان، و سابق آن است که به تیغ بیرون آید، امر معروف کند و نهی منکر. و عثمان بن عفان گفت: سابق مجاهد باشد و مقتصد مهاجر باشد و ظالم بدوی باشد.

عُقبه بن صُهَبان^۹ گفت: در نزدیک عایشه شدم و او را از این آیت پرسیدم، [گفت] ^{۱۰}یا بنی جمله ایشان اهل بهشت اند، اما «سابق بالخیرات» آنان بودند که در عهد رسول بودند و رسول ایشان را راه داد به بهشت و مقتصد آنانند که بر اثر ایشان^{۱۱}

۱ - دا: ایمن.

۲ - دا: برای آن تأخیر کرد.

۳ - دا: که او اعتماد بر عمل خود دارد.

۴ - دا: گردد.

۵ - دا، آج، لب: لجام.

۶ - آج، لب: کنند.

۷ - سورة ملائکه (۳۵) آیه ۳۴.

۸ - دا: آن است از ما که از ظالمان؛ آج، لب: آن است از ما که از ما بیرون آید و از ظالمان.

۹ - آج، لب: مهیان.

۱۰ - اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد.

۱۱ - دا، آج، لب، افزوده: به ایشان.

رسیدند. و ظالم چون من و تو باشد.

حسن و مجاهد و قتاده گفتند: «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ»، «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» باشند، و مقتصدان «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» باشند. و «السَّابِقُونَ» آنان باشند که سبق برده باشند و مقرب باشد^۱. یعنی الآیات [مِنْ] سورة الواقعة: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، الى قوله: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۵.

۵

قتاده گفت: اینان در دنیا بر سه مرتبه اند و در درمرگ^۶ و در آخرت. اما سابقان، ذکر ایشان این است: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ^۷. و ذکر مقتصدان، فی قوله: وَ[أَمَّا] إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ^۸ وَ[أَمَّا] إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ^۹. و در قیامت بر سه مرتبه باشند: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً^{۱۰}.

عبدالله عباس گفت: سابق، مؤمن مخلص باشد، و مقتصد و ظالم کافر نعمت باشد، نه کافر در اعتقاد. برای آن حکم کرد هر سه را به بهشت. فقال: جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا.

بکربن سهل الدمیاطی گفت: ظالم آن باشد [۴۳ - ر] که بر کبیره مصر باشد و مُقتصد ثابت^{۱۱} باشد، و سابق آن باشد که هیچ معصیت نکرده باشد^{۱۲}. [حسن بصری گفت: ظالم آن بود که سیئاتش بر حسناتش بچربد، و مُقتصد آن بود که سیئاتش و حسناتش برابر بود، و سابق آن بود که حسنات بر سیئاتش بچربد.

سهل بن عبدالله گفت: سابق عالم باشد و مُقتصد متعلم و ظالم جاهل. هم او گفت: سابق آن بود که به معاد مشغول بود و مُقتصد آن که به معاش و معاد مشغول بود و ظالم آن که به معاش از معاد مشغول بود.

۲ - اساس: ندارد؛ از داء افزوده شد.

۱ - داء، آج، لب: باشند.

۴ - سورة واقعه (۵۶) آیه ۸.

۳ - اساس، آب، داء: واصحاب.

۶ - آج، لب: و درمرگ.

۵ - سورة واقعه (۵۶) آیات ۱۱ و ۱۰.

۸ - سورة واقعه (۵۶) آیه ۹۰.

۷ - سورة واقعه (۵۶) آیه ۸۸.

۱۰ - سورة واقعه (۵۶) آیه ۷.

۹ - سورة واقعه (۵۶) آیه ۹۲.

۱۱ - اساس: ثابت، به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

۱۲ - اساس، با خطی متفاوت از متن در حاشیه افزوده: عرب سخن بسیار گفته اند در این باب.

و گفتند: ظالم طالب دنیا بُود و مقتصد طالب عقبی، و سابق طالب رضای مولا بود. و گفتند: ظالم آن بُود که دنیا به دست آرد اگر حلال بود اگر حرام. و مقتصد آن بُود که جهد کند در طلب حلال، و سابق آن بُود که ترک دنیا کند بکلی و روی به آخرت کند.

۵ ابو عثمان الحیری^۱ گفت: ظالم آن بود که به زبان توحید گوید و عملش موافق قولش نباشد؛ و مقتصد آن بُود که به زبان توحید گوید و به جوارح طاعت کند و عملش باخلاص بُود. و گفتند: ظالم آن بُود که ظاهر از باطنش پنهان باشد، و مقتصد آن که ظاهر و باطنش یکی باشد، و سابق آن بُود که باطن از ظاهرش پنهان بُود. و گفتند: ظالم آن بود که چون بدهندش منع کند، اعنی بخل کند؛ و مقتصد آن که چون بدهندش بذل کند و سابق آن که ندهندش شاکر بُود. و گفتند: ظالم غافل است، و مقتصد طالب است و سابق واجد است. و گفتند: ظالم آن بُود که به مال استغنا کند، و مقتصد آن که به دین استغنا کند. و سابق آن که به خدای استغنا کند. و گفتند: ظالم آن بُود که قرآن خواند و نداند^۲، و مقتصد آن که قرآن خواند و داند، و سابق آن که خواند و داند و کار بندد آنچه داند. و گفتند: سابق آن بُود که به مسجد شود، پیش از بانگ نماز، و مقتصد آن که به مسجد شود به بانگ نماز، و ظالم آن که به مسجد نشود تا قامت نشود. و گفتند: ظالم آن است که او را بخوانند و او در راه است، و مقتصد آن که برسد و دستوری یافت، و سابق آن که باریافت و برسد و مقرب شد.

۲۰ ابوالقاسم بن حبیب گفت: ظالم آن باشد که انتصاف کند و انصاف ندهد، و مقتصد آن که انصاف دهد و انتصاف کند، و سابق آن که انصاف دهد و انتصاف نکند.

ذوالنون مصری گفت: ظالم ذاکر باشد به زبان، و مقتصد ذاکر است به دل، و سابق آن که هرگز فراموش نکند تا یادش^۳ نباید کردن. شعر:

۱- آج، لب: الحیری، با توجه به متن چاپی ابوالفتح و کتب رجال تصحیح شد.

۲- لب: داند.

۳- اساس: یاد من؛ به قیاس با نسخه لب، تصحیح شد.

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ أَذْكُرُهُ وَكَيفَ أَذْكُرُهُ مَنْ لَسْتُ أَنْسَاهُ

و گفتند: ظالم آن است که مشغول است از ذکر، و مقتصد آن است که مشغول است به ذکر، و سابق آن است که مشغول است به او از هر چه جزاوست. اسامه بن زید روایت کند از رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - که او گفت، در وقتی که او را پرسیدند از این آیت، گفت: اهل بهشت اند!.

۵

عمر خطاب^۲ گفت: رسول را - علیه السلام - از این پرسیدند، گفت: سابق ما سابق است و مقتصد ما ناجی و ظالم ما مغفور له.

و اصحاب ما گفتند: آیت خاص است به اهل البیت و استدلال کردند به آیت در باب امامت از چند وجه:

- ۱۰ یکی آن که گفت: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ؛ ما کتاب به میراث دادیم، و میراث اِما به نسب باشد یا به سبب. و نسب از سبب قوی تر باشد و به هریکی از آن استحقاق میراث بود. پس آن جا اولسیر که حکم کنند که هم نسب باشد و هم سبب. و امیرالمومنین علی - علیه السلام - در این معنی هم ذوطرفین بود و هم ذو شرقین، هر دو طرف داشت لاجرم هر دو شرف یافت. از نسب پیوندش به پدر و از سبب پیوند با دختر. چون کتاب در اصل به رسول دادند پس از او به میراث جز به مستحقان نرسد.
- ۱۵ اگر کسی دعوی می کند، گوی اول^۴: صَحَّحَ النَّسَبُ أَوَّلًا، ثُمَّ اِظْلَمَ الْمِيرَاثُ^۵. عجب آن که توایشان را خواستی تا از میراثی که در شرع و عرف هست و ایشان راست استدلال به حدیثی که: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ، و این حدیث مخالف ظاهر کتاب است فی قوله: وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ^۷... و فی قوله: يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِي يَعْقُوبَ^۸... خدای تعالی گفت: من آنچه در جهان به میراث به کس نرسد، به
- ۲۰

۱ - اساس و آب تا این جا افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

۲ - دا، افزوده: رضی الله عنه.

۳ - آج، لب: حضرت امیرالمومنین علی - صلوات الله و سلامه علیه.

۴ - آج، لب: که اول او را.

۵ - لب: صحیح.

۶ - دا، آج، لب، افزوده: اول نسب درست کن آنکه طلب میراث کن.

۷ - سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶. ۸ - سوره مریم (۱۹) آیه ۶.

ایشان دادم که: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ** . و از این جا رسول - علیه السلام - هر دو رابه هم مقرون کرد. میراث را و وارث را، فی قوله: **إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ**.

- ۵ وجه دیگر آن که به یک قول «اورثنا» را تفسیر دادند بر «أَعْطَيْنَا»؛ ما دادیم کتاب و آنچه خدای دهد نصّ باشد از قبیل او به اختیار. و از قبیل تو درست شد که وارث کتاب آنانند که کتاب به ایشان دادند، و آن این جماعت منصوّص علیهم اند.
- وجه دیگر آن که گفت: **إِضْطَفَيْنَا**؛ برگزیدیم: از الفاظ اختیار هیچ لفظ از این خاص تر نیست از اختیار و اجتناب^۱، برای آن که اسم از او مصطفی باشد. و این لفظ لایق نباشد الا پیغامبران^۲ و امامان. و چون از پیغامبران^۳ فرود آمدی جز امام نباشد؛ و آن امامان که اختیار خدای اند و گزیده او جز آنانند که اختیار خلق اند.
- وجه دیگر آن که آن کسی که اختیار خدای باشد جز معصوم نباشند؛^۴ برای آن که او عالم است به ظاهر و باطن خلقت چنان که هر یکی از ما چون اختیار [۴۳-پ] کسی کند برای کار دینی، جز ظاهر ستری^۵ اختیار نکند از آن جا که باطن نداند؛ چه اگر باطن دانستی آن را اختیار کردی که او را ظاهر و باطن بر صلاح بودی، چون قدیم تعالی عالم است به ظاهر و باطن خلقت و سر و علانیة ایشان داند، اختیار نکند جز آن را که ظاهر و باطن او بر صلاح باشد؛ و این صفت معصومان است. نبینی که این لفظ در حق پیغامبران و ائمه و پاکان آمد در قرآن، فی قوله: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ**^۶ و قوله: **إِنَّ اللَّهَ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ**^۷ و قوله: ... **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰكِ وَظَهَرَ كَ وَاصْطَفَىٰكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ**^۸.

۱- اساس: اجتناب؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۲- دا، آج، لب: به پیغامبران.

۳- دا: از درجه پیغامبران.

۴- دا، آج، لب: نباشد.

۵- اساس: ستری؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۶- سورة آل عمران (۳) آیه ۳۳ و ۳۴.

۷- سورة حج (۲۲) آیه ۷۵.

۸- سورة آل عمران (۳) آیه ۴۲.

و وجه دیگر آن که گفت: **مِنْ عِبَادِنَا**؛ از بندگان ما، و بندگان بر دو ضرب اند: یکی بندگان خلقت و یکی از روی خدمت، و به قرینه «إِصْطَفَيْنَا» مراد بندگان خدمت باشند، و آنان را که خدای تعالی بر بندگی ایشان گواهی دهد، ایشان معصومان باشند. چنان که حق تعالی گفت: **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ** ^۱... و قوله: **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ** ^۲. قوله: **عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ** ^۳... ۵ وجه دیگر آن است که آیت در حق کسانی است که خدای تعالی ایشان را به بهشت گواهی ^۴ داد و جمله ^۵ اقامت بلاخلاف بر این صفت نیستند، چه خبر دادن نامعصوم را که او از اهل بهشت است اگر به قبیح باشد. و از خدای تعالی قبیح باشد تعالی علواً کبیراً.

- ۱۰ وجه دیگر آن که وارث کتاب آن باشد که عالم باشد به احکام کتاب تا بر منبر بتواند گفتن: **وَاللّٰهُ لَوْ سَأَلْتُ مُؤْمِنِي لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا فِي كِتَابِ اللّٰهِ وَبَيَّنْتُ لَكُمْ مَكِّيَّتَهُ مِنْ مَدَنِيَّتِهِ** ^۸ و **مُحْكَمَتَهُ مِنْ مُتَشَابِهَةٍ** ^۹ و **نَاسِخَتَهُ مِنْ مَنَسُوخَةٍ** ^{۱۰} و **خَاصَّةً مِنْ عَامَّةٍ** ^{۱۱} فی حدیث طویل. اما اعتراض مخالف بر این قول ^{۱۲} بقوله تعالی: ... **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ** ... و این لایق نباشد به معصومان. جواب از این آن است که مراد به این ظلم ^{۱۳} لغوی است که نقصان باشد نحو قوله: ... **وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً** ^{۱۴} ... در صفت بستانی و معنی آن ۱۵ که ایشان اخلال کرده باشند به مندوباتی که اگر بکردندی مستحق ثواب بودند بر آن، چون نکردندی نقصان ثواب خود کردند. و بر این تأویل کرد لفظ ظلم در حق

۱ - سورة جبر (۱۵) آیه ۴۲.

۲ - سورة ص (۳۸) آیه ۸۳.

۳ - سورة دهر (۷۶) آیه ۶.

۴ - دا: گواهی.

۵ - دا: و اگر جمله.

۶ - آج، لب: تا معصوم.

۷ - دا: لاخبرکم.

۸ - آج، لب: مکئها من مدنیها.

۹ - آج، لب: محکمها من متشابهها.

۱۰ - دا: ناسخه من منسوخه؛ آج، لب: ناسخها من منسوخها.

۱۱ - دا: خاصه من عامه؛ آج، لب: خاصها من عامها.

۱۲ - دا: قول است.

۱۳ - دا: به این ظلم، ظلم؛ آج، لب: از این ظلم.

۱۴ - سورة كهف (۱۸) آیه ۳۳.

پیغامبران - علیهم السلام - فی قوله : ... رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ^۱ ... در حق آدم و قوله : رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ^۲ ... در حق موسی و قتل او قبطی را قوله : ... سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ^۳ ، در قصه یونس - علیه السلام - و امثال این از آیات.

قوله : ذَلِكْ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ [۴ - ۴] - را ذَلِكْ، اشارت است به میراث دادن کتاب، چه این معنی فضلی است از خدای تعالی بزرگوار که بسیاری^۴ منافع دینی و بیان شریعت و انواع الطاف به او تعلق دارد.

جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا، گفت: این جماعت [در]^۵ بهشتها عدن روند. و عَدْن اقامت باشد؛ يقال: عَدْنُ بالمقام اِذَا قَامَ بِهِ. يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ اَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ، و تحلی ایشان کنند^۶ در آن جا، یعنی در آن بهشتها از دستورنجهای^۷ و زرو مروارید. و «مِنْ» اول تبعوض راست و دوم تبیین را.

وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ؛ و لباس و پوشش ایشان در آن جا حریر باشد. و ابوهریره روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: اگر حُلّی کمتر کسی از اهل بهشت برابر کنند به جمله حُلّی^۸ اهل دنیا، حُلّی او بیشتر باشد از همه حُلّی اهل دنیا.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ، صورت ماضی است و معنی مستقبل، یعنی گویند اهل بهشت: سپاس خدای را که اندوه از ما ببرد. عبدالله عباس گفت: یعنی غم و اندوه دوزخ؛ عِکْرَمَه گفت: حزن و اندوه گناهان و سِتْنَات و خوفِ رَدِّ طاعات. و گفتند: اندوه مرگ. و گفتند: غم آن که ندانستند که اهل بهشت اند یا اهل دوزخ. ثمالی گفت: اندوه دنیا؛ ضَحَاك گفت: حزن ابلیس و وَسْوَسَةُ او؛ ذَوَالْتُون گفت: حزن قطیعت؛ کلبی گفت: غمی که در دنیا بود ایشان را از احوال آخرت؛ و گفتند احوال

۱ - سورة اعراف (۷) آیه ۲۳.

۲ - سورة نمل (۲۷) آیه ۴۴.

۳ - سورة انبیا (۲۱) آیه ۸۷.

۴ - آج، لب: بسیار.

۵ - آج، لب: ایشان کشد.

۸ - دا: حُلّی جمله.

۵ - اساس ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۷ - لب: دستورنجهای از.

۹ - دا: در.

دنیا و اوجال آن^۱ خواست. قاسم گفت: اندوه زوال نعمت و خوف عاقبت^۲.
نصرآبادی گفت: غم تکلیف دنیاوی و دینی از تدابیر احوال خود و سیاست نفس
خود.

چون از آن برهند گویند: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ**

- ۵ **شَكُورٌ**، خدای ما آمرزنده گناهان است و شاکر طاعت. عبدالله عمر گفت: از رسول
- علیه السلام - شنیدم که گفت: **لَيْسَ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْشَةٌ فِي قُبُورِهِمْ وَ**
لَا مَخْشَرِهِمْ^۳ وَلَا مَنَشَرِهِمْ^۴ وَكَأَنِّي أَنْظَرُ بِأَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَخْرُجُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ وَ
يَنْفُضُونَ الثَّرَابَ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيَقُولُونَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا
لَغَفُورٌ شَكُورٌ^۵؛ [نیست بر اهل لا اله الا الله وحشتی در گورهاشان و نه در محشر و
منشرشان، و پنداری که من در اهل لا اله الا الله می نگرم که از گورها بر خیزند،
۱۰ خاک از روی می فشاند و می خوانند این آیت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ**
- الآية^۶].

- الَّذِي أَحَلَّنَا**؛ آن خدای که فرود آورد ما را به سرای اقامت. **المُقَامَةُ بِالْقَصَمِ**،
المصدر وبالفتح الموضع و هو أيضاً الجماعة، یعنی سرایی که از او رحلت نباید
کردن مارا. **مِنْ فَضْلِهِ**؛ از فضل و نعمت خود. **لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ**؛ به مانرسد در آن
۱۵ جا رنجی و به ما نرسد در آن جا ماندگی.

- ضَحَّاكُ بْنُ مَزَاحِمٍ** گفت در این آیت که: چون اهل بهشت در بهشت شوند
ولدان و خدم پیش باز آیند^۷ بمانند مروارید [۴۴ - پ] پوشیده داشته خدای تعالی
فرشته ای را بفرستد با هدیه ای از خدای تعالی و کشتی از لباس اهل بهشت تا در او
پوشانند او خواهد تا در بهشت شود، گویند: بر جای باش یک ساعت فرشته می آید
۲۰ با ده انگشتین^۸ هدیه ای از خدای تعالی هر انگشتی در انگشتی کند از آن او.

۲ - آج، لب: عاقبت.

۴ - دا، آج، لب: ندارد.

۶ - اساس و آب افتادگی دارد، ازدا افزوده شد.

۱ - آج، لب: او.

۳ - آج: یحشرهم.

۵ - آج، لب، افزوده: گفت.

۷ - دا، آج، لب: از پیش ایشان باز آیند.

۸ - آج، لب: انگشتی.

بر انگشتی اول نوشته^۱: ... سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ^۲.

و بر دوم نوشته^۳: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ^۴.

بر سیم^۵ نقش کرده^۶: رَفَعْتُ عَنْكُمْ الْأَحْزَانَ وَالْهُمُومَ.

بر چهارم نقش کرده^۶: زَوَّجْنَاكُمْ الْحُورَ الْعِينِ.

و بر پنجم نوشته^۷: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينِ^۸.

و بر ششم نوشته^۷: إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا^۹...

و بر هفتم نوشته^۷: أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ^{۱۰}.

و بر هشتم نوشته^۷ که: صِرْتُمْ أَمِينٍ لَا تَخَافُوا^{۱۱} أَبَدًا.

و بر نهم نوشته^۷: رَافَقْتُمُ النَّبِيِّنَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ.

و بر دهم نوشته^۷: سَكَنْتُمْ فِي جُورٍ مِّنْ لَا يُؤْذَى الْجِيرَانُ^{۱۲}!

آنکه گویند ایشان را: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينِ^۸، آنکه ایشان را به منازل خود

فرود آورند^{۱۲}، چون قرار گیرند در جای خود، گویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا

الْحَزْنَ، الی قوله: لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ.

مرکز تحقیقات کامیونر علوم اسلامی

آیه ۳۶ قوله تعالى: وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ

عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ؛ و آنان که کافر شدند ایشان را بود

آتش دوزخ بسر نیارند برایشان^{۱۳}، بمیرند و نه سبک کنند از ایشان از عذابشان. هم

چنین پاداشت^{۱۴} دهیم هر کافری را.

۱ - دا: نبشته. ۲ - سورة زمر (۳۹) آیه ۷۳.

۳ - دا: نقش کرده. ۴ - سورة قی (۵۰) آیه ۳۴.

۵ - دا: سه ام؛ آج: سئوم. ۶ - آج، لب: نوشته.

۷ - دا: نبشته. ۸ - سورة جبر (۱۵) آیه ۴۶.

۹ - سورة مومنون (۲۳) آیه ۱۱۱. ۱۰ - دا: تخافون.

۱۱ - آج، لب: سکتتم من لا یؤذی فی جوار الجیران؛ دا، آج، لب افزوده: به همسایگی کسی فرود آمدی که همسایگان را نرنجانند.

۱۲ - دا، آج، لب: آرند. ۱۳ - دا: نمیرانند ایشان را تا.

۱۴ - دا: چنین پاداشت.

آیه ۳۷ وَهُمْ يَضْطَرُّونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرْ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ؛ و ایشان فریاد می خواهند^۱ در آن جا، خدای ما بیرون بر ما را تا کنیم کار نیک، جز آن که کردیم^۲، نه ما عمر دادیم شمارا^۳ چندان که اندیشه کند در او آن که کند و آمد به شما ترساننده؟ بپشی که نیست ظالمان را یاری^۴.

آیه ۳۸ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ خدای داننده نهان آسمانها و زمین است که او داناست به آنچه در دلهاست.

آیه ۳۹ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا؛ او آن است که کرد شمارا خلیفان در زمین، هر که کافر شود، بر او باشد کفرش و نیفزاید کافران را کفرشان بنزدیک خدایشان جز دشمنی^۵ و نیفزاید کافران را کفر ایشان الا زیانکاری.

آیه ۴۰ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا؛ بگو دیدی انبازان شما را آنان را که خوانندی از جز^۶ خدای؟ بنمای مارا^۷ تا چه آفریدند از زمین، یا ایشان را انبازی است در آسمانها یا دادیم ایشان را کتابی، ایشان بر حجتها انداز او، بل وعده نمی دهند ظالمان بهری از ایشان بهری را مگر فریفتن.

آیه ۴۱ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا؛ خدای نگه می دارد آسمانها و زمین از آن که زایل شوند، و اگر زایل شوند نگه ندارد آن را هیچ کس از پس او، که او بردبار و آمرزنده است.

۱ - دا: می خوانند.

۲ - دا: بودیم می کردیم.

۳ - دا: ای زندگانی ندادیم ما شما را.

۴ - دا: بیداد کنندگان را هیچ یاری.

۵ - دا، افزوده: سخت.

۶ - دا: از فرود.

۷ - دا: به من نمای.

آیه ۴۲ وَ أَفَسْمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ اَهْدٰى مِنْ اِخْدٰى الْاُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ اِلَّا نَقُورًا ؛ سوگند خوردند به خدای به غایت سوگندشان که اگر آید به ایشان ترساننده‌ای ما باشند راه یافته‌تر از هر یک از ایشان. و چون آمد به ایشان پیغامبری^۱ نیفزود ایشان را مگر رمیدن.

آیه ۴۳ اِسْتِكْبَارًا فِی الْاَرْضِ وَمَكْرُ السَّیِّءِ وَلَا یَحِیْقُ الْمَكْرُ السَّیِّءُ اِلَّا بِالْهٰلِکِ فَهَلْ یَنْظُرُوْنَ اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلَیْنَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِیْلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَخْوِیْلًا ؛ بزرگواری در زمین و انداختن^۲ بد، و در نرسد انداختن^۲ بد مگر به خداوندانش^۳. یا گوش می‌دارند^۴ الاطریقه پیشینگان^۵ را؟ نیابی نهاد خدای بدلی و نیابی نهاد خدای را گردیدنی.

آیه ۴۴ اَوَلَمْ یَسِیْرُوا فِی الْاَرْضِ فِیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ (۵ - ب) عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ کَانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَّمَا کَانَ اللّٰهُ لَیُعْجِزَهُ مِنْ شَیْءٍ فِی السَّمٰوٰتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ اِنَّهٗ کَانَ عَلِیْمًا قَدِیْرًا ؛ نمی‌روند در زمین تا بنگرند که چون بود انجام آنان که پیش ایشان بودند، بودند سخت‌تر از ایشان به قوت، و نبود خدای که عاجز کند او را چیزی در آسمانها و نه در زمین؛ او بوده است دانا و توانا.

آیه ۴۵ وَلَوْ تَوَخَّذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِمَا کَسَبُوا مَا تَرَکْ عَلٰی ظَهْرِهَا مِنْ دَآئِهٖ وَلٰکِنْ یُّؤَخِّرُهُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِعِبَادِهِۦ بَصِیْرًا ؛ و اگر بگیرد خدای مردمان را به آنچه کرده اند رها نکند بر پشت زمین هیچ رونده^۶ و لکن باز پس می‌دارد ایشان را تا به وقتی نام زد^۷، چون در آید وقتشان؛ و خدای به بندگانش بینا بوده است^۸.

۲۰ قوله: وَالَّذِیْنَ کَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ^۹؛ ایشان را آتش دوزخ بود. یعنی؛ جزای

۱- ۲: دا: سگالیدن.

۱- ۱: ترساننده‌ای.

۴- ۱: هیچ چشم می‌دارند.

۳- ۱: به اهل آن.

۶- ۱: جمنده؛ آج، لب: جنبنده.

۵- ۱: نهاد پیشینان.

۸- ۱: افزوده: همیشه.

۷- ۱: نام برده.

۹- ۱: افزوده: گفتند: آنان که کافر شدند؛ آج، لب: گفت: و آنان که کافر شدند.

- ایشان عذاب آتش دوزخ بُود. لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا ؛ روزگار بر ایشان به سر نیارند^۱ تا بمیرند و باز رهند. و رو بود که معنی آن است که حکم نکنند بر ایشان به مرگ تا بمیرند و از عذاب برهند و عذاب از ایشان تخفیف نکنند. آنکه گفت: ما جز او پاداشت هر کافر نعمه^۲ چنین دهیم. جمله قُرْأَ «نَجْزِي» خواندند به «نون»، مگر ابو عمر و که او «يُجْزِي» خواند به «یا» مضموم و فتح «زا» علی الفعل المجهول.
- ۵ آنکه گفت: وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا ، گفت ایشان بانگ می دارند در دوزخ. و اصطراخ، افتعال باشد مِنَ الصُّرَاخِ ؛ و مستغیث و مغیث را هر دو را صارخ گویند، و در مستغیث شایع تر است.

[قَالَ: إِلَّا صَارَ خَا غَيْرَ أَعْجَبًا]^۳

قال الشاعر^۴:

- ۱۰ إِنَّا، إِذَا مَا أَنَا صَارُ فَرَعُ كَأَنَّ الصُّرَاخَ لَهُ قَرَعُ الظَّنَابِ
رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا ، ای بقولون: رَبَّنَا اخْرِجْنَا؛ می گویند: خدای ما بیرون بر ما را از این جا تا ما عمل صالح کنیم جز آن عمل که کردیم^۵. تابه این جا حکایت کلام اهل دوزخ است.
- ۱۵ آنکه حق تعالی گفت: أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ ؛ نه ما عمر دادیم شما را چندانی که اندیشه تواند^۶ کردن. آن که خواهد که اندیشه کند. و این استفهام بر سبیل تقریر و تقریر است. وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ ؛ و به شما آمده ترساننده^۷. خلاف کردند در مقدار این عمر؛ قتاده و کلبی گفتند: هَرْدَه^۸ سال باشد، حسن بصری گفت: چهل سال باشد، عبدالله عباس گفت: شست^۹ سال باشد. او روایت کرد از رسول - علیه السلام -
- ۲۰ [۴۶-ر] که او گفت: چون روز قیامت باشد ندا کنند که: أَتَيْنَ ابْنَاءَ الْيَسْتِينَ ؛ که بجا اند، آنان که عمر ایشان شست^{۱۰} سال بود؟ آنکه گفت: اینان آنانند که خدای

۲- ۱. دا؛ آج، لب: نعمت.

۱- ۲. به سر نیاید.

۴- ۳. اساس و آب؛ ندارد، از دا افزوده شد.

۳- ۴. آج، لب: اعجبا.

۶- ۵. از دا افزوده شد.

۵- ۶. آج، لب: قال آخر.

۸- ۷. دا، آج، لب: توانید.

۷- ۸. می کردیم.

۱۰- ۹. آج: هشتده؛ لب: هشده.

۹- ۱۰. ترساننده ای.

۱۱- ۱۱. آج، لب: شصت.

تعالی گفت ایشان را: **أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا بَتَدَّ كُرْفِيهِ مَنْ تَدَّ كُرْ**.

و ابوهریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: **مَنْ عَمَّرَهُ اللَّهُ سِتِينَ سَنَةً فَقَدْ أَعَدَّ لَهُ فِي الْعُمُرِ**؛ هر که را خدای شست^۱ سال عمر دهد عذر برانگیخته باشد با او در باب عمر. و رسول - علیه السلام - گفت: **أَعْمَارُ أَقْنَى مَا بَيْنَ السِّتِينَ إِلَى السَّبْعِينَ وَأَقْلُهُمْ مَنْ يَجُوزُ ذَلِكَ**، گفت: عمرهای اتم^۲ من میان شست^۱ و هفتاد باشد، و از هفتاد بس کس بر نگذرد. و شاعر پارسی از این جا گفت^۳ همانا:

ز هفتاد بر نگذرد بس کسی از این دور چرخ آزموده^۴ بسی
و رسول - علیه السلام - گفت: **مُعْتَرِكُ الْمَنَابِ مَا بَيْنَ السِّتِينَ إِلَى السَّبْعِينَ**؛
کالزارگاه^۵ مرگ^۶ میان شست^۱ و هفتاد باشد. [و قال الشاعر، شعر:

مَا بَعْدَ سِتِينَ سَوَى رَحْلَةٍ نَشَدُ فِيهَا أَزْجُلُ السُّوقِ
فَالذَّهْرُ رَامٌ وَالرَّذَى سَهْمَةٌ وَعَقْدُ سِتِينَ عَلَى السُّوقِ^۷
وَجَاءَ كُمْ النَّذِيرُ، گفتند: به این نذیر پیغامبر را خواست. زید بن علی گفت:
قرآن را خواست، عکرمه و سفیان غنینه و وکیع و حسین بن الفضل گفتند: پیری
خواست. [و شاعر در این معنی می گوید، شعر:

رَأَيْتُ الشَّيْبَ مِنْ نُذُرِ الْمَنَابِ لِصَاحِبِهِ وَحَسْبُكَ^۸ مِنْ نَذِيرٍ
فَخُذْ لِلشَّيْبِ أَهْبَةَ ذِي وَقَارٍ فَلَا جَلْفٌ يَكُونُ مَعَ الْقَنِيرِ
وَقَالَ آخِرُ، شعر:

وَفَائِلَةٌ تُبَيِّضُ وَالْفَوَانِي نَوَا فِرْعَنْ مُعَابِنَةَ الْقَتِيرِ^۹
فَقُلْتُ لَهَا الْمَشِيبُ نَذِيرٌ غَمَرِي وَلَسْتُ مُسَوِّدًا وَجْهَ النَّذِيرِ^{۱۰}
آنکه گفت: **قَدْ وَفَّقُوا**؛ بچشی عذاب که ظالمان را یاری و یاورى نخواهد بودن.

۱ - آج، لب : شمت.

۲ - آج، لب، افزوده: که شعر.

۳ - دا، آج، لب : کارزارگاه.

۴ - آج، لب: مرد بامرگ؛ اساس در حاشیه یا خطی دیگر افزوده: یا مرد.

۵ - آج، لب : التوق.

۶ - آج، لب : وحبک.

۷ - آج، لب : امیر.

۸ - دا: در این گفت؛ آج، لب: از آن جا گفت.

۹ - دا، آج، لب : آزمودم.

۱۰ - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

۱۱ - آج، لب : خَلَفَ.

۱۲ - اساس و آب، ندارد؛ از دا افزوده شد.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، گفت: خدای است داننده غیب آسمان و زمین^۱ آنچه پوشیده باشد و بمثابة غایب باشد از آنان که عالم به علم باشند؛ و او داناست به اسرار دلها و آنچه در دلها پوشیده است از دیگران.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ، گفت: او آن خدای است که شما را خلیفه کرد در زمین، چون جان را هلاک کرد. و گفتند: مراد آن است که اهل هر عصری خلیفه قرن گذشته اند. فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ؛ و هر که کفر آورد کفرش بر اوست؛ یعنی او را زیان دارد، دگر کس را زیان ندارد. وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ؛ و کافران را کفرشان نمی فزاید [گفت: ۵
إِلَّا زِيَانَكَارِي]^۲.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُفْم ، گفت، بگوای محمد این کافران را: دیده هستی و دانسته^۳ این بتان را که شما ایشان را به اتبازان خدای کرده ای در عبادت یا در قسمت مال؟ فی قوله: وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا - الآية. آرونی ، گفت: با من نمای تا ایشان از زمین چه آفریده اند یا ایشان را در آفریدن آسمان و زمین چه [۴۶ - پ] نصیب است و چه شرکت^۴ و انبازی؟ آم^۵ اتیناهم کتاباً ؛ یا ما ایشان را کتابی دادیم که این سخن از آن جا می گویند فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ ؛ ایشان بر حجج بیّنات اند^۶ از خدای تعالی، آنکه گفت: بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ؛ بل، این ظالمان بعضی بعضی را جز وعده غرور نمی دهند و بر هیچ^۷ حاصل نه اند. و آیت وارد است مورد احتجاج و حجت انگیزان بر کافران.

۲۰

۱ - دا، افزوده: یعنی.

۲ - اساس و آب بجای عبارات داخل قلاب که از دا آورده ایم، دارد: كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا؛ نیز فزاید کافران را کفرشان بنزدیک خدای إِلَّا؛ مگر مقت و بغض و دشمنی و زیانکاری. که اندکی مشوش می نماید.

۳ - دا: دانسته ای.

۴ - سورة انعام (۶) آیه ۱۳۶.

۵ - آج، لب: شرک.

۶ - دا، آج، لب: و بیّنات اند.

۷ - دا، آج، لب: هیچ چیز.

إِنَّ اللَّهَ يُمِيسُكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، گفت: خدای - جلّ جلاله - آسمان و زمین می دارد از آن که بزیل باشد^۱. و قوله: أَنْ تَزُولَا ، در او دو وجه است، چنان که برفته است^۲... أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ^۳... وَأَنْ تَضِلُّوْا^۴... و مانند این. یکی آن که: جَفْظاً مِنْ أَنْ تَزُولَا. و وجه دیگر^۵ آن که: لِئَلَّا تَزُولَا؛ تا بزیل نباشند^۶. وَلَئِنْ زَالَتَا ؛ و اگر بزیل باشند^۷، إِنَّ أَفْسَكَهُمَا ، ای مُأَفْسَكَهُمَا ؛ کس بتدارد^۸ پس از او، یعنی جز او؛ چنان که یکی از ما گوید: إِنِّي أَطِيعُكَ ثُمَّ لَا أَطِيعُ أَحَدًا مِنْ بَعْدِكَ ، ای ؛ غَيْرَكَ. و «مِنْ» اول زیاد است ، مُؤَكِّدَةٌ لِلتَّقْيِ ، و «مِنْ» دَوِّمِ ابتدای غایت است. إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا ؛ که خدای تعالی بُردبار و آمرزنده بود و است^۹.

مُغْفِرِهِ روایت کرد از ابراهیم که: یکی از جمله اصحاب عبدالله مسعود از نزد او برفت به کَعْبُ الْأَحْبَارِ تا از او علم آموزد. چون باز آمد عبدالله او را گفت: بیارتا چه آموخته ای از کَعْبُ؟ گفت: شنیدم که می گفت: آسمان بر قطبی می گردد چون قطب آسیاه^{۱۰} و آن قطب بردوش فرشته ای است. عبدالله گفت: بایستی تا رحلت کنی و این علم بیاموزی، دروغ گفت کعب و او جهودی رها نکرده است، خدای تعالی گفت: إِنَّ اللَّهَ يُمِيسُكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا ؛ و اگر آسمان گردنده بودی زایل بودی.

وَأَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ ؛ سوگند خوردند به خدای غایت سوگندشان. سبب نزول آیت آن بود که پیش از بعثت رسول کفار قریش می شنیدند که جهودان پیغامبران خود را تکذیب کردند، گفتند: لعنت بر جهودان و ترسایان باد که پیغامبران را دروغ^{۱۱} داشتند؛ به خدای که اگر پیغامبری به ما آید ما او را تصدیق کنیم، و از ایشان و از هر یکی از ایشان ره یافته تر باشیم. چون خدای تعالی محمد را بفرستاد و ایشان

۱ - آج، لب: زایل باشد.

۲ - دا، آج، لب، افزوده: فی قوله.

۳ - سورة نحل (۱۶) آیه ۱۵ و سورة لقمان (۳۱) آیه ۸۰.

۴ - سورة نساء (۴) آیه ۱۴ و ۱۷۶.

۵ - دا، آج، لب: دیگر.

۶ - دا: نباشد.

۷ - آج، لب: بتدارد آن را؛ دا: ینه دارد آن را.

۸ - دا: آمرزگار بوده است؛ آج، لب: برد و بار است و آمرزنده کار.

۹ - دا: بدروغ.

۱۰ - دا، آج، لب: آسیا.

کافر شدند و تکذیب کردند او را، خدای تعالی به تقریب ایشان این آیت فرستاد: وَ أَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ، گفت: سوگند خورند غایت سوگند^۱ که اگر پیغامبری به ایشان آید ره یافته تر باشند از هریکی از جهودان و ترسایان. فَلَمَّا جَاءَهُمْ؛ چون به ایشان آمد پیغامبری، و آن محمد بود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ^۲ - [۴۷ - ر]، مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا؛ نیفزود ایشان را إِلَّا نفرت و رمیدن و قبول ناکردن. ومعنی آن که: نیفزودند ایشان عند بعثه^۳ و دعوت او إِلَّا نفور، چنان که در نزول سورت بیان کردیم فی قوله: إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ^۴ - الآیات.

إِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ، نصب او بر مفعول له است؛ و گفتند بر مصدری محذوف الفعل، یعنی؛ اسْتَكْبَرُوا استکباراً. و قول اول روشن تر است و بهتر برای تکبر و تعظیم در زمین. وَمَكْرَ السَّيِّئِ، و برای مکر بد، یعنی برای فعل قبیح. کلبی گفت: اجتماع ایشان خواست بر کفر، و گفتند منع ایشان بود اتباع خود را از ایمان به رسول و متابعت او. و این، صورت «اضافة الموصوف الى صفته» دارد. و در معنی نه چنین است؛ و این را مثال بسیار است. منها قوله: وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ^۵. و قولهم: مسجد الجامع، و بقلة الحمقاء، و دار الآخرة، علی تأویل حق^۶ العلم اليقین؛ و مسجد الموضع الجامع، و بقلة الحجة^۷ الحمقاء، و دار الحیوة الآخرة.

وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ، گفت: در نرسد مکر بد مگر به اهلش. والحق؛ اللحق والتزول والاحاطة. و این آن بود که ایشان انداختند که رسول را - علیه السلام - به مکر بکشتند خدای تعالی مکر ایشان با نحرایشان گردانید و روز بدر همه را جمع کرد تا به دست رسول - علیه السلام - کشته شدند. و از جمله قرا حمزه خواند: و مکر السیئ؛ به تخفیف همزه اول بی تشدید، و باقی قرا مشدداً خواندند.

۱ - دا: سوگندشان.

۲ - دا، افزوده: و علی آله، آج، لب: و آله و سلم.

۳ - دا: بعثت.

۴ - سورة توبه (۹) آیه ۱۲۴ و ۱۲۷.

۵ - دا: إِلَّا نُفُورًا.

۶ - آج، لب: اضافت الموصوف است الى صفته.

۷ - سورة حاقه (۶۹) آیه ۵۱.

۸ - آج، لب: الجته.

۹ - آج، لب: لحق.

۱۰ - دا: به تشدید؛ آج، لب: به تشدید مشدداً.

۱۱ - دا: بردست.

در خبر هست که کعب الاحبار عبد الله عباس را گفت، در توریت هست که: مَنْ حَفَرَ حُفْرَةً وَقَعَ فِيهَا؛ هر که اوچاهی بکند در آن جا افتد. عبد الله گفت: مانند این در قرآن دانی تا، کجاست؟ قوله تعالى: وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. زهري گفت: ما را روایت کردند که رسول - علیه السلام - گفت: مکر مکنی و ما کرا معاونت مکنی که خدای تعالی می گوید: وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ؛ و بنی مکنی و باغیان را معاونت مکنی که خدای تعالی می گوید: ... إِنَّمَا تَغِيكُم عَلَى أَنْفُسِكُمْ^۱ ... و عهد مشکافی و عهد شکافان را معاونت مکنی که خدای تعالی می گوید: ... فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ^۲ ...

فَهَلْ يَنْظُرُونَ، آنکه گفت: این کافران انتظار می کنند الا سنت و طریقت اولینان و پیشنگان^۳ را از عذاب و هلاک. و «نظر» در آیت به معنی انتظار است. آنکه گفت: قُلْنَ تَجِدِ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا؛ نیابی تو ای محمد سنت و نهاد خدای را تبدیل و تغییری و نه نیز تحویل و گردانی، یعنی عادت [۴۷- پ] خدای تعالی در این باب تبدیل و تحویل نپذیرد از عذاب کفار، إِمَّا فِي الدُّنْيَا أَوْ فِي الْآخِرَةِ.

آنکه بر سبیل تذکیر و تقریع گفت: أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ؛ نمی روند این کافران در زمین تا بنگرند و اندیشه کنند عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از کافران و ایشان از اینان به قوت سخت تر بودند؟ و نصب «قُوَّة» بر تمییز باشد. آنکه گفت: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ؛ و خدای را عاجز نکند هیچ چیز در آسمان و زمین. و این «لام» مؤکد نفی است فی قولهم: مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ كَذَا. و «مِنْ» زیادت است. إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا؛ که خدای - جل جلاله - فیما لَمْ يَزَلْ عالم و قادر بود و آست^۴.

آنکه وصف رحمت و کرم خود کرد، گفت: وَلَوْ يُرِيدُ اللَّهُ الْفَسَادَ لَوَلَّى السُّبُوتَ؛ اگر خدای بگيرد مردمان را به آنچه کرده باشند بر پشت زمین، هیچ جانور را رها نکند. و قوله: عَلَى ظُهُورِهَا، ضمیر قبل الذکر است، اِتِّكَالًا عَلَى وَضُوحِ الْمَعْنَى وَ زَوَالِ

۱- آج، لب: افتد. ۲- سورة یونس (۱۰) آیه ۲۳.

۳- اساس، آب، دا: و مَنْ؛ با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۴- سورة فتح (۴۸) آیه ۱۰. ۵- آب، دا، آج، لب: پیشنگان.

۶- دا، آج، لب: بوده است.

اللَّبِيسِ، ای؛ عَلٰی ظَهْرِ الْأَرْضِ. و مثله مَا تَرَكْ عَلَيْهَا، ای؛ عَلٰی الْأَرْضِ. وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى؛ وَلٰكِنْ تَأْخِيرِ مِی كند ایشان را تا به وقتی نام زده^۱.

عبدالله عمر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: چون خدای تعالی عذابى به قومى فرستد آنان را که در میان ایشان باشند عذاب کند، آنکه روز قیامت هریکى را عَلٰی حَسَبِ عَمَلِهِ - برانگیزد. و معنی خَبَرِ آن است^۲ که آن عذاب مستحقان را عقوبت بود و نامستحقان را امتحان و ایشان را بر خدای تعالی اعواض^۳ باشد.

وَقَتَادَةَ گفت در این آیت که: خدای تعالی آنچه در این آیت گفت باقو[م نوح] کرد تا همه جانوران هلاک شدند^۴ الا آنان که در کشتی بودند. عبدالله مسعود گفت: بیم آن است که جُعَل را در سوراخش عذاب کند به گناه بنی آدم. و آنس گفت: ۱۰ ضَب در سوراخ خود به گرسنگی می میرد از گناه بنی آدم. ابن کثیر گفت: مردی امر معروف می کرد بر کسی؛ مردی بگذشت، او را گفت: رها کن که ظلم جز ظالم را زیان ندارد؛ ابوهریره بشنید، گفت: دُرُوغ می گویی. به خدایی که جان من به امر اوست که مرغ در آشیانه^۵ خود به گرسنگی بمیرد از ظلم بنی آدم. ابو حمزة الثمالی گفت: معنی آن است که خدای تعالی به شومی گناه آدمی باران آسمان^۶ باز گیرد تا ۱۵ همه جانوران هلاک شوند.

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ چون وقت مرگشان درآید، خدای تعالی به بندگانش عالم است و بینا که کیست که عذاب او بپروجه عقوبت بُود به استحقاق و کیست که عذاب [۴۸-ر] او بپروجه امتحان بُود تا عوض دهد او را بر حسب آنچه به او رسیده باشد از آلام^۸.

۱- نام زد.

۲- بدان است.

۳- آج، لب؛ اعراض.

۴- بانوجه به داء آج، لب، تصحیح شد.

۵- داء؛ شوند.

۶- داء، آج، لب؛ در آشیانه.

۷- داء، آج، لب؛ از آسمان.

۸- داء، افزوده؛ وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ.

سورة يس

این سورت مکی است بر قول حسن و قتاده و مجاهد، و در او ناسخ و منسوخ نیست. عبدالله عباس گفت: یک آیه مدنی است و آن این است که: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ** ^۱، و هشتاد و سه آیت است در عدد کوفیان، و هشتاد و دو در عدد بصریان و مدنیان. و هفتصد و بیست و نه کلمت است و سه هزار حرف است.

و روایت است از آنس که رسول - علیه السلام - گفت: **إِنْ يَكُلُّ شَيْءٌ قَلْبًا وَ إِنْ قَلَبَ الْقُرْآنَ يَسْ**، **فَنْ قَرَأَهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ عَشْرَ مَرَّاتٍ**، گفت: هر چیزی را دلی هست و دل قرآن سورت یس است. **آلَا؟** و هر کس که این سورت بر خواند خدای تعالی او را بنویسد به خواندن این سورت ثواب آن که قرآن ده بار بخوانده باشد.

عایشه ^۲ روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: در قرآن سورتی است که شفاعت کند خواننده اش ^۳ را و پیامرزد گوش دارنده اش ^۴ را؛ **آلَا** و آن ^۵ سورة یس است. و راوی خبر گوید که رسول - علیه السلام - گفت: سورة یس **مُعِمَّة** است. گفتند: یا رسول الله **مُعِمَّة** چه باشد؟ گفت: آن که صاحبش را عام گرداند او را خیر دنیا و آخرت، ^۶ دفعه است و قاضیه است؛ دفع کند از صاحبش همه بدیها و روا کند او را حاجت هایش ^۷. **آلَا** و هر که این سورت بخواند او را بیست حج بنویسند؛ و هر که بشنود او را هزار دینار بنویسند در سبیل خدای؛ و هر که بنویسد و بشوید و آبش باز خورد، هزار دار و در شکم او شود و هزار یقین در دل او

۲ - دا، افزوده: رضی الله عنها.

۴ - اساس و آب: دارنده اش؛ دا: دارنده یس.

۶ - دا، آج، لب، افزوده: و این سورت.

۱ - سورة یس (۳۶) آیه ۴۷.

۳ - اساس و آب: خواننده اش؛ دا: خواننده یس.

۵ - آج، لب: **آلَا** آن.

۷ - دا، آج، لب: همه حاجتها.

شود و هزار قربت و هزار رحمت، و هر دردی و علتی^۱ که در دل او باشد بیرون آید^۲.

ابن کعب روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت که: هر که سورت یس بخواند برای خدای تعالی، خدا او را بیمارزد و چندان مزد دهد او را که ثواب آن کس که او دوازده بار قرآن بخواند، و هر آن بیمار که بر بالین او یس بخوانند به عدد حرفی^۳ ده فریشته فرود آیند و از پیش او صف زنند و بر او [۴۸-پ] صلات فرستند^۴ و استغفار می کنند برای او و به قبض روح او حاضر آیند و به غسل او؛ و در قفای جنازه او بروند و بر او نماز کنند و به دفن او حاضر آیند، و هر آن بیمار که او سورت یس بخواند در سكرات مرگ، ملک الموت جان او بر ندارد تا رضوان او را شربه ای^۵ از بهشت نیارد و شربت^۶ باز خورد، بر بستر بمیرد سیراب باشد^۷؛ و زنده کنند او را و سیراب باشد و حسابش کنند و او سیراب باشد و به حوض هیچ پیغامبر محتاج نباشد تا به بهشت شود و او سیراب بود.

و ابوهریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت یس بخواند در شب، در روز آید و گناهان آمرزیده. انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورة یس بخواند در گورستان، خدای تعالی تخفیف کند عذاب ایشان^۸ آن روز و به عدد مردگان آن گورستان او را حسنات بنویسد^۹. یحیی بن ابی کثیر گفت: ما را روایت کردند که هر که او سورت یس بخواند بامدادان روز همه روز شادمان باشد و هر که نماز شام بخواند همه شب شادمان باشد^{۱۰}.

۱- ۱۵: علتی.

۲- ۱۵: آرند.

۳- آب، دا، آج، لب: هر حرفی؛ در اساس نیز با قلمی متفاوت از متن افزوده شده است.

۴- دا، آج، لب: می فرستند.

۵- اساس و آب: شربه ی؛ دا: شربه.

۶- دا، آج، لب: و او آن شربت.

۷- دا: و بمیرد سیراب.

۸- دا: از ایشان.

۹- دا، آج، لب: بنویسد.

۱۰- آج، لب افزوده: قوله تعالی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام ایزد بخشاینده و بخشایش کرد^۱

- آیه ۱ یس ؛ به حق این سورت.
- آیه ۲ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ و قرآن محکم.
- آیه ۳ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ؛ که تو از فرستادگانی.
- آیه ۴ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ؛ برره راست.
- آیه ۵ تَنْزِيلَ الْكَرِيمِ ؛ فرستادن خدای غالب بخشاینده^۲.
- آیه ۶ لِيُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ؛ تا بترسانی^۳ قومی را آنچه بترسانیدند پدر ایشان^۴، ایشان غافل اند^۵.
- آیه ۷ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ؛ درست شد گفتار بر بیشترین ایشان، ایشان نمی گروند.
- آیه ۸ إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ ؛ ما کردیم در گردنهای ایشان غلّهای آن تا به زنخدانهاست؛ ایشان سر برداشته اند.
- آیه ۹ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ؛ و کردیم از پیش ایشان سدّی و از پس ایشان سدّی چشم ایشان پوشیده کردیم، ایشان نمی بینند.
- آیه ۱۰ وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ؛ [۴۹ -] راست است
برایشان اگر بترسانی ایشان را و اگر نترسانی ایشان ایمان نیارند.

۱ - کذا در اساس و آب ؛ دا، لب ؛ به نام خدای بخشاینده مهربان.

۲ - دا ؛ این فرستاده خدای بی همتای بخشاینده است.

۳ - دا ؛ تا نویسم کنی ؛ آج ؛ لب ؛ تا بیم نمایی.

۴ - دا ؛ پدران ایشان را بیم نکرده باشند ؛ آج ؛ لب ؛ بیم نمودند پدران ایشان را.

۵ - اساس و آب ؛ غافل اندر ؛ با توجه به نسخه بدلها و ترجمه مجدد آیه در متر تفسیر تصحیح شد.

آیه ۱۱ **إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ**
 ؛ تو ترسانی آن را که بشنود و بترسد از خدای درنهان، مرده او را به
 آمرزش و مزدی با کرامت^۱.

آیه ۱۲ **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ**؛ ما زنده کنیم مردگان را و بنویسیم آنچه در پیش فکند و باشند و اثرهای
 ایشان، و همه چیزی بشمریم آن را در کتابی روشن.

آیه ۱۳ **وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ**؛ بزنی برای ایشان
 مثلی، اهل آن شهر چون آمدند به ایشان پیغامبران.

آیه ۱۴ **إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَهُكُم مُّرْسَلُونَ**؛ چون
 بفرستادیم به ایشان دو کس را بدروغ داشتند ایشان را، عزیز بکردیم به سه ام^۲،
 گفتند: ما به شما فرستادگانیم.

آیه ۱۵ **قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ**؛
 گفتند: نیستی شما إلا آدمی چون ما^۳ و نفرستاد خدای هیچ چیز، نیستی شما إلا که
 دروغ می گویی.

آیه ۱۶ **قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَهُكُم لَمُرْسَلُونَ**؛ گفتند: خدای ما داند که ما به شما
 فرستادگانیم.

آیه ۱۷ **وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ**؛ و نیست بر ما إلا رسانیدن روشن.

آیه ۱۸ **قَالُوا إِنَّا نَطْهَرُكُمْ لَكُمْ لَيْنِ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ**؛
 گفتند: ما قال بد گرفتیم^۴ به شما اگر باز نه ایستی رجم کنیم^۵ شما را و برسد^۶ شما
 را از ما عذابی دردناک.

آیه ۱۹ **قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ**؛ گفتند: قال^۷ شما

۱- د: بزرگ.

۲- سه ام / سوم.

۳- د: مگر آدمیانی مانند ما.

۴- د، آج، لب: گرفتیم؛ که بر متن راجع است.

۵- د: سنگار کنیم؛ آج، لب: به سنگ کشیم.

۶- د: بساید.

۷- د، آج، لب: قال بد.

باشماست اگر باده دهند شما را بل شما قومی اسراف کننده ای.^۱

آیه ۲۰ وَجَاءَ مِنْ أَفْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ؛ آمد از دورتر

شهر مردی می تاخت^۲، گفت: ای قوم پیروی^۳ کنی پیغامبران را.

آیه ۲۱ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ [۴۹-پ] أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ؛ پی روی^۴ آن را که

نمی خواهد از شما مزدی و ایشان راه یافتگان اند.

آیه ۲۲ وَمَالِيَ لَا أُعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ؛ و چیست مرا که نمی پرستم^۵ آن

را که بیافرید مرا و با او برند شمارا.

آیه ۲۳ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ إِلَهَةً إِنْ يَرِدْني الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ

لَا يُنْقِذُونِ ؛ بگیرم جز از او خدایانی که اگر خواهد مرا خدای بگزندی، سود نکند^۶ از

من شفاعت ایشان چیزی و نرهانند مرا؟

آیه ۲۴ إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ؛ من پس در گمراهی^۷ باشم روشن.

آیه ۲۵ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ؛ من ایمان آوردم به خدای شما بشنوی از من.

آیه ۲۶ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ؛ گفتند: در شود در بهشت، گفت:

ای کاشک قوم من بدانندی.

آیه ۲۷ بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ؛ به آنچه بیامرزد مرا خدای من و

کرد مرا از جمله گرامیان^۸.

آیه ۲۸ وَمَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ؛ و

نفرستادیم بر قوم او از پس از لشکری^۹ از آسمان و نیز نفرستیم.

آیه ۲۹ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ؛ نباشد آلا بانگی یکی که

بنگری ایشان^{۱۰} مرده باشند.

۱- اساس و آب: اسراف کننده؛ دا: اسراف کنندگانید.

۲- دا: که می شافت.

۳- پی روی/ پیروی کنید؛ دا: پیروی کنی.

۴- کذا در اساس: آب ؛ نمی پرستم ؛ دا: نه پرستم ؛ آج، لب ؛ پرستم.

۵- دا: باز ندارد.

۶- دا: گرامی کردگان.

۷- دا: مگر آوازی که همی ایشان.

۸- دا: از پس او هیچ لشکری.

۹- دا: گرامی.

- آیه ۳۰ يَا خَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ ای دریغ بر
بندگان! نمی آید به ایشان هیچ پیغامبری و الا ایشان از او فسوس می دارند.
- آیه ۳۱ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ؛ نمی بینند که
چند هلاک کردیم پیش ایشان^۱ از خلائق که ایشان با ایشان نمی آیند؟
- آیه ۳۲ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ؛ و نیستند مگر جمله ایشان جماعتی نزدیک
ما حاضر کرده.

- قوله تعالى: يَسْ، قرأ در این کلمت خلاف کردند: حمزه و کسائی و جماعتی^۲
و خلف و عاصم در بیشتر روایات^۳ یاسین خواندند، جز که کسائی امالة صریح کرد
و دیگران از اینان [۵۰-ر] بین بین، و باقی قراء اماله نکردند به «یا» مفتوح خواندند، و ابو
عمر و [و] حمزه و ابو جعفر و عاصم در بیشتر روایت اظهار «نون» کردند از یاسین
و «نون» ساکن خواندند. و راویان، نافع و ابن کثیر در این مختلف شدند و در شاذ، قراء
شواذ به فتح «نون» و ضم و کسر او خواندند، تشبیهاً به آئین و مُنْذ و اَمْس.^۴
- مفسران در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند: قسم است، عبدالله عباس
گفت: معنی آن است که یا انسان، به لغت طی، یا آدمی. ابوالعالیه گفت: یا رَجُل،
ای مرد! سعید جبیر گفت: یا محمد؛ دلیلش قوله: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ^۵، و قوله:
سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ^۶.
- وقال السيد الحميري:

- يَا نَفْسُ لَا تَمْنَحِي^۷ بِالنُّصْحِ مَجْتَهَدًا عَلَى التَّوَدُّعِ إِلَّا آلَ يَاسِينَ
ابوبکر و راق گفت: یا سید البشر^۸. اگر گویند چرا «یس» آیتی می شمارند
و «طس» نمی شمارند، گوئیم: برای آن که «طس» بر وزن «قابیل» و «هابیل» است^۹.

۱- دا، آج، لب: پیش از ایشان.

۲- کذا در اساس و آب، دا، آج، لب: ندارد.

۳- دا، آج، لب افزوده: به امالة الف.

۴- یا توجه به نسخه بدلها افزوده شد.

۵- سوره یس (۳۶) آیه ۳.

۶- سوره صافات (۳۷) آیه ۱۳۰.

۷- اساس: بمنحی؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۸- اساس: البشر، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۹- کذا در اساس، آب و دا، آج، لب: یس.

از اسماء مفرده واسم مفرد آیتی نباشد، چه معنی ندارد و «یاسین» نه چنین است، برای آن که «یا» که در اول است حرف ندا را می ماند بمنزله قولک: یَا زَیْد! و چون مشتبّه^۱ باشد به این جمله ای^۲ کلام بود مفید؛ و چون فایده دهد، آن را آیتی توان شمردن^۳. دیگر آن که مطابق سر آیات است.

۵ قوله: وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، «واو» بلاخلاف، قسم است؛ یعنی به حق این قرآن محکم، ومثله قوله: كِتَابٌ أُخْكِمَتْ آيَاتُهُ... وجواب قسم «إِنَّ» است.^۴
إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ که تو از پیغامبرانی و از فرستادگانی. و این جواب آن است که کافران گفتند: لَسْتَ مُرْسَلًا.
عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، التقدير: وَأَنْتَ^۵ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ و توبرره^۶ راستی و بردین حق. ۱۰

تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، کوفیان خواندند و ابن عامر: تَنْزِيلٌ، منصوب بر مصدر از فعلی مقدر، ای؛ تَزَلَّ، و باقی قرآ به رفع بر خبر مبتدای محذوف، ای؛ هُوَ تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. و معنی «مُنَزَّلٌ»^۷ باشد، یعنی؛ این قرآن فرو فرستاده خداست و لکن وصف مصدر کرد مبالغت را، کقولهم: رَجُلٌ عَذْلٌ وَ زَوْزٌ وَ صَوْمٌ؛ یعنی؛ این قرآن فرستاده خدای عزیز بخشاینده است. ۱۵

لِيُنذِرَ قَوْمًا، «لام» تعلق دارد به فعلی که تنزیل بر او دلیل می کند، ای؛ تَزَلَّ اللَّهُ عَلَيْكَ لِيُنذِرَ؛ خدای این قرآن بر تو فرستاد تا بترسانی به او گروهی را آنچه پدران ایشان را از آن بترسانیدند؛ و آن عذاب است، چه ایشان غافل اند و بی خبر. و «ما» موصوله است فی قوله: مَا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ. و گروهی گفتند: «ما» نفی است، یعنی گروهی را بترسانی که پدران ایشان را نترسانیدند و در روزگار فترت که پیغامبر^۸

۲- اساس و آب: جمله ای.

۴- آج، لب: دیگر.

۶- دا: «انگ» است؛ آج، لب: آنست که.

۸- دا، آج، لب: راه.

۱۰- آج، لب: پیغمبر.

۱- دا، آج، لب: مشبه.

۳- دا، آج، لب: شمرد.

۵- سورة هود (۱۱) آیه ۱.

۷- لب: آنکه.

۹- دا: مُنَزَّلٌ.

نبود. و بر قول اول [۵۰-پ] «ما» اسم باشد و محلّ او نصب بُود بر مفعول دُوم لِتُنذِرَ والتقدير: لِتُنذِرَ قَوْمًا شَيْنًا أَوْ عَذَابًا أَنْذَرَهُ أَبُوهُمْ. و «ما» نكرة موصوفة باشد و بر قول دُوم «ما» حرف باشد و محلّ او بافعل هم نصب باشد، عَلَى كونه صِفَةً لِقَوْمٍ، والتقدير: غَيْرَ مُنْذِرِينَ^۲ أَبُوهُمْ.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ، آنکه خبر داد که واجب شد کلمه عذاب بر ۵
بیشترین آنها^۳ که ایمان نخواهند آوردن.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي آغْثَائِهِمْ أَغْلَالًا، گفت: ما غُلّها در گردنهای ایشان کردیم، و آن غُلّها تابه زنخدانهای^۴ ایشان برسیده است. و گفتند: معنی آن است که: جَعَلْنَا أَيْمَانَهُمْ فِي آغْثَائِهِمْ أَغْلَالًا؛ ما دستهای ایشان به غلّ گردنهای ایشان کردیم. و لکن بیفگند، لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ. و ایشان حذف بسیار کنند، چون در کلام دلیل باشد؛ چنان که شاعر گفت: ۱۰

وَمَا أَدْرَى إِذَا يَسْمَعْتُ أَرْضًا أُرِيدُ الْخَيْرَ أَتَيْتُهَا
[ء] أَلْخَيْرُ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ أَمِ الشَّرُّ^۵ الَّذِي هُوَ يَبْتَغِينِي

و تقدیر آن است که: أُرِيدُ الْخَيْرَ وَاحْتَرُ الشَّرَّ به^۶ تا تواند گفتن^۷ که «اینها» جز ۱۵
که ذکرش بیفگند^۸؛ «اینها» دلیل بود بر ایشان.

فَهُمْ مُقْتَحُونَ؛ ایشان مُقْتَح اند. و مُقْتَح آن بُود که سر بر دارد و چشم بر هم نهاده بُود، و بَعِيرٌ قَامَحٌ، شتری را گویند^۹ که چون آب خورد سر بر دارد. [وقال، شعر:]

وَنَحْنُ عَلَى جَوَانِبِهَا قُعُودٌ نَغْضُ^{۱۰} الظُّلُوفَ كَالْإِبِلِ الْقِمَاجِ^{۱۱}

مجاهد گفت: سر برداشته اند و چشمها رها کرده. اما معنی آیت در او دو قول ۲۰

۱ - اساس: انزوتنه به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۲ - اساس: غیره منذرین به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۳ - دا: آنان.

۴ - دا، آج، لب: زنخهای.

۵ - دا، آج، لب افزوده: شعر.

۶ - از دا، افزوده شد.

۷ - دا، آج، لب: آنا.

۸ - آج، لب: البشر.

۹ - دا، آج، لب: ندارد.

۱۰ - دا: گفت.

۱۱ - دا، آج، لب، افزوده: چون.

۱۲ - دا، آج، لب: گویند شتری را.

۱۳ - اساس و آب: ندارد، از دا افزوده شد.

۱۴ - آج، لب: یغص.

گفتند: یکی آن که کنایت است و عبارت^۱ بر طریق مبالغت از جهل و عناد و نفور ایشان از ایمان، تاپنداری ممنوع اند از آن به غُل و قید که به هیچ وجه تن در^۲ نمی دهند و اختیار نمی کنند.

و قَوِّتْ این قول آیت که از پس اوست، من قوله: وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا. ۵
الآية. و معنی هر دو آیت یکی است، یعنی از روی تشبیه به آن مانند که ممنوع باشند به غُل و قید و به سَد از پس و پیش، چنان که او تصرف نتواند کردن، پنداری که اینان نیز ایمان نمی توانند آوردن. و آنچه مانع ایشان است از ایمان، جهل است و سوء^۳ اختیار و خدای تعالی در دگر^۴ آیت مصرح گفت: این بر وجه تشبیه است فی قوله: ...
كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ^۵ وَقَرَأَ^۶... و مانند این أَفْوَه الْأَيْدِ^۷ گفت و ذکر غُلّی^۸ و قید کرد: ۱۰

كَيْفَ الرُّشَادُ إِذَا مَا كُنْتَ فِي نَسْفٍ لَهُمْ عَنِ الرُّشْدِ أَغْلَاكَ وَاقْبَادُ
وجه دیگر آن است که آیت خاص است و آن را سبب نزول است^۹؛ و آن، آن است که جماعتی مفسران گفتند: آیت در ابوجهل بن هشام آمد و مخزومی دیگر که ابوجهل سوگند خورد که اگر محمد نماز کند سر او به سنگ بکوبد. او پیامد و رسول - علیه السلام - نماز می کرد، برفت و سنگی [۵۱-ر] بزرگ بر گرفت و بیاورد تا بر محمد - علیه السلام - زند^{۱۰}. چون دست بر بالای سر برد^{۱۱} دستش بر گردن خشک شد مانند غُلّی و سنگ در دستش نویسید^{۱۲} پیامد و اصحابش را خبر داد به آنچه دیده بود چون با نزدیک ایشان آمد سنگ از دستش بیفتاد^{۱۳} و دستش با حال خود شد. مردی از مخزوم^{۱۴} گفت: من بروم و او را هم به این سنگ بکشم. سنگ بر گرفت و پیامد ۱۵

۱ - لب افزوده: است. ۲ - دا، آج، لب: در او.

۳ - آج، لب: سواء. ۴ - آج، لب: دیگر.

۵ - اساس و آب: أُذُنَيْهَا، با توجه به قرآن مجید و نسخه بدلها تصحیح شد.

۶ - سورة لقمان (۳۱) آیه ۷. ۷ - دا: الاودی.

۸ - دا، آج، لب: غُلّ. ۹ - دا، آج، لب: نزولی هست.

۱۰ - دا: بر محمد زند. علیه السلام: آج، لب: بر محمد زند.

۱۱ - دا: در بالا برد. ۱۲ - کذا در اساس، آب، آج، لب: دا: نویسید.

۱۳ - دا: بیوفتاد. ۱۴ - دا، آج، لب: بنی مخزوم.

و رسول - علیه السلام - در نماز بود سنگ بر بالا برد تا بر رسول زند چشمش تاریک شد چنان که رسول را ندید آوازش^۱ می شنید باز آمد و گفت: برفتم آوازش^۲ می شنیدم و او را نمی دیدم. چون^۳ قصد او کردم چیزی دیدم مانند شتری فحل که آهنگ من کرد، گفتمی^۴ مرا فرو خواهد بردن. خدای تعالی این دو آیت فرستاد در حق این دو شخص مخصوص به این مقصود^۵ بر این حال.

۵

و چون آیت را بر این حمل کنند تا و یلی نباید کردن^۶. و ابو عبیده^۷ قوت قول اول کرد، گفت: بر سبیل مثلی^۸ است و به استشهاد او گفت: مردی بود گنیت او ابو ذؤیب در جاهلیت، زنی را دوست داشت، چون در اسلام آمد^۹ آن زن بنزدیک او^{۱۰} آمد او امتناع کرد و گفت: حَرَّمَ الْإِسْلَامُ الزَّنا، آنکه این بیتها بگفت^{۱۱}:

فَلَيْسَ كَعَهْدِ^{۱۲} الذَّارِبِ أَمِ مَالِكٍ وَلَكِنْ أَحَابَطْتُ بِالرَّفَابِ السَّلَاسِلِ^{۱۰}
وَعَادَ الْفِتَى كَالْكَهْلِ^{۱۳} أَلَيْسَ بِفَائِلٍ مِثْلِي^{۱۱} سِوَى الْعَدْلِ شَبَّاءُ فَاْمُتْرَاحَ الْعَوَالِدِ^{۱۲}

مراد آن است که مامتنوع شدیم به موانع اسلام از تعاطی فسق و زنا بمانند کسی که بند و غل دارد. عکرمه گفت: مراد ظلمات و ضلالت است.

وقوله: وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا، گفت: ما از پیش ایشان سدّی کردیم و از پس ایشان سدّی، فَأَغْشَيْنَاهُمْ، آئی؛ جَعَلْنَا عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً، ای^{۱۴} الْغِطَاءُ وَالظُّلْمَةُ. و مثله قوله: ... وَجَعَلْنَا عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً...^{۱۵} ما^{۱۶} ایشان را کور کردیم. فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ؛ ایشان چیزی نمی بینند، بر آن دو تا و یلی که گفتیم.

۱ - دا، آج، لب: و آوازش.

۲ - دا، آج، لب: و آوازش.

۳ - دا، آج، لب: و چون.

۴ - دا، آج، لب: گفتمی.

۵ - دا: مخصوص به ایشان مقصود.

۶ - دا: ندارد.

۷ - اساس: ابو عبیده؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۸ - دا: مثل.

۹ - لب: ابی.

۱۰ - دا: اسلام آمد؛ آب: در اسلام آمدی؛ آج، لب: به اسلام آمد.

۱۱ - آج، لب: ندارد.

۱۲ - دا، آج، لب: افزوده: شعر.

۱۳ - دا: کعهدی.

۱۴ - اساس: کالعهدی؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱۵ - اساس: العدل؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱۶ - آج، لب: العوالد.

۱۷ - دا، آج، لب: و هی.

۱۸ - سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳.

۱۹ - لب: و.

وجهی دیگر^۱ گفتند، وآن آن است که لفظ ماضی است ومعنی مستقبل و تقدیر در هر دو آیت آن است که: **سَنَجْعَلُ** [فی اعناقهم أغلالاً یَوْمَ الْقِیَامَةِ، یعنی؛ روز قیامت ما غلها در گردن ایشان کنیم چنان که گفت: **إِذَا الْأَغْلَالُ**]^۲ **فِی أَعْنَاقِهِمْ** **وَالسَّلَاسِلُ یَسْبَحُونَ فِی الْحَمِیمِ ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ**^۳. وگفت: **خُذُوهُ فَعَلُوهُ. ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ**^۴. ودرشاذ عبدالله عباس و عکرمه خواندند: **فَاعَشَيْنَاهُمْ**^۵ بی عجم، **مِنَ الْإِعْشَى**^۶؛ ما ایشان را شب کور گردانیدیم.

آنگه خواست تا قطع طمع رسول کند از ایمان ایشان تا او دل عزیز خود در بند ایشان ندارد، گفت: **[وَ] سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** [۵۱-پ]، گفت: راست است برایشان اگر بترسانی ایشان را و اگر نترسانی^۷، و اگر دعوت کنی و اگر نکنی که ایشان ایمان نیارند از آن جا که معلوم است از سوء^۸ اختیار ایشان و اصرار ایشان بر کفر و بر جهل.

آنگه گفت: **إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ** - الآية، گفت: تو آن را ترسانی که او متابعت قرآن کند و از خدای تعالی ترسد در غیبت یعنی در خلوت. و مراد آن است که آن کس مستنفع باشد به **إِنْذَارِ**^۹ تو که به این صفت بود. آنگه گفت: **فَبَشِّرْهُ**؛ مرده ده او را به آمرزش و مزدی با کرامت. و این ثواب باشد مقرون به **إِعْظَام** و **إِجْلَال**.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَى، گفت: ما زنده کنیم مردگان را روز قیامت. **وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا؛** و باز نویسیم^{۱۱} آنچه کرده باشند و در پیش افکنده^{۱۲}. **وَأَنَّا لَهُمْ؛** و آنچه از ایشان باز ماند، و مثله قوله: **يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ**^{۱۳}. وقوله: **عَلِمْتُ**

۱ - دا؛ دیگر؛ آج، لب؛ دیگر آن که.

۳ - سورة مومن (۴۰) آیه ۷۶ و ۷۷.

۵ - دا، افزوده؛ به عین؛ آج، لب؛ یعنی و.

۷ - اساس، آب و دا؛ ندارد، یا توجیه به قرآن مجید و دیگر نسخه ها افزوده شد.

۸ - دا، افزوده؛ ایشان را.

۹ - آج، لب؛ سواء.

۱۱ - دا؛ نویسیم.

۱۲ - سورة قیامه (۷۵) آیه ۱۳.

۲ - اساس و آب افتادگی دارد، از دا افزوده شد.

۴ - سورة حاقه (۹۹) آیات ۳۰-۳۲.

۶ - دا؛ الإعشا.

نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ۱.

- ضحاک گفت و مغیره بن شعبه که آیت در بنی غذره^۲ آمد که از قبیله ایشان تا به مسجد مسافتی بود، خدای تعالی آیت^۳ فرستاد در حق ایشان و گفت: من آثار اقدام و خطوات ایشان می نویسم که به مسجد می شوند. جابر بن عبدالله انصاری گفت: از خانه های ما تا به مسجد مسافتی بود، ما خواستیم تا انتقال کنیم با جایی^۴ که پیرامن مسجد بود تا راه نزدیک باشد مارا. رسول - علیه السلام - گفت: یا بنی سلمه! شنیدم که عزم کرده ای^۵ که انتقال کنی با پیرا من مسجد تا راهتان نزدیک باشد! نمی دانی که شما را به هر خطوی^۶ ثوابی هست و چندان که راه^۷ دورتر باشد خطوات بیشتر باشد و چندان که خطوات بیشتر باشد ثواب بیشتر باشد؟ آنگه گفت: یا بنی سلمه! دیار گم فانیما یکتب انا ز گم^۸؛ و در سرایهای^۹ خود بباشی که آثار اقدام شما می نویسند. جابر گفت: چون از رسول - علیه السلام - این شنیدیم، خواستیم تا سرایهای ما^{۱۰} دورتر بودی از مسجد تا ثواب بیشتر بودی ما را.
- انس مالک گفت: در این آیه: ... وَتَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ ... و گفت: خطوات ایشان خواست به مسجد جامع روز آدینه. وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ و هر چیزی بشمرده ایم در امامی و پیشروی^{۱۱}؛ و آن لوح محفوظ است.
- ۱۵ وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ، آنگه گفت: یا محمد برای ایشان مثلی بزن^{۱۲} آن شهر را. گفتند: مراد^{۱۳} انطاکیه است. إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ؛ چون به ایشان آمدند رسولان ما، اهل سیر گفتند: عیسی - علیه السلام - دو رسول را [از]^{۱۴} [۵۲-ر] حواریان خود به مدینه انطاکیه فرستاد، برفتند چون نزدیک^{۱۵} شهر رسیدند پیری را

۱ - سوره انفطار (۸۲) آیه ۵.

۲ - اساس: غذره، با توجه به دا و کتب انساب تصحیح شد.

۳ - آج، لب: این آیت.

۴ - دا: خانه هایی؛ آج، لب: جایهایی.

۵ - اساس و آب: کرده های؛ دا: کرده؛ آج، لب: کرده اید.

۶ - دا: خطوه؛ آج، لب: خطوه.

۷ - دا: ره.

۸ - آج، لب: سرای.

۹ - دا: سرایها مان؛ آج، لب: سرایهای ما.

۱۰ - سوره یس (۳۶) آیه ۱۲.

۱۱ - آج، لب: افزوده: که روشن است.

۱۲ - دا، آج، لب: افزوده: اصحاب.

۱۳ - آج، لب: افزوده: اصحاب.

۱۴ - دا، آج، لب: بنزدیک.

۱۵ - اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

دیدند که گوسپندی چند^۱ را می چرانید، واو حبیب بود صاحب یس، بر او سلام کردند او جواب داد و گفت: شما که ای^۲؟ گفتند: ما رسولان عیسی ایم دعوت می کنیم شما را از عبادت اصنام با عبادت خدای تعالی. گفت: آیتی و دلیلی داری؟ گفتند: داریم، و آن آن است که به دعای ما خدای بیماران را شفا دهد و اکمه و أبرص را عافیه^۳ دهد. پیر گفت: مرا پسری است سالهاست تا بیمار است و بر بستر افتاده^۴ اگر او بر دست شما پیاده شود، من ایمان آرم به عیسی.

و به بعضی روایت گفتند: خود مؤمن بود به عیسی. گفتند: رواست. ایشان را به خانه برد، ایشان دعا کردند خدای تعالی عافیه^۵ داد او را و در حال تنه رُست شد و برخاست و بیرون آمد. و خبر ایشان در شهر فاش شد و هر کجا بیماری بود آمدی^۶ و استدعا کردی^۷ و ایشان دعا کردند^۸ و خدای راحت دادی^۹ تا بسیاری بیماران^{۱۰} بر دست ایشان شفا یافتند. ایشان را ملکی بود نام او سَلاخَن^{۱۱} و گفتند: انطبخش^{۱۲} و از جمله ملوک روم بود و بُت پرست بود، این خبر به او رسید. ایشان را بخواند و گفت: شما کیستی؟ گفتند: ما رسولان عیسی مریم ایم^{۱۳}! گفت: آیت شما چیست؟ گفتند: ابراء اکمه^{۱۴} و أبرص و شفا ی بیماران بر دست ما به فرمان خدای. گفت: باز گردی تا من در شما اندیشه کنم^{۱۵}! ایشان باز گشتند مردم ایشان را در بازار بگرفتند^{۱۶} و بزدند^{۱۷}!

وهب بن منبّه^{۱۷} گفت: عیسی - علیه السلام - این دو رسول را بفرستاد پیامند

۱ - لب : گوسفند چند.

۲ - دا، آج، لب : عافیت.

۳ - دا، آج : آمد.

۴ - دا، آج، لب : کردند.

۵ - لب : بیماری.

۶ - آج، لب : اطبخش.

۷ - دا، آج، لب : ابراء اکمه.

۸ - آج : تا من اندیشه ای در کار شما کنم؛ لب : تا من اندیشه کنم.

۹ - آج، لب : گرفتند.

۱۰ - آج، لب : وهب منبّه.

۱۱ - آج، لب : که اید.

۱۲ - دا، آج، لب : افتاده.

۱۳ - دا، آج : کرد.

۱۴ - دا، آج، لب : خدای تعالی شفا داد.

۱۵ - لب : سلاخن.

۱۶ - آج، لب : پیغمبر ایم.

۱۷ - آب : بزد.

و مدتی مُقام کردند نزدیک^۱ پادشاه باریافتند. یک روز او را در بازار دیدند تکبیر کردند، ملک خشم گرفت، بفرمود تا ایشان را بگیرند و محبوس کردند. چون خبر به عیسی - علیه السلام - رسید سرخواریان، شمعون صفا^۲ را بفرستاد به نصرت ایشان. و شمعون وصی عیسی بود. او برفت^۳ متنگر در شهر شد و با حاشیه^۴ ملک صحبت در افگند. مردی را یافتند به ادب و نیکوسیرت، خبر او پیش ملک بگفتند، ملک او را پیش خواند و بدید، عقل و ادب و حُسن محاورت نکو^۵ آمد او را، و پسندید او را^۶ و مقرّش کرد و مُستأنس شد به او.

یک روز گفت: اَیُّهَا الْمَلِک ! شنیدم^۷ که دو مرد را باز داشته ای^۸ در زندان^۹ که ایشان تو را با دینی دیگر دعوت می کردند. گفت: آری. گفت: سخن ایشان شنیدی تا خود چه می گویند؟ گفت: نه که خشم [۵۲-پ] مرا منع کرد از این. گفت: اگر صواب بینی بخوان ایشان را بنگر^{۱۰} تا چه مردمان اند و سخنشان بشنو تا چه می گویند. ملک کس فرستاد و ایشان را بخواند. شمعون گفت ایشان را: شما که ای^{۱۱}؟ گفتند: ما رسولان رسول خدای ایم عیسی^{۱۲}. گفت: چه کار را آمده ای^{۱۳}؟ گفتند: آمده ایم تا این ملک را و قوم او را از عبادت اصنامی جماد که نبینند و نشنوند و ندانند و از ایشان^{۱۴} خیر و شر و نفع و ضرر [نیاید با عبادت خدای خوانیم بینا و شنوا و دانا و توانا که خیر و شر و نفع و ضرر]^{۱۵} به اوست^{۱۶}، ... یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ^{۱۷}، ... یَحْكُمُ مَا یُرِیدُ^{۱۸}.

۱ - آج، لب : بنزدیک.

۲ - اساس: صغاره؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۳ - آج، لب : و.

۴ - آج، لب : حاشیت.

۵ - آج، لب : اونیکو.

۶ - آج، لب : ندارد.

۷ - آج، لب : شنیده ام.

۸ - اساس و آب : با داشته ای.

۹ - آج، لب : به زندان باز داشته.

۱۰ - آج، لب : و بنگر.

۱۱ - آج، لب : کیستید؟

۱۲ - آج، لب : عیسی رسول خدای ایم.

۱۳ - اساس و آب : آمده ای.

۱۴ - لب : ندارد.

۱۵ - آج، لب : و از او.

۱۶ - اساس، آب و داندارد: از آج افزوده شد.

۱۷ - آج، لب : از اوست.

۱۸ - سوره آل عمران (۳) آیه ۴۰.

۱۹ - سوره مائده (۵) آیه ۱.

شمعون گفت: بر این که می گوی^۱ آیتی و دلالتی داری؟ گفتند: بلی، ابراءُ
 الْأَكْمَه وَالْأَبْرَصَ وَشِفَاءُ الْمَرْضَى بِإِذْنِ اللَّهِ. مَلِک بفرمود تا کودکی را بیاوردند
 مَطْمُوس الْعَيْن، چشمهایش همچون^۲ پیشانی او شده. ایشان دعا کردند تا
 خدای تعالی جای چشم او بشکافت، ایشان دُوبندق^۳ از گِل بر گرفتند و در چشمهای
 او^۴ نهادند؛ در حال به فرمان خدای تعالی حَذَقَه گشت و خدای تعالی بینایی و شعاع
 ۵ در او نهاد تا او بینا شد و جهان بدید. مَلِک بتعجب فرو ماند. شمعون گفت:
 أَيُّهَا الْمَلِک! تو نیز از خدایان خود در خواه تا مانند این یا بیشتر از این بکنند تا دست و
 غلبه تو را باشد. او شمعون را گفت: مرا از تو هیچ سِر پوشیده^۵ نیست، خدای من
 جمادی است که نبیند و نشنود و منفعت و مضرت نکند.

آنکه مَلِک گفت: اگر خدای شما تواند تا مرده زنده کند ما به او و به شما ایمان
 ۱۰ آریم. ایشان گفتند: خدای ما بر همه چیز قادر است. مَلِک گفت: امروز هفت روز
 است تا پسر دهقانی مرده است و او را دفن نکرده اند به انتظار پدرش، اگر او را زنده
 کنی ما به شما ایمان آریم. گفتند: رواست بفرمای تا بیارند^۶. بیاوردند^۷ از حالی خود
 بگشته بود و بوی بگردانیده. ایشان دعا کردند آشکارا، و شمعون در سر^۸ خدای تعالی
 ۱۵ او را زنده کرد^۹. بر پای خاست و گفت: یا قوم! بترسی از خدای و به خدای ایمان
 آری که من امروز هفت روز است تا بمرده ام مرا در هفت وادی از آتش بردند برای آن
 که مشرک بودم و درهای آسمان برگشادند بر نایی را دیدم که برای اینان هر سه
 شفاعت می کرد گفتند: اینان که اند؟ گفت: این شمعون صغار^{۱۰} است وصی^{۱۱} عیسی
 و دُوا^{۱۲} حواری اند از حواریان عیسی. این سخن در مَلِک گرفت. شمعون عند آن حال
 ۲۰ بگفت: من شمعونم و ملک را دعوت کرد و او ایمان آورد و جمعی بسیار از لشکراو.

۱- آج، لب: می گوید.

۲- آج، لب: بیدق.

۳- آج، لب: در جای چشم او.

۴- آج، لب: پنهان.

۵- آج، لب: او را بیاوردند.

۶- آج، لب: گردانید.

۷- آج، لب: و وصی.

۸- آج، لب: و این دو.

۹- کذا در اساس و آب؛ آج، لب: صفا.

۱۰- آج، لب: و این دو.

محمد بن اسحق گفت از کعب الاحبار که: ملک ایمان نیاورد و همت کرد به کشتن ایشان^۱. [خبر به]^۲ حبیب رسید و او بر در شهر بود به دروازه ای^۳ دورتر. بیامد [۵۳-ر] به تاختن و بر ایشان انکار کرد. وذلک قوله: وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى^۴ - الآية.

- این است قصه آن که خدای تعالی گفت: إِذَا رَسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ؛ یاد کن ای محمد چون بفرستادیم ما دو کس را به ایشان یعنی به اهل انطاکیه. و در نامشان خلاف کردند؛ محمد بن اسحق گفت: ناروص و ماروص^۴، و هب گفت: یحیی و یونس، مقاتل گفت: توصان و مالوص. فَكَذَّبُوهُمَا؛ دروغ داشتند ایشان هر دو را. فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ؛ ما قوی بکردیم ایشان را به سه امی^۵. و عاصم خواند به روایات او الْاَحْفَصُ: فَعَزَّزْنَا، مخفف؛ ای غَلَبْنَا، مِنْ قَوْلِهِمْ: مَنْ عَزَّزْتُ، ای؛ مَنْ غَلَبَ سَلَبَ، و آن سه ام^۶ شمعون صفا^۷ بود. مقاتل گفت: سمعان^۸ نام بود سه ام را. کعب گفت: آن دو رسول صادق و صدوق نام بودند و سه ام^۹ سلوم، و اضافت ارسال با خداست برای آن که عیسی ایشان را به فرمان خدای فرستاد. و ممتنع نباشد که ایشان خود پیغامبران باشند فرستاده از قِبَلِ خدای تعالی، فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ، گفتند: ما را به شما فرستاده اند که اهل انطاکیه ای.

۱۵

ایشان گفتند، یعنی اهل انطاکیه: مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا؛ شما نیستی مگر آدمی^{۱۰} همچون ما. وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ؛ و خدای تعالی چیزی نفرستاد و شما جز دروغ^{۱۱} نمی گویی.

فَالْوَا رَبَّنَا يَلْغَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ، این پیغامبران گفتند: خدای داند که ما را به شما فرستاده اند.

۲۰

۱ - دا: ایشان.

۲ - از دا افزوده شد.

۳ - اساس و آب: دروازه ای

۴ - کذا در اساس، آب و دا: آج: تاروص و ماروص؛ لب: تاروص.

۵ - سه امی / سومی.

۶ - آج: سلوم؛ لب: سیوم.

۷ - اساس: صفاریه قیاس دا و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۸ - لب: سمعان.

۹ - آج: لب: شمعان.

۱۰ - آج، لب، افزوده: چیزی.

۱۱ - دا: آدمی.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ؛ و بر ما هیچ نیست الا رسانیدنی با بیان.
 قَالُوا إِنَّا نَطْهَرُكُمْ ؛ گفتند اهل آن شهر از کافران که : ما شما را به فال بد
 گرفته ایم. مُقاتِل گفت: این برای آن گفتند که آن سال باران نیامد، گفتند این به
 شومی شماست. لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ ؛ اگر شما باز نه ایستی^۱ از این گفتار
 سنگ سار کنیم شما را. وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ؛ و شما را از ماعذابی رسد
 ۵ دردناک.

قَالُوا؛ رسولان گفتند^۲: طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ ؛ فال بد و شوم شما با شماست
 از کفرتان و معاصی که کنی^۳. عبدالله عباس و ضحاک گفتند: حَقُّكُمْ
 مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ؛ بهره تان از خیر و شر. فَنَادَاهُ گفت: عملتا [ن] ^۴، بیانه قوله: وَكُلَّ إِنْسَانٍ
 ۱۰ أَلَزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عَقِبِهِ... حسن و اعرج خواندند در شاذ: طَيْرُكُمْ، بی الف. أَيْنَ
 دُكِرْتُمْ ؛ اگر شما را یاد دهند^۵ و وعظ کنند. ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و مُفَضَّل عن
 عاصم خواندند: أَيْنَ دُكِرْتُمْ، همزه دوم به یا و همزه ی بین بین، و باقی قرا خواندند به
 دو همزه [۵۳-پ] محقق^۶. و در جواب «إِنَّ» خلاف کردند؛ بعضی گفتند: جواب او
 محذوف است والتقدير: أَيْنَ دُكِرْتُمْ قُلْتُمْ هَذَا الْقَوْلَ؛ یعنی قول: لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ
 ۱۵ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ، اگر شما را یاد دهند هم این قول گویی که می گویی^۷
 از تهدید و وعید به رجم و مس عذاب. و گفتند: جواب او مقدم است، والتقدير: أَيْنَ
 دُكِرْتُمْ فَطَائِرُكُمْ مَعَكُمْ ؛ اگر شما را یاد دهند و با سرائدیشه برند، بدان^۸ که فال
 شما با شماست. بعضی دیگر^۹ گفتند: قول مضمراست این جا والتقدير [یر]: أَيْنَ
 دُكِرْتُمْ تَطْهَرُكُمْ، قُلْتُمْ: بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ؛ اگر شما را یاد دهند تفأل شما مقرر
 ۲۰ آبی^{۱۱} و به زبان خود بگویی که ما مسرفان ایم و بی انصافان.

۱- آج، لب : بآن نه ایستید.

۲- آج، لب : گفتند آن رسولان.

۳- آج، لب : می کنید.

۴- اساس: ندارد؛ از داد، افزوده شد.

۵- سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۳.

۶- اساس: دهد؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۷- آج، لب : مخفف.

۸- آج، لب : گوید که ما می گوئیم

۹- دا : ندانی.

۱۰- آج، لب : دیگر.

۱۱- آج، لب : آید.

وَجَاءَ مِنْ أَفْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى، گفت: از دورترجایی از مدینه انطاکیه
مردی می آمد، شتابان؛ و آن حبیب بود مؤمن آل^۱ یس. عبدالله عباس و مقاتل گفتند:
حبیب بنی^۲ اسرائیل الثَّجَار بود. وَهَب گفت: مردی بود بیمار مجذوم و سرای او به
اقصى شهر بود و مؤمن بود و کسبی که به روز کردی نماز شام به دونیم^۳ کردی،
یک^۴ به صدقه بدادی و یک نیمه نفقه کردی. چون بشنید که اهل شهر رسولان را به
دروغ^۵ می دارند و متابعت نمی کنند، بیامد بر طریق^۶ امر معروف گفت: يَا قَوْمِ
اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ؛ ای قوم! تتبع پیغامبران باشی.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا؛ متابعت کنی آنان را که از شما برادای رسالت
مزدی نمی خواهند؛ وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛ و ایشان راه یافته اند. قتاده گفت: این حبیب در
غار^۷ بودی را عبادت می کرد چون به او رسید که پیغامبران آمده اند و قوم را
دعوت می کنند باخدای، از غار بیرون آمد و نصرت ایشان کرد و گفت: اتَّبِعُوا
الْمُرْسَلِينَ - الآية. قوم گفتند: اورا، تو بردین مائه ای^۸ بردین اینانی^۹ و خدای ایشان را
پرستی؟ گفت: آری.

وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي؛ و چه بوده است مرا که نپرستم آن خدای را که مرا
آفریده^{۱۰}! وَالْيَهُ تَرْجِعُونَ؛ و رجوع شما در قیامت با اوست.

عَاتِجِدْ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً - الآية؛ بدون خدای خدایانی گیرم که اگر خدای تعالی
به من^{۱۱} بدی ورنجی خواهد، شفاعت ایشان مرا سود ندارد و غنا نکند از من، و ایشان مرا
برهانند^{۱۲}.

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، تقدیر آن که: إِنْ فَعَلْتُ ذَلِكَ؛ اگر چنین کنم^{۱۳}
در ضلالی و گمراهی باشم روشن.

۲ - کذا در اساس و آب؛ دا، آج، لب: حبیب بن.

۴ - دا، آج، لب: یک نیمه.

۶ - آج، لب: و بر طریق.

۸ - لباس و آب: نذای.

۱۰ - دا، آج، لب: آفرید.

۱۲ - آب، لب: برهانند.

۱ - دا: ندارد؛ لب: مِنْ آل.

۳ - دا، آج، لب: به دونیمه.

۵ - دا: رسولان را دروغ؛ آج، لب: رسول را دروغ.

۷ - دا: ندارد.

۹ - آج: ایشان؛ لب: ایشان.

۱۱ - آج، لب: بر من.

۱۳ - لب: کنیم.

إِنِّي أَمْنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ؛ من ایمان آورده‌ام، از من بشنوی. چون این بشنیدند از او به او جستند^۱ به یک بار و او را [۵۴-ر] بکشتند و کس نبود که دفع کند از او. عبدالله مسعود گفت: شکمش به پای فرو گرفتند تا امعایش از زیر بیرون آمد. سُذی گفت: سنگ سار کردند او را، او^۲ می گفت: اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِيْ؛ بار خدایا راه نمای اینان را^۳، تا بکشتندش. حسن گفت: بسوختند او را و گور^۴ در بازار انطاکیه نهاده^۵ است. خدای تعالی بهشت بواجب کرد او را.

فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ؛ گفتند او را که: به بهشت رو، قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِيْ يَعْلَمُوْنَ؛ گفت: کاشک^۶ تا قوم من بدانندی.

بِمَا عَفَّرَ لِيْ رَبِّيْ؛ به آنچه خدای مرا بیامرزد^۷ و مرا از جمله مکرمان کرد. عبدالرحمن بن ابی لیلی^۸ روایت کرد از پدرش از رسول - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ عَلٰی آلِهِ - که گفت: سابقان امتان سه‌اند که طرقة العینی به خدای شرک نیاوردند. ^۹ علی بن ابی طالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون. فَهُمُ الصّٰدِقُونَ؛ ایشان صدیقان اند^{۱۰}. حبیب التجار مؤمن آل یس و حز بیل^{۱۱} مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب و هُوَ اَفْضَلُهُمْ^{۱۲}. گفتند: چون حبیب را بکشتند خدای تعالی برای او خشم گرفت و تعجیل عذاب کرد برایشان^{۱۳}، جبریل را بفرستاد^{۱۴} تا بانگی^{۱۵} برایشان زد و ایشان^{۱۶} بمردند.

فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: وَمَا اَنْزَلْنَا عَلٰی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ؛ گفت: ما نفرستادیم بر قوم او، یعنی بر قوم حبیب از پس او هیچ لشکری از آسمان،

۱- لب: بشنیدند باز جستند.

۳- آج، لب: ایشان را.

۵- دا: ندارد.

۷- لب: بیامرزد.

۹- آج، لب، افزوده: امیرالمؤمنین.

۱۱- آب، آج، لب: جبرئیل.

۱۳- لب: به ایشان.

۱۵- دا، آج، لب: بانگ.

۱۶- دا، آج، لب، افزوده: جمله.

۲- آج، لب: و او.

۴- دا، آج، لب: گور او.

۶- آج، لب: کاشکی.

۸- لب، افزوده: گفت.

۱۰- اساس، آب: انند.

۱۲- دا، آج، لب، افزوده: و او فاضل‌ترین ایشان است.

۱۴- آج، لب: فرمود.

ونفرستادیم^۱ نوعی دگر عذاب.

إِنْ كَانَتْ، آي ما كَانَتْ ؛ نبود الا یک آواز، فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ؛ «اِذَا»
مفاجات است، چنان که چند جای بیان کردیم؛ که بدیدی ایشان مرده بودند، یعنی
ما ایشان را نه به لشکری هلاک کردیم بل به خوارتر چیزی؛ و آن آوازی بود، بانگی
که جبریل برایشان زد.

۵

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ؛ یا حَسْرَتی؛ و اندوها^۲ بر بندگان! در این دو قول گفتند:
یکی آن که خدای تعالی گفت: ای بسا حسرتا که بر کافران باشد روز قیامت از آن
که ایمان نیاوردند! قول دیگر آن است که این حکایت قول کافران است که گفتند
آنگه که پیغامبران را کشته بودند و عذاب پدید آمد^۳ تأسف خوردند و گفتند: یا
حسرتا^۴ بر آن پیغامبران که اگر ایشان رانکشته بودمانی ایمان آورده بودمانی به ایشان،
و این پشیمانی بود نه در وقت خود، بل در وقت إلجا درحالی که^۵ پشیمانی سود
ندارد. مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ ؛ هیچ پیغامبر به ایشان نیامد الا^۶ ایشان به او استهزاء
کردند و از او فسوس داشتند.

أَلَمْ يَرَوْا؛ نمی بینند یعنی نمی دانند اهل مکه که بس که [۵۴-پ] ما هلاک
کردیم پیش ایشان از قرنهای و مردمان روزگارها؟ و قرن، اهل عصری باشند. برای آن
«قرن» خوانند ایشان را که در وجود مقترن باشند با یک دیگر.

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ، یعنی؛ وَ مَا كُلُّ إِلَّا جَمِيعٌ؛ و نیستند اینان الا جمله به یکبار
بنزدیک ما حاضر کرده^۷، یعنی هیچ کس را رها نکنیم^۸ والا زنده کنیم و به عرصه
قیامت حاضر آریم^۹. و این بر سبیل تهدید^{۱۰} و وعید فرمود؛ و مثله قوله: ... وَ حَشَرْنَا لَهُمْ
فَلَمْ يُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا^{۱۱}!

۲۰

۲- دا، آج، لب: واندوها.

۴- دا، آج، لب: یا حسرتی.

۶- دا، آج، لب: والا.

۹- آج، لب: آوریم.

۱۱- سوره کهف (۱۸) آیه ۴۷.

۱- آج، لب: بفرستادیم.

۳- آج، لب: پدید آمده.

۵- آج، لب: در حالتی که.

۷- آج، لب: اینان الا بنزدیک ما جمله به یکبار حاضر.

۸- لب: ندارد.

۱۰- لب، افزوده: باشد.

آیه ۳۳ قوله تعالى: **وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ**؛ و دلیلی^۱ است ایشان را از زمین مُرده که ما زنده کردیم آن را و بیرون آوردیم از آن جا دانه، از او می خورند.

آیه ۳۴ **وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ**؛ و کردیم در او بستانها از خرما درختان^۲ و انگور، و بگشادیم در او از چشمه ها.

آیه ۳۵ **لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ**؛ تا بخورند از میوه های و نکرد آن را دستهای ایشان، شکر نکنند؟

آیه ۳۶ **سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ**؛ منزّه است آن که بیافرید اصناف خلق را جمله از آنچه برو یاند زمین و از نفسهای^۳ ایشان و از آنچه ایشان ندانند.

آیه ۳۷ **وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ**؛ و دلیلی^۴ است ایشان را، شب است که ما بکشیدیم^۵ از او روز که بینی ایشان در تاریکی باشند.

آیه ۳۸ **وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**؛ و آفتاب می رود به قرارگاهی آن را^۶، آن تقدیر خدای قاهر داناست.

آیه ۳۹ **وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ**؛ و ماه را بینداختیم خانه ها تا گشت چون سر شاخ دیرینه.

آیه ۴۰ **لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ**؛ نه آفتاب باید اورا که دریابد ماه را و نه شب سبق برد روز را^۷، و همه در فلک شنا می برند^۸.

آیه ۴۱ **وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ**؛ [۵۵-ر] و دلیلی^۹ ایشان را

۱- دا: نشانی.

۲- دا: خرما بنان.

۳- دا: تنهای.

۴- دا: آیتی.

۵- دا: بیرون کشیم.

۶- دا: با قرارگاهی از آن.

۷- دا: پیش گیرنده روز است؛ آج، لب: سابق است به روز.

۸- دا: مشاور می کنند؛ آج، لب: می گردند.

۹- دا: نشانی است.

ما بر گرفتیم^۱ فرزندان ایشان را در کشتی پر بار کرده^۲.

آیه ۴۲ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ؛ و بیافریدیم برای ایشان از مانند آن آنچه بر نشینند.

آیه ۴۳ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ؛ و اگر ما خواهیم غرق کنیم^۳ ایشان را، فریادرس نبود ایشان را و نه ایشان را بستانند^۴.

آیه ۴۴ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ؛ إِلَّا بخشایشی از ما و برخورداری تا به وقتی^۵

آیه ۴۵ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ؛ و چون گویند ایشان را بترسی از آنچه پیش شماست و آنچه پس شماست تا همانا^۶ بر شما رحمت کنند.

آیه ۴۶ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ؛ و نیامد به ایشان آیتی از آیات خدایشان إِلَّا ایشان از آن برگردیدند^۷.

آیه ۴۷ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَتَأْتِيكُمُ الْبُيُوتُ يَوْمَ ذَٰلِكَ يَخْرُجُونَ ؛ و چون گویند ایشان را هزیند کنی از آنچه روزی کرد شما را خدای، گویند آنان که کافر شدند آنان را که ایمان آوردند؛ ما طعام دهیم آن را که اگر خواهد خدای طعام دهد اورا، نیستی شما مگر در گمراهی روشن.

آیه ۴۸ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ؛ و گویند: کی باشد این نوید اگر راست می گویی؟

آیه ۴۹ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ؛ گوش نمی دارند مگر یک بانگ را که بگیرد^۸ ایشان را و ایشان می خصومت کنند^۹.

۱- دا: برداشتیم.

۲- دا، آج، لب: پر کرده.

۳- دا: غرقه کنیم.

۴- دا: ایشان را برهانند؛ آج، لب: ایشان خلاص یافته شوند.

۵- دا: تا هنگامی.

۶- دا: تا مگر.

۷- دا: الّا بودند از آن برگردیدگان.

۸- دا: فرا گیرند.

۹- آب: ایشان خصومت کنند؛ دا: ایشان خصومت می کنند.

آیه ۵۰ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ؛ نتوانند اندرز کردن و نه با اهل خود باز آیند^۱.

آیه ۵۱ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ؛ و دردمند در صور که بینی ایشان را از گورها با خدایشان می شوند^۲.

آیه ۵۲ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا [۵۵-پ] هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ؛ گویند: ای وای ما که برانگیخت ما را از خوابگاه ما این آن است که وعده داد خدای و راست گفتند پیغامبران^۳.

آیه ۵۳ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَبْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ؛ نبود الا یک بانگ که بینی ایشان^۴ جمله نزدیک ما حاضر باشند.

آیه ۵۴ قَالِیَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ؛ امروز ظلم نکنند بر کسی^۵ به چیزی و پاداشت نکنند الا آنچه کرده باشی^۶.

آیه ۵۵ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ ؛ اهل بهشت امروز در کاری باشند خرم.

آیه ۵۶ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ ؛ ایشان و زنان ایشان در سایه ها بر سریرها^۷ تکیه زده.

آیه ۵۷ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ ؛ ایشان را بود در آن جا میوه و ایشان را بود آنچه خواهند.

آیه ۵۸ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ؛ سلامی به گفتاری از خدای بخشاینده.

آیه ۵۹ وَافْتَارُوا الْيَوْمَ أَئِنَّهَا الْمُجْرِمُونَ ؛ جدا شوی امروز ای گنه کاران.

آیه ۶۰ أَلَمْ آعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ؛ نه پیمان کردیم^۸ با شما ای پسران آدم که نهیستی دیورا که او شمارا دشمنی است آشکارا؟

۱- دا : گردند.

۲- دا : فرستادگان.

۳- دا : می پویند.

۴- دا : آن روز بیدار نکنند بر تنی.

۵- دا : همی ایشان.

۶- دا : آج، لب : تختهای آراسته.

۷- دا : بودی می کردی.

۸- دا : کردم.

- آیه ۶۱: **وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** ؛ و مرا پرستی این رهی^۱ است راست.
- آیه ۶۲: **وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ** ؛ گمراه کرد از شما گروهی بسیار را خرد نمی داری^۲ ؟
- آیه ۶۳: **هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** ؛ این آن دوزخ است که شما را وعید کردند.
- آیه ۶۴: **إِضْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** ؛ به او ملازم باشی با او^۳ امروز به آن کفر که آوردی.
- آیه ۶۵: **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ [۵۶-ر] بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** ؛ امروز مهر نهیم بر دهنهای ایشان و سخن گوید با ما دستهای ایشان و گویی دهد پایهایشان^۴ به آنچه انداخته باشند.
- آیه ۶۶: **وَلَوْ شَاءَ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ** ؛ و اگر خواهیم ببریم^۵ چشمهای^۶ ایشان بشتابند راه، ایشان چگونه بینند؟

- قوله تعالى: **وَإِنَّ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمَيْتَةَ أَخْبَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا** - الآية. حق تعالی گفت: آیتی است و علامتی و دلالتی این زمین مرده که ما زنده کردیم^۷ به باران و از آن جا بیرون آوردیم دانه ای که شما از آن می خوری از انواع حبوب که قوت باشد. **وَجَعَلْنَا فِيهَا** ؛ و کردیم در زمین، **جَنَاتٍ** ؛ بستانها از درختان خرما و انواع انگورها. **وَفَجَّرْنَا فِيهَا** ؛ و بگشادیم در زمین چشمه های آب تا مردمان از میوه آن می خورند. حمزه و کسائی و طلحة بن مُصَرِّف خواندند: **ثَمَرِهِ** به ضَمَّتَيْنِ ؛ و باقی قَرَأَ ثَمَرِهِ به دو فتحه. **وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ**، عامَّة قَرَأَ خواندند: با «ها» ی^۸ ضمیر، و اهل کوفه خواندند و عیسی بن عمر: **عَمِلَتْ**، بی ضمیر.
- و در «ما» سه وجه گفتند: یکی آن که نفی است و معنی آن که دستهای ایشان

۱- دا : راهی.

۲- دا : ای شما عقل نداشتی.

۳- آب : به او.

۴- آب : پایهای ایشان.

۵- دا : ناپدید کنیم.

۶- آب، دا : بر چشمهای.

۷- دا، آج، لب، افزوده : آن را.

۸- آج، لب : به «ها».

را در آن هیچ صنع و عمل نبوده است بل خدای - جلّ جلاله - آفرید و این قول ضحاک است و مقاتل . و وجه دوم آن که مصدری است، آئی^۱؛ وَ مِنْ عَمَلٍ آيِدِيهِمْ . وجه سیم^۲ آن که موصوله است، یعنی؛ وَالَّذِي عَمِلْتُهُ آيِدِيهِمْ . و معنی هر دو یکی است، یعنی از عمل دست و از آنچه دست شما در آن عمل کرد از کشت و برز^۳ و سقّی و عمارت . و این بر عکس معنی اول است و این قول عبدالله عباس است. أَفَلَا يَشْكُرُونَ؛ خدای را شکر نمی کنند بر نعمتهایش؟

۵

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا، گفت: منزّه است آن خدای که اشکال و امثال آفرید. مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ؛ از نبات زمین. و مثل را زوج خواند؛ بر وجه تشبیه و مقاربت. وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان این جا «زوج» حقیقت است. و از آنچه شما ندانی و علم شما به آن نرسیده است از آنچه ندیده ای^۴ و نشنیده ای.

۱۰

وَأَيُّ لَيْلٍ لَهُمُ اللَّيْلُ؛ آیتی دگر هست ایشان را و علامتی و دلالتی. نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ؛ و آن شب است که ما روز از او فرو می کشیم^۵ به مثابت پوست که از گوشت فرو کشند^۶. و این بر توسع گفت. فَأَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ [۵۶-پ] «إذا» مفاجات راست که بنگری ایشان^۷ در ظلام و تاریکی باشند. و قوله: مُظْلِمُونَ، ای؛ دَاجِلُونَ فِي الظَّلَامِ، يُقَالُ أَظْلَمَ الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ فِي الظَّلَامِ. مثل: أَضْبَحَ وَأَمْسَى وَكَذَلِكَ أَغْرَقَ وَانْجَدَ وَاتَّهَمَ إِذَا دَخَلَ الْعِرَاقَ وَنَجَدًا وَتِهَامَةً، وَأَظْلَمَ اللَّيْلُ إِذَا صَارَ دَاطْلَمَةً، نَحْوُ أَمْرٍ الشَّيْءِ، ای صَارَ دَاطْرَاقَةً.

۱۵

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا؛ و آفتاب می رود به مستقر خود به قرارگاهی که او را هست در ظلام. عبدالله عباس گفت به مُسْتَقَرٍّ او منازل او خواست، گفت: قرار نگیرد تا به منازل^۸ نرسد. فتاده گفت: تا به وقتی معین که از آن نگذرد. و گفتند: مراد آن است که آفتاب می رود تا به غایت کار او، عندانقضاء دنیا. و گفتند: به دورتر

۲۰

۱- دا: ندارد.

۲- دا: سه ام.

۳- دا: کسب و جزا؛ آج، لب: کشت و برز.

۴- دا: خوانند؛ آج، لب: خوانند.

۵- اساس و آب: ندیده ای.

۶- دا: فرو کشیم.

۷- آج، لب: فرو می کشند.

۸- آج، لب: ایشان را.

۹- دا، آج، لب: با منازل.

منازل او در غروب .

ابوذری غفاری روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که او گفت: مَسْقَرُ آفتاب به نزدیک عرش است. عمرو بن دینار روایت کرد که، عبد الله عباس خواند: وَالشَّمْسُ تَجْرِي لَأَسْتَقَرَّ لَهَا. این قراءت عبد الله مسعود است، یعنی همیشه گردان بود آن را قرار نبود. ذَلِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ؛ این تقدیر خدای عزیز داناست. ۵

قوله : وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ ، ابو عمرو وابن کثیر و نافع و یعقوب و ایوب خواندند: وَالْقَمَرُ، به رفع، برای آن که فعل مشغول است به ضمیر، گفت: نتواند تا عمل کند در مفعول مقدم از حق رفع اوست^۱ بر ابتدا. و مثله قوله: سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا^۲... و ابوعلی فارسی گفت: اولی تر آن است که عطف بُود علی قوله: وَأَيُّهُ لَهُمُ اللَّيْلُ... وَالشَّمْسُ تَجْرِي... وَالْقَمَرُ... علی تقدیر: وَأَيُّهُ لَهُمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. و باقی قرآ به نصب خواندند ۱۰ علی تقدیر فعل محذوف دلَّ عَلَيْهِ الْفِعْلُ الْمَوْجُودُ؛ والتقدير: قَدَرْنَا الْقَمَرَ قَدَرْنَا لَهُ مَنَازِلَ ؛ برای او منازل انداختیم، و آن بیست و هشت منزل است که قمر هر شب^۳ به منزلی باشد و نامهای او این است: شَرَطَانُ^۴ و بُطَيْن و دَبْرَان و هَقْعَه و هَنْعَه و ذِرَاع و نَثْرَه و ظَرْف^۵ و جَبْهَه و رُبْرَه و صَرْفَه و غَوَاه و سِمَاک و غَفَر و زُبَانی و اَکْلِل و قَلْب و شَوَّه و نَعَائِم^۶ و بَلْدَه و سَعْد الذَّابِح و سَعْد بُلْع و سَعْد السَّعُود و سَعْد الْأَخْبِيَه قَرَعُ الدَّلْوِ الْمُقَدَّم، قَرَعُ الدَّلْوِ الْمُؤَخَّرِ بَطْنُ الْحَوْت. چون به منزل آخرین رسد چنان شود که با سر شاخ خرما ماند. و ذلک قوله: حَتَّىٰ غَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. و این در اصل آن شاخ بود که از او از گها^۷ برآید چون دیرینه شود و خمیده شود تا به شکل و به لون به هلال ماند.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا [۵۷-ر] نه آفتاب را باید که ماه را دریابد، بل ایشان [در]^۸ فلک خود می گردند پیوسته، و هریکی [را]^۹ از آن هر دو حدی است که از آن درنگذرند. ۲۰

۱ - د، آج، لب: از حق او رفع است.

۲ - سورة نور (۲۴) آیه ۱.

۳ - د: هر شبی.

۴ - آج، لب: شرطین.

۵ - د، آج، لب: ظرفه.

۶ - اساس: نعام؛ به قیاس با نسخه داء تصحیح شد.

۷ - د: برگها.

۸ - با توجه به ترجمه آیه در صفحات قبل و دیگر نسخه ها افزوده شد.

۹ - از داء آورده شد.

ابوصالح گفت: معنی آن است که هیچ دو از آن نور نگیرند از یک دیگر. و گفتند: معنی آن است که هریکی از ایشان در نیابد آن دیگر را در آنچه او را برای آن آفریده اند، یعنی به جای او بنه ایستد. وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ، و نه شب روز را سَبِقُ بَرَد، برای آن که هریکی را از آن مقداری نهاد خدای تعالی مقدور^۱. وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُون^۲؛ و همه در فلک خود شنا و می برند^۳، یعنی آفتاب و ماه و کواکب. و فلک عبارت است از مجری و موضع سیر آفتاب و ماه، و برای آن به «واو» و «نون» گفت که این فعل از افعال آدمیان باشد چون فعل عقلا با ایشان اضافت کرد کنایت از ایشان به کنایت عقلا کرد.

وَاَيُّهُ لَهُمْ اَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ؛ و آیتی دگر آن است که ما فرزندان خرد ایشانرا^۴ حمل کردیم و برگرفتیم در کشتی مملو پر بار کرده. گفتند: «ذُرِّيَّة» را برای آن تخصیص کرد که ایشان را قوت سفر و اضطلاع به اعبا^۵ نباشد یعنی ضعفا را به تدبیر و تسخیر خود در کشتی حمل کرده ام^۶ به آن که آب و باد را مسخر کردم بر کشتی راندن و بردن. و حمل منع چیز باشد^۷ از آن که وَر^۸ جهت سفل برود. و عامه قرا «ذُرِّيَّتَهُمْ» خواندند بر لفظ واحد، و يعقوب بر جمع «ذُرِّيَّاتِهِمْ» خواند. وجه قراءت اول آن است که هریکی را از ایشان ذریتی باشد، و دگر آن که لفظ او جنس است و جنس صالح بُوَد واحد را و جمع را. و کشتی را برای آن «فُلْک» خوانند^۹ که در آب گردد، وَمِثْلُ الْفُلْكِ لِاسْتِدَارَتِهِ، و منه فَلَكَةُ الْمِغْزَلِ، وَفَلَكٌ ثَدْيُ الْمَرْأَةِ إِذَا اسْتَدَارَ. و گفتند به این کشتی کشتی نوح خواست، که ایشان را حمل کرد در او؛ پدران در کشتی بودند و فرزندان در اصلا ب آبا بودند. و این روایتی است از عبداللّه عباس. وَمَشْحُونٌ مملو باشد، وَشَحَّتُ الْبَلَدَ بِالْخَيْلِ، ای؛ قَلَاتُهُ و «شحنه» از این جاست و کینه را «شحناء» گویند.

۲- دا: می کنند؛ آج، لب: می کنند، برند.

۱- دا، آج، لب: مقدر.

۴- دا، افزوده: آن؛ آج، لب: او.

۳- دا: خورد را.

۶- آج، لب: چیزی.

۵- دا: کرده ایم؛ آج، لب: کردیم.

۸- کذا در اساس؛ آب، دا، آج، لب: در.

۷- دا: بُود.

۹- آج، لب: خواند.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ، گفت: بیافریدیم برای ایشان، مِنْ مِثْلِهِ؛ از مانندی کشتی نوح کشتیهای دیگر که به آن^۱ ماند، این قول عبدالله عباس است . و بعضی دیگر^۲ گفتند: مراد کشتیهای کوچک است که در جویها رود. و مجاهد گفت: شتران اند که شتر کشتی بَر باشد. مَا يَرْكَبُونَ ، «ما» نکره موصوفه است، ای؛ شَيْئًا مَا يَرْكَبُونَ مِنَ السُّفُنِ أَوِ الْإِبِلِ.

۵

وَأَنْ نَّشَأَ نُغْرِقَهُمْ ؛ و اگر خواهیم غرق کنیم ایشان را. فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ ، ای؛ لَا مُغِيثَ لَهُمْ؛ و فریاد رسمی نبود [۵۷-پ] ایشان را. و گفتند مستغیثی نبود که فریاد خواهد از آن که داند که فریادش نرسند؛ و قول اول بهتر است. [قال الشاعر:

إِنَّا إِذَا مَا أَنَا صَارِحٌ فَسَرُّ كُنَانِ الصُّرَاخِ لَهُ قَزَعُ الظَّنَابِيبِ]؛ صَارِحٌ، ای؛ مُسْتَعِثٌّ، وَالصُّرَاخُ الْإِغَاثَةُ. وَلَا هُمْ يَنْقُدُونَ ؛ و نه ایشان را برهانند. ۱۰
إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا ، نصب او بر فعلی محذوف است و التقدير: إِلَّا أَنْ تَرْحَمَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا. وَمَتَاعًا، وَلَا أَنْ نَمَتِّعَهُمْ مَتَاعًا؛ مگر ما رحمت کنیم بر ایشان و ایشان را بر خورداری دهیم تا به وقتِ آجال ایشان، اگر آن جاغرق نشوند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ ؛ چون گویند ایشان را که بترسی از آنچه در پیش شماست و پس شما. عبدالله عباس گفت: مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ؛ ۱۵
آنچه پیش شماست از کارِ آخرت تا بيجاری^۵ آن را و آنچه پس شماست از متاع دنیا تا به او مغرور نشوی. مجاهد گفت: آنچه پیش شماست از گناهان گذشته و آنچه از پس شماست از گناه نا کرده، از آن به توبه احتراز کنی و از این به عزم. بر آن پشیمان باشی و بر این عازم. حسن گفت: مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ؛ آنچه گذشت از اجل شما، وَمَا خَلْفَكُمْ؛ و آنچه مانده است از آن . فَتَادَه گفت: آنچه پیش شماست از وقایعی و ۲۰
حوادثی که رفت، وَمَا خَلْفَكُمْ؛ و آنچه پس شماست از کارِ قیامت. مُقَاتِل گفت: آنچه پیش شما رفت از هلاک اُمّتِ سَلَف و آنچه پس شماست از عذابِ آخرت. لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ؛ تا همانا بر شما رحمت کنند و جواب «إِذَا» از کلام بیفکنند، لِدَلَالَةٍ

۱- ۱۵: با آن.

۲- ۱۵: دیگر.

۳- آج، لب: آبانا.

۴- اساس و آب افتادگی دارد؛ ازدا، افزوده شد.

۵- آج، لب: بجا آرید.

الْكَلَامِ عَلَيْهِ، وَالتَّقْدِيرُ: أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ لَمْ يُصْغُوا إِلَيْهِ، یعنی؛ چون این گویند ایشان را از این اعراض کنند و گوش با این نکنند بیانش آیه که از پس این است.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ، گفت: نیاید به ایشان آیتی از آیات خدای و آلا ایشان از آن عدول نمایند و اعراض کنند. مراد به آیات، ادله و شواهد است. و «مِنْ» اول زیادت است مؤکد نفی، و دوم تبعیض راست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ؛ چون گویند این کافران را که: نفقه و هزینه کنی از آنچه خدای شمارا روزی کرده است، کافران گویند: أَنْتُمْ مَن لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ؛ ما طعام دهیم آن را که اگر خدای^۲ خواهد، طعام دهد او را. إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ شما که مؤمنانی در گمراهی روشنی^۳. و «إِنْ» به معنی «مَا» ی نفی است، یعنی؛ نیستی آلا در گمراهی روشن.

سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - ایشان را تحریض می کرد بر طعام دادن درویشان و مستحقان. کافران گفتند: اگر محمد دعوی می کند که خزاین آسمان و زمین خدای مراست، آنکه از ما طعام می خواهد؟ و گفتند: بر آن وجه گفتند که اگر مستحق آن بودند که چیزی به ایشان [۵۸-ر] دهند، خدای بداده بودی. و گفتند: فقرای اصحاب کافران [را]^۴ گفتند: از این که دعوی کردی که در مال، خدای راست^۵، فی قوله: وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا^۶ - الآية؛ ما رانصیبی کنی و چیزی به مادی، گفتند اگر خدای خواهد شما را طعام دهد، ما شما را طعام ندهیم تا بادین ما نیایی^۷. وقوله: إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. خلاف کردند که از کلام کیست؛ بعضی گفتند: کلام کافران است و از کلام^۸ اول است همه یک کلام است. و این قول مقاتل حیان است. و بعضی دگر گفتند: کلام

۲- ۱۵: آن را که خدای.

۴- ۱۵: چرا.

۶- ۱۵، آج، لب: مالی ما.

۸- آج، لب: نیاید.

۱- آج، لب: تصفوا.

۳- آج، لب: روشنی.

۵- آج، لب: افزوده شد.

۷- سورة انعام (۶) آیه ۱۳۶.

۸- ۱۵، آج، لب: و از جمله کلام.

اصحاب رسول است، و بعضی گفتند: کلام خداست.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ، آنکه حکایت کرد از گفتار منکرانِ بَغْث و گفت؛ می گویند این کافران که: کی خواهد بودن این وعده قیام ساعه^۱ اگر شما که مسلمانانی در این وعده راست گویی.

- آنکه به جواب ایشان گفت: مَا يَنْظُرُونَ^۲؛ ایشان انتظار نمی کنند^۳ الا یک آواز ۵
 را، و آن دمیدنِ اسرافیل بود در صور. نَأْخُذُهُمْ؛ بگیرد ایشان را آن صَیْحَه ناگاه. وَهُمْ
 «واو» حال راست. يَخْتَصِمُونَ؛ ایشان خصومت می کنند با یک دیگر. وقرآ در این
 کلمه خلاف کردند: ابوجعفر و نافع نیز به روایت وَرَش خواندند به «خا» ی ساکن
 و «صاد» مشدد، و این قراءت پسندیده نیست، برای آن که جمع ساکنین است،
 لَاَعْلَى حَیْه. و ابوعمر و به اختلاسِ حرکتِ «خا» خواند، و ابن عامر و عاصم و کسانی ۱۰
 به فتح «یا» و کسر «خا» و تشدید «صاد»، و حمزه به فتح «یا» و اسکانِ «خا»
 و تخفیف «صاد» مِنْ بَنَاءِ الثَّلَاثِی.

- و بر قراءت آن که «صاد» مشدد خواندند^۴، اصل او «يَخْتَصِمُونَ» بوده است
 «تا» را قلب کردند با «صاد»، پس از آن که ساکن کردند؛ و آنکه در «صاد» ادغام
 کردند. و آن که «خا» ساکن خواند برای آن که او در اصل ساکن بوده است. و آن ۱۵
 که مفتوح خواند نقل کرد حرکتِ «تا» با او. و آن که مکسور^۵ خواند، اتَّبَعَ الْكُسْرَةَ
 الْكُسْرَةَ، کما قالوا: یهدی.

- و در خصومتِ ایشان دو قول گفتند: یکی آن که معنی آن است که نَفْخِ صَوْر و
 صَیْحَه او ناگاه به ایشان آید چنان که ایشان در میان معاملات و خصومات باشند. و قول
 دیگر آن که: صَیْحَه اَوَّل به ایشان آید، و ایشان در نَفْخِ دَوَم خلاف می کنند ۲۰
 و خصومت می کنند. و قول اَوَّل معتمد تر است از دو وجه را^۶:

یکی لِقَوْلِهِ: فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً، گفت: نتوانند تا وصیت کنند. و این معنی
 آن است که ایشان را ناگاه گیرند و با وصایت نگذارند. دگر آن که آن حالتِ الْجَا

۲- دا، آج، لب، افزوده: ای مَا يَنْظُرُونَ.

۱- دا، آج، لب: ساعت.

۴- دا: خواند؛ آج، لب: خوانده.

۳- آج، لب: نمی کنند.

۵- اساس: مسکون؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۶- دا: از دو وجه.

بود و در آن حال مردم مضطرب [۵۸-پ] شوند و علم ضروری حاصل آید، انکار بعث از ایشان مصور نبود. وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ؛ و نه با اهل خود رجوع توانند کردن^۱.

و در خبر است^۲ که رسول - علیه السلام - گفت: سه نفخ باشد و سه بار در صور دردمند^۳: یکی نفخه فزع باشد و یکی نفخه صغق، و یکی نفخه احیاء، و هر سه در قرآن هست. اما نفخه اولی بقوله: وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ... و دوم آن که گفت: وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصُعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ... نفخه سه ام^۴ قوله:... ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ فِي يَوْمٍ يَنْظُرُونَ^۵. به یک نفخه بترسند و به دیگری بمیرند و سه دیگر^۶ زنده شوند.

و كذلك^۷ قوله: وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ، «إِذَا» مفاجات است که توبیخی ایشان از گورها پیش خدای می روند. والنُّسُوءُ والتَّسْلَانُ؛ سرعة المشی كَمَشِي الذَّنْبِ. [قال الشاعر:

عَمَلَانِ الذَّنْبِ يَمْشِي فَارِبًا بَرَّةَ اللَّيْلِ عَمَلِيهِ فَيَسْلُ^۸]
قال^۹ امرؤ القيس:

فَسَلِّي ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكَ تَسْلِي^{۱۰}

و در خبر هست که میان نفخ اول تا دوم چهل روز باشد و از دوم تا سه ام چهل سال باشد.

فَأَلُوا يَا وَيْلَنَا؛ گویند، عند آن حال که از گور^{۱۱} برخیزند، این کافران: يَا وَيْلَنَا؛ ای وای ما! مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا؛ ما را که برانگیخت از این خوابگاه ما؟ آنگه گویند: هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ؛ این آن است که خدای تعالی ما را وعده داده است، و پیغامبران راست گفتند در این وعده که ما را دادند.

۱ - دا: توانند رجوعی کردن.

۲ - دا: آج، لب: هست.

۳ - دا: آج، لب: دمند.

۴ - سورة زمر (۳۹) آیه ۶۸.

۵ - دا: به سدیگر؛ آج، لب: پس به دیگر.

۶ - اساس: والتَّسْلَانُ؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۱۰ - اساس و آب، ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۷ - دا: آج، لب: وقال.

۸ - آج، لب: تسلی.

۹ - آج، لب: تسلی.

۱۰ - آج، لب: تسلی.

۱۱ - آج، لب: تسلی.

مفسران دو قول گفتند فی قوله، مِنْ مَرْقَدِنَا؛ یکی آن است که عبدالله عباس گفت و ابی کعب و قتاده که: این قول آن کس گوید که اورا بین الثَّقَحَتَيْنِ^۱ عذاب نکرده باشند. آن مرگ بنزدیک او، چون خوابی باشد، برای این گور را خوابگاه خوانند. و قول دوم آن است که: چون عذاب دوزخ بینند آنچه در گور دیده باشند از عذاب ایشان، آن را بمنزلت خواب دانند؛ وقولهم: هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ؛ این آن است که خدای وعده داد و پیغامبران راست گفتند، یعنی آنچه ما را گفتند از حدیث قیامت و بعث و نشور، این اقراری است که ایشان را سود ندارد، برای آن که در وقتِ الْجَا باشد.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً، گفت: این نیست الا یک آوازی یعنی نفخ سیه ام^۲. قِيَادًا [هُمْ] جَمِيعٌ لَدُنَا مُخَضَّرُونَ، «إِذَا» مُفَاجَات است، چون ایشان جمله نزدیک ما حاضر باشند.

آنکه گفت: فَالْيَوْمَ؛ امروز، یعنی روز قیامت، لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا؛ بر هیچ کس ظلم نکنند و هیچ حقی از کسی باز نگیرند و نقصان نکنند. وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ [۵۹-ر] وَ جَزَا نَكُنْد شَمَا رَا اَلَا بَه اَنُجَه كَرْدَه بَاشِي؛ و محلّ «ما» نصب است به آن که مفعول دوم جزاء است، يُقَالُ مَا جُزِيتَ إِلَّا خَيْرًا.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَائِهِونَ، گفت: اهل بهشت امروز در شغلی باشند از لهو و طرب. نافع و ابن کثیر و ابو عمر و به سکون «غبن» خواندند، و دیگران به ضَمِّ «غبن»، و هر دو لغت است، كَالشُّحْبِ وَالشُّحْتِ، وَالْخُلُقِ [وَالْخُلُقُ] ^۳ وَالْجُبْنِ [وَالْجُبْنُ]؛ مفسران در «شُغْل»^۵ خلاف کردند؛ عبدالله عباس گفت: اِقْتِضَاضُ^۶ الْأَبْكَارِ؛ دختران^۷ دوشیزگی بردن است. ابوسعید خدری روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر گاه که اهل بهشت خلوت کنند با اهل خود به هر نوبت اورا بگریابند. کلبی و ثمالی گفتند: یعنی در شغلی باشند از عذاب اهل دوزخ، یعنی ایشان از آن

۱ - آج، لب: بین الثَّقَحَتَيْنِ.

۲ - آج، لب: سیه ام.

۳ - اساس: ندارد؛ از داء، افزوده شد.

۴ - اساس: والجبن معاً؛ به قیاس با نسخه داء، افزوده شد.

۵ - داء، آج، لب: در این شغل.

۶ - آج، لب: اقتضا.

۷ - داء، آج، لب: دختران را.

غافل باشند و پروای اهل دوزخ نبود ایشان را. و کعب بن الجراح گفت: به سماع مشغول باشند. یحیی بن معاذ را پرسیدند که از آوازه‌ها چه خوشتر است؟ گفت:

مَزَامِيرُ أَنْسٍ، فِی مَقَاصِيرِ قُدْسٍ؛ بِالْحَانِ تَحْمِيدٌ، فِی رِیَاضِ تَمَجُّیدٍ، فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ، عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ^۱. [گفت: خوش‌ترین آوازی مزامیرانس باشد در مقصوره‌های قدس، به الحان تحمید، در ریاض تمجید، در مقعد صدق، در جوار ربّ - العزّة] ^۲.

۵

ابن کیسان گفت: به زیارت یک دیگر مشغول باشند، [و گفتند: به مهمانی خدای - جلّ جلاله -، و گفتند: فی عشرة اشیاء؛ به ده چیز مشغول باشند: به مُلَکِی بی عزل و برنایبی بی پیری و تندرستی^۳ بی بیماری، و عِزّی بی ذُلّ، و راحتی بی شدّت، و نعمتی بی محنت، و بقایی بی فنا، و زندگانی بی مرگ، و خوشنودی بی خشم، و آنسی بی وحشت. و گفتند: هفت اندام ایشان در بهشت به هفت نعمت مشغول باشد: پای به دخول، فی قوله: ... اَدْخُلُوهَا [بِسَلام] آمِنین^۴، و ثواب دست؛ یَتَنَازَعُونَ فِیْهَا کَأْساً^۵، ...، و لذّت^۶ آلت فی قوله: وَخُورَعین^۷ - و نصیب شکم؛ کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِئاً^۸ ... و کرامت زبان فی قوله: ... وَآخِرُ دَعْوِیْهِمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ^۹، و حظّ گوش فی قوله: لَا یَسْمَعُونَ فِیْهَا لَغْواً وَلَا تَأْنِیاً، إِلَّا قِیلاً سَلاماً^{۱۰} سَلاماً^{۱۱} و بهره چشم فی قوله: ... وَلِلّٰهِ الْأَعْیُنُ^{۱۲}....

۱۰

۱۵

طاووس گفت: در این آیت اگر بدانند^{۱۳} که به این نعمت از کی مشغول اند نعمت برایشان منقّص شود^{۱۴}، یعنی از منعم. و بعضی حکما راپرسیدند از آن که رسول - علیه السلام - گفت: أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ، گفت: برای آن ابله باشند که مشغول

۲ - اساس وآب: ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۱ - سورة قمر (۵۴) آیه ۵۵.

۴ - سورة حجر (۱۵) آیه ۴۶.

۳ - دا: تندرستی.

۶ - دا: سکینه.

۵ - سورة طور (۵۲) آیه ۲۳.

۷ - سورة واقعه (۵۶) آیه ۲۲.

۸ - سورة طور (۵۲) آیه ۱۹ و سورة حاقّه (۶۹) آیه ۲۴ و سورة مرسلات (۷۷) آیه ۴۳.

۱۰ - سورة واقعه (۵۶) آیات ۲۵ و ۲۶.

۹ - سورة یونس (۱۰) آیه ۱۰.

۱۲ - دا، آج، لب: بداندی.

۱۱ - سورة زخرف (۴۳) آیه ۷۱.

۱۳ - دا، آج، لب: شدی.

باشند به نعمت از مُنعم. آنکه گفت: مَنْ رَضِيَ بِالْجَنَّةِ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ ابْنُهُ.

فَاكِهُونَ^۱، عامه قرا به الف خواندند: فَاكِهُونَ، و ابوجعفر خواند: فَاكِهُونَ، بی الف. و آن دو لغت است، گالَحِيزِ والحاذِرِ، والفِکِه والفَاکِه. کسائی گفت: فَاکِه ذوفا کهه^۲، من باب: لابن و تامر. و در معنی او خلاف کردند؛ عبدالله عباس گفت: فَرِحُونَ، خرم باشند، مجاهد و ضحاک گفتند: مُعْجَب باشند، سُدی گفت: ناعم باشند.

هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ؛ ایشان و زنانشان^۳ [۵۹-پ] فی ظُلُلٍ، جمع ظُلَّة، فی ظِلَالٍ، جمع ظِلٍّ؛ در سایه ها باشند. حمزه و کسائی و خَلَف «فی ظُلُلٍ» خواندند: علی وزن قُعْلٍ، و باقی قُرا: «ظِلَالٍ» علی وزن فِعَالٍ. عَلَي الْأَرَاكِ، جمع «اریکه»؛ بر سریرهایی باشند کله بر سر او زده، و تا چنین نباشد آن را «اریکه» نخوانند، و مثله: سفینه و سَفَاین. و گفتند: بسترها خواست، مُتَكُونٌ؛ تکیه زده.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ؛ ایشان را در آن جا، یعنی در بهشت، میوه باشد، وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ؛ و ایشان را باشد آنچه خواهند. این قول عبدالله عباس است. مقاتل گفت: تمنا کنند، و گفتند: یعنی هر چه دعوی کنند به ایشان دهند به حکم آن که از حال ایشان معلوم آن باشد که دعوی جز به حق نکنند.

سَلَامٌ قَوْلًا، ای، ولهم سلام؛ و ایشان را باشد سلامی، قَوْلًا، نصب او بر مصدری است محذوف الفعل، ای؛ یقال لَهُمْ قَوْلًا؛ ایشان را آن سلام بگویند و برسانند از خدای رحیم بخشاینده.

وَأَمَّا يَوْمَ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ، آنکه کافران و عاصیان را گویند: جدا شوی امروز از مومنان ای مجرمان کناه کاران! یقال: مِزْتُ الشَّيْءَ مِزْرًا وَأَمَّا يَوْمَ، وَامَّا يَوْمَ إِذَا أَنْفَضَ وَمِيزَتْ، لِتَكْثِيرِ الْفِعْلِ وَمِطَاوَعِهِ^۴ تَمِيزٌ، یقال^۵: مِيزْتُ الشَّيْءَ، فَتَمِيزٌ.

آنکه حکایت آن کرد که ایشان را گویند روز قیامت بر سبیل عتاب و تفریع: أَلَمْ آعْهَدُ إِلَيْكُمْ؛ نه من با شما عهد کردم^۶ ای فرزندان آدم! أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ؛

۲- دا، آج، لب، افزوده: باشد.

۱- دا، افزوده: بی الف.

۴- آج، لب: مطاوعة.

۳- دا: زبان ایشان.

۶- دا: من با شما عهد نکردم.

۵- دا: تقول.

که دیورا نپرستی و طاعت نداری اورا که او شما را دشمنی ظاهر است آشکارا.
وَأَنِ اعْبُدُونِي؛ و آن که مرا پرستی، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ این دین مسلمانی
راهی راست است.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ؛ و شیطان گم راه کرد از شما، جِبِلًّا كَثِيرًا؛ خلقی بسیار را.
ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و رؤیس خواندند: جُبْلًا به ضم جیم و با و تخفیف ۵
لام؛ و نافع و جعفر و عاصم: جِبِلًّا خواندند به کسر جیم و با و تشدید لام، و ابوعمر و ابن
عامر خواندند جُبْلًا، به ضم جیم و اسکان با. و اشتقاق او از «جبله» باشد و آن طبیعت
است، و یقال: جُبِلَ^۱ فُلَانٌ عَلَى كَذَا، [ا]ی، خُلِقَ. و جُبِلَ عَلَى كَذَا، اِی، طُبِعَ^۲.
و الجِبِلَّةُ: الخلق و الخلیقة. آنکه گفت: أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ؛ شما عقل نداری؟
یعنی استعمال نمی کنی؟ ۱۰

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛ این آن دوزخ است که شما را وعده کردند.
و شاید تا معنی^۳ آن بود که شما را به آن وعید کردند، برای آن که أُوعِدَ يُوعَدُ، هم
چنان آید مستقبل او که: وُعِدَ يُوعَدُ، اِی^۴، مستقبل مزید و ثلاثی^۵ به یک صورت
باشد. و در آن که تفسیر وعید دادن اولیتر است برای آن که این بر حقیقت خود باشد
و آن بر نوعی توسع [۶۰-ر]. ۱۵

إِصْلَوْهَا الْيَوْمَ؛ ملازم شوی با این آتش، یقال: صَلَّيْتُ^۶ النَّارَ [و] بِالنَّارِ قَالَ
اللَّهُ تَعَالَى: لَا يَصْلِيهَا^۷،... و قال:

وَلَيْسَ يَصْلَى بِجُلِ الْخَرْبِ جَانِبَهَا^۸

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ، «با» مجازات راست و «ما» مصدری، التقدير: جَزَاءً بِكُفْرِكُمْ؛
به آن کفر که آوردی. ۲۰

آنکه گفت: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ؛ ما امروز مهر بر دهنهای ایشان نهیم تا

۱ - اساس: جبلی؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۲ - دا، افزوده: علیه.

۳ - دا: به معنی.

۴ - دا: اعنی.

۵ - دا: مزید ثلاثی.

۶ - آج، لب: صلبت.

۷ - سورة لیل (۹۲) آیه ۱۵.

۸ - اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

۹ - آب، آج، لب: جانبها.

سخن نتوانند گفتن^۱ و دستهای ایشان با ماسخن گوید. در سخن گفتن دست چند قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی او را باز آفرید^۲ خلقتی که به او^۳ سخن توان گفتن^۴، و آلتی و مخارجی که به آن سخن توان گفتن، و این قول درست تر است. قولی دیگر آن است که: کلام دردست ایشان آفریند، آنگه بر مجاز محلّ کلام را متکلم خواند. وجهی دیگر آن است که: ممتنع نباشد که خدای تعالی علامتی پدید آرد بر دستهای ایشان که مردم از آن بدانند که ایشان معصیت کرده اند. آنگه آن را بر توسع شهادت خواند، چنان که گویند: غَیْثُکَ تَشْهَدُ بِسَهْرَکَ؛ چشمت گواهی^۵ می دهد که نخفته ای^۶، و امثال این.

و بیان این قول، حدیث ابوسعید خدری^۷، که گفت، رسول - علیه السلام - گفت: چون روز قیامت باشد خدای تعالی بر کافران علامتی پدید آرد که مردم بدانند که ایشان گناهکارند، چون پرسند از او اقرار ندهد خدای تعالی بفرماید تا فریشتگان بر او گواهی^۸ دهند، هم اقرار ندهد، بفرماید تا پیغامبران بر او گواهی دهند، هم اقرار ندهند^۹. بفرماید تا همسایگان بر او گواهی^{۱۰} دهند، هم اقرار ندهد، بفرماید تا اعضای او بر او گواهی دهند، فذلک قوله: **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**.

۱۵

عُقبه بن عامر گفت که رسول - علیه السلام - گفت: اول عضوی که از آدمی سخن گوید ران چپ او باشد. درد گر خبر آمد که رسول - علیه السلام - گفت: اول عضوی که از آدمی سخن گوید، ران او بود و کف دستش. در این خبر و مانند این توقف باشد برای آن که معارف اهل قیامت ضروری بود و ایشان ملجأ باشند به ترک قبایح از آن جا که به ضرورت دانند که: **لَوْ جَادَلُوهَا يُحِيلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا**.

۲۰

۱ - آج، لب افزوده: و آلتی و مخارجی که به آن سخن توان گفتن.

۲ - دا، آج، لب: باز آفریند. ۳ - دا: به آن آج، لب: با او.

۴ - آج، لب: سخن گفتن توان. ۵ - دا، آج، لب: گواهی.

۶ - اساس و آب: نخفته. ۷ - دا، آج، لب، افزوده: است.

۸ - دا، آج: گواهی. ۹ - دا: ندهد.

۱۰ - دا: گواهی.

وَلَوْ نَشَاءُ لَقَمَعْنَاهُمْ عَلَىٰ آعْيُنِهِمْ، گفت: اگر ما خواهیم چشموهای ایشان مَطْمُوس کنیم، چنان که اثر او بر روی^۱ هیچ نباشد. فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ؛ ایشان یکسدیگر را سبق برند^۲. فَأَنَّى يُبْصِرُونَ؛ ایشان چگونه راه بینند که چشم ندارند!

عبدالله عباس و مقاتل و عطا و قتاده گفتند: معنی آن است که اگر ما خواهیم چشم ضلالت ایشان کور کنیم، و این ره راست بنماییم، ایشان بشتابند به ره راست ۵
وره ایمان. آنکه گفت: فَأَنَّى يُبْصِرُونَ؛ چگونه بینند ره راست! و ما این معنی نکرده ایم. [۶۰-پ] حسن و سدی گفتند: معنی آن است که اگر ما خواهیم ایشان را بر این عمیا و ضلالت رها کنیم از طریق خذلان و تخلیه. آنکه چگونه ره راست بینند بی توفیق و الطاف ما؟ [و این هر دو قول متقارب اند، و قول اول بهتر است از آن جاکه کلام بر ظاهر خود است و مورد آیت تذکیر نعمت است و تو بیخ ایشان بر کفران نعمت]^۳ ۱۰

آیه ۶۷ قوله تعالى: وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ؛ و اگر ما خواهیم بگردانیم صورت ایشان برجای خود، نتوانند گذشتن و باز نیایند.

آیه ۶۸ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ؛ و هر کس را دراز عمر کنیم باز گردانیم^۴ در خلق، خرد ندارند اینان؟

آیه ۶۹ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُبِينٌ؛ و نیا موختیم او را شعر و نباید او را، نیست این آلا یاد کردی و قرآنی بیان کنند [ه]^۵.

آیه ۷۰ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ تا بترسانند^۶ آن را که زنده است و واجب شود عذاب^۷ بر کافران.

آیه ۷۱ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ؛ نمی بینند که ما بیافریدیم برای ایشان از آنچه کرد دستهای ما چهار پایانی که ایشان را^۸

۱- آج، لب: بروی. ۲- آج، لب، افزوده: به راه.

۳- اساس و دیگر نسخه ها، ندارد؛ از دا، افزوده شد. ۴- دا، افزوده: او را.

۵- دا: روشن. ۶- دا: بیم کند.

۷- دا: گفتار آج، لب: گفتار ما به عذاب. ۸- دا: آن را.

خداونداند.

آیه ۷۲ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ؛ مسخر بکردیم آن را برای ایشان از آن به نشست^۱ و از آن می خورند.

آیه ۷۳ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ؛ وایشان را در آن سودهاست و خورشگاهها^۲، شکر نمی کنند؟

آیه ۷۴ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ؛ گرفتند ازجز خدای خدایانی تاهمانایاری کنند ایشان را^۳.

آیه ۷۵ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُعْضَرُونَ؛ نتوانند یاری کردن ایشان، وایشان اینان را لشکری باشند حاضر کرده.

آیه ۷۶ فَلَا يَخْرُجُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ؛ دلتنگ نکند^۴ تو را گفتار ایشان که ما دانیم آنچه پنهان دارند و آن جا^۵ آشکارا کنند.

آیه ۷۷ أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ؛ نمی بیند^۶ آدمی که ما بیافریدیم او را از آب منی که بینی او را^۷ خصمی است آشکارا^۸؟

آیه ۷۸ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ [۶۱-] مَنْ يُعْطِي الْعِظَامَ وَهِيَ زَمِيمٌ؛ وبرد برای ما مثلی و فراموش کرد آفریدن خود، گفت: که زنده کند استخوانها و آن پوسیده باشد؟

آیه ۷۹ قُلْ يُخَبِّئُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ بگو زنده کند آن را آن که بیافرید آن اول بار، و او به همه آفرینش داناست.

آیه ۸۰ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ؛ آن که کرد برای شما از درخت سبز آتش که بینی^۹ شما از او آتش می فروزی.

آیه ۸۱ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ، بَلَىٰ وَهُوَ

۱ - د: برنشستی آسان است.

۲ - د: آب خورشگاهها.

۳ - د: تا مگر ایشان را یاری کنند.

۴ - د: مکناد؛ آج، لب: اندوهگین مکناد.

۵ - د: آنچه.

۶ - آب: نمی بینند.

۷ - د: همی او.

۸ - د: روشن.

۹ - د: همی.

الْخَلْقُ الْعَلِيمُ؛ نیست آن که بیافرید آسمانها وزمین توانا برآن که بیافریند مانند ایشان؟ آری واو آفریننده داناست.

آیه ۸۲ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ فرمان او^۱ چون خواهد چیزی آن بود که گوید آن را بپاش، بپاشد.

آیه ۸۳ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ منزّه است آن که به دست اوست پادشاهی هر چیزی و با او برند شما را.

قَوْلُهُ^۲: وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ، گفت: واگر ما خواهیم مسخ کنیم ایشان را برجای خود و صورت ایشان بگردانیم به صورت سگ و بوزنه^۳ و جز آن. فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا؛ نتوانند؛ بگذشتن ونه باز آمدن. و گفتند: رفتن^۴؛ بل برجای بمانند ونیز نتوانند خویشتن را با حالِ اول بردن.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ، آنکه گفت: آن را که ما او را مُعَمَّرًا و دراز عمر گردانیدیم او را منکس و باشگونه گردانیم درخلق، تا از پس قوت ضعیف شود و از پس زیادت جسم ناقص شود و از پس طراوت بالی شود و از پس فطنت خرف شود. و مثله قوله: ... وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا^۵... و مرد معمر بیشتر به خرف رسد. و اخبار معمران و اشعار^۶ بیشتر از این است. ابوالطمجان اللیثی^۷ گفت پس از آن که دو یست سال از عمر او گذشته بود: ^{۱۰}

تَقَارَبَ خَطْوُ رَجُلِكَ يَا سُؤْدُ
وَقَبِدَكَ الزَّمَانُ بِشَرْقِيْدِ
و ربیع بن ضبع^{۱۱} الفزاری گفت: ^{۱۲}

۱- دا، افزوده: آن است که. ۲- آج، لب، افزوده: تعالی.

۳- آج، لب: بوزینه. ۴- آج، لب: نتواند.

۵- دا: نتواند رفتن. ۶- آج، لب: نُعَمِّرْ.

۷- سورة نحل (۱۶) آیه ۷۰. ۸- دا: اشعار ایشان.

۹- دا: القینی. ۱۰- دا، آج، لب، افزوده:

كَأَنِّي خَائِلٌ يَدْنُو لِقَائِي خَائِلِي خَائِلَاتِ الدَّهْرِ حَتَّى

قَصِيرُ الْخَطْوِ يَخْتَبِ مِنْ رَأْسِي قَصِيرُ الْخَطْوِ يَخْتَبِ مِنْ رَأْسِي

۱۱- دا، آج: ضبع. ۱۲- دا، افزوده: شعر.

اِذَا كَانَ الشِّتَاءُ فَالْفِئُونِ^۱ فَإِنَّ الشَّيْخَ يَهْدِيهِ الشِّتَاءُ
 إِذَا عَاشَ الْفَنَى مَاتَيْنِ عَاماً^۲ فَقَدْ ذَهَبَ اللَّذَازَةُ^۳ وَالْفَنَاءُ^۴
 أَفَلَا يَعْقِلُونَ؛ خرد ندارند اینها تا در او اندیشه کنند؟ و این استفهام به معنی
 تقریر است.

- آنکه گفت: [۶۱-پ] وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ؛ ما این رسول خود را شعر نیاموختیم، و
 او [را]^۵ شعر به کار نیاید. حکم روایت کرد که آن روز که عباس مرداس این شعر
 بگفت:

أَتَجْعَلُ نَهْيِي وَنَهْيَ الْعَبِيدِ بَيْنَ غَيْتَةِ وَالْأَقْرَعِ

- رسول - علیه السلام - آن را بخواند: أَتَجْعَلُ نَهْيِي وَنَهْيَ الْعَبِيدِ بَيْنَ الْأَقْرَعِ وَغَيْتَةٍ.
 ابوبکر گفت: یا رسول الله! اونه چنین گفته است. گفت: دائم چگونه گفته است و
 ۱۰ لکن شعر نه کار من است. وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ.
 وحسن بصری گفته است: رسول - علیه السلام - تمثّل کرد به این بیت:

كَفَى الشَّيْبُ وَالْأَسْلَامُ لِلْمَرْئَانِيَا

- کفای بالاسلام والشَّيْبِ ناهیا لیمرء، براین وجه گفت تا شعر نباشد و از وزن
 بشود. یکی از جمله صحابه گفت: وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ. یک روز تمثّل
 ۱۵ می کرد به بیت ظرفه:

سَتُبْدِي لَكَ الْآيَاتُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا
 وَبِأَتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدْ
 چنین خواند:

... مَنْ لَمْ تُزَوِّدْ بِالْأَخْبَارِ...

- ابوبکر گفت: اونه چنین گفته است. گفت: می دانیم و لکن ما [را] شعر به -
 ۲۰ کار نیاید. [و آنچه روایت کرده اند که رسول - علیه السلام - روز حُتّین گفت: أَنَا
 النَّبِيُّ لَا كَذِبَ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. و آنچه گویند گفت: هَلْ أَتَيْتَ إِلَّا إِصْبَغَ
 دَمِيَّتٍ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتَ، هم بروجعی گفته باشد که موزون نبود چنان که

۱ - دا: فادفونی. ۲ - اساس: اللذّاة؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۳ - از آج، افزوده شد.

۴ - آج، لب: به شعر مرا کار نیست.

۵ - آج، لب، افزوده: بخواند.

ابیات دیگر که گفتیم [۱] **إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ**؛ این نیست الا یاد کردی و قرآنی روشن. و آیت رد است بر آنان که گفتند: رسول شاعر است و قرآن شعر است.

و عایشه گفت: **كَانَ الشَّعْرُ أَبْغَضَ الْحَدِيثِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ**؛ گفت: رسول - علیه السلام - در جهان هیچ دشمن تر نداشتی از شعر. و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: **لَأَنْ يَمْتَلِي جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَبْحًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَ شِعْرًا**، ۵ گفت: اگر شکم یکی از شما پر از ریم باشد دوست تر دارم از آن که پر از شعر باشد. **لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا**، مَدَنیان و بَصَریان و شامیان الا ابو عمرو، به «تا» خطاب خواندند و باقی **قَرَأَ لِيُنْذِرَ بِهِ «يَا»**، خبراً عن الغایب. گفت [تا] ۲ بترساند از مردمان آنان را که زنده اند، یعنی زنده آن باشد که او را اِنداز سود دارد. **وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ**؛ و عذاب واجب شود بر کافران بعد اِنداز، چون متعظ نشوند. ۱۰

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ آيَاتُنَا؛ که ما بیافریدیم برای ایشان آن کرده دست ما، یعنی آنچه تولای خلق او ما کرده ایم. **أَنْعَامًا**؛ چهار پایانی، **فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ**؛ ایشان آن را مالک و متصرف اند.

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ؛ ما مذل و مسخر کردیم آن را برای ایشان. **فَمِنْهَا**؛ از آن جمله بعضی آن است که نشست را شاید، چون اسب و آستر و شتر و خر، **وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ**؛ و بهری از آن خوردن را، چون گاو و گوسپند. و «رَكُوب»؛ فاعل باشد، به معنی مفعول، **كَالْحُلُوبِ** به معنی المَحْلُوب. و این بنا در مفعول کم آید بیشتر به معنی فاعل بود. [۶۲-ر]

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ؛ و ایشان را در آن انواع منافع است از موی و پشم، چنان که ۲۰ گفت: ... **وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ** ۷. **وَمَشَارِبُ**؛ از شیر آن که باز می خورند مشارب است ایشانرا. **أَفَلَا يَشْكُرُونَ**؛ شکر نمی گذارند؟ ۸

۱- اساس و آب ندارد؛ ازدا، افزوده شد. ۲- اساس؛ ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۳- دا، آج، لب؛ نمی بینند این کافران، یعنی نمی دانند؟ ۴- آج، لب؛ تو خلق.

۵- دا؛ از. ۶- دا، آج، لب؛ آن چنان که.

۷- سورة نحل (۱۶) آیه ۸۰. ۸- دا؛ نمی گزارند.

وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً؛ وگرفتند ایشان بدون خدای تعالی خدایانی از اصنام. لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ؛ تا همانا یاری کنند ایشان را.

آنکه حق تعالی رد کرد بر ایشان، گفت: لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ؛ این بتان یاری نتوانند کردن ایشانرا. وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ؛ واین کافران لشکری باشند این بتان را حاضر کرده. و برای آن لشکر خواند ایشان را که فردا قیامت^۱ بتان را در پیش دارند و بت پرستان را در قفا و هر دو را به دوزخ برند، پس چنان که لشکر در قفای پادشاه باشد، ایشان در قفای معبودان خود باشند بمثابت لشکر. و بیانش: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ.^۲

فَلَا يَخْرُجُكَ قَوْلُهُمْ؛ دلتنگ مکناد تو را سخن ایشان و ایذا و جفای ایشان. آنکه کلام با سر گرفت، گفت: إنا نعلم؛ ما دانیم آنچه ایشان به سر^۳ گویند و آنچه آشکارا گویند. و این بر مسیل تهدید است.

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ، گفت: نمی داند آدمی و نمی بیند که ما او را از آب منی آفریدیم؟ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، «اذا» مفاجات راست، که بنگری^۴ او خصمی است مارا روشن نه پنهان. مفسران در این ایشان^۵ خلاف کردند؛ عبدالله عباس گفت: عبدالله ابی سلول است. سعید خبیر گفت: عاص وائل سهمی است. حسن گفت: ۱۵ أُمِّيَّةٌ خَلْفَ اسْت. قتاده گفت: أُمِّيُّ بْنُ خَلْفِ الْجُمَحِيِّ است. آن^۶ چنان افتاد که او روزی پیش پیغامبر آمد و پاره ای^۷ استخوان^۸ پوسیده به دست گرفته، آنکه آن را به دست پیریشید^۹ و خرد کرد و برباد داد و گفت: یا محمد^{۱۰}! تویی که گمان می بری که این را زنده خواهند کردن؟ و حق تعالی در آیاتی که پیش از این است بیان کرد که:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَتَسَى خَلْقَهُ، گفت: این ملعون برای ما مثلی زد^{۱۱} [و آن

۱ - دقیامت / در قیامت؛ دا: فردا قیامت؛ آج، لب: فردای قیامت.

۲ - سوره انبیاء (۲۱) آیه ۹۸.

۳ - آج، لب: با سر.

۴ - آج، لب: بنگرید.

۵ - دا، آج، لب: انسان که بر من راجع است.

۶ - دا، آج، لب: و آن.

۷ - اساس و آب: پاره ای.

۸ - دا، آج، لب: استخوان.

۹ - آج، لب: ندارد.

۱۰ - دا، افزوده: تویی.

۱۱ - آب: کرد.

حدیث] ^۱ استخوانهای ^۲ پوسیده است که گفتیم، و خلق خود فراموش کرد که ما او را چگونه آفریدیم. قَالَ ؛ گفت، آن ملعون: مَنْ يُخَيِّ الْعِظَامَ؛ که زنده کند این استخوانها پس از آن که پوسیده شده است؟

گفت؛ بگوای محمد: يُخَيِّهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ؛ که زنده کند او را آن خدای که او را آفرید نخست بار، وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ و او به همه آفرینشی داناست. خدای تعالی این آیات فرستاد و رسول - علیه السلام - براو خواند، او گفت: پس خدای مرا زنده کند؟ گفت: نعم ^۳، و به دوزخت برود.

آنگه وصف کرد خدای تعالی به قدرت خود را ^۴ بر آن که چنان که مرده زنده کند. شما را ^۵ درخت سبز آتش دهد. گفت :

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنْ [۶۲ - ب] الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً، «شَجَر» جنس باشد هم واحد را بشاید وهم جمع را، چون جمع کنی آن را. واحدش «شجرة» بود، کثرت و ثمره ^۶، و چون واحد خواهی جمعش اشجار بود برای آن «اخضر» گفت که حمل بر لفظ کرد.

عبدالله عباس گفت: آن دو درخت است که دراو آتش باشد؛ یکی را مَرخ گویند و یکی را عَفَار، چون کسی را آتش باید دو شاخ از این دو درخت بُرد تر چنان که آب از او می چکد و برهم ساید، از میان آن آتش بیرون آید. و از این جا عرب در مثل گفتند: فِي كُلِّ شَجَرَةٍ نَارٌ وَاسْتَمَجَدَ الْمَرْخُ وَالْعَفَارُ و گفتند: «مَرخ» نر باشد و «عَفار» ماده، و آن هر دو را «زَئِد» و «زَنَدَه» گویند. و شیخ ما ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری دو بیت گفت:

وَأَنَّى أَرَى مَثَلَ الْفَاضِلِينَ إِذَا التَّقِيَا الزَّئِدَ وَالزَّنَدَةَ
فَهَذَا يُفِيدُ بِمَا عِنْدَهُ وَهَذَا يُفِيدُ بِمَا عِنْدَهُ

۱ - اساس و آب: ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۲ - دا، آج، لب: استخوانها.

۳ - دا، افزوده: آری.

۴ - دا: خود را به قدرت؛ آج، لب: خود را به قدرت خود.

۵ - آج، لب، افزوده: که.

۶ - دا: کثرت و ثمره؛ آج، لب، کثرت و ثمره.

- وحکما گفتند: هیچ درخت نباشد که در او آتش نبود مگر درخت عُتَاب [و] ^۱ سنجید.
- فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ؛ که بنگری شما از او آتش می فروزی ^۲. و «إِذَا» مفاجات است
- آنگه گفت بر سبیل تقریر به لفظ استفهام: أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ، گفت: آن خدای که آسمان و زمین آفرید قادر نیست بر آن که مانند ایشان خلقی آفریند؟ جمله قرأ «بِقَادِرٍ» خواندند بر جارو
- مجرور؛ مگر یعقوب که او خواند: يَقْدِرُ، عَلَى الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ، بَلَى وَهُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ، آنگه هم او جواب داد؛ گفت: بلی او آفریدگار داناست ^۳.
- آنگه گفت: إِنَّمَا أَفَرُّهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا؛ فرمان او چون خواهد که چیزی در وجود آرد آن است که گوید: كُنْ فَيَكُونُ، بَاش ^۴، باشد. این عبارت است از سرعت وجود مقدور او بی امتناعی، تا به تشبیه به آن ماند که یکی از ما گوید: «كُنْ» آنچه
- مراد او بود به این لفظ حاصل شود در حال، نه آن است که آن جا قولی هست وامری؛ چه از حکیم نیکو نبود مخاطبه معدومات. و قوله: إِنَّمَا أَفَرُّهُ، ممکن است حمل کردن هم بر امر فعلی هم بر امر قولی، و بر فعل حمل کردن اولیتر است ^۵. و معنی آن که کار او و فعل چنین باشد. و اگر بر قول حمل کنند از آن جا بود که در لفظ صیغت امر آورد، من قوله: كُنْ، و «كَانَ» تاقه است به معنی حَدَثَ و وَقَعَ.
- ۱۵ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ، گفت: منزّه است آن خدای که مُلْك و تصرف هر چیزی به دست اوست، یعنی به امر و فرمان او. و «مَلَكُوت» فَعْلُولَت باشد مِنَ الْمُلْك، یعنی او بر همه چیزی از مقدورات خود قادر است - لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ -
- وَالِيهِ تُرْجَعُونَ ؛ و شما را مرجع و بازگشت با اوست. [۶۳ - ر]

۱ - اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد. ۲ - آج، لب: می فروزد.

۳ - دا: آفریدگاری داناست؛ آج، لب: و او آفریدگار بیننده داناست.

۴ - دا: آج، لب: تاب باشد. ۵ - دا: ندارد.

سُورَةُ الصَّافَّاتِ

بدان که این سورت مکی است و عدد آیات او صد و هشتاد^۱ دو است در عدد کوفیان و مدنیان و در عدد بصریان صد و هشتاد آیت است و هشتصد و شست^۲ کلمت است و سه هزار و هشتصد^۳ و بیست و سه حرف است. و روایت است از ابوامامه از اُبتی کعب که رسول -صلی الله علیه و آله- گفت: هر که او سورت الصَّافَّاتِ بخواند، او را به عدد هر جتنی^۴ و شیطانی ده حسنه بشویسند و مَرَّة شیطانی را از او دور کنند و از شرک بری شود و فریشتگان^۵ روز قیامت برابمان او گواهی^۶ دهند که او مؤمن بوده است به پیغامبران^۷.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام ایزد^۸ بخشاینده بخشایشگر^۹

آیه ۱ وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ؛ به حق صف زدگان، صف زدنی.
آیه ۲ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ؛ باز زنندگان باز زدنی.

۲- دا : بیست.

۴- دا، آج، لب : جتنی.

۶- آب، آج، لب : گواهی.

۸- دا، لب : خدای.

۱- دا، آج، لب، افزوده : و.

۳- دا : هفتصد.

۵- دا، آج، لب، افزوده : موکل او.

۷- آج، لب، افزوده : قوله تعالی.

۹- دا، لب : مهربان.

- آیه ۳ قَالَتَا لِيَا بَ ذِكْرًا ؛ وخوانند گان ذکرى .
- آیه ۴ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ؛ که خدای شما یکی است .
- آیه ۵ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشَارِقِ ؛ خدای آسمانها و زمین و آنچه در میان آن^۱ است و خدای مشرقها .
- آیه ۶ إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ؛ ما بیاراستیم آسمان دنیا را^۲ به زینت^۳ ستارگان .
- آیه ۷ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ؛ و نگاهداشت از هر دیوی نافرمان^۴ .
- آیه ۸ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ؛ گوش ندارند به گروه بلندتر و بیندازند ایشان را از هر سوی^۵ .
- آیه ۹ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ؛ براندنی و ایشان را عذابی بُود مقیم .
- آیه ۱۰ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثَائِبٌ ؛ الا آن که در رباید یک در رُبودن او پی او^۶ برود ستاره بخشنده^۷ .
- آیه ۱۱ فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمْ أَمْ لَا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ؛ بپرس از ایشان تا ایشان سخت خلق توند یا آنان که ما بیافریدیم؟ ما بیافریدیم ایشان را از گلی دوسنده .
- آیه ۱۲ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ؛ بل تو شگفت می داری و ایشان فسوس می دارند .
- آیه ۱۳ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ؛ و چون یاد دهند^۸ ایشان را یاد نکنند .
- آیه ۱۴ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ؛ و چون بینند علامتی طلب فسوس کنند .
- آیه ۱۵ وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ؛ و گویند: نیست این الا جادوی روشن .
- آیه ۱۶ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنْآ لَمَبْعُوثُونَ ؛ چون بمیریم و شویم خاک و استخوانها، ما را زنده کنند؟
- آیه ۱۷ أَوَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ؛ یا پدران ما را که پیشینه بودند؟ [۶۳ - پ]

۱ - دا : آن دو .

۲ - دا : فروترین .

۳ - دا : آرایش؛ آج، لب : آراستن .

۴ - دا : ستم .

۵ - دا : جانبی؛ آج، لب : جهتی .

۶ - دا : از پی او .

۷ - آج، لب : درخشنده .

۸ - یاد دهند / یاد دهند؛ دا، آج، لب : یاد دهند .

- آیه ۱۸ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ؛ بگوی: آری و شما ذلیل باشی.
- آیه ۱۹ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ؛ آن یک با زدن^۱ باشد که بنگری ایشان می نگرند.
- آیه ۲۰ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ؛ و گویند: ای وای ما این روز جزاست!
- آیه ۲۱ هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ؛ این قضا^۲ است آن که شما آن را به دروغ داشتی.
- آیه ۲۲ أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ؛ جمع کنی ظالمان را و همسران ایشان و آنچه می پرستیدند.
- آیه ۲۳ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ؛ از فرود خدای ره نماید ایشان رابه^۳ دوزخ.
- آیه ۲۴ وَفَقَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ؛ بداری اینان را که اینان را بخواهند پرسیدن^۴.
- آیه ۲۵ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ؛ چه بود شما را که یاری نمی کنی یک دیگر را!
- آیه ۲۶ بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُشْتَبِلُونَ ؛ بل ایشان امروز تن بداده اند.
- آیه ۲۷ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ؛ روی در یک دیگر آرند^۵ و می پرسند.
- آیه ۲۸ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ؛ گویند: شما می آمدی ما را^۶ از دست راست.
- آیه ۲۹ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ؛ گویند: بل شما خود مومن نبودید^۷.
- آیه ۳۰ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ؛ نبود ما را بر شما از حجتی، بل بودی شما گروهی طاغیان.
- آیه ۳۱ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ؛ واجب شد بر ما گفتار خدای ما، ما بچشیدگانیم^۸.
- آیه ۳۲ فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ؛ گمراه کردیم شما را، ما^۹ گمراه بودیم.

۱- دا: با زدن / باز زدن.

۲- دا: روز فصل؛ آج، لب: روز فرق.

۳- دا: پرسید.

۴- دا: برخی از ایشان.

۵- دا: به ما.

۶- دا: نبودی ایمان آوردگان.

۷- دا: چشندگانیم.

۸- دا: که ما.

- آیه ۳۳ فَأَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ؛ ایشان آن روز در عذاب انباز باشند.
- آیه ۳۴ إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ؛ ما چنین کنیم با گناهکاران.
- آیه ۳۵ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ؛ ایشان بودند چون گویند ایشان رانیست خدای بجز خدای بزرگواری کردند^۱.
- آیه ۳۶ وَيَقُولُونَ آتِنَا لَنَارِكُمَا أَلِيتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ؛ و می گویند: ما رها کنیم خدایان خود را برای شاعری دیوانه؟
- آیه ۳۷ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ؛ بل آفریده است حق و راست گفتند پیغامبران شما^۲.
- آیه ۳۸ إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمَ ؛ شما چشیده ای^۳ عذاب دردناک. [۶۴ - ر]
- آیه ۳۹ وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ؛ و پاداشت ندهند شما را الا آنچه کرده باشی.
- آیه ۴۰ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ؛ مگر بندگان^۴ با اخلاص را.
- آیه ۴۱ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّغْلُومٌ ؛ که ایشان را بود روزی دانسته.
- آیه ۴۲ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ؛ میوه ها^۵ و ایشان را گرامی دارند.
- آیه ۴۳ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ؛ در بهشت های نعیم.
- آیه ۴۴ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ؛ بر سریرها^۶ برابر نشسته.
- آیه ۴۵ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ ؛ بگردانند برایشان کاسی از خمری پاک^۷.
- آیه ۴۶ بَيَّضَاءَ لَدَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ ؛ سپید، خوش باشد خورند گان را^۸.
- آیه ۴۷ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ؛ نباشد در او تباهی عقل^۹، و نه ایشان از آن مست شوند.
- آیه ۴۸ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ؛ و بنزدیک ایشان باشند زنانی چشم کشیده^{۱۰}

۱ - د : کردند.

۲ - د : راست گوی داشت فرستادگان را، که بر متن رجحان دارد.

۳ - اساس و آب : چشیده ای.

۴ - د، افزوده : خدای.

۵ - اساس، آب، د : میوه ها.

۶ - د : تختها.

۷ - د : از آبی.

۸ - د : خوش مزه آشامندگان را.

۹ - اساس : نباشد، به قیاس با سایر نسخ زاید می نمود و

حذف شد.

۱۰ - د : کشنده.

فراخ چشم.

- آیه ۴۹ کَانَهُنَّ بَيُضٌ مَكْنُونٌ ؛ پنداری^۱ ایشان خایه پوشیده اند.
 آیه ۵۰ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ؛ روی نهند^۲ بهری بر بهری، می پرسند.
 آیه ۵۱ قَالَ فَاِئِلْ مِنْهُمْ اِنِّي كُنَّ لِي قَرِينٌ ؛ گوید گوینده ای از ایشان مرا همسری بود^۳.

- آیه ۵۲ يَقُولُ ءَاِنَّكَ لَمِنَ الْمُصْذِقِينَ ؛ می گفتی که: تو از جمله باوردارندگانی؟
 آیه ۵۳ ءَاِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَّعِظَامًا ءَاِنَّا لَمَدِينُونَ ؛ که [چون]^۴ بمیریم و خاک شویم و استخوانها، ما را پاداشت [دهند]^۵.

- آیه ۵۴ قَالَ هَلْ اَنْتُمْ مُّقْلِعُونَ ؛ گوید: شما فرو می نگری؟
 آیه ۵۵ فَأَطْلَعَ فَرَّاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ؛ فرو نگرد بیند [اورا]^۶ در میان دوزخ.
 آیه ۵۶ قَالَ تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِيَ ؛ گوید: به خدای که نزدیک بودی که هلاک کنی مرا.

- آیه ۵۷ وَلَوْ اَنَّ نِعْمَةَ رَبِّيْ لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ؛ واگر نه نعمت خدای استی^۷، من بودمی از جمله حاضران^۸.
 آیه ۵۸ اَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَرِينَ ؛ مانه ایم بمردگان؟
 آیه ۵۹ اِلَّا مَوْتَنَا الْاُولٰٓئِ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَدَّةِينَ ؛ آلا مرگ پیشین، و مانه ایم عذاب کرده^۹.

- آیه ۶۰ اِنَّ هٰذَا لَهٗوَ الْفَوْزِ الْعَظِيمِ ؛ این آن است که ظفری بزرگ است.
 آیه ۶۱ لِيُمَثِّلَ هٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ؛ برای مانند این عمل کنند عمل کنندگان.

قوله: وَالصَّاقَاتِ صَفًّا ، ابو عمرو و حمزه «تا» را ادغام کردند در «صاد» و

۱ - دا: گویی.

۲ - دا: روی فرا کنند.

۳ - دا: مرا بود مرا همسری.

۴ - اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۵ - اساس: ندارد؛ از دا، آورده شد.

۶ - اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۷ - دا: بودی.

۸ - دا: حاضر کردگان.

۹ - دا: نیستیم ما عذاب کردگان.

- «ز»^۱ و «ذال» برای قُرب مخرج این^۲ حروف از «تا»؛ خواندند: وَالصَّافَاتِ صَفًّا
فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا. فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا. باقی قرأ به اظهار این حروف خواندند [۶۵-ر]
- در «صافات» خلاف کردند: عبدالله عباس و حسن و قتاده و مسروق گفتند، مراد
صفه‌های فریشتگان اند که در آسمانها صف زده اند چنان که مردمان در نماز صف
کشیده باشند. و گفتند: مراد فریشتگان پَر گسترده اند در هوا ایستاده تا چه فرمایند
ایشان را. و گفتند: مرغان اند در هوا پَر در هم گسترده و پَر کشیده، چنان که
گفت: ... وَالْقَلِيرُ صَافَاتٍ^۳ ... و گفت: ... أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْقَلِيرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ^۴ ...
وصف ترتیب جماعت باشد بر نسق، همانند خط، چون صف نماز وصف کالزاره^۵.
- فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا؛ باز زنندگان اند. مجاهد و سُدی گفتند: فریشتگان اند که
خلقان را زجر می کنند از معاصی بر وجهی که خدای تعالی به دل ایشان می رساند به
برابر آن که وسوسه شیطان به دل ایشان می رسد، تا تکلیف درست آید، و مرد را
داعی متردّد بود. و گفتند، فریشتگانی اند که ابر را می رانند و زجر می کنند. قتاده
گفت: مراد آیات قرآن است که مکلفان را زجر می کند از معاصی بر وجه لطف. و
زجر، صرف بُود از کاری به خوف ذمّ و عقاب. و بُود که به خوف ذمّ بُود، چون
زواجر عقلی پیش ورود شرع.
- فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا، مجاهد و سُدی گفتند: جبریل است و دیگر فریشتگان که قرآن
می خوانند، بعضی دیگر گفتند: جماعات خوانندگان اند از آدمیان و جز ایشان. و
«واو» در هر سه جای قَسَم است و جواب قسم «إِنَّ» است، فی قوله: إِنَّ إِلَهَكُمْ
لَوَاحِدٌ. وقوله: «صَفًّا» و «زَجْرًا» نصب هر دو بر مصدر است «ذِكْرًا» بر مفعول
به، و برای آن مصدر بیاورد آن را تا بدانند که این مدح در^۶ پایه قسم نه به خواندن
است بل به خواندن قرآن است که بسیار کسان چیزها خوانند که به آن ممدوح
نباشند. حق تعالی گفت: در این آیات که به حق فریشتگان صف کشیده و به حق

۱- دا، آج، لب: ز.

۲- دا: و این.

۳- سورة نور (۲۴)، آیه ۴۱.

۴- سورة ملک (۶۷) آیه ۱۹.

۵- دا، آج، لب: کالزار.

۶- دا، آج، لب: نیاورد.

۷- دا، آج، لب: و.

فریشتگان زجر کنند^۱ و به حق خوانندگان قرآن که خدای شما یکی است. و این جواب آن است که ایشان گفتند: أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا؟^۲ ...

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، آنکه گفت: آن خدای که مستحق عبادت است، خدای آسمانها و زمین است وَهَذَا بَيِّنُهُمَا؛ و آنچه در میان آن است. از انواع حیوان و جماد، وَرَبُّ الْمَشَارِقِ؛ و او خداوند مشرقهاست که آفتاب از او برآید. عبدالله عباس گفت: بر فلک آفتاب سیصد و شست^۳ سوراخ است به عدد روزهای سال که هر روز آفتاب از کوه^۴ دگر برآید که تا سال برنگردد با آن جایگاه نیاید.

إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، ابن کثیر و ابو عمر و نافع و ابن عامر خواندند: بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ [۶۵ - پ] به اضافت. آنکه خلاف کردند که اضافت با فاعل است یا بامفعول. بعضی گفتند با مفعول است بر آن معنی که: جَعَلْنَا الْكَوَاكِبَ زِينَةَ السَّمَاءِ؛ ما ستارگان را زینت آسمان دنیا کردیم و آن که گفت؛ اضافت با فاعل است، گفت معنی که: إِنَّا جَعَلْنَا الْكَوَاكِبَ مُزَيَّنَةَ السَّمَاءِ؛ ما ستارگان^۵ آراینده آسمان کردیم. و حمزه و عاصم در بعضی روایات خواندند: بِزِينَةٍ - مَنْوَنَ - الْكَوَاكِبِ، مجرور علی البدل، و التقدير: بِالْكَوَاكِبِ^۶. و عاصم به روایت ابوبکر خواند: بِزِينَةٍ - مَنْوَنَ - الْكَوَاكِبِ، بنصب علی معنی؛ بتزیننا الكواكب^۷! و گفتند: «علی تقدیر، اعنی الكواكب وأرید الكواكب، بفعلی مضمر.

عبدالله عباس گفت: معنی آن است که بِضَوْءِ الْكَوَاكِبِ؛ به روشنایی^۸ ستارگان. و قولی دگر مفسران را آن است که^۹ زینت آسمان به ستاره معلوم است و ظاهر.

۱- دا، آج، لب: زجر کنند.
 ۲- سورة ص (۳۸) آیه ۵.
 ۳- آج، لب: شصت.
 ۴- دا: هر روزی.
 ۵- آج، لب: محل.
 ۶- دا، آج، لب: لئسما.
 ۷- دا، آج، لب: ستارگان را.
 ۸- اساس: الكواكب؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۹- دا: بتزیننا الكواكب؛ آج، لب: بتزینها الكواكب.
 ۱۰- آج: به روشنایی.
 ۱۱- ۹۲، دا: دگر مفسران که.

- وَحِفْظًا، ای؛** وَحَفِظْنَاهَا، حِفْظًا منصوب است بر مصدری محذوف الفعل.
- وگفتند تقدیر آن است: **وَجَعَلْنَاهَا حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ، ای؛** وَجَعَلْنَا الْكَوَاكِبَ حَافِظَةً لِلسَّمَاءِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ. وگفتند: تقدیر آن است که: وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ مَحْفُوظَةً بِالْكَوَاكِبِ؛ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. ووجه نیکوتر در او آن است که مفعول له است، **كَأَنَّهُ قَالَ: خَلَقْنَا الْكَوَاكِبَ زِينَةً لِلسَّمَاءِ. وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ.** و «حِفْظ» ۵ منع باشد چیزی را از ذهاب، كَحِفْظِ الْإِنْسَانِ وَالْذَّوَابِّ، وَغَيْرِ ذَلِكَ. ثُمَّ تَوَسَّعَ فِي حِفْظِ الْقُرْآنِ. و «مَارِد» خارج باشد به إفساد عظیم، واین از وصف شیاطین است. و اصل کلمه انجراد بود. وَمِنْهُ الْأَمْرُ لِلْأَمْلَسِ الْوَجْهَ، یعنی مارد منجرده^۱ است از خیر.
- لَا يَسْمَعُونَ،** اهل کوفه به تشدید خواندند علی تقدیر: لَا يَتَسَمَّعُونَ؛ گوش با اهل آسمان نکنند از^۲ فریشتگان. مجاهد گفت: گوش باز کنند و لکن نشنوند. و دیگران به ۱۰ تخفیف خواندند، یعنی گوش باز نکنند و اگر چه «سَمِعَ» و «سَمَاعٌ»، شنیدن باشد و لکن چون به «إِلَى» تعدیه فرمود معنی همین باشد، و فرق بین القراءتین آن است که شاید استماع و تسمّع باشد و نشنود. و بر قراءت دوم گوش دارنده ای^۳ شنونده باشد. و يُقَالُ: سَمِعْتُ إِلَى فُلَانٍ وَاسْتَمِعْتُ إِلَيْهِ وَتَسَمَّعْتُ، به معنی واحد، جز که در تسمّع تکلفی باشد. و لا یقال: سَمِعْتُ فُلَانًا إِلَّا إِذَا قُلْتُ يَقُولُ^۴ برای آن که سماع به مرد تعلق ۱۵ ندارد به صوت تعلق دارد؛ چون گوید: سَمِعْتُ فُلَانًا و به این قناعت کند، ایهام آن کند که جسم مسموع است، اما چون گوید: سَمِعْتُهُ يَقُولُ، باز نماید که سَمِعَ متعلق است به حال متکلم. و آن قول^۵ است و تقدیر آن است که سَمِعْتُهُ قَائِلًا. و مراد به «مَلَأَ أَعْلَى» فریشتگان اند.

- وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، دُخُورًا،** گفت: می اندازند به ایشان^۶ از هر کناره این ۲۰ ستاره ها بمانند [۶۶-ر] آن که تیر اندازند یا سنگ، راندن و دور کردن ایشان را؛ یعنی شیاطین را دور می کنند و می رانند از اطراف آسمان تا گوش نکنند سخن فریشتگان را، و از ایشان دزدیده چیزی نشنوند که به زمین باز آیند و باز گویند و نمایند

۱ - آج، لب: متجزد.

۲ - دا: آن.

۳ - اساس و آب: دارنده ی.

۴ - دا: نقول.

۵ - دا: قوی.

۶ - دا: به ایشان اندازند.

که غیب می دانیم. والذحور؛ الطرد والإبعاد؛ راندن و دور کردن باشد ونصب او اِقباب مفعول له بود واما بر مصدری محذوف الفعل، وتقدير^۱ فَيُدْحَرُونَ دحوراً.

وَلَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ، ای دائم، وایشان را عذابی باشد دایم که منقطع نشود. نظیره قوله: ... وَلَهُ الدِّينُ وَأَصِيبٌ^۲... عبدالله عباس گفت: عذابی سخت. کلبی گفت: مُوجع، و گفتند: خالص، و گفتند: واصب، ای ذو وَصَب، وهو الألم والتعب، من باب لابن وتامر. وابوالاسود گفت: در استشهاد دایم.

لا اشترى^۳ الحَمْدُ القليلَ بفاوئة بؤماً يذم الدَّهْرَ أَجْمَعَ وَأَصِيباً ای دائماً.

إِلَّا مَنْ خَطِطَ الْخَطْفَةُ، حق تعالی چون باز نمود که شیاطین راتمکین نمی کنند از آن که پیرامن آسمان گردند و گوش به کلام فریشتگان دارند و اگر این معنی کنند ایشان را قذف می کنند به رجوم، گفت: إِلَّا مَنْ خَطِطَ الْخَطْفَةُ؛ إِلَّا آن که ایشان^۴ در رُباید^۵ یک در ربودن^۶ که آن که^۷ به دنبال او برود^۸ ستاره ای چون پاره آتش^۹ باشد، چون عمودی. و «ثاقِب»^{۱۰}، بخشنیده^{۱۱} و روشن باشد و از این جا سوراخ [را]^{۱۲} ثَقِب گویند که در روشنائی^{۱۳} بدو در آید. يقال: اَثَقَبْتُ النَّارَ وَاسْتَثَقَبْتُهَا، إِذَا أَوْقَدْتُهَا^{۱۴} و منه قولهم: حَسِبْتُ^{۱۵} ثاقب، ای شریف مُضَى. قال ابوالاسود:

أَذَاعَ بِهِ فِي النَّاسِ عَثَى كَأَنَّهُ قَاسَتْهُمْ، آنکه حق تعالی بر سبیلِ تقریر^{۱۶} والزام حجت برایشان گفت: از ایشان

۱- دا، آج، لب: وتقدير آن که.

۲- اساس: لايشترى؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۴- دا، آج، لب: از ایشان.

۵- آج، لب: در رباید.

۶- در بودن/در ربودن؛ دا، آج، لب: در ربودن.

۷- آج، لب: اینک.

۸- آج، لب، افزوده: فَاتَّبَعَهُ، به معنی تبعه. يقال: يتبعه و اتبعته و اتبعته، به معنی و شهابه پاره ای چون پاره آتش.

۹- آج، لب، بخشنده؛ دا: بخشنده؛ آج، لب: بخشیده.

۱۰- آج، لب: روشنائی.

۱۱- آج، لب: اوقبتها؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱۲- آج، لب: حسب.

۱۳- آج، لب: تقریر.

۱۴- آج، لب: تقریر.

۱۵- آج، لب: تقریر.

۱۶- آج، لب: تقریر.

- بهرس بر طریق فتویٰ پرسیدن، تا ایشان سخت خلقت‌رانند یا چیزی^۱ که ما آفریدیم آن را، از آسمان و زمین و کوه و دریا^۲ و آهن^۳ و روز^۴ و اقیانان گذشته؟ و نصب «خَلْقًا»^۵ بر تمیز^۶ بود و اگر چه «مَنْ» لِمَا یعقل باشد. خدای تعالی [پرسبیل]^۷ تغلیب خبر داد از ما^۸ از فریشتگان و دیگر حیوان و جماد، و آنکه گفت: **إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ**؛ ما این آدمیان کافر نعمت را از گلی آفریدیم دوسنده، یعنی پدر ایشان آدم را که اینان از نسل او بند. و «لَازِبٍ» لَزِقَ باشد، و گفتند: لازم باشد. و کلمه از ایدال است، يقال: مَا هُوَ بِضَرْبَةٍ لَازِبٍ وَلَا زِمٍ، قال التَّابِغَةُ: [۶۶- پ]
- وَلَا تَحْسَبُونِ الْخَيْرَ لِأَشْرَ بَعْدَهُ** وَلَا تَحْسَبُونِ الشَّرَّ ضَرْبَةً لَازِبٍ و بعضی عرب گفتند: لَا تَبَّ وَ رَاتَبٌ^۹، و لازم و لازِبٌ بمعنی^{۱۰}، و این را از ایدال شناختند. عبدالله عباس گفت: گلی باشد درهم نوسیده. قتاده گفت: آن باشد که در دست نوسد. گفتند آیت در کلمه بن اُسید آمد و او را از قوت و سختی که بود ابن-الأسدین گفتند و ابنُ الأشدین، و او قوی و بطاش بود. و نظیر آیت قوله: **لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ**^{۱۱}... و قوله: **أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنِيهَا**^{۱۲}!
- بَلْ عَجِبْتَ**، حمزه و کسائی و خلف خواندند: عَجِبْتُ به ضَمَّ «تا» بر آن که خبر باشد از خدای تعالی، و این قراءت عبدالله مسعود و عبدالله عباس است. گفتند: معنی آن است که خدای تعالی به منزلت متعجب است از ایشان.
- حسین بن الفضل گفت: عجب از خدای تعالی انکار چیزی باشد و این لفظ در حق خدای مجاز باشد برای آن که حقیقت تعجب بر آن کس روا بود که او چیزی نداند، چون واقف باشد و غریب آید او را از آن عجب بماند و خدای تعالی عالم است

۱- آج، لب: چیزهای دیگر. ۲- دا، آج، لب: دریا.

۳- آج، لب: آن. ۴- دا: روی؛ آب، آج، لب: رود.

۵- آج، لب: خلقان. ۶- دا: تمیز.

۷- دا: به او. ۸- اساس و آب ندارد، افزوده شد.

۹- اساس: لاقب و رایت به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۱۰- کذا، در اساس، سایر نسخه ها: بمعنی بدون تنوین.

۱۱- سورة مؤمن (۴۰) آیه ۵۷. ۱۲- سورة نازعات (۷۹) آیه ۲۷.

به همه چیزها از همه وجوه.

جُنَید را پرسیدند از این قراءت، گفت: تعَجَّب بر خدای روا نیست، الا آن است که موافقت نمود با رسول - علیه السلام - گفت: تو متعجبی^۱ و من نیز، از آن جا که جای تعجب است از فعلِ اینان. و مثله قوله: **وَأَنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ**^۲... و تأویل این اخبار که رسول - علیه السلام - بر این لفظ گفت، هم این باشد که گفتیم من قوله - علیه السلام - : **يَعَجَّبُ رَبُّكَ مِنَ الشَّابِّ لَيْسَتْ لَهُ صَبَوَةٌ**. و قوله: **عَجِبَ رَبُّكُمْ مِنْ إِلَيْكُمْ**^۳ و قنوطِکم. و باقی قرآ خواندند: **بَلْ عَجِبْتَ**^۴؛ بل توبه عجب آمدی ای محمد! و **يَسْخَرُونَ**؛ و ایشان فسوس می دارند از تعجب تو. و گفتند معنی تعجب تغیر نفس باشد از آنچه پوشیده بود براو که برخلاف عادت باشد. و بعضی دگر گفتند: تأویل «بَلْ عَجِبْتَ» بر قراءت کوفیان جزاست، یعنی جزا دهد متعجبان را، چنان که^۵... **سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ**^۶... و: **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ**^۷... و تأویل اول اولیتر است و لایقتر. **وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ**؛ و چون ایشان را یاد دهند، یاد نکنند و چون پند دهند مُتَعَبِّط نشوند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً؛ چون دلالتی و معجزه ای ببینند، **يَسْتَسْخِرُونَ**؛ فسوس دارند و سُخْرِیَه^۸. گفتند: سَخِر و استَسْخَر یکی باشد، و گفتند: یک دیگر را استدعا کنند به سَخَرِیت، و «سین» طلب راست.

وَقَالُوا إِن هَذَا، و گویند: این معجزه و این قرآن نیست الا جادوی ظاهر. و نیز می گویند: **إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا**، ابن عامر خواند: **إِذَا**، بی همزه استفهام، علی الخبر والتحقیق، و باقی قرآ به دو همزه خواندند، یکی همزه استفهام. و نیز گویند: ما چون مرده باشیم و خاک شده و استخوان^۹ گشته، [۶۷ - ر] **إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ**،

۱ - کذا در اساس و آب؛ دا، آج، لب: متعجبی که راجع می نماید.

۲ - سورة رعد (۱۳) آیه ۵.

۳ - اساس: اُكْلِمْتُ؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۴ - دا: که گفت.

۵ - آج، لب: عجب.

۶ - سورة بقره (۲) آیه ۱۵.

۷ - سورة توبه (۹) آیه ۷۹.

۸ - دا، آج، لب: استخوان.

۹ - آج، لب، افزوده: کنند.

اهل مدینه و کسانى و یعقوب «آنا» خواندند: به یک همزه برخبر و باقى قراء: به دو همزه بر طریق استفهام؛ مارا زنده خواهند کردن؟ [و قراءت آنان که برخبر خواندند، بر دو وجه بود: یکی آن که به طرح همزه استفهام باشد و معنی همان که بر قراءت دیگران هست. و اما خبری باشد نه از اعتقاد؛ بل بر سبیل تهکم و شخړتیت] ^۱.

- ۵ **أَوَابًا وَأَنَا الْوَلِيُّ**، ابن عامر خواند: «أَو» به سکون «واو»، و باقى قرا به واوی متحرک، چنان که الف استفهام باشد و «واو» عطف؛ و نیز پدران پیشینه ما؟ **قُلْ نَعَمْ**؛ بگو ای محمد: آری، **وَأَنْتُمْ ذَاخِرُونَ**، «واو» حال است و شما صاعرو دایر و ذلیل باشی و راغم.

- فَالْمَاهِي زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ**؛ آن یک بانگ زدن ^۲ باشد مراد به زجره صیحه ^۳ دوم ^۴ است که نفخ صور باشد نفخ ^۵ احیا که خدای تعالی عند آن خلقتان را زنده کند، **فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ**؛ که تو بینى ایشان می نگرند، یعنی زنده شده باشند و از گورها برخاسته. **وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا**؛ و گویند: وای بر ما! **هَذَا يَوْمُ الَّذِينَ**؛ این روز جزاست و روز حساب است ^۵.

- هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ**؛ این آن روز فضل قضااست و گذارد ^۶ کارها که شما آن را دروغ می داشتی. و گفتند: آن روز است که فرق کنند و جدا کنند میان اهل بهشت و دوزخ ^۷، اینان را به ثواب و کرامت برسانند و ایشان را به عقوبت و اهانت.

- أُخْشِرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا**، در کلام محذوفی هست و آن آن است که: **ثُمَّ يُقَالُ لِلْمَلَائِكَةِ: أُخْشِرُوا الَّذِينَ** ^۸ آنکه گویند فریشتگان را: حشر کنی و جمع کنی این کافران را و معبودان و قرئای ایشان را. از رسول - علیه السلام - روایت کردن ^۹ در ^{۲۰} تفسیر «آزواج» گفت: «قُرْبَاءَهُمْ» ^{۱۰}، یعنی امثال و اشکال ایشان، و آنان که چون

۱ - اساس و دیگر نسخه ها: ندارد؛ ازدا، افزوده شد. ۲ - دا: باز زدن. ۳ - آج، لب: دوم.

۴ - اساس: نفی؛ به قیاس با نسخه داء، تصحیح شد.

۵ - آب: چارست. ۶ - دا: گزاردن؛ آج، لب: گذار.

۷ - داء، آج، لب: اهل دوزخ. ۸ - اساس و آب، افتادگی دارد، ارداء، افزوده شد.

۹ - کذا در اساس و آب؛ داء، آج، لب: کردند. ۱۰ - ۱۲: ضَرْبَاءَهُمْ.

ایشان باشند در دین و اعتقاد. مُقاتل گفت: یعنی قرینان ایشان از دیوان، آنگه هرکافری را بیارند و بادیوی به سلسله ببندند. قَتاده و کلبی گفتند: هرکه مانند عمل ایشان کند.^۱ شاربِ خمر با شاربِ خمر بود، و زانی با زانی، و لایط با لایط. حسن بصری گفت: مراد به ازواج زنان مشرکان اند. وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ و آنچه ایشان بدون خدای پرستیدندی از اصنام و اوئان. فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ؛ و ره نمایی اینان را به ره دوزخ. ابن کيسان گفت: قَدَّمُوهُمْ؛ پیش دارید^۲ ایشان را. و «سایق» را هادی خوانند و از این جا «مقدمة العنق» را هادی خوانند. قال امرؤ القیس:^۳

كَأَنَّ دِمَاءَ الْهَادِيَاتِ بَسَخِرَهُ
عَصَاةُ جَنَاءٍ بِشَيْبِ مُرَجَلٍ
یعنی مقدمات^۴ الوحش.

وَقِفُّوهُمْ؛ بدارید^۵ ایشان را، «وقف» هم لازم است و هم متعدی. يُقَالُ: وَقَفْتُ الرَّجُلَ وَقَفْتُ هُوَ، جز که مصدر لازم «وقوف» باشد و مصدر متعدی «وَقَفَّ» و منه وَقَفُ الْمَسَاكِينِ. و مثله: الرَّجُوعُ وَالرُّجُوعُ و لغت بعضی عرب هست که: أَوْقَفْتُهُ. کسانی گفت: شنیدم از بعضی عرب [۶۷- پ] که می گفت: مَا أَوْقَفَكَ هَا هُنَا، وانشد^۶:

تَرَى النَّاسَ مَا يَسْرُونَ خَلْفَنَا
وَأَنْ نَحْنُ أَوْقَانَا إِلَى النَّاسِ أَوْقَفُوا
إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ؛ که اینان را بخواهند پرسیدن از آنچه کرده اند و گفته اند، و

حساب خواهند کردن اینان را. و رسول - علیه السلام - گفت: فردا^۷ قیامت رهاکنند هیچ کس را که قدم از قدم بردارد تا او را از پنج^۸ بپرسند^۹: عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ عُمَرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَثْنِ الْكُتْسَبَةِ وَ أَثْنِ وَضَعَةٍ، وَمَاذَا عَمِلَ فِيمَا عِلِمَ. و فی خبر آخر: وَعَنْ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

آنگه بر طریق تهگم و سخریت گفت: گویند این کافران را روز قیامت

۱- دا: کنند.

۲- دا: دارند.

۳- دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۴- دا: بنحوا؛ آج، لب: بنحوه.

۵- دا: مقدمات.

۶- اساس: بدارند؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۷- دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۸- آج، لب: فردای.

۹- دا، آج، لب، افزوده: چیز.

۱۰- آج، لب: نپرسند.

فریشتگان: مَا لَكُمْ؛ چه بوده است شما را که نصرت یک دیگر نمی کنی و انتقام نمی کشی؟ گفتند: این خزانه دوزخ گویند، گفتند: این جواب ابوجهل است، چون گفت: ... نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ^۱.

آنکه حق تعالی گفت: بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ؛ بل ایشان این روز تن در داده باشند. عبدالله عباس گفت: خَاضِعُونَ؛ گردن نهاده باشند ذلیل. بهری دگر گفتند: چون کسی باشند که طالب^۲ سلامت باشد^۳ در ترک منازعت.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ، گفت: بهری روی به بهری کنند واز یکدیگر می پرسند. رؤسا از اتباع و سفله پرسند و اینان از ایشان و با یک دیگر خصومت^۴ می کنند. اینان ایشان را گویند: شما کردی که ما را بفریفتی و غرور دادی؟ اینان گویند: لا، بل شما اختیار بد کردی. و تفصیل این در سورت سبا بیامد^۵، فی قوله: ... [يَقُولُ]^۶ الَّذِينَ أَسْتَضِعُّوهُمُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ^۷، آخر الآیات. و این را^۸ تفصیلی داد.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ؛ گفتند: شما آمدی از دست راست ما. و^۹ کنایت است از آن که شما ما را از جهت خیر و برکت و راحت گرفتی به غرور و غلبه. و عرب آنچه دست راست بُود به آن تیمن و تبرک کنند. پس گویند به این طریق آمدی ما را و با ما غدر کردی. فراء گفت: معنی آن است که ما را از جهت قوت و نصیحت گرفتی و آن اقوی الجهات است، برای آن که قوت مرد در دست راست بُود. و منه قوله: ... فَرَأَى عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ^{۱۰}. و گفتند: معنی آن است که شما ما را به

۱- دا: و گفتند.

۲- سورة قمر (۵۴) آیه ۴۴.

۳- دا: طلب.

۴- دا: و بانگ و خصومت.

۵- آب: برفت؛ آج، لب: رفت.

۶- در اساس و همه نسخه بدلها: قال، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۷- سورة سبا (۳۴) آیه ۳۹.

۸- دا، آج، لب، افزوده: خود.

۹- سورة صافات (۳۷) آیه ۹۳.

۱۰- دا، آج، لب: و این.

سوگند و عهد و میثاق بفریفتی. و سوگند را یمین خوانند برای آن که عهد و سوگند به دست راست باشد. و گفتند: مراد قهر و غلبه است چنان که شَمَاح گفت:

إِذَا مَا رَأَيْتَ رُفِعَتْ لِسْمُجِدٌ تَلَقَّاهَا عِصْرَاتُهُ بِالْيَمِينِ

ای بالقهر. آنکه رؤسا جواب دهند و گویند: بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ شما خود مؤمن نبودید و اختیار ایمان نکردی. ۵

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ؛ و ما را^۱ بر شما دستی و سلطانی و قهری و حجتی نبود. بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ؛ بل شما گروهی بودی طاغی و باغی و از حد خود در گذشته. [۶۸-ر]

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا؛ واجب شد بر ما عذاب خدای، فی قوله: ... لَلْفُلْسَنُ جَهَنَّمَ^۲ - الآية. و گفتند: «قَوْلُ رَبِّنَا» آن است که خبر داد که اینان ایمان ندارند^۳ و بر کفر اصرار کنند و بر کفر میرند. وهو قوله: وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.^۴ ۱۰

إِنَّا لَذَائِقُونَ؛ ما همه عذاب خواهیم چشیدن، بی تخصیص و مزیت. فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ؛ و ما شما را از آن اغوا و اضلال کردیم که ما غاوی و ضال بودیم، شما را با طریقه خود دعوت کردیم و طریقه ما غوایت بود شما به اجابت ما غاوی شدی. و «غَى»، ضِدُّ رشد باشد و به معنی خبیث آمد فی قوله: ... وَنَحْصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى.^۵ ۱۵

قوله: فَإِنَّهُمْ^۶، آنکه خبر داد حق تعالی که ایشان یعنی تابع و متبوع^۷. يَوْفَيْدُهُ؛ آن روز یعنی روز قیامت در عذاب مشترک باشند و کس را امان نبود. آنکه گفت: إِنَّا كَذَلِكُ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ؛ ما همچنین کنیم با کافران ۲۰

۱- دا: شما را بر ما.

۲- سورة اعراف (۷) آیه ۱۱۸؛ سورة هود (۱۱) آیه ۱۱۹؛ سورة سجده (۳۲) آیه ۱۳؛ سورة ص (۳۸) آیه ۸۵.

۳- دا: نیارند. ۴- سورة یس (۳۶) آیه ۱۰.

۵- سورة طه (۲۰) آیه ۱۲۱. ۶- دا: کَانَهُمْ.

۷- دا، افزوده: گویند: إِنَّا لَذَائِقُونَ؛ ما همه عذاب خواهیم چشیدن فی تخصیص و مزیت؛ که در اساس و آب چند سطر پیشتر آمده است.

و گناهکاران.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ؛ چه ایشان چنان بودند که چون پیش ایشان کلمه توحید گفتندی، ایشان استکبار کردند و تعظیم نمودندی. و گفته اند^۱ اضماری^۲ از قول و التقدير: اِذَا قِيلَ لَهُمْ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ، بدلالة^۳ قوله: إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَارٌ كُؤَا إِلَهِنَا لِشَاعِرٍ قَبْجُونٍ ؛ ما خدایان خود را رها خواهیم کردن^۴ برای شاعری دیوانه؟ به این رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - خواستند، و این قوی است که ایشان گفتند که دلیل غایت جهل ایشان^۵ کرد برای آن که شاعر را بیرون از علوم عقل، علمی دیگر باشد از علم ذوق و^۶ علم شعر، آنکه جمع چون توان کردن میان شاعری و دیوانگی؟ و این سخن^۷ متناقض باشد بمثابت آن که کسی^۸ گوید: فلان دیوانه است و به غایت ذکا و زیرکی است و علوم بسیار داند.

آنکه حق تعالی جواب داد ایشان را، گفت: بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ ؛ بل محمد - عَلَيْهِ السَّلَام - حق آورد و این قرآن است و دین مسلمانی. وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ؛ و پیغامبران مقدم را تصدیق کرد.

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، آنکه گوید ایشان را که: شما که کافرانی لامحال عذابی سخت بخواهی چشیدن به استحقاق نه به ظلم، برای [آن که]^۹ شما را جزا و پاداشت نخواهند^{۱۰} دادن الا آنچه کرده باشی.

وقوله: إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ، استثنای است منقطع، برای آن که بندگان مخلص از جمله کافران دوزخی نباشند^{۱۱}! اخراج کرد ایشان را از این حکم، گفت: ایشان عذاب بچشند^{۱۲} بل به ثواب رسند و آن ثواب ایشان چه بود^{۱۳}؟ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ؛ ایشان را روزی باشد معلوم، شناخته.

۲ - دا، افزوده است.

۱ - دا، افزوده: این جا.

۴ - آج، لب: ترک کنیم.

۳ - لب، افزوده: فی.

۶ - دا، آج، لب، افزوده: و علم طبع.

۵ - لب، افزوده: آن.

۸ - آج، لب: آن کس که

۷ - دا، آج، لب: سخن.

۱۰ - آج، لب: بخواهند.

۹ - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد.

۱۲ - دا، آج، لب: نباشند.

۱۱ - لب: باشند.

۱۳ - آج، لب: چه باشد.

قَوَاكِيهٗ، بدلِ رزق است و آن میوه های^۱، وَهَلُم [۶۸- پ] مُكْرَمُونَ؛ وایشان را اکرام کنند در بهشتهای نعیم که اینان در آن جا باناز و نعمت و تنعم باشند.

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ؛ بر سریرهایی نشسته و روی به یک دیگر کرده .
يُطَاقُ عَلَيْهِمْ؛ برایشان می گردانند کاسی . و «کاس» آنکه گویند اِنا را^۲ که در او خمر باشد، چنانکه مانده [آنکه گویند خوان را که بر او^۳ طعام باشد، مِنْ مَعِينٍ؛ از خمری^۴ پاکیزه . و این در وصف آب نیز^۵ استعمال کنند . و اما اشتقاق او روا بود که وزن^۶ فعیل بود، مِنْ التَّعْنِ وَهُوَ الْمَاءُ الْجَارِي^۷، آبی باشد که نیک رود، مِنْ أَمْعَنَ فِي الْأَمْرِ، اِذَا بَالَعَ فِيهِ وَ أَمْعَنَ فِي الْأَكْلِ . و روا بود که وزن او مفعول^۸ مِنْ عَانَ [اِذَا رَأَى بِالْعَيْنِ] يُقَالُ : عَانَهُ فَهُوَ عَائِنٌ وَ ذَاكَ مَعِينٌ . كَقَوْلِهِمْ : بَاعَهُ^۹ فَهُوَ بَائِعٌ وَ ذَاكَ مَبِيعٌ ، و عَانَهُ اِذَا ضَرَبَهُ بِعَيْنَيْهِ ، وَ عَيْنٌ عَائِنٌ وَ عَائَتُهُ ؛ اِذَا كَانَ نَظَرُهُ^{۱۰} يَضُرُّ الْمَنْظُورَ إِلَيْهِ^{۱۱} .

آنکه وصف کرد آن خمر را، گفت : يَبْضَاءُ ؛ خمری سپید باشد و سپیدی از شریف تر الونهاست^{۱۲} . آنکه گفت : لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ ؛ لذتی و راحتی و خوشی^{۱۳} باشد^{۱۴} این خمر خورندگان را . و بعضی دگر گفتند : «يَبْضَاءُ» صفتِ کاس است ؛ و قول اول بهتر است .

لَا فِيهَا غَوْلٌ ؛ در آن خمر غولی نباشد، یعنی فسادِ عقلی، وَالْغَوْلُ : الْهَلَاكُ وَالْفُتُورُ الْمُهِلِكُ . يَقَالُ غَالَهُ غُولًا اِذَا أَهْلَكَهُ وَ اغْتَالَهُ اِذَا أَفْسَدَ امْرَأَةً فِي خُفْيَةٍ ؛ و منه الْغِيلَةُ

۱ - کذا در اساس و آب ؛ دا، آج، لب : میوه ها بود.

۲ - آج، لب : با یک دیگر.

۳ - آج، لب : آن را.

۴ - آج، لب : بدو.

۵ - آج، لب : خمر.

۶ - اساس و آب، افتادگی دارد، ازدا، افزوده شد.

۷ - دا، آج، افزوده : او.

۸ - دا، آج، لب : الماء الشدید الجری.

۹ - دا، افزوده : بود.

۱۰ - این عبارت در اساس و آب مفشوش است و به این صورت خوانده می شود: اِذْلَمَ اِی بِالْفَیْنِ، آنچه در متن آمده

از دا، آورده شد.

۱۱ - اساس : بایقه؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱۲ - دا : نظرها.

۱۳ - آج، لب : المنظوره.

۱۴ - دا : شریف ترین لونهاست ؛ آج، لب : و سفید شریف ترین لونهاست.

۱۵ - دا : خوشی .

۱۶ - آج، لب، افزوده : بعضی گفتند.

وهی الغدُرُ والقَتْلُ سرّاً^۱. عبدالله عباس گفت: لافیهَا غَوْلٌ، ای؛ لاصْداغِ فیها؛ دراو
صُداعی نباشد ورنجی و خماری، چنان که در خمر دنیا بُود. چنان که شاعر گفت:^۲
وَمَا زَالَتِ الْكَأْسُ تَفْتَالِنَا وَتَذْهَبُ بِالْأَوَّلِ الْأَوَّلِ
ای، تُسکرنا وَتَصْرَعُنَا^۳، یعنی ما را از حد عقل و هوش می برد و از پای
می افکند.

۵

وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ، حمزه و کسائی و خَلَف خواندند: يُنْزِفُونَ، به کسر «زا» مِنْ
أَنْزَفَ يُنْزِفُ، براسناد فعل با ایشان. معنی قراءتِ اوّل آن است که مست نشوند
از خوردن آن خمر. مِنْ قولهم: لِلسُّكْرَانِ نَزِيفٌ وَمَنْزُوفٌ، کانه قد نُزِفَ عَقْلُهُ، ای
أَفْنِيَ. وَبِرُّ نَزِيفٌ، إِذَا اسْتُخْرِجَ مَاؤُهَا، وَأَنْزَفَ الْقَوْمُ إِذَا نَفَذَ خَمْرَهُمْ. این معنی قراءت
حمزه و کسائی است یعنی خمر ایشان را بِن در دنیا آید^۴، چه این معنی سخت آید
بر خمر خوارگان. وقال الشا[عر] ۵ فی التّزیف^۵، بمعنی التّکران:
فَلَسَّمْتُ^۶ فَاها أَخِذاً بِقُرُونِهَا شَرِبَ التّزِيفِ بِبَرْدِ مَاءِ الْحَشْرِجِ
و یقال: نُزِفَ^۷ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنْزُوفٌ، إِذَا سَكَرَ. وقال^۸:
لَعَمْرِي لَنْ أَنْزِفَنِم^۹ أَوْصَحَوْثُم^{۱۰} لَبِئْسَ التّداهِمُ أَنْتُمْ آلَ أَبِجْرَا
این بیت دلیل آن می کند که «نُزِفَ» و «أَنْزِفَ» به معنی «سُکِرَ» است که در
برابر او «صَحَوُ» می گوید.^{۱۱}

۱۵

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ؛ و به نزدیک ایشان خُوریانی باشند چشم-
کشیده [۶۱-ر] چشم دوخته که در کس ننگریده باشند و هیچ مرد را ندیده. و گفتند:
چشم دوخته دارند الا از شوهران خود. «عَيْنٌ»، چشم فراخان باشند، واحِدَتُها،
عَیْنَاء.

۲۰

۲- دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۱- آج، لب: سترأ.

۴- دا: بن درنیاید؛ آج، لب: ایشان را درنیاید.

۳- آج، لب: تَصْرَعْنَا.

۵- از دا، افزوده شد.

۶- اساس: التّزیف؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۷- اساس: قَالَسَّمْتُ؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۸- آج، لب: بَرِّف.

۱۰- دا: أَنْزِفَنِم.

۹- دا: افزوده: شعر.

۱۲- آج، لب: می گویند.

۱۱- دا: اوّل.

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ؛ پنداری که از سپیدی و ملاست خایه شتر مرغ اند و گفتند: برای آن تشبیه کرد که آن زرد رنگ باشد، و عرب در رنگ زنان این رنگ استحسان کنند، چنان که شاعر گفت، [شعر:

صَفْرَاءُ مِنْ بَقَرِ الْجَوَاءِ كَأَنَّمَا
تَرَكَ الْحَيَاءُ بِهَا زُدَاغَ سَقِيمٍ
وقال آخر: ^۱

۵

بُسُودٌ نَوَاصِيهَا وَخُمْرٌ أَكْثَمُهَا ^۲
وَصُفْرٌ نَرَاقِبُهَا وَبَيْضٌ خُدُولُهَا
آنگه گفت: مکنون و مصون و پوشیده باشد از گرد هوا و تابش آفتاب تا گرد براو
ننشانند و رنگ او بنگرداند. حسن بصری گفت: تشبیه به سپیده خایه کرد ایشان را
که پوشیده باشد به پوست. و این کنایت است از آن که دست هیچ پساینده به ایشان
نرسیده باشد چنان که به مغز خایه که در پوست بود. و مثله قوله: لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ
قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ^۳. و همچنین گویند مروارید را لَوْلُو مکنون از آن که دست زده نباشد
و رنگ بگردانیده ^۴، [چنان که شاعر گفت، شعر:

۱۰

وَهِيَ زَهْرَاءُ مِثْلُ لَوْلُوَةِ الْغَمِّ...
وَاصِ مِيزَتْ مِنْ لَوْلُو مَكْنُونٍ ^۵
آنگه گفت: فَأَقْبَلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ؛ و بهری روی به بهری کنند و از یک
دیگر می پرسند چنان که عادت باشد که جماعتی دوستان مدتی یک دیگر را ندیده
باشند چون به هم رسند احوال یک دیگر پرسند. از میان ایشان گویند ^۶: إِنِّي كَانَ لِي
قَرِينٌ؛ مرا در دنیا قرینی بود. مُجَاهِدٌ گفت: شیطانی بود. بعضی دگر گفتند: یکی
از جمله کافران بود. مُقَاتِلٌ گفت: دو برادر بودند. دگر مفسران گفتند: دوشریک
بودند یکی فطروس ^۷ نام بود و کافر بود، و یکی یهودا نام بود و مؤمن بود. و ایشان آند
که خدای تعالی قصه ایشان در سورة الکهف بگفت.

۲۰

۱ - اساس و آب؛ ندارد، از داده افزوده شد. ۲ - اساس؛ اکفها؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۳ - سورة رحمن (۵۵) آیه ۵۶. ۴ - دا؛ نگردانیده.

۵ - اساس و آب افتادگی دارد، از داده افزوده شد. ۶ - اساس، آب، آج، لب؛ وَاَقْبَلْ.

۷ - آب؛ یکی گویند؛ دا، آج، لب؛ یکی گویند. در نسخه اساس نیز کلمه «یکی» با خطی متفاوت از متن در بالا افزوده شده است.

۸ - دا؛ فطرس.

يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ؛ می گفتی مرا که تو در دنیا از جمله راست دارندگان بودی ببعث و نشور را [نیز] گفتی إِذَا مِتْنَا؛ چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان^۱؛ إِنَّا لَمَدِينُونَ؛ ما^۲ جزا خواهند دادن و حساب خواهند کردن؟ و «مدین»، مفعول باشد مِنَ الَّذِينَ، الَّذِي هُوَ الْجَزَاءُ وَالْحِسَابُ.

- ۵ آنکه خدای تعالی اهل بهشت را این^۳ سخن گفته باشد، گوید: هَلْ أَنْتُمْ مُظْلِمُونَ، فَأُطْلَعُ قَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ؛ شما خواهی تا یک باری به دوزخ فرو نگری؟ حق تعالی سُورَاحِی از بهشت پدید آرد در دوزخ، فَأُطْلَعُ؛ تا این مؤمن در نگردد قَرَأَهُ؛ قرین خود را بیند، فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ؛ در میان دوزخ.

- عبدالله عباس و حسن و قتاده گفتند: ایشان را بر بالایی برند تا در نگردد و این قرین را در میان دوزخ بینند و سَوَاءِ [۶۹ - پ] الشَّيْءِ؛ وَسَطُهُ. و برای آن «وسط»^۴ خوانند، لِاسْتِوَاءِ الْمَسَافَةِ إِلَيْهِ مِنَ الْجَوَانِبِ. و «سوی» بِالْكَسْرِ^۵. مقصود، و بالفتح^۶ ممدود. و از عبدالله عباس روایت کردند که او خواند، و از ابو عمرو در بعضی روایات: هَلْ أَنْتُمْ مُظْلِمُونَ، به إِسْكَانِ^۷ «طا»، و کسر «نون»، من الاطلاع، فَأُطْلَعُ. و براین قراءت این از کلام طالب قرین باشد که گوید مرا اطلاع خواهی دادن، اطلاعش دهند او را در میان دوزخ بینند.

- ۱۵ قَالَ تَاللَّهِ؛ این مرد مؤمن گوید این قرین کافر را: تَاللَّهِ^۸؛ به خدای که، إِنَّ كَذِبْتَ لَتُزْدِنِي؛ که نزدیک بود که مرا هلاک کرده بودی به دعوت با کفر^۹. و «إِنَّ» مخففه است از تَمِيلُهُ. و برای این «لام» لازم است با او، وَالْإِزْدَاءُ^{۱۰} الإِهْلَاكُ وَالرَّذَى؛ الْهَلَاكُ. قال الشاعر:

- أَفَى الظُّلْفِ^{۱۱} خَفِيَ عَلَى الرَّذَى وَ كُنْ مِنْ رِدِّ أَهْلِهِ لَمْ يَرَمْ

۱ - اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۲ - دا، آج، لب: استخوان.

۳ - دا، آج، لب: ما را.

۴ - اساس: با افزوده را سواء.

۵ - اساس: بالفتح.

۶ - اساس: تا الله.

۷ - اساس: ارداء؛ به قیاس با نسخة دا، تصحیح شد.

۸ - اساس: اللفظ.

۹ - اساس: اللفظ.

۱۰ - اساس: اللفظ.

۱۱ - اساس: اللفظ.

وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ ؛ اگر نه نعمت خدای بودی از الطاف و توفیق، من از جمله حاضر کردگان بودمی بَرْتُو.
 أَفَمَا نَحْنُ بِمَتِّينَ، إِلَّا قَوَّتْنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ؛ ما نخواهیم مردن إلا مرگ اول که گذشت، و ما را^۱ عذاب نخواهند کردن.

۵ در معنی او خلاف کردند؛ بعضی گفتند: این از کلام مؤمنان است که از فرشتگان^۲ پرسند که بر سبیل استفهام که مرا بنخواهیم مردن جز از مرگ^۳ اول که گذشت، و ما را عذاب نخواهند^۴ کردن؟ فرشتگان گویند: مرگ نخواهد^۵ بودن^۶. قوی دیگر آن است که این مؤمن گویند^۷ بر سبیل خرمی و استبشار و طعن بر آن کافر که قرین بود^۸. قوی دیگر آن است که آن^۹ کلام مؤمن است که کافر را گوید به وجه^{۱۰} سُخریت و تقریع از آن جا که او مُنْکِرُ عَذَابٍ را و بعث^{۱۱}.
 ۱۰ آنگه گوید: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ ؛ این رستگاری است بزرگ که مرا^{۱۲} هست در بهشت، و ظفری عظیم.
 آنگه گفت: لِيَمِثِلْ هَذَا؛ برای مانند این باید تا عمل کنندگان عمل کنند که چون سرای ثواب بر این صفت است، برای این جا^{۱۳} باید عمل کردن.

آیه ۶۲ قوله عز و علا^{۱۴}: أَذَلِكَ خَيْرٌ لَّكَ أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ؛ این بهتر است به روزی یا درخت زقوم؟
 آیه ۶۳ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً [۷۰- ر] لِلظَّالِمِينَ ؛ ما کردیم آن را آزمایش کافران.

۱- اساس: الا؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۲- آن فرشتگان.

۳- آج، لب: که ما بنخواهیم مردن بجز مرگ.

۴- لب: نخواهد.

۵- لب: به عذاب نخواهند.

۶- دا، به جای جملات اخیر دارد: فرشتگان گویند: مرگ نخواهد بود شما را و عذاب نخواهد بودن.

۷- دا، آج، لب: گوید.

۸- دا: آن کافران که قرین او بودند.

۹- آب: از؛ دا: این.

۱۰- دا، آج، لب: بر وجه.

۱۱- دا، آج، لب، افزوده: را.

۱۲- دا، آج، لب: ما را.

۱۳- دا، آج، لب: این جای.

۱۴- آج، لب: قوله تعالی.

آیه ۶۴ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ؛ آن درختی است که برآید^۱ در اصل دوزخ.

آیه ۶۵ طَلَعُوا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ ؛ میوه آن پنداری سرهای دیوان است.

آیه ۶۶ فَإِنَّهُمْ لَا يَكُلُونَ مِنْهَا فَمَا لَيُونٌ مِنْهَا الْبُطُونَ ؛ ایشان می خورند از آن، پرکنند از او شکمها را.

آیه ۶۷ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ؛ پس ایشان را باشد بر آن آمیختگی از آب گرم.

آیه ۶۸ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ؛ پس بازگشت ایشان با دوزخ بود.

آیه ۶۹ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ؛ ایشان یافتند پدران خود را گمراه^۲.

آیه ۷۰ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهَرِّغُونَ ؛ ایشان^۳ بر پی^۱ ایشان می شتابند.

آیه ۷۱ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ؛ گمراه شد پیش ایشان بیشترین پیشینگان^۵.

آیه ۷۲ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ؛ و بفرستادیم ما در ایشان^۶ ترسانندگان را.

آیه ۷۳ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ؛ بنگر تا چگونه بود عاقبت ترساننده شدگان.

آیه ۷۴ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ؛ مگر بندگان خدای خالص.

آیه ۷۵ وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحَ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ؛ و ندا کرد مارا نوح نیک جواب دهنده ایم ما.

آیه ۷۶ وَتَجْنِيَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ؛ و برهانیدیم او را و اهل او را از غم^۷ بزرگ.

آیه ۷۷ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ؛ و کردیم فرزندان او را ماندگان.

آیه ۷۸ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ؛ و رها کردیم در او^۸ در بازپسینیان^۹.

آیه ۷۹ سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ؛ سلام بر نوح باد در جهانیان.

آیه ۸۰ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ؛ ما چنین پاداشت^{۱۰} ادهیم نیکو کاران را.

۱- دا: بیرون آورد؛ آج: بیرون می آید.

۲- دا، آج، لب : گمراهان

۳- آب، آد : ایشان.

۴- دا : بر اثر.

۵- دا : پیشینان.

۶- دا : پیش از ایشان.

۷- دا : اندوه.

۸- دا : ما بر او.

۹- آب : بازپسینگان.

۱۰- دا : پاداش.

- آیه ۸۱ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ؛ که او از بندگان مؤمن [مابود]^۱.
- آیه ۸۲ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ؛ [پس غرق کردیم دیگران را]^۲.
- آیه ۸۳ وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ؛ واز شیعت او ابراهیم بود.
- آیه ۸۴ إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ چون آمد به خدای خود به دلی^۳ سلامت یافته.
- آیه ۸۵ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ؛ چون گفت پدرش را و قومش را: چه می پرستی؟
- آیه ۸۶ أَفَكَا إِلَهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ؛ به دروغ خدایانی را جز خدای می خواهی؟
- آیه ۸۷ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛ چه گمان است شما را به خدای جهانیان؟
- آیه ۸۸ فَتَنَّا^[۷۰- پ] نَظْرَةً فِي النُّجُومِ؛ درنگرید نگریدنی^۵ درستاره.
- آیه ۸۹ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ؛ گفت من بیمارم.
- آیه ۹۰ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ؛ برگردیدند^۶ از او پشت برکرده.
- آیه ۹۱ فَرَاغَ إِلَى إِلَهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ؛ بچسبید^۷ با خدایان ایشان، گفت: [نمی]خوری^۸.
- آیه ۹۲ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ؛ چیست شما را که سخن نمی گویی؟
- آیه ۹۳ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ؛ بچسبید برایشان زدنی به دست راست.
- آیه ۹۴ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ؛ روی بنهادند به او می شتافتند^۹.
- آیه ۹۵ قَالَ أَنْعَبِدُونَ مَا تَنْحِتُونَ؛ گفت می پرستی آنچه می تراشی^{۱۱}؟
- آیه ۹۶ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ؛ وخدای بیافرید شما را و آنچه می کنی.
- آیه ۹۷ هَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْفَوْهُ فِي الْجَحِيمِ؛ گفتند بنای کنی برای او بنیانی بدر اندازی^{۱۲} او را در آتش.

۱- اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه دا، افزوده شد.

۲- اساس و آب این آیه را بدون ترجمه در حاشیه آورده اند، ترجمه متن از دا، آورده شد.

۳- دا: با دل. ۴- اساس و آب: نُصْرَةً.

۵- دا: نگرست نگرستنی. ۶- دا: برگشتند.

۷- دا: بشد. ۸- اساس: ناخواناست؛ از دا، افزوده شد.

۹- دا: روی فرا کردند فرا او می پویدند. ۱۰- دا: می پرستید.

۱۱- دا: می تراشید. ۱۲- اساس و آب: درندازی/دراندازی؛ دا: بیفگنی.

آیه ۹۸ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ؛ خواستند به او کیدی، کردیم ایشان را فروترینان.

آیه ۹۹ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهْدِيهِ ؛ وگفت من می روم^۱ با خدای خود تارم- نماید مرا.

آیه ۱۰۰ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ؛ بارخدایا بده مرا از نیکان.

آیه ۱۰۱ فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ؛ مژده دادیم او را به پسرى بردبار.

آیه ۱۰۲ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّنَىٰ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي آرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكُمْ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ، قَالَ يَا آتِیْهِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ؛ چون برسید با او به رفتن گفت ای پسرک من: من می بینم در خواب که می کشم تورا^۲، بنگر ناچه رای بینی؟ گفت: ای پدر بکن آنچه می فرمایند تورا که یابی مرا- اگر خواهد خدای- از صابران^۳.

آیه ۱۰۳ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهِ لِلْجَبِينِ ؛ چون تن بدادند و بر روی افکند او را بر پیشانی.

آیه ۱۰۴ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ؛ وندا کردیم او را که: ای ابراهیم^۴.

آیه ۱۰۵ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ؛ راست بکردی خواب را، ما چنین پاداشت^۵ دهیم نیکو کاران را.

آیه ۱۰۶ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ؛ این آن آزمایش ظاهر است.

آیه ۱۰۷ وَقَدِّينَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ؛ وفدا کردیم او را به گوسپندی بزرگ.

آیه ۱۰۸ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ؛ رها کردیم بر او در باز پسینان.

آیه ۱۰۹ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ؛ سلام بر ابراهیم^۴ باد.

آیه ۱۱۰ كَذَلِكَ نَجْزِي [۷۱-] الْمُحْسِنِينَ ؛ چنین پاداشت^۵ دهیم نیکوکاران را.

آیه ۱۱۱ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ؛ که او از بندگان مؤمن ما است.

آیه ۱۱۲ وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ؛ مژده دادیم او را به اسحق پیغامبری از نیکان.

۱- دا: شونده ام.

۳- دا: شکایان.

۵- دا: پاداش.

۲- دا: تورا می کشم.

۴- اساس ودا: ابراهیم.

آیه ۱۱۳ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُخْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ؛ و برکه دادیم^۱ براو و بر اسحق و از فرزندان ایشان نیکوکاری است و ستم کننده ای^۲ بر خود، روشن.

آیه ۱۱۴ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ؛ منت نهادیم بر موسی و هارون^۳.

آیه ۱۱۵ وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ؛ و برهانیدیم ایشان را و قوم ایشان را از غم بزرگ.

آیه ۱۱۶ وَتَصَرَّنَاهُمْ فَمَا تَوَلَّوْا هُمُ الْغَالِبِينَ؛ و یاری کردیم ایشان را، بودند ایشان غلبه کننده گان.

آیه ۱۱۷ وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ؛ و بدادیم ایشان را کتاب روشن.

آیه ۱۱۸ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ و ره نمودیم هر دو را ره راست.

آیه ۱۱۹ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَبِ؛ و رها کردیم بر ایشان در بازپسینان.

آیه ۱۲۰ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ؛ سلام بر موسی و هارون^۴ باد!

آیه ۱۲۱ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ ما همچنین پاداشت دهیم نیکوکاران را.

آیه ۱۲۲ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ؛ ایشان از بندگان ما مؤمنان اند^۵.

آیه ۱۲۳ وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنْ الْمُرْسَلِينَ؛ و الیاس از جمله پیغامبران است^۶.

آیه ۱۲۴ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ آلَا تَتَّقُونَ؛ چون گفت قومش را: نمی ترسی؟

آیه ۱۲۵ أَدْعُوكُمْ بَغْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ؛ می خوانی این بت را و رها می کنی نیکوترین آفریدگان را؟

آیه ۱۲۶ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ؛ خدای که خدای شماست و خدای پدران شما پیشینگان^۷.

آیه ۱۲۷ فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ لَمُخْضَرُونَ؛ دروغ داشتند او را ایشان حاضر کردگان اند.

آیه ۱۲۸ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ الا بندگان خدای، خالص^۸.

۱ - دا : برکه کردیم.

۲ - دا : پیدا کننده.

۳ - اساس، آب، دا : هرون.

۴ - اساس، دا : هرون.

۵ - دا : از بندگان مؤمنان ما بودند.

۶ - دا : از فرستادگان بود.

۷ - دا : پیشینیان.

۸ - دا : با اخلاص.

- آیه ۱۲۹ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ؛ ورها کردیم براو در باز پسینان^۱ .
- آیه ۱۳۰ سَلَامٌ عَلَى الْإِنْسَانِ ؛ سلام بر آل یاسین باد!
- آیه ۱۳۱ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ؛ ما همچنین پاداشت^۲ دهیم نیکو کاران را.
- آیه ۱۳۲ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ؛ که او از بندگان گرویده ماست^۳ .

- ۵ قوله^۵: أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزْلًا ؛ حق تعالی چون طرفی بر اجمال ذکر بهشت بگفت بر-
سبیل تقریر بر لفظ استفهام فرمود: أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزْلًا، گفت: آن بهتر است که ذکر
اورفت به نزل و فضل [و افزونی یا درخت زَقُوم. و نزل ؛ فضل باشد و ریع، يقال: هذا
طعامٌ له نُزْلٌ، ای ریع و فضل]^۶ و قيل: نُزْلًا، أَى رِزْقًا. گفت: این بهتر است یا درخت
زَقُوم ؟ و نصب نُزْلًا بر تمیز است، اگر گویند این آنگه روا باشد که در زَقُوم
۱۰ خیری بودی تا آنکه گویند این از آن در خیر زیادت است، از این چند جواب است:
یکی آن که این لفظ استعمال کنند جای^۷ که در معادل او از این معنی هیچ نباشد،
چنان که مالک سرای را گویند: هذه الذَّارُ أُولَى بكذا^۸، و اگر چه در آن سرای کسی
را ولایت نباشد. و جواب دیگر از او آن است که سبب آن بهتر است یا سبب این
و آنچه به آن ادا کند^۹ بهتر است یا آنچه به این ادا کند، علی حذف المضاف و اقامة
المضاف الیه مقامه. جواب دیگر آن که: ایشان اعتقاد کردند که در مقالت و مذهب
۱۵ ایشان خیری^{۱۰} هست بر وفق اعتقاد ایشان گفت. جواب^{۱۱} دیگر آن که ایشان گفتند: در
زَقُوم خیری^{۱۲} هست در بعضی لغات، چنان که ذکرش بیاید^{۱۳} از این سبب گفت
خدای تعالی. و جواب بهترین^{۱۴} از این همه آن است که این بر سبیل تَهَكُّم و سُخْرِيَت
فرمود حق تعالی تا سفاهِتِ رای و سخافَتِ خرد ایشان به ایشان نماید که آنچه ایشان

۱- دا ؛ و پسینان.

۲- اساس، آب، دا ؛ آل.

۳- دا ؛ پاداشت.

۴- آب ؛ ما هست ؛ دا ؛ مومن ما بود.

۵- آج، لب ؛ قوله تعالی.

۶- اساس و آب؛ ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۷- آج، لب ؛ جایی.

۸- دا، آج، لب ؛ بگ.

۹- آج، لب ؛ کنند.

۱۰- لب ؛ چیزی.

۱۱- آج ؛ جوابی.

۱۲- آب ؛ بیامد؛ دا، افزوده ؛ پس.

۱۳- آج، لب ؛ بهتر.

اختیار کردند هیچ عاقل اختیار نکند. و غرض از این تقریر آن باشد تا ایشان مُقر آیند که: لَا خَيْرَ فِي الزَّقُومِ. چنان که یکی از ما گوید: خیر بهتر^۱ یا شر، و نفع بهتر یا ضرر، و اکرام^۲ بهتر یا اهانت و ده بیشتر یا صد، و غرض از این همه آن که تافساد رای و جهل او باز نماید تا او گوید^۳ خیر و نفع و اکرام بهتر.

و «زَقُوم»، میوه درختی است بغایت مرارت و تلخی و غایت شدت و کراهت. ۵
وَاصِلُهُ مِنْ قَوْلِهِمْ: تَزَقَّمُ الطَّعَامُ إِذَا تَنَاوَلَهُ عَلَى تَكْرَرٍ وَمَشَقَّةٍ. و گفتند: درختی باشد تلخ منتن^۴ الرَّائِحَةِ.

إِنَّا جَعَلْنَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ؛ گفت: ما این درخت را به فتنه و آزمایش ظالمان و کافران کردیم در تشدید تکلیف. قَتَادَةُ گفت: وجه فتنه آن بود که ایشان گفتند: این محال است که محمد می گوید در دوزخ درختی باشد که آن را زَقُوم خوانند^۵، چه آتش درخت سوزد، در آتش چگونه درخت روید! و این امتحانی باشد که مَخْلَص از او به نظر بود تا بدانند که خدای تعالی بر این وامثال این قادر است. و گفتند: معنی «فتنه»، عذاب است، یعنی این درخت عذاب ظالمان باشد، بیانش قوله: ... يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ^۶؛ ای، يُعَذَّبُونَ.

گفتند عبدالله زَبْعَرِيُّ گفت: «زَقُوم» به لغت برابر وافریتیهِ خرما باشد و کره. ۱۵
محمد ما را به این تهدید می کند [۷۲-ر] و می گوید: طعام شما در دوزخ از این خواهد بودن! آنکه ابو جهل قومی را از ایشان به خانه برد و کنیزک را گفت: زَقْمِنَا^۷، حَتَّى نَزَقَّمْ؛ ما را خرما و کره ده تا بخوریم. او برفت و بیاورد و بنهاد و گفت: تَزَقَّمُوا؛ اَيُّ كُلُّوْا هَذَا الزَّقُومَ. فَهَذَا مَعْنَى الْفِتْنَةِ؛ این معنی فتنه است که^۸ کلمه را به خلاف مرادِ خدای تعالی تفسیر دادند. آنکه حق تعالی ردّ بر ایشان شرح داد و برگفت که درخت^۹ زَقُوم چیست. ۲۰

۲- آب: الزام.

۱- دا، افزوده: باشد.

۴- اساس: متن؛ به قیاس نسخه دا، تصحیح شد.

۳- آج، لب: بگوید.

۶- سورة ذاریات (۵۱) آیه ۱۳.

۵- آج، لب: گویند.

۷- اساس: زَقْمِنَا؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۸- دا، آج، لب، افزوده: ایشان.

۹- دا، آج، لب: این درخت.

گفت: **إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ**؛ این درختی است که در بُنِ دوزخ روید.

ظَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ؛ میوه آن پنداری^۲ سرهای دیوان است. چنین گفتند که: اصل آن درخت در قعر دوزخ است و شاخهای او به ذرکات دوزخ برآمده. و «ظلع» را برای آن ظلع^۳ خوانند که طالع باشد از درخت؛ اما تشبیه آن به سرهای دیوان بآن که^۴ کس ندیده است، تشبیهی باشد بی فایده. در او چند قول گفتند: یکی آن که قُبَح صورت شیطان در دلها مقرر است و در نفسها مصوّر، تا عرب و عجم چیزی را که زشت باشد به آن تشبیه کنند و به زبان ما گویند آن فلان چیز چون سر دیوان است، و هر مستنکری^۵ را مُسْتَهْوَل^۶ المنظری را به این تشبیه کنند. و يقول^۷: **ظَلَعٌ عَلَيْنَا كَأَنَّهُ شَيْطَانٌ**^۸. وجه دیگر آن است که نوعی مار هست که عرب آن را «شیطان» می خواند چنان که آن را که جان^۹ می خواند. قال الرَّاجِزُ^{۱۰}:

عَنْجَرَةٌ تَحْلِفُ حِينَ أَخْلِفَ كَيْفَلِ شَيْطَانٍ الْحَمَاطِ أَعْرَفُ^{۱۱}
دیگر آن که: درختی هست^{۱۲} در عرب قبیح المنظر، معروف آن را «رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ» گویند.

فَإِنَّهُمْ لَا يَكُونُ مِنْهَا؛ حق تعالی گفت: اهل دوزخ از آن درخت بخورند؛ و از غایت گرسنگی که ایشان را باشد، شکم از آن پر کنند.

۱- آب، لب: در این.

۳- اساس: طلعه؛ به قیاس با نسخه داء، تصحیح شد.

۵- آج، لب: متنگری.

۷- داء، آج، لب: يقولون.

۸- داء، آج، لب، افزوده: وقال الشاعر:

بَيْنَا تَرَاهُ قَاصِرًا يَفْوَايَ حَتَّى يَظُولَ كَأَنَّهُ شَيْطَانٌ

وصف سایه مرد می کند. وقال امرؤ القیس و ذکر الغول مع انها ثم تر، شعر:

أَيْفُتْلُنِي وَالتَّشْرِيفُ مُنْجَعِي وَتَشْشُونَةُ زُرْقٍ كَأَنِّيَابِ أَغْوَالِ

۹- داء، آج، لب: آن را جان.

۱۱- داء، آج، لب، افزوده: وقال آخر، شعر:

تَلَايَسِبُ مَشْنَى حَضْرَمِي، كَأَنَّهُ تَمُجُّ شَيْطَانٍ يَدَى خِرْوَجٍ قَفْرِ

۱۲- داء: وجه مدیگر؛ لب: و وجهی دیگر.

۱۳- داء، آج، لب، افزوده: معروف.

۲- آج، لب: پنداری.

۴- داء: یا آن که، آب: ندارد.

۶- آج، لب: سهولة.

۸- داء، آج، لب، افزوده: وقال الشاعر:

حَتَّى يَظُولَ كَأَنَّهُ شَيْطَانٌ

وصف سایه مرد می کند. وقال امرؤ القیس و ذکر الغول مع انها ثم تر، شعر:

أَيْفُتْلُنِي وَالتَّشْرِيفُ مُنْجَعِي وَتَشْشُونَةُ زُرْقٍ كَأَنِّيَابِ أَغْوَالِ

۹- داء، آج، لب، افزوده: شعر.

۱۱- داء، آج، لب، افزوده: وقال آخر، شعر:

تَلَايَسِبُ مَشْنَى حَضْرَمِي، كَأَنَّهُ تَمُجُّ شَيْطَانٍ يَدَى خِرْوَجٍ قَفْرِ

۱۲- داء: وجه مدیگر؛ لب: و وجهی دیگر.

۱۳- داء، آج، لب، افزوده: معروف.

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ، گفت پس از آن ایشان را بر آن درخت و آن طعام و آن اكله شربه ای^۱ باشد آمیخته از حمیم. و «شَوْب» آمیختن باشد، و شِیءٌ مَشْوَبٌ، إذا كَانَ غَيْرَ خَالِصٍ. و «حَمِيم» آبی باشد گرم و حرارت او به حد سوختن^۲. گفت اهل دوزخ بر سر آن طعام از این شراب حمیم^۳ خورند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعُهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ، آنکه مرجع ایشان با دوزخ بود. ۵

گفتند: «ثُمَّ» این جا به معنی واو عطف است. چه این که گفت همه پس از آن باشد که به دوزخ شوند و این طعام و شراب در دوزخ خورند، پس این جا «ثُمَّ» لایق^۴ نباشد. یک وجه این است. و وجه دیگر آن که روا بود که این طعام در جایی و در که ای خورند که آن را «جَحِيم» خوانند. باز چون خورنده^۵ باشند ایشان را با جحیم برند. و مرجع و مَرَدَّ ایشان با آن بود. و گفتند: «ثُمَّ» به معنی «قَبْلُ» است، التَّقْدِيرُ: وَقَبْلَ ذَلِكَ مَرْجِعُهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ، وقال الشاعر^۶ [۷۲-ب]: ۱۰

إِنَّ مَنْ سَادَ ثُمَّ سَادَ أَبَوُهُ ثُمَّ قَدْ سَادَ قَبْلَ ذَلِكَ جَدُّهُ
و این وجه ضعیف تر است چه غرض^۸ شاعر نه قبل است^۹، ترتیب پایه سیادت است که اول باید که او سید باشد که اصل اوست در مفرخ. آنکه فخر او به سیادت پدر باشد ۱۵
آنکه به سیادت جد. و چندان که بر بالا می رود در باب فخریه درجه کمتر باشد و اگر چه در روزگار مقدم باشد.

إِنَّهُمْ أَلفُوا أَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ، آنکه حق تعالی باز نمود که اینان مقلد ان اند. چون پدر خود را ضال و گمراه یافتند اینان بر اثر ایشان می روند و می شتابند. وَالْإِهْرَاعُ؛ الإِسْرَاعُ. يُقَالُ: أَهْرَعَ فِي كَذَا وَ أَهْطَعَ وَ أَشْرَعَ بِمَعْنَى .

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ؛ گفت پیش ایشان بیشترین نخستینان^{۱۰} ضال ۲۰

۱- اساس : شربه ای؛ آج، لب : شربنی.

۲- آج، لب : به حدی که سوزد.

۳- آج، لب : آن جا لایق.

۴- آج، لب : و قبل.

۵- آج، لب : قول.

۶- آج، لب : نخستینان.

۷- آج، لب : و حمیم.

۸- آج، لب : خورده.

۹- آج، لب، افزوده: شعر.

۱۰- آج، لب، افزوده: غرض.

و گمراه بودند نه آن است که این در حقّ اینان است، بل بیشتر اهل روزگار مقدم ضلالت و گمراه بودند و مقیم بر کفر.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ؛ و ما در میان ایشان پیغامبران فرستادیم^۱. بنگر تا کجا رسید از هلاک و عذاب. «مُنْذِرٍ» فاعل باشد، یعنی ترساننده. و «مُنْذِرٌ» مفعول به^۲ بود آن که او را بترسانند. و در این بنا فرق میان فاعل و مفعول کسره و فتحة عین الفعل بود کسره فاعل را، و فتحة مفعول به را.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ؛ الّا بندگان^۳ مؤمن، خالص کرده ایمان ایشان را. آنکه ظرفی قصه نوح آغاز کرد، گفت:

وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوحَ ؛ نوح ما را ندا کرد. و مثله قوله: ... إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ^۴ ... و ندا و دعای او این بود که: ... إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَ خَصِرٌ^۵، گفت: من مغلوبم مرا غلبه کردند^۶، انتقام کش برای من. آنکه گفت: فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ؛ مانیک^۷ اجابت کننده ایم او را. و مخصوص بالمدح حذف کرد لدلالة الكلام عليه والتقدير: فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ نَحْنُ. و مانند این بسیار است.

وَتَجَنَّبْنَا وَاهِلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ؛ او را واهل او را از غم و اندوه بزرگ برهانیدیم. و اصل نجات رفع^۸ باشد از عذاب و مکاره. وَاشْتِقَاقُهُ مِنْ نَجْوَةِ الْأَرْضِ وَهُوَ الْمَكَانُ الْمُرْتَفِعُ. والاستنجاء؛ رفع^۹ الحدث. والتجاء؛ السرعة، لِأَنَّهُ رَفَعَ^{۱۰} فِي السَّيْرِ. و آن غم عظیم باتفاق غرق^{۱۱} بود.

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ، و چون کافران را هلاک کردیم^{۱۲} فرزندان نوح را در زمین خلیفه کرد و زمین به ایشان داد پس طوفان. و او را سه پسر بود: سام و حام و یافث. سام [پدر]^{۱۳} عرب بود و پدر پارسیان و رومیان، و حام پدر سیاهان بوه از مشرق تا به مغرب،

۱- آج، لب، افزوده: فَأَنْظُرْ؛ تو بنگر یا محمّد و اندیشه کن تا عاقبت آنان که مایه ایشان پیغمبر فرستادیم.

۲- آج، لب: مفعول.

۳- لب: بندگان.

۴- سورة قمر (۵۴) آیه ۱۰.

۵- آج، لب: اینک.

۶- آب: دفع.

۷- آج، لب: کرد.

۸- آج، لب: غم غرق.

۹- آج، لب: غم غرق.

۱۰- آج، لب: غم غرق.

۱۱- آج، لب: غم غرق.

۱۲- آج، لب: غم غرق.

۱۳- آج، لب: غم غرق.

وانواع ایشان از هند و زنج و حبشه و جز آن. و یافت پدر ترک و خزرو و مأجوج و مأجوج بود و این قول سعید بن المسیب است.

ضحاک [۷۳- ر] گفت از عبد الله عباس که چون نوح - علیه السلام - از کشتی بیرون آمد با او کسی نمانده^۱ از زنان و مردان الا فرزندان او. گفتند: و ایشان هفت کس بودند: سه پسر و چهار دختر، فذلک قوله: وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، گفت: رها کردیم بر او در آخرینان ذکر و ثناء نیکو. مفعول به از کلام بیفکند.

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ، آنگه گفت: سلام بر نوح باد در میان جهانیان. اِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ که ما چنین پاداشت دهیم نیکو کاران را و نوح - علیه السلام - ما را از جمله بندگان مؤمن مصدق بود.

آنگه گفت: وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ؛ از جمله اتباع و پیروان^۲ او در دین مسلمانی ابراهیم^۳ خلیل بود.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ چون پیش خدای آمد و دلی آورد با سلامت. از شرک و کفر و شک و نفاق. هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ گفت: پدرم مرا گفت نگر تا از جمله لقمان نباشی که ابراهیم^۲ - علیه السلام - هرگز کس را لعنت نکرد. از این جا گفت خدای تعالی او را: إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

إِذْ قَالَ لِأَبْنَيْهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ؛ چون گفت پدرش را، یعنی عَمَش را آزر را و قومش را که بت پرستان بودند گفت چه می پرستی شما؟

عَافِكُمُ إِلَهَةٌ؛ خدایانی را می پرستی به دروغ بدون خدای تعالی و قصد عبادت ایشان می کنی؟

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛ شما را چه گمان است به خدای جهانیان؟ این وعظی است و ملامتی که کرد قوم خود را از بت پرستان چون سود نداشت گفتار و وعظ و انکار. خواست تا کیدی کند بابتان ایشان که در آن تنبیهی باشد ایشان را. اتفاق چنان افتاد که ایشان را نوبت عیدی رسید و خواستند تا به جای خود روند و آن جا عید کنند. ابراهیم^۳ را

۲- آج، لب: پیروان.

۱- دا، آج، لب: کس نمانده بود.

۳- اساس، دا، آج: ابراهیم.

گفتند: تونیز بیای . گفت^۱: درنجوم نگریدم مرا بیماری می نماید. اگر گویند: نه، آیت دلیل صحتِ نجوم می کند تا ابراهیم^۲ به نظر درنجوم حکم کرد که بیمار خواهد شدن، جواب گوئیم: ابراهیم^۳ را - علیه السلام - تبی می بود به نوبت که چون ستاره ای معلوم به جای مخصوص رسیدی اورا تب آمدی. چون درنگرید ستاره ای نزدیک^۴ آن بود که به جای آن رسید که اورا نوبت تب باشد^۵.

۵

او گفت: اِنِّی سَقِیْمٌ، ای سَأَسْقَمُ؛ من بیمار خواهم شدن.

جواب دیگر از او آن است که ممتنع نباشد که خدای تعالی اورا خبر داده بود که تو را بیماری^۵ خواهد بودن و علامت آن طلوع نجمی یا سقوط نجمی یا مقابله یا مقارنه ای باشد، او آن را علامت کرد و مراقبت می کرد. چون نزدیک^۶ رسید، گفت: اِنِّی سَقِیْمٌ؛ من بیمارم؛ یعنی بیمار خواهم شدن.

۱۰

جواب دیگر از او آن است که ایشان در آن روز گارتعاطی [۷۳- پ] نجوم کردند. او در ستاره نگرید بر سبیل تهگم و سُخْرِیَّت گفت: از این ستاره بر زغم شما مرا بیماری می نماید.

و گفتند: معنی آن است که اِنِّی سَقِیْمٌ الْقَلْبُ وَالرَّأْی؛ من بیمار دلم از آنچه می بینم از اصرار شما بر کفر. و گفتند: این بر طریق وعظ گفت و مراد آن که مَالِ^۷ کار من و شما با مرگ خواهد بودن و آن را که عاقبت کار او مرگ باشد^۸ او بیمار بود. چه بیماری بود که ادا به مرگ کند^۹. و گفتند: مراد به این نجوم نه نجوم آسمان است تا سؤال لازم نیاید، بل نجوم زمین است از نباتی که آن را ساق باشد^{۱۰}، فی قوله: وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ^{۱۱}. و گفتند: مراد آن است که: مَا نَجَمَ لَهُ مِنَ الرَّأْی. آنچه پدید آمد اورا از رای او در آن، در آن اندیشه کرد^{۱۲}. و عرب هر طالعی را نَجْم و نا جم گویند^{۱۳}. یقال: نَجَمَ سِنُ الصَّیْبِ وَتَدَى

۲۰

۱- دا، آج، لب: او گفت.

۲- اساس، دا، آج: ابرهیم.

۳- دا: ستاره بنزدیک.

۴- لب: نوبت باشد.

۵- دا: بیماری.

۶- آج، لب: بنزدیک.

۷- اساس، آب، دا: مال.

۸- دا: بود.

۹- آج، لب: ادا کند به مرگ.

۱۰- آج، لب: نباشد؛ که بر متن راجع است.

۱۱- سورة رحمن (۵۵) آیه ۶.

۱۲- دا، آج، لب: از رای او در آن اندیشه کرد.

۱۳- دا: گوید.

که گفت : ساره خواهر من است . این خبر واحد باشد . و در مثل این مسأله اخبار آحاد مقبول و معمول نباشد . و اگر قبول کنند ، تأویل آیتها^۱ برفت تا از حد دروغ برود . و اما قوله یساره : إنها أختی ، روا بود که اخوت دین خواست نه اخوت نسب . و اما قوله - علیه السلام - : ما كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ ، از ادلة عقل اولی قرآن^۲ باشد که گویند : حواله کذب بر ابراهیم^۳ بر زبان رسول کذب باشد ، چه^۴ رسول ما - علیه السلام - عالم تربود به آنچه [۷۴-ر] بر پیغامبران روا باشد و روا نباشد^۵ ؛ تأویل این باشد که : ما تكلم إبراهيم بما ظاهرة ظاهر الكذب إلا ثلاث مرات ؛ هیچ کلام نگفت^۶ که ظاهرش دروغ می نمود ، و به حقیقت دروغ نبود ، الا سه بار .

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ؛ برفتند آن قوم و پشت بر^۷ کردند و به این تعلل از سر او فرو

شدند .

۱۰

فَرَأَى إِلَى آلِهِمْ ؛ ای مال و قصده ؛ بر آن بتان^۸ گردید . الرِّوْغُ وَالرَّوْغُ وَالرَّوْغَانُ ؛ القصد الى الشيء باحتيال^۹ .

ایشان را عادت بودی که روز عید انواع و اقسام طعام بنزدیک بتان حاضر کردند و به عید رفتندی ، و چون باز آمدندی آن طعام به تبرک بخوردندی . ابراهیم^{۱۱} - علیه السلام - برخاست^{۱۲} ؛ چون ایشان برفتند و تبری^{۱۳} برداشت^{۱۴} ؛ و در آن بت خانه رفت و آن جا هفتاد و دو بت نهاده بود^{۱۵} از سنگ و چوب و آهن و روی و مس و سیم و زر ، و طعام پیش ایشان نهاده . و بت مهین^{۱۶} زرین بود دو یاقوت سرخ در جای چشمهای^{۱۷} او

۱ - آب : اینها . ۲ - آن اولی تر .

۳ - اساس ، دا ، آج : ابرهیم . ۴ - آج ، لب : که .

۵ - دا ، افزوده : و اگر تسلیم کنیم صحت خبر گوئیم . ۶ - آج ، لب ، افزوده : ابراهیم .

۷ - دا ، آج ، لب : براو . ۸ - دا : فراتر .

۹ - دا ، آج ، لب ، افزوده : ایشان . ۱۰ - دا ، آج ، لب ، افزوده : و قال عدی بن زید ، شعر :

حَبْرٌ لَا يَسْلُغُ الرِّوْغَ وَلَا يَشْ سَفْعُ إِلَّا الْمُطَاوِقُ التَّحْرِيرُ

۱۱ - اساس ، دا ، آج : ابرهیم . ۱۲ - آج ، لب : برخاست .

۱۳ - آج ، لب : برفتند تبری . ۱۴ - آج ، لب : برگرفت .

۱۵ - آج ، لب : نهاده بودند . ۱۶ - دا : مهین .

۱۷ - لب : در چشمهای .

نهاده، وایشان را به تهکم^۱ و سخریت می گفت: **أَلَا تَأْكُلُونَ؟** چرا طعام نمی خوری؟
مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ؟ چه بوده است شما را که^۲ سخن نمی گوی^۳؟
فَرَأَوْهُمُ صَرَبًا يَلِيْمِيْنَ؛ برایشان جسد^۴ بزدنی به دست راست. و گفتند:
بِالْيَمِيْنِ؛ آئی، **بِالْقُوَّةِ**. چنان که^۵:

تَلَقَّاهَا عِزَابُهُ بِالْيَمِيْنِ

۵

ای، **بِالْقُوَّةِ**. و آن بتان همه^۶ خرد بشکست و بت مہین^۷ را رها کرد و تبر بردوش
 اونهاد. چون ایشان باز آمدند، گفتند: ... **مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا**^۸، ابراهیم^۹ آن جواب
 داد که در سورة الانبیا برفت، چون باز آمدند.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْقُونَ، ای؛ **يُشْرَعُونَ**؛ روی به اونهادند بشتاب. **وَالزَّقِيفِ**؛
السَّيْرِ السَّرِيعِ^{۱۰}، بین المشی والقدو^{۱۱}. و حمزه خواند ومفضل عن عاصم: «**يَزْقُونَ**»
بِضَمِّ الزَّاءِ^{۱۲} و باقی قرأ «**يَزْقُونَ**» بکسرها^{۱۳} و همالفتان؛ يقال: زَفٌ يَزِفُ وَيَزْفُ.
 آنکه روی ملامت در ایشان نهاد و گفت:

اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ؛ آن می پرستی که به دست خود می تراشی؟

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ؛ و خدای آفریدگار شما ست و آنچه می کنی.

مجبوران به این آیت تمسک کردند در آن که افعال بندگان خلق خداست. و
 گفتند: «ما» مصدری است، و تقدیر آن است که: **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَعَمَلَكُمْ**. گوئیم:
 از این چند جواب است:

یکی آن که مراد آن است که: **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ فِيهِ مِنَ الْأَجْسَامِ**.

۱- آب: پرسید به تهکم؛ آج، لب: برسبیل تهکم. ۲- آب: شما آنکه.

۳- آج، لب: نمی گوئید. ۴- آج، لب: خنبد.

۵- دا: چنان که گفت شعر: آج، لب: چنان که گفت. ۶- دا، آج، لب: همه را.

۷- دا: مہین. ۸- سورة انبیا (۲۱) آیه ۵۹.

۹- اساس، دا، آج: ابرهیم. ۱۰- دا، افزوده: و گفتند.

۱۱- دا، آج، لب، افزوده: وَقَالَ الْفَرَزْدَقُ، شعر:

وَجَاءَ قَرِيبُ السُّؤْلِ قَبْلَ إِفْسَالِهَا

يَزِفُ وَجَاءَتْ خَلْفَهُ وَهِيَ زُقْفُ

۱۲- دا: الزَّأى. ۱۳- آج، لب: به کسر زاء.

و دلیل^۱ بر آن که چنین است^۲، قوله تعالى: **أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ**؛ می پرستی آنچه می تراشی؟ و معلوم است که ایشان نحت نمی پرستیدند. و آنما منحوت و چوب تراشیده می پرستیدند. و تقدیر در این کلمه آن است که: **أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ**^۳. و مثله قوله: [۷۴-پ]... **فَيَا ذَاهِي تَلَقَّفْ مَا يَأْفِكُونَ**^۴. و معلوم است که عصا **إفك** ایشان، که عمل ایشان بود، از عرض فرو نمی برد. و آنما چوب و رسن که محل **إفك** بود فرو می برد. و کذلک قوله: ... **تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا**^۵، ای؛ **مَا صَنَعُوا** فيه. همچنین آیت: **أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ** فيه.

دلیل دیگر بر آن که تاویل این وجه است که گفتیم آن است که مورد آیه ملامت و تفریع است، فی قوله: **أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ**؛ خدایانی می پرستی که شما به دست خود می تراشی؟ و خدا شما را آفریده است و آنچه شما می تراشی از چوب، مراد آن است. چه اگر مراد آن بودی که ایشان گفتند، آیت عذر ایشان بودی نه عذر^۶ ایشان و مناقضه بودی که اول آیت ملامت بودی و آخر آیت عذر. دیگر آن که قصه آیت و اخبار مقتضی این تاویل است که ایشان بت تراش بودند^۷ و بنگر و در این هیچ خلاف نیست^۸. آنکه گفت: شما را و آنچه شما می پرستی از بتان و اصنام، خدای آفریده است.

وجه دیگر آن که ممکن است که خلق را حمل کنند بر تقدیر: **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ**، ای **قَدَرَكُمْ** و **قَدَرَعَمَلَكُمْ**؛ خدای تعالی شما را بیافرید و اعمال شما مقدر بکرد، **خَلَقَ** تقدیر لا **خَلَقَ** ایجاد؛ کما قال الشاعر:

وَلَأَنْتَ نَفْرِي مَا خَلَقْتَ وَبَدَأَ الْقَوْمَ يَخْلُقُ [ثُمَّ] الْإِبْرِي^۹

و «ما» فی قوله: **مَا تَنْجِتُونَ**، رواست که موصوله باشد، و روا بود که نكرة موصوفه^{۱۰}

۱- آج، لب: دلیل دیگر.

۲- آج، لب: تاویل بر این وجه است.

۳- دا: تَنْجِتُونَ به.

۴- سورة اعراف (۷) آیه ۱۱۷ و شعرا (۲۶) آیه ۴۵.

۵- سورة طه (۲۰) آیه ۶۹.

۶- دا: عزل.

۷- لب: بت تراشیده بودند.

۸- لب: در این خلاف نیست.

۹- دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۱۰- اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد.

۱۱- دا، آج، لب، افزوده: وقال آخر شعر:

أَيْدِي الْخَوَالِقِ إِلَّا جَسَدُ الْأَدَمِ

وَلَا يُبْطِلُ بِأَيْدِي الْخَالِقِينَ وَلَا

بُود. و فی قوله: وَمَا تَعْمَلُونَ، موصوله است؛ به معنی اَلَّذِی. دگر آن که اگر حمل بر آن کنند که ایشان گفتند در آیت مناقضه باشد از وجهی^۱ دگر و آن، آن است که گفت: وَمَا تَعْمَلُونَ، عمل اضافت کرد با ایشان^۲ اگر فعلی خدای بودی، اضافت با بنده نکردی.

۵ چون اضافه با بنده کرد، فعل بنده باشد نه فعل خدای؛ که در عقل و شرع اضافت فعل با فاعلش کنند.

فَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا؛ گفت^۳ برای او بنیانی بسازی و او را در آتش افگنی.
فَارَادُوا^۴ بِهِ كَيْدًا؛ و به او مکر و کید^۵ خواستند و انداختند. فَجَعَلْنَاهُمْ
الْأَسْفَلِينَ؛ ما ایشان را فروترین کردیم، یعنی دشمنان ابراهیم^۶ را از نمرود و بُت
پرستان فرو بردیم. مُقَاتِلَ گفت: برای ابراهیم^۶ بنایی کردند^۷ طولش سی گزو
عرضش بیست گزو و پراز هیزم^۸ خشک کردند و آتش در او زدند تا تافته گشت، چنان
که قصه آن در سورة الانبیاء برفت.

قوله: وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ؛ ابراهیم^۶ - علیه السلام - گفت: من
به خدای خود می روم یعنی به آن جا که خدای مرا فرموده است. و مثله قوله: ... وَقَالَ
إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي ... سَيِّدِينَ؛^۹ و گفتند معنی آن است [۷۵-ر] که: ذَاهِبٌ بِنَيْتِي
وَعَمَلِي إِلَىٰ رَبِّي؛ به نیت^{۱۰} و عمل خویشتن با خدای می برم، یعنی نیت خالص
کردم^{۱۱} خدای را. سَيِّدِينَ؛ تا مرا هدایت دهد و لطف کند با من. و گفتند به هدایت
راه مقصد خواست. و خلاف نیست میان مُفَسِّرَانِ در آن که مُهَاجِرِ ابراهیم^۶
- علیه السلام - زمین شام بود و زمین مُقَدَّسه .

۱ - اساس: از او وجهی؛ به قیاس با دیگر نسخ «او» زاید می نمود و حذف شد.

۲ - آب: بایشان.

۳ - دا، آج، لب: گفتند.

۴ - اساس، آب، دا: و ارادوا.

۵ - دا، آج، لب: کید و مکر.

۶ - اساس، دا، آج: ابراهیم.

۷ - دا: بر ابراهیم.

۸ - سورة عنکبوت (۲۹) آیه ۲۶.

۹ - کذا در همه نسخه ها؛ این کلمه در قرآن مجید دنباله این آیه نیست.

۱۰ - دا، آج، لب: من نیت.

۱۱ - آب: کرد.

آنکه دعا کرد و گفت : رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ؛ بار خدایا مرا بده. و مفعول به را حذف کرد لِذِلَّةِ الْكَلَامِ علیه، والتقدير: رَبِّ هَبْ لِي وَلِذِلَّةِ الْكَلَامِ مِنَ الْوَلَدِ الصَّالِحِينَ^۱. «و» شاید که تبعض بُود و شاید که تبیین بُود. ابراهیم^۲ - علیه السلام - در این آیت به دعا و رغبت از خدای فرزندی صالح خواست. خدای تعالی^۳ دعای او را اجابت کرد و او را فرزندی داد صالح چنان که خواست.

۵

و اَوَّلُ به او بشارت داد بر زبان جبریل، گفت : قَبَشْرُنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ؛ مرده دادیم او را به غلام، یعنی پسری، حلیم، که در کارها تعجیل نکند، بردبار باشد. گفتند^۴: بشارت به غلامی بود که در حالی حلیم باشد و این بر طریق معجز باشد. و گفتند: بشارتی است مُتَضَمِّنٌ به آن که^۵ تو را پسری خواهد بود که بماند تا به وقت آن که عاقل شود و حلیم شود.

۱۰

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ؛ چون رسید با پدر آن فرزند که او خواست به سعی. در معنی سعی او خلاف کردند؛ عبدالله عباس گفت : مراد آن است که چون پسر در سعی با او^۶ به آن^۷ کوه رسید که ایشان را فرمودند به ذبح عند آن کوه. مجاهد گفت : بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ؛ یعنی؛ به آن جا رسید که با پدر برابر رفتی و بتاختی. مفسران گفتند: در این وقت او را سیزده سال بود. ابن زید گفت: مراد به سعی عبادت است، یعنی چون به آن جا رسید که با پدر عبادت می توانست کردن. حسن بصری گفت و مُقَاتِل حَيَّان^۸ : مراد به سعی، صفا و مروه است، یعنی به آن جا رسید که [با]^۹ پدر حج توانست کردن.

۱۵

قَالَ يَا بُنَيَّ؛ ابراهیم^{۱۰} گفت پسر را: ای پسرک من! إِنِّي أَرَى فِي الْعَنَامِ أَنَّي أَذْبَحُكَ؛ من در خواب می بینم که تو را می کشتمی.

۲۰

۱ - دا : ولداً صالحاً مِنَ الْوَلَدِ.

۲ - اساس، آج، دا: ابرهیم.

۳ - حق تعالی.

۴ - آج، لب: و بردبار.

۵ - آج، لب: گفت.

۶ - آج، لب: با او در سعی.

۷ - دا: متضمن که.

۸ - دا: یا آن.

۹ - دا: حسن بصری و مقاتل حیان گفت: آج، لب: حسن بصری و مقاتل حیان گفتند.

۱۰ - اساس، دا، آج: ابرهیم.

۱۱ - از دا، افزوده شد.

مفسران گفتند: ابراهیم^۱ - علیه السلام - شبِ تَرَوِیَه^۲ در خواب دید که قائلی اورا گفت یا ابراهیم^۱ خدای تعالی تو را می فرماید که: این پسر را بکش . او آن روز برخاست و همه روز فکر و اندیشه می کرد^۳ تا آن امری است از خدای تعالی یا وِسْوَسه ای است از شیطان ! آن روز را «تَرَوِیَه»^۴ نام کردند، لِتَرَوِیَه ابراهیم^۱ فیهِ مَنَامِه. چون شب دیگر بود، دیگر باره^۵ در خواب دید همچنان که شب اول دیده بود، بشناخت و بدانست، آن روز را «عَرَفَه» نام کردند، لِمَعْرِفَتِهِ صِحَّة مَنَامِه. [۷۵-پ] چون یقین^۵ بدانست پسر را بگفت: فَأَنْظُرْ مَا دَأْتَرِی.

عُلمای اسلام خلاف کردند در آن که ذبیح که بود از فرزندان ابراهیم^۶ . در صحابه، عبدالله مسعود و عمر خطاب و عباس عبدالمطلب و یک روایت از^۷ امیرالمؤمنین علی - علیه السلام -^۸ و از تابعین و اتباع ایشان کعب الاخبار و سعید جُبیر و قَتاده و عِکْرَمَه و قاسم بن ابی برده^۹ و عطا و مقاتیل و عبدالرحمن بن سابط^{۱۰} و زُهْرَی و سُدی و یک روایت از عبدالله عباس آن است که: ذبیح اسحق بود. سعید جُبیر گفت: ابراهیم - علیه السلام - این خواب به شام دید و پسر را بگفت و پسر جان تسلیم کرد و تن در داد. برخاست^{۱۱} و اورا برگرفت^{۱۲} و بامداد یک ماهه راه از شام بیامد و پسر را به مکه آورد به منا و چاشتگاه این امر به جای آورد و نماز دیگری یک ماهه راه باز پس رفت^{۱۳} خدای تعالی زمین در زیر پای ایشان در نوشت.

عَبْدالله بن عُبَید بن عُمَیر^{۱۴} روایت کرد که: یک روز موسی - علیه السلام - در مناجات^{۱۵} گفت: بار خدایا اختصاص ابراهیم^{۱۶} واسحق و یعقوب به تو چیست که

۱ - اساس، دا، آب، آج: ابراهیم.

۲ - آج، لب: به رؤیت.

۳ - دا، آج، لب: همه روز فکر کرد و رویت کار بست و در آن خواب اندیشه می کرد.

۴ - دا: دگر باره.

۵ - دا، آج: به یقین.

۶ - اساس، دا، آج: ابراهیم.

۷ - آج، لب، افزوده: حضرت.

۸ - آج، لب: علی بن ابی طالب - صلوات الله وسلامه علیه.

۹ - دا: بزه.

۱۰ - اساس: سابط؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱۱ - لب: او برخاست.

۱۲ - آج، لب: برگرفت.

۱۳ - لب: برفت.

۱۴ - لب: عمر.

۱۵ - آج، لب، افزوده: بود.

در کتابها بفرستادی که آل^۱ ابراهیم^۲ واسحق و یعقوب^۳ گفت: برای آن که ابراهیم^۲ هیچ چیز پیش او نیامد والا مرا بر آن برگزید^۴ و اسحاق جان به فدای من کرد در ذبح، و یعقوب در جمله احوال نکو گمان بود به من.

- و ابو میسره روایت کرد که: یک روز یوسف - علیه السلام - [خواست تا با ملک مصر نان خورد، ملک بفرمود تا خوانی علی حده برای او بیاورند. یوسف - علیه السلام -] گفت: یا ملک استنکاف می کنی از آن که بامن نان خوری، و من یوسفم پسر یعقوب نبی الله، پسر اسحق ذبیح الله، پسر ابراهیم^۲ خلیل الله. و دیگر علما گفتند که: ذبیح اسماعیل بود و این [قول]^۵ عبدالله عمر است و ابوالطفیل عامر بن^۶ واثله و سعید بن المسيب و شعبی و حسن بصری و یوسف بن مهران و مجاهد و ربیع أنس و محمد بن کعب القرظی و کلبی و عطاء و ابوالجوزا^۷ و یوسف بن ماهک^۸، و یک روایت از عبدالله عباس. و در اخبار ما این ظاهرتر است و بیشتر و اگر چه آن نیز در اخبار ما آمده است.

- عبدالله عباس را پرسیدند که ذبیح که بود از فرزندان خلیل؟ گفت: زعمت اليهود و کذبت اليهود؛ جهودان گفتند و دروغ گفتند که ذبیح اسحق بود. و عبدالله عباس از رسول - علیه السلام - روایت کرد که ذبیح اسماعیل بود و از جمله ادله بر آن که ذبیح اسماعیل بود قول التبی - علیه السلام - اَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ؛ من پسر آن دو کشته ام.

- و آن آن است که روایت کردند که چون عبدالمطلب را در خواب بنمودند و بفرمودند که چاه زمزم طلب کن و با دست آرو پاک کن، او جهد می کرد و می جست آنکه نذر کرد که اگر خدای تعالی سهل کند و [۷۶-۷۷] بردست او پدید آید، او یک فرزند را قربان کند. چون چاه زمزم بردست او پدید آمد او خواست تا به

۱- دا: از

۲- اساس، دا، آج: ابرهیم.

۳- آج، لب، افزوده: بود.

۴- دا، آج، لب: بگزید.

۵- اساس و آب، افتادگی دارد، ازدا، افزوده شد.

۶- اساس و آب: ندارد، ازدا، افزوده شد.

۷- آج، لب: و عامر بن.

۸- لب: الجواز.

۹- لب: هالک.

نذر وفا کند با خود گفت : از این فرزندان که را اختیار کنم^۱ برای ذبح. اندیشه می کرد. اورا گفتند: به قرعه بیرون توانی آوردن. اوقره بزد به نام فرزندان، به نام عبدالله برآمد پدر رسول الله - علیه السلام - و نور محمدی در پیشانی او ظاهر بود. و عبدالمطلب از همه فرزندان اورا دوست تر داشتی. خواست تا اورا قربان کند، بنی هاشم جمع شدند و گفتند: ما رها نکنیم که تو اورا قربان کنی چه این شرفی است ۵ مارا. و در ناصیه او آثار و علامت^۲ خیر است و رشد، و نوری به خلاف عادت. گفت: پس چه کنم؟ گفتند: فدیة ای کن^۳ اورا به شتری چند. گفت: هم به قرعه کنم. فرمود تا ده شتر حاضر کردند^۴ و قرعه بزدند بر عبدالله و بر شتر؛ به نام عبدالله برآمد. گفتند: شتر زیادت کن. شتر بیست^۵ کرد و قرعه بزد^۶ به نام عبدالله برآمد. گفتند: زیادت کن ده دیگر زیادت کرد^۷. همچنین ده ده زیادت می کرد و قرعه می زد هر بار به نام عبدالله برآمدی^۸ تا به صد رسید. چون به صد رسید قرعه به نام شتر برآمد. گفتند: این صد شتر را قربان کن تا فدای^۹ عبدالله باشد. گفت: انصاف نباشد^{۱۰} این که ده قرعه عبدالله^{۱۱} برآید و یک بار به نام شتر برآید، عبدالله را رها کنم^{۱۲} و شتر قربان کنم. تا ده بار قرعه نرزم و همه به نام شتر بر نیاید من این شتران را قربان نکنم. ۱۵ ده بار^{۱۳} قرعه بزد همه به نام شتر برآمد. آن صد شتر را قربان کرد. فدای^{۱۴} عبدالله از آن جا در شرع چنین آمد که دیت مردی مسلمان صد شتر باشد. فهذا معنی قوله - علیه السلام - : اَنَا ابْنُ الدَّبِيحَيْنِ: یکی ذبیح اسماعیل است و یکی ذبیح عبدالله. و دلیل بر این قول از قرآن سیاق قصه است و آن که خدای^{۱۵} جَلَّ جلاله - چون از قصه ذبح بپرداخت حدیث اسحق کرد و بشارت به او^{۱۶}: وَبَشَرْنَاهُ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنْ

۱ - آج، لب: که اختیار کنم.

۲ - آج، لب: فدیة کن.

۳ - آج، لب: تا بیست؛ آج، لب: با بیست.

۴ - آج، لب: بزد هم.

۵ - آج، لب: بر آمدن.

۶ - آج، لب: این انصاف باشد.

۷ - آج، لب: کن.

۸ - آج، لب: تا ده بار.

۹ - آج، لب: افزوده: تعالی.

۱۰ - آج، لب: افزوده: که؛ لب: بشارت او.

۱۱ - آج، لب: افزوده: که؛ لب: بشارت او.

الصَّالِحِينَ^۱. و آن که اهل تواریخ^۲ گفتند: اسماعیل پیشتر آمد^۳ ابراهیم^۴ را از هاجر و چون ساره را رشک آمد ابراهیم^۵ اسماعیل را به مکه برد، و پس از آن به مدنی او را بشارت دادند به اسحق از ساره.

- محمد بن کعب القرظی گفت: یک روز در مجلس عمر بن عبدالعزیز این حدیث برفت در عهد خلافت او. من این وجه بگفتم مرا گفت: این وجهی نیکوست و نیک استخراج کرده ای ولیکن نزد ما مردی هست از اهل کتاب و اسلام آورده است و او را دیانتی هست از او پرسیم. کس فرستاد و او را حاضر کرد و سوگند داد که آن چنان که در کتب اوایل دیده راست بگوید. او گفت: [۷۶-پ] راستی^۶ آن است که ذبیح اسماعیل بود [ولیکن بنو اسرائیل و جهودان شما را که عربی حسد کردند و گفتند: ذبیح اسحق بود]^۷ و از جمله ادله یکی دیگر آن است که، اصحاب تواریخ^۸ گفتند که: سروها [ی] کبش در دست فرزندان اسماعیل بود^۹ و در خانه کعبه آویخته بود تا آن که در عهد عبدالله زبیر خانه بسوختند، آن سروها بسوخت. و اگر ذبیح اسحق بودی، در دست فرزندان اسحق بودی؛ نه در دست فرزندان اسماعیل. شعبی گفت: من آن سروها دیدم از کعبه^{۱۰} آویخته و در دست فرزندان اسماعیل بود و فرزندان اسحق که رو میان بودند با ایشان در آن مزاحمت نکردند، و آن دعوی نکردند با آن که ایشان بیشتر و غالب تر بودند.

- أصمعی گفت: ابو عمرو بن العلاء را پرسیدم که از فرزندان ابراهیم^{۱۱} ذبیح کدام بود؟ مرا گفت: ای سلیم دل! چرا عقل را کارنبندی؟ اسحق کی به مکه بود، به مکه اسماعیل بود و اسحق به شام بود و مذبح و منحر به مناست به مکه. و اسماعیل بود که پدر^{۱۲} بنای کعبه کرد، چنان که خدای تعالی گفت: **وَأَذْبُرْفَعُ إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنْ**

۱- سوره صافات (۳۷) آیه ۱۱۲.

۲- آج، لب: تواریخ.

۳- آب: پیش آمد.

۴- اساس، دا: ابراهیم.

۵- اساس، دا، آج: ابراهیم.

۶- آج، لب: راست.

۷- اساس و آب: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۸- آج، لب: بودی.

۹- لب: کعب.

۱۰- اساس، آب، دا، آج: ابراهیم.

۱۱- دا، آج، لب: با پدر.

الْبَيْتِ وَاسْمُعِيلُ^۱، ابوالقاسم بن حبیبی گفت، از محمد منذر شنیدم که او گفت، از ابو محمد موذن^۲ شنیدم، که او گفت: ابو سعید ضریر را پرسیدند که ذبیح که بود؟ او گفت:^۳

إِنَّ الذَّبِيحَ هَدَيْتَ إِسْمَاعِيلَ نَطَقَ الْكِتَابُ بِذَاكَ وَالْتَنَزِيلُ
شَرَفَ بِهِ خَصَّ الْأِلَهَ نَبِيًّا^۴ وَابْنَانَهُ التَّفْسِيرُ وَالْتَّأْوِيلُ
إِنْ كُنْتَ أَقْنَهُ فَلَا تُنْكِرْهُ^۵ شَرَفًا لَهُ قَدْ خَصَّهُ التَّفْصِيلُ^۶

۵

اما قصه ذبح بر اختلاف روایات در آن که ذبیح کدام بود، آن است که چون خدای تعالی ابراهیم^۷ را فرزندی داد که به دعا خواسته بود و چون مترعر شد و ببالید^۸ و به آنجا رسید که خدای تعالی گفت: فَلَمَّا بَلَغَ مَقَعَهُ السَّعْيِ، و چشم ابراهیم^۹ در او افتاد و ابراهیم^{۱۰} او را بغایت دوست داشت، خدای تعالی خواست تا امتحان کند هر دو را. ابراهیم^{۱۱} را به تسلیم فرزند و فرزند را به تسلیم جان. در خواب ابراهیم^{۱۲} را بنمود که این فرزند را قربان کن^{۱۳}، چنان که گفت: إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ، چون این معنی یک دو شب در خواب بدید، پسر را گفت: يَا بُنَيَّ، مَنْ دَرِخَوَابِ چنان دیدم که تو را می کشم^{۱۴}. فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى؛ بنگر تا چه رای بینی. اهل اشارت گفتند: چون ابراهیم^{۱۵} - علیه السلام - گفت: إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ، پسر او را گفت: یا پدر تو دعوی دوستی او کنی^{۱۶} آنکه بخشی لا جرم به این تازیانه ایت^{۱۷} ادب کنند. تو مرا پدر، نه چون هر پدری و من تو را پسر و نه چون هر پسری، اگر جان داشتی از عرش تاثری همه در فرمان^{۱۸} قربان کرد می بی نظری.

۱۰

۱۵

۲ - دا، آج: مؤذب؛ لب: مؤذب.

۱ - سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷.

۴ - اساس: نبیا؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۳ - دا، افزوده: شعر.

۶ - آب، آج، لب: التفصیل.

۵ - آب: ننکر.

۷ - اساس، دا، آج: ابرهیم.

۸ - اساس: بنانید؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۹ - آج، لب: براو.

۱۱ - آب: وا قربان کن.

۱۰ - دا، آج، لب: به ابرهیم.

۱۳ - دا، آج، لب: می کنی.

۱۲ - دا: می کشتی؛ آج، لب: می کشتم.

۱۵ - آج، لب: فرمان تو.

۱۴ - اساس، آب: تازیانه بت.

مرا گویند: **فَانْظُرْ مَا دُتَرِي**؛ ای از^۱ همه پدران بهتر و برتر، من تو را از^۲ فرزندان فروتر و کمتر! این خواب توامری است از خدای اکبر، دراین باب^۳ مرا نیست هیچ توقف و نظر. **افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ**، فرزند تن بداد [۷۷-ر] و دل بنهاد و گفت: ای پدر آنچه تو را فرموده اند ببايد کردن که **اِنْ شَاءَ اللّٰهُ** - مرا از جمله صابران یابی.

سُدی گفت: ابراهیم^۴ - علیه السلام^۵ - تا به مقصد^۶ نرسید، این حدیث با پسر^۵ بگفت^۷. ازخانه او را گفت: برخیز و رسن بردار تا پاره ای هیزم^۸ کنیم^۹. و گفتند، گفت: خیز پسر^{۱۰} تا برویم و برای خدای قربانی کنیم. [کاردی]^{۱۱} برداشت و رسنی. او کارد و رسن برگرفت. چون به مقصد رسیدند^{۱۲}، پسر گفت پدر را: قربانت کجاست؟ گفت: **يَا بُنَيَّ اِنِّي اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ**.

- ۱۰ - محمد بن اسحق بن سيار^{۱۳} گفت: ابراهیم^{۱۴} - علیه السلام - به شام بود و اسماعیل و هاجر به مکه؛ هر وقت که ابراهیم^{۱۵} خواستی تا اسماعیل را ببیند. جبریل آمدی و بُراقی آوردی که ابراهیم^{۱۶} برنشستی و بامداد برفتی از شام، و به مکه قیلوه کردی و نماز دیگر با شام^{۱۷} آمدی. این وقت که این خواب دید بر عادت^{۱۸} برنشست^{۱۹} و به مکه آمد، و اسماعیل را بدید او را یافت مُثَرَّغِغ شده و به جای آن رسیده که او آن^{۲۰} امید می داشت از آن که قیام کند به عمارت خانه خدای و اقامت ارکان حج و تعظیم حرّمات. او را گفت: پسر^{۲۱} کاردی و رسنی بردار تا^{۲۲} به میان این کوهها ذررویم؛

۱- دا: تو از همه. ۲- دا، آج، لب: از همه.

۳- آج، لب: دریاب. ۴- اساس، آب، دا، آج: ابرهیم.

۵- آج، لب، افزوده: گفت. ۶- آب: مقصود.

۷- کذا: اساس و آب؛ دا: نگفت؛ آج، لب: نگفت.

۸- دا: گرد کنیم. ۹- آج، لب: پسر.

۱۰- اساس ندارد؛ از دا، افزوده شد؛ آج، لب: کاردی بردار و رسنی.

۱۱- آج، لب: رسید. ۱۲- دا، آج، لب: پسر.

۱۳- اساس، دا، آج: ابرهیم.

۱۴- اساس، آب، دا، آج: ابرهیم. ۱۵- آج، لب: به شام.

۱۶- آج، لب: به عادت. ۱۷- لب: برنشستی.

۱۸- آج، لب: او را. ۱۹- اساس و آب: پسر؛ لب: پسر را.

۲۰- آج، لب: که.

باشد که پاره‌ای هیزم گنیم^۱. اسماعیل کار[د]^۲ و رسن برداشت. چون به مقصد رسیدند، ابراهیم خواب با اسماعیل بگفت. اسماعیل^۳ عزازه^۴ و کرامه^۵ آنکه گفت پدر^۶: به این رسن پای^۷ من بیند استوار^۸ تا اضطراب نکنم تا فرمان خدای تعالی بواجبی به جای آری و جامه از من درهم کش ناخون^۹ من برجامه^{۱۰} تونشود که تورا بپاید^{۱۱} شستن؛ یا^{۱۲} مادرم ببیند رنجور دل شود. و این پیراهن خود در من پوش تا در بوی [تو]^{۱۳} جان بدهم و بر من آسان آید. و کارد برگلوی من سبک بران تا مرگ بر من آسان شود که شدت مرگ عظیم^{۱۴} است و اگر بتوانی کردن یک امشب در این صحرا توقف کن^{۱۵}. و با پیش مادرم مرو^{۱۶} تا باشد مرا پاره‌ای فراموش کند^{۱۷}، که هر چه بدو روز برگذشت کهن گشت. و چون با نزدیک مادرم شوی^{۱۸} او را از من سلام کنی و این پیراهن من بر او ببری تا به یادگار من می دارد. ابراهیم^{۱۹} - علیه السلام - گفت: همچنین کنم.

آنکه گفت: يَا بَنِي نَعَمْ الْقَوْنُ أَنْتَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ؛ نیک یاری تو مرا بر فرمان^{۲۰} خدای.

آنکه ابراهیم^{۲۱} - علیه السلام - اسماعیل را بخوابانید و روی او بر زمین نهاد و کارد بر آورد تا بر خلق او براند، از پس پشت^{۲۲} آواز آمد: يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا. سَدَى گفت: خدای تعالی صفیحه‌ای^{۲۳} از مس بر خلق او بزد تا کارد کار نکرد. چندان که ابراهیم^{۲۴} کارد می مالید هیچ نمی برید، از ضجارت کارد از دست

۱ - آج، لب: جمع کنیم.	۲ - از دا، افزوده شد.
۳ - دا، آج، افزوده: گفت؛ لب: بگفت.	۴ - دا، آج، لب: پدر را.
۵ - دا، آج، لب: دست و پای.	۶ - دا، آج، لب: استوار بیند.
۷ - دا، آج، لب: تا پاره‌ای از خون.	۸ - آج، لب، افزوده: آن را.
۹ - آج، لب: و یا.	۱۰ - اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.
۱۱ - دا، آج، لب: سخت.	۱۲ - آج، لب: کنی.
۱۳ - دا: برو.	۱۴ - آج، لب: باشد که مرا فراموش کند.
۱۵ - آج، لب: با نزدیکی مادرم روی.	۱۶ - اساس، آب، دا، آج: ابراهیم.
۱۷ - آج، لب: به فرمان.	۱۸ - دا، آج، لب: پشتش.
۱۹ - دا، لب: صفیحه؛ آج: صیغه.	۲۰ - اساس، دا، آج: ابراهیم.

بیفگند. و به دیگر روایت آمد که اسماعیل را بر روی^۱ فگند و کارد بر قفای او نهاد چندان که [۷۷-پ] تیزنای کارد می خواست تا بر او مالد، کارد می برگردید^۲. او از آن تعجب فرو ماند، ندا آمد: **قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا**.

و ذلک قوله: **فَلَمَّا أَسْلَمَا**؛ و چون هردو، یعنی پدر و پسر تن بدادند و فرمان خدای را گردن نهادند، ابراهیم فرزند را تسلیم کرد و اسماعیل جان را^۳. **وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ**، ای کُبه یُوْجِهه؛ و او را بر روی افگند.

وَنَادَيْنَاهُ، بعضی اهل معانی گفت^۴: **وَنَادَيْنَاهُ**، «واو» زیادت است، و التقدير: **نَادَيْنَاهُ**، تاجواب «لَمَّا» باشد. و مثله قوله^۵: **فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا^۶...، التقدير: **أَوْحَيْنَا**. وقال امرؤ القيس^۷:**

فَلَمَّا أَجَزْنَا سَاعَةَ الْحَيِّ وَانْتَحَى^۸

والتقدير: انتحى^۹. فَرَأَى كُفْتِ عَرَبٍ «واو» را اِقحام کنند در جواب «لَمَّا» و «حَتَّى» و «إِذَا» نبینی که گفت: **...حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا فَتَبَحَّتْ^{۱۰}** و روا بود که جواب «لَمَّا» محذوف باشد از کلام، و تقدير آن که: **فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا**. سَرِّبْ ذَلِكْ أَوْ شَكَرْ لِلَّهِ، و ما أَشْبَهَ ذَلِكْ، گفت: چون حال به این جای رسید و ماندا کردیم ابراهیم را که [ای ابراهیم! خواب راست کردی، شادمانه شد و شکر خدای بگزارد^{۱۱}، آنکه گفت: **إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**؛ ما چنین پاداشت دهیم نیکو کاران را.

۱- آج، لب: به روی.

۲- آج، لب: بر می گردید.

۳- لب: اسماعیل را.

۴- دا، آج، لب: گفتند.

۵- در اساس و آب دوبار تکرار شده است.

۶- سورة يوسف (۱۲) آیه ۱۵.

۷- دا، افزوده: شعر.

۸- آج، لب: انتحی.

۹- دا، آج، لب، افزوده: قال الشاعر، شعر:

حَتَّى إِذَا قَمِلَتْ بُطُونُكُمْ
وَقَلْبُكُمْ ظَهَرَ لِيَجْنَ لَنَا
وَرَأَيْتُمْ أَنْبَاءَكُمْ تَبَّوْا
إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ الْمُرْسَلِينَ

المعنى: قَلْبُكُمْ، بى «واو» تا جواب «إِذَا» باشد.

۱۰- اساس، آب، آج، لب: ما جَاؤَهَا، یا توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۱۱- سورة زمر (۳۹) آیه ۷۱؛ دا، آج، لب، افزوده، و تَبَّعَتْ: وَفُتِحَتْ.

۱۲- آج، لب: بگذارد.

۱۳- اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ، گفت این ابتلایی و امتحانی بود ظاهر که ما کردیم^۱ ابراهیم را و اسماعیل را. و گفت^۲: مراد به بلا نعمت است، یعنی این فدا نعمتی بود از ما برایشان. و گفتند: مراد بلیه^۳ است که غم و اندوه باشد، و قول اول شامل بود هر دورا.

۵ وَقَدْ نَبَأَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛ و ما او را فدا کردیم به گوسپندی^۴ بزرگ. ذَبَحْ گوسپندی^۴ باشد که کشتن را شاید. واصل او مذبح است^۵ از آن باب که «فَعَلَ» مصدر بود به فتح «فا» و «فَعَلَ» به کسر «فا» مفعول بود، قَالَ ذَبَحَ؛ الْفِعْلُ، وَالذَّبْحُ؛ الْمَذْبُوحُ. آنکه^۶ بر توسع آن را ذبح خواند^۷ و اگر چه هنوز گشته نبود، لِقُرْبِ الْحَالِ. و مثله التَّقْضُ وَالنِّقْضُ، وَالتَّكْتُ وَالتَّكْتُ، وَالتَّقْبُضُ وَالتَّقْبُضُ. و عبدالله عباس گفت: آن کبش آن گوسپندی^۴ بود^۸ که هابیل بن آدم آن را قربان کرد. سعید^۹ جبر گفت: برای آن عظیم خواند آن را^{۱۰} که چهل خریف در بهشت چره کرده بود. مجاهد گفت: برای آتش عظیم خواند که مقبول بود. حسین بن الفضل گفت: برای آن که از نزدیک خدای بود. ابوبکر و راقی گفت: برای آن که از نسل گوسپندان^{۱۱} نبود؛ به تکوین حاصل آمده بود. و گفتند برای آن که فدای بزرگواری بود. بیشتر مُفَسِّرَانِ گفتند^{۱۲} گوسپندی^۴ بود بزرگ، نَر، سُروَذَار، فراخ چشم، سبز چشم. حسن بصری گفت: بزی بود کوهی که از کوه ثبیر فرود آوردند.

ابراهیم^{۱۳} - عَلَيْهِ السَّلَام - چون آواز شنید که: یا ابراهیم! روی باز کرد جبریل ایستاده بود، [۷۸-ر] سروی کبش به دست گرفته، و گفت: خدای سلام می کند^{۱۴} هر دورا و می گوید: من این قربان قبول کردم و این کبش برای فدیة فرستادم. ابراهیم^{۱۵}

۱- آج، لب: که ما کردیم ظاهر.

۲- آج، لب: گفتند.

۳- آب، دا: بلیت.

۴- آج، لب: گوسپندی.

۵- دا، آج، لب: در مذبح است.

۶- دا، آج، لب: جز آن که.

۷- آج، لب: خوانند.

۸- آج، لب: این آن گوسفند بود.

۹- آج، لب: سعد.

۱۰- لب: ندارد.

۱۱- آج، لب: او را.

۱۲- لب: گفتندی.

۱۳- آج، لب: گوسفندان.

۱۴- آج، لب: خدای تعالی سلام می رساند.

۱۵- اساس، دا، آج: ابراهیم.

- علیه السلام- تکبیر کرد و جبریل تکبیر کرد و کبش نیز تکبیر کرد، و ابراهیم^۱
 - علیه السلام- اورا به جای^۲ اسماعیل خوابانید و بکشت. عبدالله عباس گفت: به آن
 خدای که جان من به امر او است که سِروی کبش دیدم که^۳ در بدایت اسلام از خانه
 کعبه آویخته در زیر ناودان خشک شده. چون اسماعیل را فدا آمد ابراهیم
 - علیه السلام^۴- اورا در کنار گرفت و بوسه بر روی^۵ می داد و می گفت: ای پسر
 خدای به نُویِ تورا^۶ بامن داد. آنگه با نزدیک مادرش آورد و اورا از این حال خبر داد،
 مادر بگریست و گفت: یا خلیل الله: پسرک مرا بخواستی کشتن بی علم من؟!
 کعب الاحبار گفت و محمد بن اسحاق که: چون خدای تعالی ابراهیم^۷ را این
 امر کرد و او فرزند را برد^۸، ابلیس گفت: اگر این ساعت مرا برآل ابراهیم^۹ ظفری^{۱۰}
 نباشد هرگز نخواهد بودن^{۱۱}. اوّل بیامد مادرش را گفت: ای بی چاره بی خبری از آن
 که با فرزند^{۱۲} چه معامله خواهد رفتن! گفت: چیست آن؟ گفت: پدر اورا می برد تا
 بکشد. گفت: برو محال مگوی که اواز آن رحیم تر و مهربان تر است که فرزند خود
 را بکشد؛ و در جهان کس باشد که فرزند خود را بکشد؟ گفت: دعوی می کند که
 خدای می فرماید. گفت: چون خدای فرماید لابد باشد از آن که فرمان خدای به جای
 باید آوردن، ما رضا دادیم و تسلیم کردیم. از او آیس^{۱۳} شد. بیامد به پهلوی غلام،
 گفت: دانی تا پدر تورا کجا می بُرد^{۱۴}؟ بخواید کشتن. گفت: به چه علت و به چه
 جرم؟ گفت: چنین می گوید که: خدای فرمود. گفت: فرمان خدای راست، رَضینا
 بِحُکْمِ اللَّهِ وَ سَلَّمْنَا لِآثَرِهِ. از او نومید شد، بیامد و ابراهیم^{۱۵} را گفت: یا ابراهیم:
 شنیدم که شیطان تورا در خواب خیالی فاسد نمود که پسر را بکش. نگر تا فرمان

۱- اساس، دا، آج: ابراهیم.

۲- دا، آج، لب: با جای.

۳- دا، آج، لب: ندارد.

۴- اساس، دا، آج: ابراهیم.

۵- دا، آج، لب: تورا به نُوی.

۶- دا، آج، لب: روی او.

۷- دا، آج، لب، افزوده: تا قربان کند.

۸- آج، لب: ظفر.

۹- آج: بود.

۱۰- دا، آج، لب: فرزند تو.

۱۱- دا، آج، لب: واپس.

۱۲- دا، افزوده: گفت: نه. گفت تورا؛ آج، لب: گفت: نه. گفت.

شیطان نبری. ابراهیم^۱ : - علیه السلام - بدانست که این^۲ شیطان است، بانگ بر او زد و گفت: دور باش^۳ یا عَدُوَّ اللَّهِ! اورا براند. ایلیس از او برگشت، خایب و خاسر.

عبدالله عباس گفت: چون ابراهیم^۱ به مشعر الحرام آمد تاپسر را قربان کند. شیطان بشتافت تاپیش او آید. ابراهیم^۱ سابق شد. از آن جا به جمره اولی آمد تا ابراهیم^۱ را تعرض کند. ابراهیم^۱ هفت سنگ به او انداخت. از آن جا برفت به جمره دوم رفت. ابراهیم^۱ آن جا رسید اورا دید، هفت سنگ دیگرش بپنداخت. این سنگ انداختن در این مواضع از جمله مناسک حج شد^۴، و مستحب است که سنگ [۷۸-پ] انداز بگوید عند آن که سنگ اندازد: اللَّهُمَّ اذْهَر عَنِّي الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ. چون شیطان را براند به فرمان خدای مشغول شد^۵.

اما استدلال آنان که گفتند: نَسَخَ الشَّيْءُ قَبْلَ وَقْتِ فَعَلِهِ جایز باشد به این آیت درست نیست^۶. برای آن که خدای تعالی ابراهیم^۱ را - علیه السلام - ذَبَحَ فرمود، بل اورا مقدمات ذَبَحَ فرمود جز آن است^۷ که ابراهیم^۱ - علیه السلام - چنان گمان برد که اورا ذبح فرمودند از آن جا دل بنهاد بر آن و تن در داد بدو^۸ تا خدای تعالی گفت: فَلَمَّا أَسْلَمَا. و بیان این آن است که بگفت: إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ، و

۱ - اساس، دا، آج : ابرهیم.

۲ - دا، آج، لب : او.

۳ - آج، لب : دور شو.

۴ - دا، آج، لب، افزوده: ای دشمن خدای و.

۵ - دا، آج، لب : پنداخت.

۶ - آج، لب، افزوده: برفت.

۷ - آج، لب : باشد.

۸ - آج، لب : گشت. دا، افزوده : و اَمِيَّةُ بْنِ الصَّلْتِ این معنی در شعر خود پیآورد گفت، شعر:

شحيطاً فاضبِرُ فِدَى لَكَ حَالِي
كُفِينَ حَيْدَ الْأَمِيرِ ذِي الْأَعْلَالِ
حُذَامٌ حَبِيَّةٌ كَالْهَلَالِ
فَكَّاهُ زَيْلُهُ بِكَشِبِ الْجَلَالِ
إِلْهِي قَدْ قَعَلْنَا عَابِرُ قَا
سِرْلِهِ فَتَرْجُو كَحَلِّ الْعِقَالِ

يَا بُنَيَّ إِنِّي نَذَرْتُكَ لِلَّهِ
وَأَشَدُّ الصُّفْدِ لِأَحَبِّهِ عَنِ التَّيِّبِ
وَلَهُ مُدْرِيَةٌ تَخَابُلُ فِي اللَّحْمِ
بَيْنَمَا يَخْلَعُ السَّرَابِيلَ عَنِّي
فَقُضِّنْ ذَا وَارِثِي إِيَّاكَ إِنِّي
رُبَّمَا تَجَزَّعُ الشُّفُوسُ مِنَ الْأَمْرِ

۹ - دا، افزوده: گفتند.

۱۰ - اساس، دا، آج : ابرهیم.

۱۱ - دا : در دادند.

۱۲ - آج، لب : نیست.

- نگفت: اِنِّی دَبَّحْتُكَ^۱. گفت: من تو را می کشتمی، نگفت^۲ من تو را^۳ کشته بودم. دلیل دیگر بر صحت این قول: قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا. او را^۴ پیش از آن فرموده بودی نگفتی: خواب راست کردی. این جمله دلیل است بر آن که او را مقدمات ذبح فرمودند نه ذبح. پس چون چنین باشد این خود نسخ نباشد، بل ابراهیم - علیه السلام - آن چه فرمودند او را^۵ به جای آورد و کار بست. و این امر^۶ منسوخ نکردند، دگر آن که معلوم شده است به ادله^۷ روشن که نسخ الشَّیْ قَبْلَ وَقْتِ فِعْلِهِ، بدا باشد و بدابر خدای تعالی روا نباشد^۸، بدا بر آن کس روا بود^۹ که عالم باشد به علم مُحدث و عالم نباشد به عواقب امور چیزی بفرماید که نداند که مآل آن به چه ادا خواهد کردن، چون بداند و بیدار^{۱۰} شود او از آن^{۱۱} پشیمان شود. و خدای - عز وجل^{۱۲} - از این متعالی است.
- دگر آن که اگر تسلیم کنند که او را ذبح فرمودند آنکه نسخ کردند او را، این^{۱۳} ۱۰ نَسَخَ الشَّیْءَ قَبْلَ فِعْلِهِ باشد لَا قَبْلَ وَقْتِ فِعْلِهِ. چه ذبح را در قرآن و سنت و اجماع وقتی معین نهاد که اشاره توان کردن به او، تا چون به آن وقت نرسیده باشد گویند: این نسخ است قَبْلَ وَقْتِ فِعْلِهِ. و این مسایل در کتب اصول الفقه مشروح آمده است، و این جا این قدر کفایت است.
- و اما آن چه بعضی از آن امتناع کردند که در اخبار آمد که صحیفه^{۱۴} مس^{۱۵} پیدا شد ۱۵ برگردن او و یا کارد بر گردید و کار نکرد^{۱۶} از آن امتناعی نیست. برای آن که آنان^{۱۷} که از این امتناع کردند، برای آن کردند که مخالفان به این قصه و اخبار تمسک

۱ - اساس: اذبحک؛ به قیاس با نسخه داء تصحیح شد. ۲ - لب: نگفت.

۳ - آج، لب: مر تو را. ۴ - داء، آج، لب: و اگر او را.

۵ - آج، لب: آن را. ۶ - داء، آج، لب، افزوده: از او.

۷ - لب: یا ادله.

۸ - داء، آج، لب: نَبُودَ. ۹ - لب: باشد.

۱۰ - داء، آج، لب: پیدا. ۱۱ - داء، آج، لب: او را.

۱۲ - آج، لب: تعالی. ۱۳ - داء، آج، لب: از او و این: آج، لب: از او این.

۱۴ - داء، آج، لب: لا وقت قبل.

۱۵ - داء، آج، لب: صفیحه. ۱۶ - آج، لب: مسین؛ لب: مبین.

۱۷ - آج، لب: و یا کار نکرد. ۱۸ - آج، لب: از آن.

کردند در آنچه خدای تعالی چیزها فرماید که نخواهد^۱ چنان که ابراهیم^۲ را ذبح فرمود و نخواست؛ چه اگر خواستی صحیفه^۳ مس پیدانکردی و کارد برنگردانیدی. و جواب ما از این آن است که بیان کردیم که: خدای تعالی آنچه او را فرمود خواست؛^۴ چه امر، امر نشود الا به ارادت امر مأمور به را؛ چنان که مشروح است در کتب کلام و اصول الفقه و آنچه او را فرمود جز مقدمات ذبح نبود چنان که بیان کردیم. پس این سؤال لازم نیاید و از آن اخبار^۵ امتناع نیست - واللّه ولی التوفیق.

قوله: وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، یعنی، او را نام نیکو و ثناء جمیل رها کردیم در بازپسینان تابه دامن قیامت این قصه می خوانند [۷۹-ر] و برایشان ثنا می کنند و صلوات می فرستند.

۱۰ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ . كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، گفت: سلام بر ابراهیم^۲ باد! ما چنین پاداشت دهیم نیکو کاران را.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ؛ که ابراهیم^۲ از جمله بندگان مومن بود. چون از قصه ذبح پیرداخت، گفت: ما بشارت دادیم ابراهیم^۲ را، بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا، نصب او بر حال است در آن حال که او پیغامبری بود از جمله صالحان. و معنی آن که او را به پیغامبری [اسحق بشارت دادیم نه آن که در حال بشارت پیغامبر]^۶ بود؛ برای آن که او در حال بشارت خود^۷ موجود نبود. پس معنی آن است که در یک حال او را به دو چیز بشارت دادیم: هم به وجود پسر، و هم به آن که آن پسر پیغامبر باشد پس از او، و از جمله صالحان باشد.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ؛ و برکت کردیم بر او، یعنی بر ابراهیم^۲ و نیز بر اسحق؛ و بیان کرده ایم که برکت، ثبات خیر و منفعت باشد، مِنْ بُرُوكِ الْبَعِيرِ.

وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ؛ و از فرزندان او^۸ دو نوع مردم بودند: یکی نیکو کار و یکی ظالم نفس^۹ خود. و آن آن است که فرزندان ایشان دو نوع مردم^۹

۱- لب: بخواید.

۲- اساس، اب، دا، اج: ابراهیم.

۳- دا: صحیفه.

۴- دا، آج، لب: آن خواست.

۵- دا: از اخبار.

۶- اساس و آب، افتادگی دارد، ازدا، افزوده شد.

۷- آج، لب: ندارد.

۸- دا، آج، لب: ایشان.

۹- دا: ندارد.

بودند: بعضی انبیا و اوصیا بودند، و بعضی آنان بودند که نه پیغامبر بودند و نه وصی پیغامبر؛ آنان که انبیا و اوصیا بودند، ایشان را وصف کرد به آن که مُحسن بودند، و آنان را که نه معصوم بودند، وصف کرد به آن که ظالم بودند. وقوله: «ثُبِّينَ» ای ظاهرین.

- ۵ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ، آنکه در حدیث موسی و هارون^۱ گرفت^۲؛ ما مَنّت نهادیم بر موسی و هارون^۱ به نعمتهایی که بر ایشان کردیم که آن نعمتها قطع اذیت آفات کرد از ایشان. واصل کلمه در لغت «قطع» باشد، ومنه قوله: ... لَهْمُ آخِرُ غَيْرِ مَمْنُونٍ^۳، ای؛ غَيْرُ مَقْطُوعٍ^۴، وَحَبْلٌ مَنِينٌ^۵، ای مَقْطُوعٌ^۶ فعل به معنی مفعول بود^۷.

- ۱۰ وَتَجْنِيَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ؛ وایشان را و قومشان را از غم عظیم برهانیدیم، و آن غم فرعون بود که ایشان را می کشتند و خدمت می فرمودند و انواع رنج و بلا بر ایشان نهاده بودند.
- وَنَصَرْنَاهُمْ؛ و نصرت دادیم ایشان را بر فرعون و قومش به اِهْلَاك^۷ فرعون و غرق او و قومش^۸. فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ؛ ایشان غالب بودند به حَجَّت و غالب شدند به نصرت.

- ۱۵ وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ^۹؛ وایشان را کتابی دادیم روشن با بیان و آن توریت است. يُقَالُ: بَانَ الشَّيْءُ وَأَبَانَ وَاسْتَبَانَ وَتَبَيَّنَ، إِذَا ظَهَرَ.
- وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ وایشان را هدایت دادیم به ره راست به اقدار و تمکین^{۱۰} و اِزاحت عِلَّت و نصیب اذله و انواع الطاف و توفیق و بیان چیزهای مُقَرَّب که عند آن ایشان^{۱۱} بر استقامت ثبات کردند. وروا باشد که به ره راست ره^{۱۲} بهشت

۱ - اساس، آب، دا، آج، لب: هرون.

۲ - دا، آج، لب، افزوده: گفت.

۳ - سورة فصلت (۴۱) آیه ۸ و سورة انفلاق (۸۴) آیه ۲۵.

۴ - اساس: غیر مقطوع؛ به قیاس با نسخه دا، «غیر» زاید می نمود و حذف شد.

۵ - آج، لب: متین.

۶ - دا: ندارد.

۷ - لب: باهلاک.

۸ - آج، لب: غرق ایشان.

۹ - لب: المبین.

۱۰ - آج، لب: تمکین.

۱۱ - دا: ندارد.

۱۲ - آج، لب: ندارد.

خواهد برای آن که ادای طاعات و تمسک به دین حق ادا کند به ره^۱ بهشت و ثواب.
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرِينَ [۷۹-پ]؛ و نام نیکو و ثنای^۲ پاکیزه بر ایشان رها
کردیم در باز پسینان، تا آثار و قصه ایشان می خوانند و به آن اقتدا می کنند^۳ و بر
ایشان ثنا می گویند.

۵ آنکه گفت: سلام بر موسی و هارون^۴ باد و ماجرای^۵ نیکو کاران چنین کنیم، و
ایشان هر دو^۶ از جمله بندگان مؤمن بودند مارا.

قوله: وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ آنکه در قصه الیاس گرفت، گفت: الیاس
از جمله پیغامبران است. عبدالله مسعود و عکرمه گفتند: الیاس ادريس است و اسرائيل
يعقوب. و در مصحف عبدالله مسعود چنین است: وَإِنَّ إِدْرِيسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.
۱۰ و باقی مفسران برخلاف اینند^۷. گفتند: الیاس پیغامبری بود از بنی اسرائیل. عبدالله
عباس گفت: او پسر عم الیسع بود. و گفتند: هُوَ الْيَاسُ بْنُ يَاسِينَ بْنِ الْعِيزَارِ بْنِ
هارون بن عمران. محمد بن اسحق گفت: هُوَ الْيَاسُ بْنُ بَسْتَى بْنِ فَنَحَاصَ بْنِ الْعِيزَارِ.
ابن هارون بن عمران. اهل سیر گفتند، محمد بن اسحق بن یسار و جز او که: چون
حزقیل از دنیا برفت بنی اسرائیل پس از او احداث کردند و عهدهای خدای بشکافتند و
۱۵ توریت باز پس پشت انداختند و اوامر خدای فراموش کردند و روی به بت پرستیدن^۸
نهادند و خدای تعالی پیغامبران را فرستاد از بنی اسرائیل به تجدید توریت فرستادی نه به
شرعی نو.

و در این عهد پادشاهی بود نام او اجب^۹، بت پرست بود و بتی داشت نام او بعل،
بالای او بیست گز و او را چهار روی بود و مُجَوَّف بود. اوقاتی شیطان بیامدی
۲۰ و در میان آن^{۱۰} شدی و چیزی گفتی که ایشان را تحریص کردی بر عبادت اصنام.

۲- آب، افزوده: جمیل.

۴- اساس، آب، دا: هرون.

۶- دا، آج، لب، افزوده: هم موسی و هم هارون.

۸- لب: عنیدار.

۹- لب: بت پرستان.

۱۲- دا: در شکم او.

۱- لب: براو.

۳- آج، لب: و اقتدا می کنند.

۵- آج، لب: ماجرای.

۷- اساس و آب: این اند.

۹- دا: یس.

۱۱- آج، لب: آجب.

- واین پادشاه را زنی بود^۱ [نام او زَبیل^۲، مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَحَبِّهِمْ، سخت فاحش و ظالم^۳ و پادشاه] اوقاتی که به شهرهای دیگر رفتی اورا برجای خود بنشانیدی به خلافت^۴؛ او بیرون آمدی بر شکل^۵ مردان و بر تخت بنشستی و حکم کردی و کارگزاری^۶. واین زن هفت شوهر را کشته بود به حيله و غيلة، و اورا هفتاد فرزند بنود، از این شوهر و دیگر شوهران^۷. و در همسایگی ایشان مردی صالح بود؛^۵ بُستانکی داشت سخت نیکو و آبادان و متنزهی خوش^۸ بود. هر وقت پادشاه با زن به تَنَزُّه به آن بستان آمدی^۹ و بنشستندی و مُقام کردند و از میوه^{۱۰} او^{۱۱} بخوردندی. یک روز زن گفت: أَيُّهَا الْمَلِكُ ! این بستان لایق ماست که در میان سراها^{۱۲} و کوشکهای ماست از او بپاید شدن. مَلِک گفت: نباید که مرد^{۱۳} همسایه است و مردی بس صالح است، وَ ظَلَمَ زُشْتَ باشد به پادشاه قوی بر رعیت ضعیف؛ و اجابت نکرد. وقتی^{۱۴} اتفاق افتاد که پادشاه غایب شده این زن را بایست تا بُستان از مرد به غصب^{۱۵} افرو گیرد. بر او بهانه ای جُست و گفت: تو پادشاه را دشنام داده ای^{۱۶}! جماعتی را بیاورد تا بر روی او^{۱۷} گواهی^{۱۸} دادند به دروغ. و به این علت اورا بکشت و بستان فرو گرفت.
- چون پادشاه باز آمد اورا خبر داد^{۱۹} او^{۲۰} [۸۰-ر] انکار کرد و بسیاری^{۲۱} سخت^۲ گفت، و گفت^{۲۱}: بی گمانم که شومی این به روزگار ما برسد، خدای تعالی خشم گرفت برای آن مظلوم، الیاس را به پیغامبری به ایشان فرستاد و گفت: برو و بگو این

۱- دا، آج، لب: این پادشاه زنی داشت.

۲- آج، لب: ازبیل.

۳- آج، لب: فاحشه و ظالمه.

۴- آج، لب: به صورت.

۵- دا: از این شوهران.

۶- آج، لب: آمدندی.

۷- دا: سراها؛ آج، لب: سرا.

۸- دا، آج، لب: تا وقتی.

۹- اساس و آب: داده ای.

۱۰- دا، لب: گواهی.

۱۱- آج، لب: بسیار.

۱۲- آج، لب: ندارد.

۱۳- آج، لب: بسیار.

۱۴- آج، لب: ندارد.

۱۵- آج، لب: بسیار.

۱۶- آج، لب: ندارد.

۱۷- آج، لب: ندارد.

۱۸- آج، لب: ندارد.

۱۹- آج، لب: ندارد.

۲۰- آج، لب: ندارد.

۲۱- آج، لب: ندارد.

ظالمان را که: به این خون ناحق که ریختی^۱ انتقام بکشم از شما^۲ و تورا و زن تورا
 در این بستان هلاک کنم چنان که کس^۳ بر شما رحمت نکند^۴ و دفن نکند^۵ شما
 را و گوشت شما دَد و دام خورد و استخوانهای^۶ شما به روی^۷ زمین پوسیده گردد.
 الیاس بیامد و این پیغام بگزارد. مَلِک خشم گرفت، گفت: تو و هر پیغامبری که آمد
 همه^۸ دروغ گفتی و نه از قِبَل خدای آمدی و ما در این که هستیم از عبادت اصنام
 و تنعم جز بر هدایت و رشاد نه ایم. الیاس جواب داد، او را، مَلِک خشم گرفت،
 خواست تا او را بگیرد و سیاست فرماید^۹ از مَلِک^{۱۰} بگریخت و از او روی^{۱۱} باز گرفت و
 بر کوهی^{۱۲} شد بُلند و در غاری پنهان شد و خدای را عبادت می کرد، هفت سال.
 و خدای تعالی او را از ایشان بپوشید تا بجهت جَهِید، او را طلب کردند و نیافتند. الیاس
 پس از آن بر مَلِک دعا کرد و گفت: بار خدایا! او را مبتلا کن به بلایی که از من^{۱۳}
 مشغول شود. و مَلِک پسر را داشت که جهان به چشم^{۱۴} او دیدی^{۱۵} و او را بر جان خود
 بگزیدی. خدای تعالی آن پسر را بیماری داد^{۱۶} سخت، و مَلِک دل مشغول شد و دعا
 و تضرع کرد^{۱۷} به آن بیت که بعل نام بود، و سود نداشت. و چهار صد مرد بودند که
 خدمت بُت خانه کردند. ایشان را گفت: همانا این بعل را از ماملال است شما را
 ببايد رفتن به ولایت شام و از بتانِ دیگر خواستن^{۱۸} و دعا کردن تا باشد که این پسر را
 شفا پدید آید^{۱۹}. آن چهار صد مرد از شهر بیرون آمدند و به بُنِ آن کوه فرود آمدند^{۲۰}.
 الیاس بر آن جا بود. الیاس چون از ایشان خبر یافت برخاست و فرود آمد^{۲۱} و روی در

۱- لب: ریختند. ۲- آج، لب: ندارد.

۳- آج، لب: کسی. ۴- آب، لب: نکند.

۵- آج: نکند. ۶- دا، آج، لب: استخوانهای.

۷- دا، آج، لب: بر روی. ۸- آج، لب: افزوده: الیاس.

۹- دا: الیاس. ۱۰- آب: از روی.

۱۱- دا: به آن. ۱۲- آج، لب: در کوهی.

۱۳- آج، لب: به روی. ۱۴- آب: دیدن.

۱۵- آج، لب: می کرد. ۱۶- آج، لب: بیمار کرد.

۱۷- دا، آج، لب: در خواستن. ۱۸- دا: شفا پدید آید؛ آج، لب: پسر شفا یابد.

۱۹- دا، آج، لب: افزوده: که. ۲۰- لب: آمدی.

ایشان^۱ نهاد وایشان را وَعَظَى سخت گفت و به خدای بترسانید، و گفت: بروی و پادشاه را بگویی که این بیماری پسر توبه^۲ دعای من است وشفای او به امر خدای من است. ایمان آر تا خدای اورا شفا دهد و مُلک برتونگاه دارد. و خدای تعالی ترسی^۳ عظیم از الیاس در دل ایشان افکند و دست ایشان از او کوتاه کرد.

- ایشان با شهر رفتند و پادشاه را خبر دادند. او گفت: ای عجب! مذهب است که ۵
من در طلب او^۴م و براو ظفر نمی یابم شما اورا بدیدی^۵ تنها و شما چهار صد مرد بودی
اونگرفتی^۶ و پیش من نیاوردی. گفتند: ایها الملّیک! ندانی که از او مارا چه هیبت
در دل آمد و مارا شتاب بود تا از او بجهیم! پادشاه لشکری^۷ فرستاد. آمدند و طلب
کردند و نیافتند. آنکه گفت: من^۸ اندیشه کردم ما به قوت با الیاس^۹ بر نیاییم. کار
اورا حیلّه باید ساختن^{۱۰}. پنجاه مرد بخواند و بایشان^{۱۱} عهد کرد که بروند و اورا آواز
دهند و اظهار اسلام کنند براو و ذمّ ملک کنند تا باشد [۸۰-پ] که^{۱۲} روی به ایشان
نماید. آنکه^{۱۳} اورا بگیرند. ایشان آمدند تا به آن کوه، و این معنی آواز دادند و بگفتند.
الیاس مُشردّد شد که روی به ایشان نماید یا ننماید. آخر گفت: بار خدایا! اگر بامن
غدری^{۱۴} در دل دارند هلاک بر آرینان را، وَاَلَا مَرَا بَارِئُ نَمَی^{۱۵}! در حال آتشی بیامد از
آسمان و ایشان را بسوخت. الیاس بدانست که ایشان به غدر آمده بودند. تا همچنین سه
۱۵ گروه بیامدند و هلاک شدند به دعای الیاس.

وزیری داشت این ملک سخت صالح و مؤمن و ایمان پنهان داشتی و ملک از او
دانست جز که اورا نمی آزد، از آن که مشفق و صالح و بکار آمده بود. اورا گفت:
تورا تنها ببايد رفتن والیاس را بفریفتن، باشد که به قول تو فرود آید. وزیر بیامد

۱- آج، لب: به ایشان.
۲- دا: پسر را به؛ آج، لب: پسر را از.
۳- لب: ترس.
۴- دا، افزوده: مردی.
۵- دا: اورا نگرفتی؛ آج: اورا نگرفتی؛ لب: اورا بگرفتید.
۶- دا، آب، آج، لب: لشکر.
۷- آج، لب: به الیاس.
۸- آج، لب: ندارد.
۹- آج، لب: به حیلّه باید ساختن.
۱۰- آب: شما.
۱۱- دا، آج، لب: با ایشان.
۱۲- آج، لب: به ایشان دعای.
۱۳- دا: غدر.
۱۴- آج، لب: به ایشان دعای.
۱۵- کذا: در اساس؛ دا، آج، لب: اویم.

والیاس را آواز داد الیاس آواز او بشناخت بیرون آمد و یک دیگر را در کنار گرفتند و بگریستند و بسیار حدیث کردند، واحوال معلوم کرد الیاس را. آنکه گفت : یارسول الله! اگر خواهی در خدمت تو باشم و اگر فرمایی بروم به جای دیگر که^۱ ایمن نیستم^۲ برایشان که مرا متهم می دارند^۳. خدای تعالی وحی کرد به الیاس که بفرمای^۴ تا باتو باشد و از این جا بروی هرجای که می باید^۵ من^۶ شما را از چشم ایشان بپوشم و دست ایشان از شما کوتاه کنم و این طاغی را به نفس خود مشغول کنم و پسرش را جان بردارم تا او به ثکل و مصیبه^۷ پسر از شما مشغول شود.

۵

آن^۸ روز پسر ملک بمرد و ملک در خاک نشست و رسم تعزیت اقامت کرد والیاس و آن مرد مؤمن بیامدند و به خانه زنی آمدند از بنی اسرائیل^۹ مادر یونس بن مثنی و او را شوهر نمانده بود و یونس را می داشت و می پرورد و مراعات می کرد. چون الیاس را دید باو^{۱۰} مستأنس شد والیاس آن جا مدتی مقام کرد، آنکه برخاست و با جای خود رفت و آن زن را نشان داد و گفت : من فلان جای ام. اگر تورا کاری پیش آید و به من حاجت باشد، آن جا آی به طلب من.

۱۰

چون^{۱۱} برفت پس بر نیامد که یونس بیمار شد و فرمان خدای به او رسید، و زن رنجور دل شد و بی صبر و بی عقل گشت. برخاست و بنزدیک الیاس آمد و او را خبر داد. الیاس او را تعزیه^{۱۲} داد. زن گفت: من نه به آن آمده ام تا تو مرا تعزیه دهی^{۱۳}. من آمده ام تا تو بامن بیایی و دعا کنی تا خدای تعالی او را زنده کند. الیاس گفت : بدان که من بنده ای^{۱۴} مأمورم. مرا نباشد که این کنم جز به فرمان خدای تعالی. خدای وحی کرد به او که برو و دعا کن تا من او را زنده کنم. او بیامد یونس را دفن نکرده

۱۵

۱- آج، لب : که من.

۲- دا، آج، لب : نباشم.

۳- دا : متهم دارند.

۴- دا، آج، لب، افزوده: او را.

۵- دا : بروی هر کجا که خواهی؛ آج، لب : بروید هر جا که خواهید.

۶- دا : که من؛ آج، لب : که.

۷- دا : مصیبت؛ آج، لب : به مصیبت.

۸- دا : پس آن.

۹- آج، لب : زنی از بنی اسرائیل.

۱۰- آج، لب : با او.

۱۱- دا، آج، لب : چون او.

۱۲- آب، آج، لب : تعزیت.

۱۳- دا : تعزیت دهی؛ آج، لب : تعزیت گویی.

۱۴- اساس و آب: بنده ای.

- بودند؛ الیاس دعا کرد خدای تعالی او را^۱ زنده کرد، والیاس باز گشت.
- چون مدتی به این برآمد، الیاس دلتنگ شد [۸۱-ر] در خدای تعالی بنالید، گفت: بار خدایا! دانی که مرا بیش از این صبر نماند اگر مصلحت دانی مرا بپیش خود بر. حق تعالی گفت: این میخواه از من که صلاح نیست. گفت: بار خدایا! چون این نکنی دعای من در اینان اجابت کن. گفت: این یکی بکنم. چه دعا می کنی؟ ۵
- گفت: بار خدایا! دعا خواهم کردن^۲ تا هفت سال باران نیاید ایشان را. حق تعالی گفت: من از آن رحیم ترم بر بندگان. گفت: پنج سال. گفت: نه. گفت: سه سال. گفت: رواست، دعا کن تا سه سال باران باز گیرم از ایشان، و جز به دعای تو ایشان را باران ندهم.
- چون خدای تعالی باران باز گرفت از ایشان مجهود شدند و همه چهار پایان ایشان بمُردند و بسیار مردُم از ایشان بُمُرد. الیاس گفت: بار خدایا! روزی من از کجا باشد؟ گفت: من مرغی را مُوکل کنم بر روزی تو تا از زمینی دیگر تور روزی آرد^۳ به. مقدار کفایت تو. و در آن شهر جال به جایی رسید که مذهبها بگذشت که کس نان ندید والیاس هر وقت مُتنگر به شهر درآمدی و برفتی و نان و توشه با خود داشتی. اگر وقتی در شهر بوی نان شنیدندی، گفتندی^۴: الیاس این جا گذشته است. ۱۵
- عبدالله عباس گفت: در اواخر این سالها الیاس به زنی پیر بگذشت. او را گفت: هیچ طعامی هست باتو؟ گفت: قدری آرد هست مرا و پاره ای روغن زیت. از آن جا طعامی ساخت برای الیاس. او آن^۵ طعام بخورد و دعا کرد او را. به برکت خدای تعالی آن خمهای او پر از آرد کرد و روغن زیت.
- والیاس از آن جا بگذشت به خانه زنی آمد که او را پسری بود نام او الیتسع بن اُحطوب و این پسر او از قحط رنجور شده بود. عجز او را با خانه برد و پنهان کرد او دعا کرد. خدای تعالی الیتسع را عافیه^۶ داد؛ مادر^۷ و پسر به او^۸ ایمان آوردند، و الیتسع با او ۲۰

۱- دا، آج، لب: به دعای او یونس را.

۲- آج، لب: خواهم کرد.

۳- آج، لب: آورد.

۴- لب: گفتند.

۵- آج، لب: از آن.

۶- آب، دا، آج، لب: عافیت.

۷- لب: ندارد.

۸- آج، لب: با او.

بَرَفَت و الیاس پیر شده بود و الیسع جوان بود. خدای تعالی وحی کرد به ایشان^۱:
یا الیاس^۲! مَذَتْ بَسْرَ آمَد و خَلَقَ بَسِیَارَ هَلَاک شدند. الیاس گفت: بار خدایا! تا من
دعا کنم، آنکه بیامد و قوم را^۳ گفت: دیدی که خدای من با شما چه کرد از قحط
و جوع^۴? اکنون ایمان آری تا من دعا کنم تا این قحط بردارد از شما. گفتند: نکنیم^۵.
گفت: اکنون بروی و بتان را حاضر کنی و دعا کنی، اگر اجابت کنند شما را^۶ ۵
باران دهند، من دست از دعوت شما بدارم و آلا من پس از آن دعا کنم تا خدای تعالی
باران دهد و نعمت، و قحط بردارد. گفتند: نیکو^۷ گفتی. برفتند و بتان را بیاوردند
و بسیار تضرع کردند، باران نیامد. گفتند: تو دعا کن، او دعا کرد. خدای تعالی باران
داد^۸، و قحط برداشت و نعمتی بسیار بداد. عهد بشکستند و وفا نکردند و ایمان
نیاوردند. ۱۰

خدای تعالی الیاس را گفت: از میان ایشان [۸۱-پ] بیرون رو که وقت
هلاک اینان^۹ است و به فلان جای رو و آنچه بینی بر او نشین و مترس از او.
او و الیسع به آن جا رفتند که خدای تعالی فرموده بود. اسپ را دیدند^{۱۰} از آتش
الیاس بجست و بر پشت آن اسپ نشست و اسپ^{۱۱} در هوا شد. و الیسع گفت: مرا چه باید
کردن! او گلیمی داشت به او انداخت و گفت: تو در زمین خلیفه منی تا خدای تعالی
فرمانی نو فرستادن^{۱۲}. و خدای الیاس را دو پرداد تا^{۱۳} در هوا می پرد و اگر خواهد به قدم^{۱۴}
می رود و حاجت طعام و شراب از او برداشت. او اکنون^{۱۵} انسی^{۱۶} ملکی و ارضی^{۱۷} ۱۵

۱- دا، آج، لب: به الیاس.

۲- دا: گفت: یا الیاس: آج، لب: که یا الیاس.

۳- لب: آن کرد قوم را.

۴- آب: جون.

۵- لب: می کنیم.

۶- دا، آج، لب: و شما را.

۷- دا: نگو.

۸- دا، آج، لب: فرستاد.

۹- آج، لب: ایشان.

۱۰- آج، لب: دید.

۱۱- آج، لب: و آن اسپ.

۱۲- دا: فرستاد.

۱۳- لب: که.

۱۴- دا: ندارد.

۱۵- آج، لب: ندارد.

۱۶- دا: آتشی است بر.

۱۷- اساس و همه نسخه بدلهای ارضی، مطابق رسم الخط کهن، تصحیح قیاسی است.

است سماوی^۱. و خدای تعالی دشمن را برایشان مسلط کرد^۲ تا آن پادشاه را بکشت^۳ و زنش را بکشت و ایشان را در آن بستان بینداخت^۴ تا سباع ایشان را بخوردند، و قوم او را بکشت. و خدای تعالی پس از او ایسع را پیغامبری^۵ بفرستاد به بنی اسرائیل و قومی بسیار به او^۶ ایمان آوردند و او به اعباء نبوت قیام می نمود، تا آنکه که خدای تعالی او را با پیش خود برد.

۵

سعید بن ابی سعید البصری روایت کرد از علاء البجلی، از زید مولیٰ عون الطفای، از مردی از اهل^۳ عسقلان که او گفت: به اردن می رفتم. وقت گرم گاهی^۷ مردی را دیدم، او را گفتم: یا هذا! تو کیستی؟ جواب نداد. دیگر باری^۸ پرسیدم^۹. گفت: من الیاس ام. گفت: لرزه براندام من افتاد چنان^{۱۰} که برجای قرار نبود مرا^{۱۱}. گفتم: به خدای بر تو که دعا کن تا خدای این وعده^{۱۲} از من بردارد، من^{۱۳} سخن تو بتوانم شنیدن^{۱۴}. او دعا کرد من ساکن شدم در آن دعا هشت نام خدای بگفتم: یا بَرُّ یا رَحِیمُ یا حَنَّانُ یا مَنَّانُ یا حَیُّ یا قَیُّوْمُ، و دو نام به سریانی^{۱۵} که من ندانستم. و دست بر میان دو کتف من نهاد چنان که برد و خنکی و راحت^{۱۶} آن به دستهای من رسید. او را گفتم: یا رسول الله! وحی آید به تو؟ گفت: تا خدای تعالی محمد^{۱۷} بفرستاد مرا وحی نیامد. او را گفتم: امروز چند پیغامبر زنده اند؟ گفت: چهار؛^{۱۵} دو در آسمان، و دو در زمین. در آسمان ادریس و عیسی، و در زمین^{۱۸} من و خضر. گفتم: ابدال چند اند در زمین؟ گفت: شست^{۱۹} مرداند؛ پنجاه از عریش مصر تا به کنار فرات باشند و دو مرد به مصیبه^{۱۹} و دو مرد به عسقلان و شش در دگر^{۲۰} شهرها. هر گاه که

۱۰

۱۵

- ۱- آج، لب: سمایی.
- ۲- آج، لب: دشمنی را مسلط کرد؛ آج، لب: دشمنی مسلط کرد.
- ۳- آج، لب: ندارد.
- ۴- آج، لب: به پیغامبری.
- ۵- آج، لب: گرم گاه.
- ۶- آج، لب: پرسیدم.
- ۷- آج، لب: به وعده.
- ۸- آج، لب: تا من.
- ۹- آج، لب: افزوده: گفت.
- ۱۰- آج، لب: محمدا را.
- ۱۱- آج، لب: شصت.
- ۱۲- آج، لب: دوزمین.
- ۱۳- آج، لب: به مصیبه؛ آج، لب: به مصیبه.
- ۱۴- آج، لب: راحت.
- ۱۵- آج، لب: در زمین.
- ۱۶- آج، لب: دوزمین.
- ۱۷- آج، لب: به مصیبه؛ آج، لب: به مصیبه.
- ۱۸- آج، لب: دوزمین.
- ۱۹- آج، لب: دوزمین.
- ۲۰- آج، لب: دوزمین.

خداى تعالى يکى را ببرد يکى^۱ به بدل بيارد، به دعاى ايشان خداى باران فرستد^۲ و بلا بگرداند. گفتم^۳: خضر کجا باشد؟ گفت: به جزاير^۴ دريا. گفتم: تو او را بينى؟ گفت: آرى. گفتم: کجا؟ گفت: بموسم. گفت: اين درعهدى بود که ميان مروان حکم و ميان^۵ اهل شام قتال بود. او را گفتم: چه گويى در مروان حکم؟ گفت: تا کجا برند او را جبارى عاتى بود و طاغى^۶ بر خداى تعالى. آنان که در آن کالزار^۷ کشته مى شدند^۸ قاتل و مقتول و حاضر به دوزخ اند. گفتم: من حاضر بوده ام [۸۲-ر] وقتى^۹، نه تيرى انداخته ام، نه تيغى زده ام، نه نيزه اى، و اکنون توبه مى کنم با خداى تعالى که به امثال اين جاينگاه^{۱۰} حاضر نشوم. گفت: نيك مى کنى، همچنين کن.

گفت: ما در اين بوديم که دو نان از^{۱۱} پيش ما بنهادند از شير سپيد^{۱۲} اثر. مرا گفت: بخور. من و او از آن دو نان يکى نيك بجای بخور^{۱۳} [ديم]^{۱۴} و از يکى نيمه آن^{۱۵}، نيمه آن^{۱۵} از پيش ما برداشتند. من ندانم تا که نهاد و که برداشت و او شترى^{۱۶} چرا مى کرد، شتر بيامدى آن که کسى بياورد^{۱۷} و فروخفت و الياس بر نشست^{۱۸}. من گفتم: يا رسول الله! من در خدمت بيايم و با تو مى^{۱۹} باشم. مرا گفت: توبه من نتوانى بودن. گفتم: من مردى مجرد^{۲۰}، زن ندارم و فرزند ندارم. گفت: برو و زنى بکن و از چهار زن احتراز کن؛ از آن که نشوز کند و خلع کند و ملاءت^{۲۱} کند و مبارات کند، از اينان احتراز کن. و از اين^{۲۲} گذشته آن را که خواهى بزنى کن. گفتم: من نو

۱- دا: يکى را.	۲- لب: فرستاد.
۳- آج، لب: گفتم.	۴- آج، لب: بحراين.
۵- آج، لب: ندارد.	۶- دا: عاتى طاغى، آج، لب: عالى بود و طاغى.
۷- دا، آج، لب: کارزار.	۸- آب: شدند؛ دا، آج، لب: مى شوند.
۹- دا، افزوده: وليکن؛ آج، لب: وليکن.	۱۰- دا: آن جاى.
۱۱- دا، آج، لب: در.	۱۲- آج، لب: مفيدتر.
۱۳- دا، آج، لب: يکى بخورديم.	۱۴- دا: و از آن يکى نيمى.
۱۵- آج، لب: آن نيمه ديگر.	۱۶- دا، آج، لب: و او شترى داشت.
۱۷- دا، آج، لب: افزوده: او را.	۱۸- آج، لب: بر او نشست.
۱۹- دا: همى.	۲۰- دا: مردى ام مجرد؛ آج، لب: مردى مجردم.
۲۱- دا، آج، لب: از اينان.	

را کی بینم؟ گفت: اگر اتفاق افتد، بینی. آنگه از چشم من فروشد. ندانم کجا رفت.

فذلک قوله: وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، حق تعالی گفت: الیاس از جمله پیغامبران فرستاده است. جمله قرا به قطع «الف» خواندند، مگر ابن عامر که او به «الف» وصل خواند و «الف» در درج بیفکند. وَإِنَّ إِلْيَاسَ به مثبت «الف» که با «لام» تعریف باشد.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ؛ گفت: الیاس از جمله پیغامبران بود، یاد کن چون گفت قومش را که از خدای نترسی؟

آتَدْعُونَهُ بَغْلًا؛ این بت را می بخوانی و می پرستی که «بعل» نام است^۱؟ و گفتند: «بعل» به لغت یمن «رب» باشد. و این قول قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی است و روایت سعید جُبیر از عبدالله عباس. پسر عباس گفت، شنیدم از اعرابی که می گفت^۲: مَنْ بَعْلُ هَذِهِ النَّاقَةِ، أَيْ مَنْ صَاحِبُهَا؟ و گفتند: مدینه ایشان را به آن صنم «بعلبک» خواندند. فَرَأَى گفت: به لغت هذیل «بعل» سید باشد و شوهر را از این-جانب بعل گویند. وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ؛ و رها کرده ای^۳ خدا را که نیکوترین آفریدگاران است.

أَلَلَّهُ رَبُّكُمْ؛ حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند [أَلَلَّهُ به نصب وَرَبُّ، هر دو جای، و این روایت حفص است از عاصم. و دیگران مرفوع خواندند]^۴ برابتدا و خبر از^۵ خدای که خدای شماست و خدای پدران نخستین شما. فَكَذَّبُوهُ؛ بدروغ داشتند قوم الیاس او را. فَإِنَّهُمْ لَمُخْضَرُونَ؛ ایشان را حاضر کنند در عذاب.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ که [مگر]^۶ بندگانِ که ایشان عبادت کردند خدای را به اخلاص، و بندگانِ پاکیزه بودند و مؤمن.

۱- آج، لب: نام اوست.

۲- آج، لب: او می گفت.

۳- آج، لب: کرده اند.

۴- آج، لب: به نصب اللَّهُ وَرَبُّ.

۵- اساس و آب، افتادگی دارد، از داء افزوده شد.

۶- آج، لب: آن.

۷- اساس: ندارد؛ از لب، افزوده شد.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ؛ و ما رها کردیم او را ثنای در آخرینان. [۸۲-پ]
 سَلَامٌ عَلٰى اِلٰى يٰسِينَ ؛ سلام بر ال^۲ یاسین باد! ابن عامر و نافع و یعقوب
 خواندند: «آلِ یاسین» به مد؛ باقی قرأ «إِلْيَاسِينَ» خواندند. آنان که آل یاسین
 خواندند، گفتند که: معنی آن است که علی آل محمد، و یاسین نامی است از
 ۵ نامهای رسول ما^۳. و گفتند: اهل قرآن. و آنان که «إِلْيَاسِينَ» خواندند، گفتند: این
 لغتی است در الیاس^۴ چنان که اسماعیل و اسمعین و میکایل و میکاین و میکال.
 وقال الشاعر:

يَسْقُوكُ أَهْلُ الشُّوقِ لَمَّا جِئْنَا هَذَا [و] رَبُّ الْهَيْبَةِ إِسْرَائِيلَا
 یعنی: اسرایل.

۱۰ فَرَا كَفَتْ: جمع الیاس است، گزید و زیدین، یعنی الیاس و قومش، پنداری هر
 یکی را از ایشان الیاس نام بود. و گفتند: مراد الیاسین است به نسبت، چنان که
 گویند: هَؤُلَاءِ الْأَشْعَرُونَ وَالْمُهَلَّبُونَ، به حذف یای نسبت. والاصل، الاشعريون
 والمهلبيون. [قال الشاعر: قَذِي مِنْ نَصْرِ الْخُبَيْبِ قَدِي

اراد الخبيبيين. [و در مصحف عبدالله مسعود هست: وَإِنْ اَدْرِيسَ لَمِنْ
 ۱۵ الْمُرْسَلِينَ سَلَامٌ عَلٰى آلِ اِدْرَاسِينَ.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ؛ ما چنین جزا^۷ دهیم نیکوکاران را.
 إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ؛ که الیاس از جمله بندگان مؤمن ماست^۸.

آیه ۱۳۳ قوله تعالى: وَإِنَّ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ؛ لوط از پیغامبران است.

آیه ۱۳۴ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ؛ چون برهانیدیم او را و اهلش را جمله.

آیه ۱۳۵ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ؛ آلا^۹ پیره زنی^{۱۰} را در ماندگان.

۱ - اساس، دا، آج، لب: آل، با توجه به متن چاپی قرآن مجید تصحیح شد. ۲ - آج، لب: آل.

۳ - آج، لب: محمد. ۴ - اساس: الیاسین؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۵ - اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد. ۶ - اساس و آب: ندارد، از دا، افزوده شد.

۷ - لب: پاداشت. ۸ - آب، آج، لب: مؤمن است.

۹ - ۱۵: آلا؛ لب: مگر. ۱۰ - ۱۰: پیرزنی.

- آیه ۱۳۶ ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ ؛ پس هلاک کردیم دیگران را.
- آیه ۱۳۷ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ؛ و شما می گذری برایشان در بامداد^۱.
- آیه ۱۳۸ وَبِاللَّيْلِ أَقْلًا تَعْقِلُونَ ؛ و به شب چرا خرد نداری شما؟
- آیه ۱۳۹ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ؛ و یونس از جمله فرستادگان است.
- آیه ۱۴۰ إِذْ أَتَى إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ؛ چون بگریخت با کشتی پُر کرده.
- آیه ۱۴۱ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ؛ قرعه زد، بود از فرو بردگان.
- آیه ۱۴۲ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ؛ به گلو فرو بُرد او را ماهی، و او مستحق ملامت^۲.
- آیه ۱۴۳ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ؛ اگر نه آنستی که اواز جمله تسبیح کنندگان بود،
- آیه ۱۴۴ لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ؛ بماندی در شکم او آن روز که ایشان را برانگیزند^۳.
- آیه ۱۴۵ فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ؛ بینداختیم او را به صحرا و او بیمار^۴.
- آیه ۱۴۶ وَابْتَنَّا [۸۳-ر] عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ؛ و برو یا نبیدیم بر او درختی از کدوا^۵.
- آیه ۱۴۷ وَآرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ آلَافٍ آوَّيْذُونَ ؛ و بفرستادیم او را به صد هزار مرد یا بیشتر.
- آیه ۱۴۸ فَأَمَّا تَوَاقَمَتْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ؛ ایمان آوردند، برخورداری دادیم ایشان را تا به وقتی^۶.
- آیه ۱۴۹ فَاسْتَفْتِهِمَ الرَّبُّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُتُونُ ؛ پُرس از ایشان خدای تو را دخترانند^۷ و ایشان را پسران؟
- آیه ۱۵۰ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ؛ یا بیافریدیم فریشتگان را ماده و ایشان گواه بودند.
- آیه ۱۵۱ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ؛ الا، ایشان از دروغشان که می گویند.
- آیه ۱۵۲ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛ فرزند زاد خدای و ایشان دروغ زنند^۸.

۱- دا: بامدادان.

۲- دا: ملامت بود.

۳- دا: بیمار بود.

۴- دا: برانگیزانند.

۵- دا: روزگاری.

۶- دا: آب، لب: کدو.

۷- دا: بدان که.

۸- دا: خدای تو راست دختران.

۹- دا: دروغ زنانه.

- آیه ۱۵۳ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ؛ بگزید دختران را بر پسران؟
- آیه ۱۵۴ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ؛ چیست شما را، چگونه حکم می کنی؟
- آیه ۱۵۵ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ؛ اندیشه نمی کنی؟
- آیه ۱۵۶ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ؛ یا شما را هست حجتی روشن؟
- آیه ۱۵۷ فَاتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ؛ بیاری کتابتان اگر راست می گویی.
- آیه ۱۵۸ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِسْبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ؛ کردند میان او^۱ و میان جنتیان نسبی و دانسته اند جنتیان که ایشان حاضر کردگان باشند^۲.
- آیه ۱۵۹ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ؛ منزّه است خدای از آنچه وصف می کنند.
- آیه ۱۶۰ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ؛ الا بندگان خدای خالص^۳.
- آیه ۱۶۱ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ؛ شما و آنچه می پرستی.
- آیه ۱۶۲ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ؛ نیستی شما بر او به فتنه فگنندگان.
- آیه ۱۶۳ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِي الْجَحِيمِ ؛ الا آن کس که او ملازم باشد دوزخ را.
- آیه ۱۶۴ وَمَا مِثْلًا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَقْلُومٌ ؛ و نیست از ما الا او را^۴ مقامی بود معلوم.
- آیه ۱۶۵ وَإِنَّا لَنَخْنُ الصَّافُونَ ؛ ما صف زدگانیم.
- آیه ۱۶۶ وَإِنَّا لَنَخْنُ الْمُسَبِّحُونَ ؛ و ما تسبیح کنندگانیم.
- آیه ۱۶۷ وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ؛ و ایشان گفتند^۵:
- آیه ۱۶۸ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ ؛ اگر نزدیک ما کتابی^۶ بودی از پیشینگان^۷.
- آیه ۱۶۹ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ؛ بودمانی بندگان خدای خالص^۸.
- آیه ۱۷۰ فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ؛ کافر شدند به او زو^۹ باشد تا بدانند.
- آیه ۱۷۱ وَلَقَدْ سَبَقَتْ [۸۳-پ] كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ؛ سابق شد سخن ما بندگان

ما فرستاده را.

۱- دا: میان خدای.

۲- دا: حاضر باشند.

۳- دا: مگر که او را.

۴- دا: ذکر.

۵- دا: با اخلاص.

۶- دا: با اخلاص.

۷- دا: و اگر باشند می گویند.

۸- دا: پیشینان.

۹- کذا در اساس زو/زود؛ دا: زود بود.

آیه ۱۷۲ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ؛ که ایشان یاری داد گانند .
 آیه ۱۷۳ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ؛ و لشکرها ما ایشان را غلبه کننده اند .
 آیه ۱۷۴ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حَبْنِ ؛ برگرد از ایشان تا به وقتی .
 آیه ۱۷۵ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ؛ ببین ایشان که بینند ایشان^۲ .
 آیه ۱۷۶ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ؛ به عذاب ما شتاب می کنند .
 آیه ۱۷۷ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ؛ چون فرود آید پیرا من ایشان بد باشد^۳ بامداد ترسانیدگان .

آیه ۱۷۸ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حَبْنِ ؛ برگرد از ایشان تا به وقتی .
 آیه ۱۷۹ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ؛ ببین که بینند ایشان^۴ .
 آیه ۱۸۰ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ؛ منزّه است خدای تو، خداوند عزّت از آنچه ایشان وصف می کنند .

آیه ۱۸۱ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ؛ و درود گفت بر پیغامبران ما .
 آیه ۱۸۲ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؛ و سپاس خدای را، خداوند جهانیان .

قوله: وَإِنَّ لَوْطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ؛ حق تعالی گفت : لوط از جمله پیغامبران فرستاده است .

۱۵

إِذْ نَجَّيْنَاهُ ، آنکه^۵ برهائیدیم او را و اهلش را، یعنی اهل دینش^۶ از عذابی که کافران را کردیم در عهد او - وقصّه آن رفته است .

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ؛ الا پیرزنی از جمله اهل او بود که او را نیز هلاک کردیم در میان هالکان، برای آن که کافره بود همچون ایشان . و گفتند : خود زن او بود .

۲۰

و «غابر» ، هم ماضی بود و هم باقی . و این جامراد باقی است ، یعنی باقی بودند در عذاب .
 ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ؛ پس دمار بر آوردیم از دیگران . و دمار، هلاک بود . آنکه تنبیه کرد ایشان را، گفت : شما بر ایشان می گذری و بر شهرهای خراب ایشان به -

۲ - دا : زود بینند .

۱ - دا : نصرت کردگان باشند .

۴ - دا : که زود بینند ایشان را .

۳ - دا : بد ماند .

۶ - دا ، آج ، لب : دینش را .

۵ - دا ، آج ، لب : آنکه که .

بامداد. و نصب «مُضِیْحِیْنَ» بر حال است.

وَبِاللَّیْلِ ؛ و نیز به شب می گذری، أَفَلَا تَعْقِلُونَ ؛ عقل نداری، یعنی عقل را کار نمی بندی؟

آنکه حدیث یونس کرد، گفت: وَإِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ ؛ یونس از جمله پیغامبران است. ۵

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ؛ چون باز گریخت با کشتی پر از مردم.

عبدالله عباس گفت: یونس - علیه السلام - قوم را وعده عذاب داد و از میان ایشان برفت. چون ایشان ایمان آوردند، خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت، او ندانست که ایشان ایمان آورده اند. چون بشنید، متشور شد از آن، و به خجالت^۱ با میان قوم نشد؛ روی به جانب دریا نهاد و در کشتی نشست، و در او بسیار مردم^۲ بودند و مال بسیار بود، کشتی بایستاد و نرفت هیچ. ملاحان گفتند: در میان ما [۸۴-ر] بنده ای گریخته است^۳. و عادت کشتی این است که چون بنده گریخته دور^۴ باشد، نرود. یونس - علیه السلام - گفت:

همچنین است. این^۵ بنده گریخته منم، اگر خواهی تا کشتی برود، شما را^۶ سلامت بود، مرا به دریا فگنی. گفتند: حاش لله! که^۷ تو بنده ای گریخته باشی که ما بر تو سیمای صالحان می بینیم! ما تو را به دریا نیفکنیم. آخر گفتند: قرعه بر افکنیم^۸ از میان اهل کشتی تا نامی که برآید. قرعه بر افگندند. چند بار به نام یونس برآمد. و ذلک قوله: فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِیْنَ. و «مساهمه»^۹، مقارعه باشد. قرعه ایشان بر شکل تیر^{۱۰} بودی. گفت: یونس با ایشان قرعه زد از جمله مدحضان آمد، یعنی از جمله مقروعان^{۱۱} و مغلوبان. من قولهم: أَذْخَضْتُ حُجَّتَهُ إِذَا أَبْطَلْتُهُ^{۱۲}. و منه ۲۰

۱- آج: و از خجالت؛ لب: و خجالت.

۳- دا، آج، لب: هست.

۵- دا، آج، لب: آن.

۷- آب: گر.

۹- آج، لب: ساهمه.

۱۱- آج، لب: افزوده: آمد.

۲- آج، لب: که در او مردم بسیار.

۴- دا، آج، لب: در او، که بر متن راجع می نماید.

۶- آج، لب: اگر خواهید کشتی و شما را.

۸- آج، لب: بر فگنیم.

۱۰- دا، آج، لب: تیری.

۱۲- آج، لب: ابطله.

- قولهم: ... حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً^۱ ... وَ أَضْلُهُ مِنْ دَحَضَتْ رِجْلُهُ إِذَا زَلِقَتْ. و منه قوله عليه السلام: يَوْمَ تَدْخُضُ فِيهِ الْأَفْدَامُ؛ یعنی قرعه بر او اوفتاد^۲ و حجت بر او متوجه بود. او را برگرفتند تا به دریا اندازند، خدای تعالی به آن حوت وحی کرد که: دریاب بنده مرا یونس را و نگرتا پوست او نخراشی و او را هیچ رنج نرسانی که او طعمه تو نیست؛ من شکم توزندان او خواهم کردن^۳، روزی چند. آن جا که او را به کنار کشتی بردند ماهی بیامد و دهن باز کرد^۴. گفتند: چون به دریاش می فکنیم شاید که به دهن ماهی درنهمیم با دگر جانب بردند او را. ماهی بیامد و دهن باز کرد. از آن جا ببرند تا به چهار گوشه بگردانیدند، هر بار^۵ ماهی بیامد و دهن باز کرد. گفتند: همانا روزی اوست، او را ببنداختند و ماهی او را فرو^۶ برد.
- و ذلک قوله: فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ؛ فرو برد او را ماهی. والالتقام، افتعال من اللقمة. و لقمة، فُعلة بُود به معنی مفعوله. یقال: لَقَمْتُ الطَّعَامَ وَالتَّقَمْتُ إِذَا أَلْقَمْتُهُ غَيْرِي. وَهُوَ مُلِيمٌ؛ ای مستحق للملامة، یقال: أَلَامَ^۷ الرَّجُلُ إِذَا أَتَى بِمَا يُلَامُ عَلَيْهِ وَآذَمَ إِذَا أَتَى بِمَا يُذَمُّ. مُلِيمٌ، آن کس باشد که کاری کند که به آنش ملامت کنند.
- فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْتَحِينَ، گفت: اگر نه آنستی که او از جمله تسبیح- کنندگان بودی و تنزیه گویندگان من در حال رخا و خواری. عبدالله عباس گفت: ۱۵ از جمله نماز کنندگان. مقاتل گفت: از جمله مخلصان و مطیعان. سعید جبیر گفت: آن خواست که او گفت آن ساعت، من قوله: ... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^۸، و قول اول بهتر است برای لفظ «كَانَ». حسن بصری [۸۴-پ] گفت: نجات او به عمل صالح^۹ بود که پیش از آن کرده بود.
- لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ در شکم آن ماهی بماندی تا به روز قیامت که ۲۰ خلقتان را حشر کردند و شکم آن ماهی گور او شدی.

۱- دا، آج، لب: افتاد.

۱- سوره شوری (۴۲) آیه ۱۶.

۲- آپ: خواهم کردن؛ دا، آج، لب: خواهم کرد.

۳- دا: هر باری.

۴- آج، لب، افزوده: از آن جا بگردانیدند.

۵- آپ: فرود.

۶- آپ: فرود.

۷- اساس: لام؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۸- سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۷.

۹- دا، آج، لب: عملی.

فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ^۱؛ ما او را بر زمین صحرا افکندیم^۲ و او بیمار بود. و «عرء»، زمینی باشد عاری و خالی از درختان و نبات. قال الشاعر^۳ :
 تَرَكْتُ النِّعَامَ^۴ بَيْضَهَا بِالْعَرَاءِ [صَارَ لِلْحَيِّ حَاضِرًا^۵ الْعَنُقَاءُ
 وَقَالَ آخِرُ^۶ :

۵ كُنَّا رَكِيَّةً بَيْضَهَا بِالْعَرَاءِ^۷ وَمُلَيْسَةً بَيْضَ أُخْرَى جَنَاحًا^۸
 آنگه بیرون آمد از آن جا چون مرغ بچه ای که بر او موی نباشد، و در حال از شکم مادر بیرون آمده باشد.

مقاتل حیّان گفت: سه روز بماند در شکم ماهی. عطا گفت: هفت روز. ضحاک گفت: بیست روز. سُدی و کلبی و مقاتل و سلیمان گفتند: چهل روز.
 ۱۰ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ؛ ما برو یانیدیم بر او. گفتند^۹: له، وقیل: عِنْدَهُ. واولی تر آن است که بر ظاهر حمل کنند، چه معنی آن است که: أَنْبَتْنَا شَجَرَةً مُظْلِلَةً عَلَيْهِ؛ یعنی درختی که بر او سایه فکند، چه اندام او به مانند گوشتی سرخ شده بود و پوست تَنُک کرده، اگر آفتاب بر او آمدی بسوختی او را. شَجَرَةٌ مِنْ بَقَطِينٍ، حق تعالی درختی از کدو برو یانید بر او.

۱۵ عبدالله عباس و حسن و مقاتل گفتند: «بَقَطِينٍ»، هر درختی باشد که ساق ندارد و برگهای او پهن باشد و در زمستان بنماند، چون کدو و خیار با رنگ^۱ و بِطِیخ و حَنْظَل. و گفتند: هُوَ يَفْعِلُ مِنْ قَطَنٍ بِالْمَكَانِ إِذَا أَقَامَ بِهِ إِقَامَةً غَيْرَ طَوِيلَةٍ؛ چون مقامی کند نه دیر، قَطَنَ گویند، وهو قَاطِنٌ مِنْ قُطَانِ الْبَلَدِ.

مقاتل حیّان گفت: در سایه درخت بنشست و خدای تعالی بزی کوهی^{۱۱} را

۱- دا، آج، لب، افزوده: گفت.

۲- آج، لب: به زمین بینداختیم.

۳- دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۴- دا: الهام.

۵- آج، لب: خاص.

۶- اساس و آب، افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

۷- دا، افزوده:

وَرَقَمْتُ رِجْلًا لِأَخِي عِشْرَةً وَتَرَكْتُ بِالسَّيْلِ الْعَرَاءَ ثِيَابِي

۸- آب: گفت.

۹- دا، آج، لب: با درنگ.

۱۰- دا، آج، لب: بزکوهی.

بجهانید تا هر وقتی^۱ بیامدی و او را شیر دادی^۲.

وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ، گفت: او را بفرستادیم او را^۳ به صد هزار مرد. روا بود که این پیش از حبس بوده باشد. و اگر بر این حمل کنند، تقدیر بر آن باشد: وَ قَدْ أَرْسَلْنَاهُ.

۵ عبدالله عباس گفت: او را پس از حبس به رسالت فرستاد به اهل نینوی و ایشان بالای صد هزار مرد بودند، فذلک قوله: وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ، یا [یا] هدت صد هزار.

عبدالله عباس گفت: «أَوْ»، به معنی و او است، چنان که شاعر گفت:

فَلَمَّا اشْتَدَّ مِنَ الْحَرْبِ فِينَا تَأْمَلْنَا رِيحاً^۷ أَوْ رِزَاماً
مقاتل گفت: بَلْ يَزِيدُونَ؛ «أَوْ» به معنی «بَلْ» است. و بعضی دگر گفتند: ۱۰
برای ابهام^۸ بر مخاطب گفت، چنان که یکی از ما گوید: أَكَلْتُ الْيَوْمَ زَبْداً أَوْ تَمراً. و این نه برای آن گوید که شاگ باشد در آنچه خورده باشد. این هر سه وجه محتمل است تا «أَوْ»، به معنی شک نباشد. آنگه در زیادت بر صد هزار خلاف کردند [۸۵-ر]:

عبدالله عباس و مقاتل گفتند: بیست هزار بودند. [حسن و ربیع گفتند: سی ۱۵
هزار بودند. مقاتل حیان گفت: هفتاد هزار بودند].^۹

فَأَمَّنُوا ؛ ایمان آوردند عند آن که آثار و علامات عذاب دیدند در حالی که به حدّ الجا نبودند، چه اگر به حدّ الجا بودندی^{۱۰}، ایمانشان را موقعی^{۱۱} نبودى و واقع نبودى بر وجهی که به آن مستحق ثواب بودندی. فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ؛ ایشان را بر خوردی^{۱۲}.

۱ - دا: هر وقت.

۲ - دا، آج، لب، افزوده: قَالَ أَمِيَّةُ بْنُ الصَّلْتِ فِي هَذَا الْمَعْنَى، شعر:

فَأَتَسَبَّهْتُ يَسْطَظُّنَا عَلَيَّ بِرَحْمَةٍ مِنْ اللَّهِ نَوَلَا اللَّهُ أَلَيْسَ فَصَاحِبَا

۳ - دا، آج، لب: ندارد. ۴ - دا: بُود که؛ آج، لب: باشد که.

۵ - آج، لب: زیاده. ۶ - دا: اشدّ امر؛ آج، لب: اشدّ امرأ.

۷ - اساس: رباحاً؛ به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. ۸ - آج، لب: ابهام.

۹ - اساس و آب، افتادگی دارد، ازدا، افزوده شد. ۱۰ - آب: بودند.

۱۱ - آج، لب: موقع. ۱۲ - دا، آج، لب: برخورداری.

دادیم تا به وقت آجالی که مضروب بود ایشان را.

فَاسْتَفْتَيْهِمْ ؛ آنکه حق تعالی رسول را گفت: یا محمد! پُرس از ایشان بر سبیل تقریع و ملامت و تقریر ایشان بر خطا، أَلَرَّيْكَ الْبَنَاتُ ، خدای تعالی گفت: پُرس از ایشان بر طریق فتوی. یقال: اسْتَفْتَيْتُ فلاناً، ای ظَلَبْتُ مِنْهُ الْفَتْوَى فَاَفْتَانِي. «استفتا»^۱، پرسیدن باشد و «افتا»، فتوی کردن و اسم از او فتوی و فُتِیَاء^۲ بود. و فتوی حکم کردن باشد؛ پُرس از ایشان تا چرا^۳ چنین حکم کردی که خدای را دختران باشند و شما را پسران؟

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا؛ یا ما فریشتگان را به خلقت مادگان آفریدیم و ایشان حاضر بودند. این آیت رد است بر مشرکان عرب، چون گفتند: الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ؛ فریشتگان دختران خدایند.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ، وَلَدَ اللَّهُ ، گفت: ایشان آن^۴ دروغ محض و سخریت بر وجه^۵ می گویند که خدای را فرزند است و خدای فرزند زاد. وَالْأَفْكَ؛ صَرْفُ الْحَدِيثِ عَنْ وَجْهِهِ. وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ؛ و ایشان در این خبر که می گویند دروغ زن اند.

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ، جمله قَرا خواندند: أَصْطَفَى ، به قطع «الف» علی أَنَّهَا الْف الاستفهام باشد^۶ و «الف» افتعال حذف کرد تا دو همزه مجتمع نشود. صورت استفهام باشد و معنی تقریع و تقریر، إِلَّا وَرْش و اسماعیل عن نافع و ابوجعفر همچنین که ایشان «أَصْطَفَى» خواندند علی الخبر به «الف» وصل که به ابتدا مسکون^۷ باشد و در درج ساقط، بر قراءت ایشان. این کلام مشرکان باشد^۸ که گفتند: وَلَدَ اللَّهُ . و بر قراءت اول از کلام خدای باشد رَدّاً عَلَى الْمُشْرِكِينَ الْقَائِلِينَ بِهِ. حق تعالی گفت بر سبیل تقریر با ایشان که: خدای بگزید^۹ دختران را بر

۱- دا، آج، لب، افزوده: فتوی.

۳- دا، آج، لب: که چرا.

۵- آج، لب: بروجهی.

۷- آب، دا، آج، لب: مکسور.

۹- آج، لب: حق تعالی بگزید.

۲- اساس: فتوی؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۴- دا، آج، لب: از.

۶- دا، آج، لب: ندارد.

۸- آج، لب: است.

پسران، برای خود اختیار دختر کرد، برای شما اختیار پسر. بهتر شما را داد و بهتر! برای خود خواست.

- آنکه هم بر سبیل انکار گفت: **مَا لَكُمْ**؛ چه بوده است شما را؟ **كَيْفَ تَحْكُمُونَ**؛ و این حکم چگونه می کنی؟ چه در حکمت روا نبود که حکیم با آن که داند و شناسد، اختیار بد کند بر نیک با آن که به ادله عقل درست شده است که محال است که او را فرزند باشد، چه فرزند آن را باشد که او را زن باشد و زن آن را باید که او مشتهی بود، و شهوت آن را باشد که او^۲ جسمی باشد محتاج. و خدای جلّ جلاله [۸۵-پ] از این منزّه است. وقوله: **أَصْطَفَى**، همزه مفتوحه همزه استفهام است و «الف» افتعال حذف کرد تا دو همزه مجتمع نشود. اصل او «اصتفی» بوده است^۳، **افْتَعَلَ**، الا آن است که «تا» یا «طا» کردند تا مناسب باشد صاد را در استعلا و اطباق.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ هیچ اندیشه نمی کنی؟

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ؛ یا شما را حجتی هست روشن بر این دعوی که می کنی؟

- فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ**؛ کتاب خود بیاری اگر راست می گویی. و این برای ظهور عجز ایشان می گوید چون این^۴ معنی در هیچ کتاب نباشد، ایشان منقطع الحجه شوند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا، گفت این کافران جز این که گفتند که فرشتگان دختران^۵ خدایند، گفتند: خدای را با جثیان نسبتی هست.

- حسن بصری گفت: نسبت آن بود که گفتند [شیطان را در عبادت به شریک خدای کردند. بعضی دیگر گفتند: مراد آن است که]^۶ ایشان گفتند خدای تعالی از جثیان زنی کرده است. و بعضی دگر گفتند: مراد به جن در آیت، فرشتگان اند و

۱- آج، لب: بدتر.

۳- دا، آج، لب، افزوده: بر وزن.

۵- آج، لب: دختر.

۲- آج، لب: او را.

۴- آج، لب: ندارد.

۶- اساس و آب، ندارد، دا، مشوش است، از آج افزوده شد.

ایشان را برای آن جن خواند^۱ که از چشم ما پوشیده اند چون دیوان. و بر این قول نسبت این است که گفتند: الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ.

آنگه گفت: وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ. مجاهد گفت: معنی آن است که جتیان دانند که ایشان را به حسابگاه^۲ حاضر خواهند کردن. سُدی گفت: معنی آن است که جتیان دانند که قاپلان این مقالت به عذاب دوزخ حاضر خواهند بودن^۳. ۵

آنگه حق تعالی خویشتن را از این تنزیه کرد، گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ؛ منزّه است او از این اوصاف که ایشان می گویند. آنگه استثنا کرد از این^۴ آنان را که این نگفتند^۵، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ؛ آلا بندگانی خدای را مخلص. ۱۰

آنگه گفت: فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ؛ شما که مشرکاتی و معبودانی شما که بتان و اصنام اند.

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ؛ شما همه به یک جای اینان را به فتنه و کفر و ضلال نبری و مفتون و مغرور نکنی إِلَّا آن کس را که اهل دوزخ باشد، یعنی آلا شقیی دوزخیی که اختیار دوزخ کرده باشد بر بهشت. در سابق علم ما رفته باشد که او اهل دوزخ باشد و ملازم عذاب دوزخ خواهد بودن، به غرور شما مغرور نشود و به فتنه [شما مفتون]^۶ و به اضلال شما ضال. وَفْتَنُوهُ^۷ و افْتَنُوهُ، هر دو لغت است. اول لغت حجاز است، دوم لغت نجد.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ، آنگه گفت بگوای جبریل محمّد را تا این کافران را بگوید که: هیچ فریشته ای نیست از جمله فریشتگان و آلا او را مقامی^۸ هست و جایی و پایه ای و منزلتی که از آن جا تعدی [۸۶-ر] نیارد کردن. و آن که چنین باشد، بنده ای باشد مقرب مربوب واقف عند حدّ خود، او نه^۹ خدای باشد و نه دختر و

۱- آج، لب: خوانند.

۲- اساس: حساب گناه؛ به قیاس با نسخه داء، تصحیح شد.

۳- آج، لب: آمدن.

۴- از داء، افزوده شد.

۵- لب: بگفتند.

۶- آج، لب: فتنه.

۷- آج، لب: فتنه.

۸- آج، لب: فتنه.

۹- آج، لب: فتنه.

فرزند خدای.

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصّٰفُّوْنَ ؛ بگو که ما در عبادت او صف کشیدگان ایم.
وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُوْنَ ؛ و ما او را تسبیح کنندگان ایم و آنان که به این صفت باشند، بندگان اسیر و ذلیل و خاضع باشند.

عبدالله عباس گفت: بر آسمان هیچ مقدار بدستی نیست و الا بر او فرشته ای ۵
است خدای تعالی را تسبیح کننده^۱ یا نماز کننده^۲.

آنگه حکایت کلام اهل مکه کرد از کافران : وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُنَّ ، اِی وَاٰنْهُمْ
كَانُوا لَيَقُولُنَّ. «إِنْ» مخففه است از ثقیله و «لام»، در خبر او ملازم باشد. و این
کافران مکه می گویند که : اگر ما را کتابی بودی که در آن جا علم^۳ اولینان و علم
گذشتگان بودی، ما نیز از جمله بندگان خالص بودمانی، یعنی سبب آن که ما ایمان ۱۰
نمی آریم این است.

فَكْفَرُوا بِهِ ، گفتند: در کلام حذفی هست و اضماری، والتقدير: كَذَبُوا فِيمَا
قَالُوا فَقَدْ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ فَكْفَرُوا^۴. گفت: دروغ گفتند در این دعوی که کردند که ما
کتاب به ایشان دادیم^۵ به آن کافر شدند و ایمان نیاوردند.

آنگه بر سبیل تهدید گفتند: فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ؛ بدانند روز قیامت این که کردند ۱۵
چون جزایش بیابند.

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا، گفت: سابق شد سخن ما بندگان فرستاده ما را از
بیغامبران. و آن کلمه چیست؟

آنگه گفت: إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ، و آن آن است که من حکم کردم که
ایشان مؤید و مظفر و منصور باشند. و گفتند: کلمت آن است که گفت: كَتَبَ اللَّهُ ۲۰
لَا غَلْبَ لَنَا أَنَا وَرُسُلِي ...

وَإِنْ جُنَدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ؛ و لشکر ما غالب بر حقیقت ایشان باشند. و «لام»،
فی قوله «لَهُمْ» فی الْمَوْضِعَيْنِ، «لام» تأکید است که در خبر «إِنْ» بشود، نه

۲- آج، لب: نماز گذارنده.

۴- آج، لب: فکفروا به.

۶- سورة مجادله (۵۸) آیه ۲۱.

۱- دا: تسبیح می کند و.

۳- دا، آج، لب: ذکر.

۵- دا، آج، لب: فرستادیم.

«لام» جازه.

فَقَتُولَ عَنْهُمْ ، یا محمد! اعراض کن از اینان تا به وقت آن که من تو را قتال فرمایم. و گفتند: «حین» مراد به اوقیامت است، یعنی رها کن اینان را^۱ که من خود به قیامت انتقام کشم. عبدالله عباس گفت: یعنی وقت^۲ مرگ ایشان. بعضی دیگر گفتند: تا به وقت آن که صلاح^۳ دامن. و «حین»، عبارت است از وقت^۴ نامعین.

وَأَبْصِرْهُمْ ؛ بین ایشان را. چنان که ما گوئیم به چشم کن او را تا وقت انتقام بازشناسی او را. و گفتند: بین ایشان را در وقت عذاب، یعنی ایشان را اکنون چه بینی، وقت عذاب بین که چگونه ذلیل و مهین باشند. و گفتند: أَبْصِرْهُمْ بِقَلْبِكَ ؛ نیک بدان و بشناس اینان را که اینان عذاب من بینند.

أَفْبَعْدَ ابْنِ إِسْتَعْجَلُونَ ؛ به عذاب ما استعجال می کنند و شتاب می نمایند.
فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ ؛ چون عذاب به ساحت و پیرا من ایشان فرود آید، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ [۸۶. پ] بد شود بامدادان^۵ آنان که ایشان را به عذاب بترسانیده باشند.

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ، وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ، سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ؛ منزّه است خدای تو که خداوند عزّت و منعت است از آنچه ایشان می گویند و وصف می کنند.

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ؛ و سلام بر پیغامبران باد.
انس مالک روایت کرد که، رسول-صلی الله علیه و علی آله- گفت: چون بر من صلوات^۶ فرستی، بر پیغامبران دیگر صلوات^۶ فرستی که خدای تعالی می گوید: وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ. و قتاده چون این خبر روایت کردی، این آیت بخواندی.

[ابو سعید خدری روایت کرد که: رسول-علیه السلام- پیش از سلام در نماز^۷

۱- آب: از اینان را. ۲- دا: روز.

۳- دا، آج، لب: من صلاح. ۴- دا: وقتی.

۵- دا، آج، لب: بامداد. ۶- آج، لب: صلوات.

۷- آج، لب: پیش از نماز.

این آیت بخواندی: **وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**
 اصبغ نُباته گفت، از امیرالمؤمنین - علیه السلام - که او گفت: هر که او خواهد
 که به مکیال تمام مزد ستاند، باید که آخر کلام او که از مجلس برخیزد این باشد که
 بگوید: **وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**



مرکز تحقیقات کتاب ویر علوم اسلامی

سُورَةُ ص

بدان که این سورت مکی است، و عدد آیات او در عدد بصریان هشتاد و پنج آیت است، و عدد کوفیان هشتاد و هشت، و در عدد باقی قرآ هشتاد و شش. و هفتصد و سی و دو کلمت است، و سه هزار و بیست و نه حرف است. و روایت است از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که او سورت ص بخواند، خدای تعالی او را چندان مزد دهد که وزن کوههاست که با داوود تسبیح کردند، و او را نگاه دارد از گناه صغیره و کبیره.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۲

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ؛ به حق قرآن خداوند یاد کردن.	آیه ۱
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ؛ بل آنان که کافراند در غلبه و نافرمانی اند.	آیه ۲
كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَاتْ حِينَ مَنَاصٍ ؛ بس ^۳ که هلاک کردیم از پیش ایشان از گروهی، ندا کردند و نیست وقت گریختن.	آیه ۳
وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ؛ و شگفت داشتند آن که آمد به ایشان [ترساننده ای از ایشان؛ گفتند کافران: این	آیه ۴

۲ - د، لب، افزوده: به نام خدای بخشناينده مهربان.

۱ - د، آج، لب: و در عدد.

۳ - د، آج: چندان.

جادوی است دروغزن .^۱

آیه ۵ أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ؛ [کرد خدایان را]^۱ یک خدای، این چیزی است شگفت.

آیه ۶ وَانْطَلِقِ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا [۸۷-ر] عَلَى إِلَهَيْكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ ؛ برفتند جماعه^۲ از ایشان که بروی و شکیبایی کنی بر خدایتان ، این چیزی است که می خواهند.

آیه ۷ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْإِلَهِ الْأَخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ؛ نشنیدیم این در دین باز پسین، این نیست الا فرو بافتن.

آیه ۸ ءَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَبْذُوقُوا عَذَابِ ؛ بفرستادند^۳ بر او کتاب از میان ما، بل ایشان در شک اند از وحی من، بل هنوز نچشیده اند^۴ عذاب من.

آیه ۹ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ؛ یا بنزدیک ایشان است خزینهای رحمت خدای توبی همتا بخشنده.

آیه ۱۰ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ؛ یا ایشان راست ملک آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است که برشوی در^۵ پایها.

آیه ۱۱ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ؛ لشکری است آن جا هزیمت کرده از جمله لشکرها.

آیه ۱۲ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ؛ دروغ داشتند پیش ایشان قوم نوح و عاد و فرعون خداوند^۶ میخها.

آیه ۱۳ وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْبَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ؛ و ثمود و قوم لوط و اهل بیشه، ایشان جماعت اند^۸.

۱ - اساس و آب، ترجمه نکرده، ازدا، افزوده شد. ۲ - دا؛ گروهی.

۳ - دا؛ فرو فرستادند. ۴ - دا؛ بل بنه چشیده اند.

۵ - دا؛ بر.

۶ - اساس، آب، دا، آج، لب؛ اصحاب الایکه؛ رسم الخط متن مربوط به قرآن چاپی است.

۷ - اساس؛ خداوندان؛ به قیاس بانسخه آج، تصحیح شد. ۸ - دا؛ گروهان دشمنان اند.

آیه ۱۴ **إِنْ كُفِّرُوا إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ** ؛ نیستند همه الا آنان که دروغ داشتند پیغامبران را درست شد عقوبت من^۱.

آیه ۱۵ **وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ** ؛ گوش نمی دارند اینان مگر یک بانگ، نیست آن را مهلتی به مقدار آن که شتری بدوشند^۲. [۸۷-پ]

آیه ۱۶ **وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا فِقْلَنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ** ؛ گفتند: خداوند ما شتاب کن برای ما نامه ما پیش روز شمار.

آیه ۱۷ **إِضْرِبْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ** ؛ شکیبایی کن بر آنچه می گویند، و یاد کن بنده ما را داوود را، خداوند قوت را، که او بسیار توبه کننده است.

آیه ۱۸ **إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ** ؛ ما مسخر کردیم کوهها را با او تا تسبیح می کنند به شبانگاه و بامداد.

آیه ۱۹ **وَالطُّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ** ؛ و مرغان را گرد کرده همه او را توبه کرده اند.

آیه ۲۰ **وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلْنَا الْخُطَابَ** ؛ وسخت کردیم پادشاهی او و بدادیم او را حکمت و گزارش سخن.

آیه ۲۱ **وَهَلْ آتَيْكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ** ؛ و آمد به تو خبر خصمان چون بجستند^۳ به محراب او؟

آیه ۲۲ **إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَآخُذْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ** ؛ چون در رفتند بر داوود، بترسید از ایشان. گفتند: مترس ما دو خصمیم ظلم کرد بهری از ما بر بهری، حکم کن میان ما به راستی و جور مکن و ره نمای ما را به ره راست.

آیه ۲۳ **إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعِجَةً وَلِيَ نَعِجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنَاهَا وَغَزَنِي فِي الْخُطَابِ** ؛ این برادر من است، او را نود و نه گوسپند است و مرا یکی گوسپند هست، گفت: به من گذار آن را و غلبه کرد مرا در سخن گفتن.

آیه ۲۴ **قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي**

۱-۲: نیست آن را هیچ مهلت.

۱-۳: واجب شد عذاب.

۳-۱: بر شدند؛ آج، لب؛ بر آمدند.

بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ؛ گفت: ظلم کرد بر توبه خواستن گوسپندت با گوسپندان خود و بسیاری از آمیختگان ظلم می کنند بهری بر بهری الا آنان که ایمان دارند و کارها نیکو کنند و اندکی اند ایشان و گمان برد^۱ داود که ما او را امتحان کردیم، آمرزش خواست از خدای، به روی درآمد [به]^۲ رکوع کننده [ه]^۳ و باز درگاه ما آمد.

آیه ۲۵ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ؛ بیامرزیدیم او را آن و او راست نزدیک ما قربت و نیکو بازگشتن.

آیه ۲۶ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَمَانِسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ؛ ای داود! ما کردیم تو [را]^۴ خلیفه در زمین، حکم کن میان مردمان بدرستی و پی هوا مدار که گمرا^۵ کند تو را از ره، آنان که گمراه شوند از ره خدای، ایشان را باشد عذابی سخت به آنچه فراموش کردند روز شمار.

آیه ۲۷ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ؛ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه در میان است^۶ بباطل آن گمان کافران باشد. وای آنان که^۷ کافر شدند از دوزخ!

آیه ۲۸ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ؛ یا کنیم آنان را که ایمان آرند و کار نیکو کنند چون فسادکنان در زمین، یا کنیم پرهیزگاران را چون فاسقان^۸.

آیه ۲۹ كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ؛ کتابی که فرو فرستادیم آن را بر توبه برکت تا اندیشه کنند آیات او را و اندیشه کنند خداوندان عقلها.

۱- دا : و بدانت.

۲- اساس : ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۳- از دا، افزوده شد.

۴- دا : گمراه.

۵- دا : و آنچه میان آن دو است.

۶- دا : آنان را که.

۷- دا : بی سامانان؛ آج، لب، بی سامانکاران.

قوله: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ، مفسران خلاف کردند در معنی این کلمت؛ نافع الازرق، عبدالله عباس را پرسید که: ص، چه باشد؟ گفت: نام دریای است که در مکه بود و عرش خدای - جلّ جلاله - بر او بود، در آنکه که نه شب بود و نه روز، و ذلک قوله: ... وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ...^۱ سعید جبیر گفت: نام دریای است که خدای تعالی خلقان را به آن زنده کند بین الثّفختین. ضحاک گفت: ۵ اشارت است به صدق الله. مجاهد گفت: فاتحه سورت است. قتاده گفت: از نامهای قرآن است. سدی گفت: قسمی است که خدای تعالی کرد به او سوگندی و او نامی است از نامهای خدای - جلّ جلاله -.

محمد بن کعب گفت: فاتحه نامهای است خدای^۲ را که اول آن «صاد» بود، چون «صَمَد» و «صانع» و «صادق». و گفتند: نام سورتی است. و گفتند: اشارت است به صُدود و إعراض کافران از قرآن. جمله قراء، «صاد» خواندند به إسکان «دال» [۸۸-پ]. و در شاذ حسن بصری و ابن ابی اسحق خواندند: «صَادٍ» به کسر دال، امر من المَصَادِق، وهی الْمُعَارَضَةُ، یعنی: معارضه کن قرآن را به عملت و اوامر و نواهی او کار بند. عیسی بن عمر خواند: «صَادَ» به فتح دال حَرَکَهَا الی أَخْفَ الْحَرَکَاتِ عِنْدَ التَّقَاءِ السَّاكِنِینَ. و گفتند: نصب است براغرا. ۱۰ اهل اشارت گفتند: فعل ماضی است، ای صَادَ محمّد قُلُوبَ الْعَارِفِینَ بِالْقُرْآنِ؛ محمد صید کرد دلها^۳ خدای شناسان به قرآن.

وَالْقُرْآنِ؛ «واو» قسم است، ذِي الذِّكْرِ. عبدالله عباس و مقاتل گفتند: ذِي الْبَيَانِ؛ خداوند بیان. ضحاک گفت: ذِي الذِّكْرِ؛ ای ذِي الشَّرَفِ، بیانه قوله: وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ...^۴ و گفتند: در او ذکر خداست - جلّ جلاله -.. نحو یَا^۵ در جواب قسم خلاف کردند؛ بعضی گفتند: محذوف است و تقدیر آن است که، لَقَدْ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ. و گفتند: حذف بلیغ تر است این جا از ذکر، برای آن که ذکر مقصور بوده است بر یک چیز و حذف را صرف توان کردن با هر کاری مَفْعَمٌ مُعْظَمٌ. ۲۰

۲- آج، لب: نامهای خدای است.

۱- سورة هود (۱۱) آیه ۷.

۴- سورة زخرف (۴۳) آیه ۴۴.

۳- دا، آج، لب: دلهای.

۵- دا، آج، لب: نحو یَا.

بعضی دیگر گفتند: جواب آن است که، بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا دَلِيلٌ مِیْ کُند بر او،
وَالْتَقْدِيرُ: وَالْقُرْآنُ ذِی الذِّکْرِ، ما الأمرُ عَلٰی مَا قَالُوا، بَلِ الَّذِينَ . این قول قتاده
است. فراء و زجاج گفتند: جواب قسم «کَمْ» است، والتقدير: لکم اهلکنا. لام
بیسفگندند لِطُولِ الْکَلَامِ، و مثله قوله: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا^۱، والتقدير: لَقَدْ أَفْلَحَ. و
بعضی دیگر گفتند: جواب قسم است^۲ که گفت: إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ
النَّارِ^۳، با آن که بعید است از اول کلام.

آنکه اضراب کرد از این و گفت: بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ؛ بل
کافران در عزت و حمیت و عصیان و مشاقه اند. و «عِزَّت» متعت باشد از سر
قدرت. و شقاق؛ مشاقه باشد و مفارقت که این در شقی باشد و او شقی^۴، یعنی؛
ایشان در جانی اند و رسول در جانی.

کَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ، گفت بر سبیل وعظ و تذکره و بلاغ حجت:
بس که ما هلاک کردیم پیش ایشان^۵ امتان را. مِنْ اَوَّلِ ابْتِدَای غَايَتِ است، و دَوَم،
تَبیین. قَنَادُوا؛ ندا کردند بر سبیل استغاثه و فریاد خواستن^۶. وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ؛ و
نبود وقت گریختن و خلاص. اَمَّا لَاتٌ، در او خلاف کردند؛ بعضی گفتند: اصل^۷
او «لا» بوده است، «تا» در او زیادت کردند، چنان که [در ثَم و] ثَمَّت، وَرُبُّ و
رُبَّت. قال ابو زبید الطائی^۸:

قَلَبُوا أَصْلَحَنَا^۹ وَلَاتِ أَوَانٍ فَاجَبْنَا أَنْ لَبَسَ حَبْنٌ بَقَاءٍ
لَاتِ أَوَانٍ بِالْجَرِّ، قال الزَّجَّاجُ رَوَايَةُ الْمُبَرِّدِ [بِالزَّفْعِ]^{۱۰} وَرَوَى اِيضاً بِالْجَرِّ. وَقِيلَ
بُنِيَ عَلَى الْكُسْرِ. وَقَالَ آخَرُ:
تَذَكَّرُ حَبَّ لَبْلَى لَاتٍ حِيناً وَآمَسَى الشَّيْبُ قَدْ قَطَعَ الْقَرْنَ

۲۰

۱- آج، لب: آن است که.

۲- آج، لب: او در شقی؛ آج، لب: او در شقی

۳- آج، لب: پیش از ایشان

۴- آج، لب: اجعل.

۵- آج، لب: افزوده: شعر.

۶- آج، لب: افزوده: شعر.

۷- سوره شمس (۹۱) آیه ۹.

۸- سوره ص (۳۸) آیه ۶۴.

۹- آج، لب: تذکر.

۱۰- آج، لب: خواستند.

۱۱- اساس و آب افتادگی دارد، از دا، افزوده شد.

۱۲- آج، لب: صُلَحْنَا.

- و معنی او «لیس» باشد [۸۹-ر]، آنگه در حین و حرکت فتحه او دو وجه باشد: إقما «لا» نفی جنس را باشد و تا زیادت، فهو بمنزلة قولك: لا رَجُلَ فِي الدَّارِ، بر این قول مبنی باشد. و إقما لَاتَ به یک جای به منزلت لَيْسَ باشد، و حین منصوب باشد بر خبر او، و التقدير: ليس هذا الحين حين مناص. و آنگه در وقف او خلاف کردند: بیشتر نحویان وقف بر تا کردند قیاساً علی نظایره من ثَمَت و رُبَّت، و کسانی وقف بر «ها» کرد، گفت: لَاهُ. و بعضی دیگر نحویان گفتند: «لای نفی» است بر^۲ قاعده خود و «تا» زیادت کردند در اَوَّل حین^۳. چنان که «تا» زیادت کردند در الآن، فقالوا: اَتَلَانٌ^۴، و منه حدیث ابن عمر:
- عبدالله عمر را کسی پرسید از حدیث عثمان. او ظرفی از فضایل او بگفت، آنگه گفت: اذْهَبْ اَتَلَانٌ^۵ اِلَى اَصْحَابِكَ؛ اَرَادَ الْاَنَ، و قال الشاعر:^۶
- نَوَلِسِي قَبْلَ يَوْمٍ بَيْنَ جُمَانَا وَصَلِبِنَا كَمَا زَعَمْتَ تَلَانَا^۷
- اَرَادَ الْاَنَ. ابو عُبَيْد^۸ چنین گفت که: من قصد کردم در^۹ مصحف عثمان بدیدم «تحین» موصول نوشته^{۱۰} بود، و بصریان برآند که، موصول باید نوشتن^{۱۱}، چه «تا»، زیادت بر «لا» است تأکید را. و قوله: مَنَاصِي، ای متأخر من التَّوَصُّ و هو التَّأَخُّرُ^{۱۲}، و التَّوَصُّ^{۱۳}، التَّقَدُّم، يقال: نَاصَ إِذَا تَأَخَّرَ وَ بَاصَ^{۱۴} إِذَا تَقَدَّمَ. قال امرؤ القيس قَدْ جَمَعَهُمَا فِي بَيْتٍ^{۱۵}:
- أَمِنْ ذِكْرِ لَيْلَى إِذْ نَأْتِكِ^{۱۶} تَتَوَصُّ فَتَقْصِرُ^{۱۷} عَنْهَا خَطْوَةً وَ تَبُوصُ

۱ - دا، افزوده: و او.

۲ - دا: و بر.

۳ - دا، آج، لب: «تا» در اَوَّل حین زیادت کردند؛ كقول بن و جزء السعدی:

السَّاطِفُونَ تَحِينَ مَا مِنْ عَاطِفٍ وَالْمُطْطِمُونَ زَمَانَ مَا مِنْ مُطْطِمٍ

۴ - دا: تَلَان.

۵ - دا: بهاتلان؛ آج، لب: بهااتلان.

۶ - دا، آج، لب، افزوده: شعر.

۷ - لب: تَلَانِهَا.

۸ - دا: ابو عبیده.

۹ - دا، آج، لب: و در.

۱۰ - دا: نبشته.

۱۱ - دا: نبشتن.

۱۲ - آج، لب: يتأخر.

۱۳ - اساس: البواص؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱۴ - دا: ناص.

۱۵ - دا، افزوده: شعر.

۱۶ - آج، لب: بأتك.

۱۷ - لب: فَيَقْصِر.

و «مَنَاصٍ»، مصدر است به منزلت مقام، و در جز این جای شاید که موضع بود. عبدالله عباس گفت: کفار مکه چون قتال کردند و کار سخت شدی برایشان، گفتند^۱: مَنَاصٍ، یعنی؛ بگریزی. چون روز بدر عذاب به ایشان^۲ فرود آمد، بر عادت گفتند: مَنَاصٍ، خدای تعالی آیت فرستاد: **وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ.**

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، گفت^۳: عجب داشتند از آن که پیغامبری ترساننده و اعلام کننده به ایشان آمد هم از ایشان. **وَقَالَ الْكَافِرُونَ؛** کافران گفتند: این جادوی دروغزن است.

أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا، گفت^۵: سبب نزول آیت آن بود که، چون جماعت مشرکان یک یک و دو دو در اسلام می آمدند، مشرکان مکه برخاستند و پیش ابوطالب شدند و گفتند: توسید مایی و رئیس مایی و این پسر برادرت کار بر ما تنگ کرد، خویشان^۶ و اتباع ما را بفریفت. ابوطالب رسول^۷ را حاضر کرد و بر سبیل وساطت میان ایشان سخنی می گفت. رسول - علیه السلام - گفت: از من چه التماس می کنی؟ گفتند: خدایان ما را رها کن و ذکر ایشان به بدی مکن. رسول - علیه السلام - گفت: بر شما چه زیان است که مساعدت می^۸ کنی به یک کلمت که به آن کلمت عرب و عجم شما را منقاد شوند؟ ابوجهل گفت: ما تو را به ده^{۱۵} کلمت مساعدت کنیم، این آسان است^۹. آن [۸۹-پ] کلمت کدام است؟ گفت: آن که بگویی: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.** چون این بشنیدند^{۱۱}، بزمیدند و گفتند: **أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا؛** خدایان بسیار را یکی می کنند^{۱۲} محمد، این همه خلائق را یک خدای کجا کفایت باشد؟ **إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ؛** این کاری سخت عجب است! و

۱- دا، آج: گفتندی؛ لب: وگفتندی.

۲- آج، لب: برایشان. ۳- آج، لب: گفتند.

۴- اساس و جمیع نسخه بدلهای: فقال، یا نوبته به ضبط قرآن چایی تصحیح شد.

۵- دا، آج: گفتند. ۶- دا، آج، لب: و خویشان.

۷- آج، لب: حضرت رسول. ۸- دا، آج، لب: من.

۹- دا: آسان تر. ۱۰- آج، لب: گفت: بگویند که.

۱۱- دا: شنیدند.

۱۲- کذا در اساس و آب، دا: می کند؛ آج، لب: یک خدای می کند.

فُعَال^۱، بنای مبالغت باشد در فَعِيل، قالوا: طَوِيلٌ وَطَوَاكٌ وَكَبِيرٌ وَكُبَارٌ وَعَجِيبٌ وَعُجَابٌ، وَیَكِينٌ حَدِیدٌ وَحَدَادٌ [وأنشدا الفراء^۲]:
يَسْمَعُهَا لِأَلْهِهِ الْكُبَارُ

و قال آخر، شعر:

نَسَحْنُ بِذَلْنَا ذُونَهَا الضَّيْرَابَا إِنَّا وَجَدْنَا مَاءَهَا طَيِّبَا ۵

اراد فی غایة الطیب. و قال العباس بن مرداس، شعر:

تَغْدُوا بِهِ سَلَهَةً سُرَاعَةً

ای؛ سريعه جداً. [۲] و در شاذ ابو عبد الرحمن السلمي و عيسى بن عمر خواندند: عُجَابٌ، بتشديد، و این بلیغ تر باشد از عُجَاب. قال الله تعالى: وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا، پس چنان است که اصل فعیل باشد، پس فُعَال، پس فُعَال. و أنشدا الفراء:

وَأَثَرْتُ إِدْلَاجِي عَلَى لَيْلٍ حُرَّةٍ هَضِيمُ الْحَشَا حُسَانِي الْمُتَجَرَّدِ

وأنشدا ابو حاتم:

جَاؤَا بِضَبْدٍ عَجِيبٍ^۵ مِنَ الْعَجَبِ أَبْيَرِقِ الْعَيْنَيْنِ طَلَوَالِي الذَّنَبِ

وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ^۶؛ برفتند این^۶ جماعت اشراف چون ولید مُغْبِرَه و ابو جهل هُشام و ابی [و] ۷ اُمیه پسران خلف جُمَحَى^۸، موغْمِر بن وَهَب و غُبّه و شبیه - پسران ربیع -

و عاص بن وائل و جماعتی بسیار که نزدیک ابوطالب شدند به شکایت رسول - علیه السلام . چون رسول ایشان را دعوت کرد با کلمت شهادت، گفتند: أَنِ امْشُوا وَ

اضْمِرُوا، و التقدير فقالوا: أَنِ امْشُوا. گفتند یک دیگر را که: بروی و صبر کنی بر دین خدایان خود^۹. إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ، در «هَذَا» خلاف کردند که اشارت به چیست:

بعضی گفتند: اشارت به آن است که گفت: وَاضْمِرُوا؛ به صبر است، گفتند:

بروی صبر کنی بر خدایان خود، این^{۱۰} کاری است که از ما چنین می خواهند، یعنی؛

۱ - لب : فعل.

۲ - آج، لب، افزوده : شعر.

۳ - اساس و آب، ندارد، ازدا آورده شد.

۴ - سورة نوح (۷۱) آیه ۲۲.

۵ - دا : عَجِبَ.

۶ - دا : آن.

۷ - اساس: ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۸ - دا : الجمعی.

۹ - دا : بر خدایان خود صبر کنی.

۱۰ - دا، آج، لب: که این.

خدا از ما این می خواهد. و براین قول مشرکان جبر گفته باشند تا مَع کُفَرِهِمْ قَدَری باشند. و بعضی دیگر گفتند: «هَذَا» اشارت است به کار رسول و دین او، یعنی؛ آن کاری است که برای او خواسته و ساخته اند، از آن می رود او را.

- مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخِرَةِ؛ ما نشنیدیم این حدیث در دین آخرینان.
- ۵ عبدالله عباس و کلبی و قُرطبی و مقاتل گفتند: مراد ترسای است برای آن که ترسایان به یک خدای نگویند؛ سه^۱ خدای گویند. مجاهد و قتاده گفتند یعنی: مَلَّتْ خود و روزگار خود و دین قریش. **إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ** [اِنْ، به معنی «مای نافی» است، گفتند: نیست این که محمد می گوید، **إِلَّا اخْتِلَاقٌ** ^۲، وَهُوَ افْتِعَالٌ مِنَ الْخَلْقِ؛ و آن دروغ فرو بافتن باشد، یقال: هذا كلامٌ مَخْلُوقٌ وَ مُخْتَلَقٌ وَ مُخْتَرَعٌ، اِذَا كَانَ كَذِبًا، او مُضَافًا اِلَى غَيْرِ قَائِلِهِ، یعنی؛ محمد این دروغ می گوید بر خدای. و اشارت ۱۰ در «هَذَا» به قرآن است برای این ایهام روا نداشتیم که قرآن را مخلوق خوانند جز که قرینه ای گویند با او که بدانند که مراد به مخلوق مُحَدَّث^۳ است تا وصف نکرده^۴ باشند قرآن را به آن که مشرکان گفتند، و مثله قوله: **إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ**^۵ [۹۰-ر].

- ۱۵ **ءَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا،** آنکه بر سبیل انکار و تعجب گفتند: این ذکر قرآن^۶ است از میان ما همه بر او فرود آمد؟ چه اختصاص بود او را به این؟ آنکه خدای تعالی گفت: **بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي**، ایشان در شک اند از ذکر من و وحی من، **بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ**؛ بل ایشان عذاب من نچشیده اند، چه اگر خبر داشتندی از عذاب من، این نگفتندی. و قوله: **عَذَابٍ**، اراد عذابی، اکتفا کرد از «یا» بکسرۀ با.

۲۰ **أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّيكَ؛** یا نزدیک این کافران است خزینهای^۷ رحمت خدای و نعمت او. و گفتند: مراد به رَحْمَةٍ، نبوت است، و مثله قوله: **أَهْمُ**

۱- د، آج، لب: به سه.

۲- اساس و آب، افتادگی دارد، ازدا، افزوده شد.

۳- د: مُحَدَّثِي.

۴- در اساس تکرار شده است.

۵- سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۳۷.

۶- د، آج، لب: که قرآن.

۷- خزینها / خزینه ها.

يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ^۱ ... و این تاویل^۲ لایق است، ردّاً لقولهم: **ءَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا**. آنکه وصف کرد خدای را به آن که عزیز و بخشنده است.

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، گفت: یا ایشان راست مُلک و پادشاهی آسمان و زمین و آنچه در میان آن است از ممالک، **فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ**، باید تا بر آسمان شوند به نردبانها. صورت امر است و مراد توییح و تعجیز. و گفتند: ۵ مراد به اسباب رسنهاست، و گفتند: مراد درهای آسمان است و راههای او. واصل سبب هر چیزی باشد که به آن^۳ به کاری رسند؛ رسن را و پایهای^۴ نردبان^۵ برای آن سبب خوانند که به او به چیزی رسند، یعنی؛ بگو تا بر آسمان شوند و حکم نبوت بگردانند و پیغامبری به آن کس دهند که ایشان خواهند.

جُنْدٌ مَا هُنَا لِكَ، در «ما» دو قول گفتند؛ یکی آن که: ابهامی^۶ است، کقولهم: ۱۰ **لَا أَمْرٌ مَا جَدَعَ قَصِيرٌ أَنْفَهُ وَلَا مَرٌّ مَا فَعَلْتُ هَذَا**. قال:

لَا أَمْرٌ مَا يُسَوِّدُ مَنْ يُسَوِّدُ

و قولی دیگر آن است که: «ما»، زیادت است، چنان که: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ^۷ ... وَ هُنَا لِكَ**، اشارت باشد به جای دور، و هُنَا اشارت به جای نزدیک، و ۱۵ هُنَا گ اشارت به جای میانه، و مثله: دَا، و دَاگ، و دَلِگ.

مَهْزُومٌ، ای مغلوب، گفت: **هُؤُلَاءِ الْمَلَاءُ الَّذِينَ يَقُولُونَ هَذَا الْقَوْلَ جُنْدٌ مَهْزُومٌ**، اینان که این قول گفتند، لشکری اند مغلوب، مهزوم از جمله لشکرهای کفار و توای محمّد! مظفر و منصور خواهی بودن بر ایشان، و این اشارتی^۸ بود که خدای تعالی داد رسول را به نصرت و ظفر و هزیمت اعدای او، و مثله قوله: **سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ^۹**، تاویل آیت روز بدر پدید آمد. ۲۰

آنکه برای تسلی رسول- علیه السلام- گفت: **كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادُ وَ**

۲- دَا : تاویلات.

۴- پایهای / پایه های.

۶- آج، کب : ابهامی.

۸- دَا، آج، لب: بشارتی.

۱- سورة زخرف (۴۳) آیه ۳۲.

۳- دَا : به او؛ آج، لب: یا او.

۵- دَا، آج، لب : نردبان را.

۷- سورة آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۹- سورة قمر (۵۴) آیه ۴۵.

- فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ، نه اول قوم که پیغامبر خود را دروغ داشتند قوم تو بودند، بل پیش ایشان قوم نوح نوح را؛ و عاد هود را؛ و فرعون موسی را دروغ داشتند [۹۰-پ] و باور نداشتند، و قوله: ذُو الْأَوْتَادِ ، عبدالله عباس گفت: یعنی خداوند بنای محکم، گفت عرب گویند: قُلَانُ فِی مُلْکِ ثَابِتِ الْأَوْتَادِ، ای؛ ثَابِتِ الْإِسَاسِ وَالْقَوَاعِدِ، وقال^۱: [فِی] ظِلِّ مُلْکِ ثَابِتِ الْأَوْتَادِ. و اصل کلمه از آن جا بود که خانه های عرب خیمه باشد، و ۵ خیمه به اوتاد و میخ ها بماند و بر پای باشد. ضَحَاک گفت: ذُو الْقُوَّةِ وَالْبَطْشِ؛ خداوند قوت و بطش^۳. کلبی و مقاتل گفتند: او مردمان را عذاب به چهار میخ کردی؛ دو میخ بر دستهای ایشان کوفتی و دو میخ بر پایها و رها کردی تا بمردی^۴. و گفتند: دستها و پایهای ایشان به میخ در ستونها دوختی و ایشان را معلق در هوا رها کردی تا بمردن^۵. قتاده و عطا گفتند: او را ملاعبی و بازیگاهی بود که در آن جا ۱۰ انواعی بازی کردند به میخها کوفته و رسنها بسته که قوم پیش او بازی کردند و او نظاره کردی.

- وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْاِیْکَةِ و قوم صالح و قوم لوط و قوم بیشه^۶ که قوم شعیب بودند. و قصه ایشان رفته است. اُولَئِکَ الْاَحْزَابُ ؛ اینان اند جماعات لشکرها. ۱۵

- إِنْ کُلٌّ ، ای ما کُلٌّ؛ نیستند این جمله الا مکذبان رسولان. و ردّ ضمیر بالفظ کرد برای آن که موحد گفت: کَذَّبَ^۷، وَلَمْ یَقُلْ: کَذَّبُوا. فَحَقَّ عِقَابٌ ، ای وَجَبَ علیهم عقابی؛ عقاب من برایشان واجب شد از آن جا که گفته بودم، لا من جهة العقل. ۱۵

- وَمَا یَنْظُرُ هَؤُلَاءِ ، گفت: انتظار نمی کنند این کافران، و «نظر»، به معنی انتظار است. إِلَّا صَبَاحَةٌ وَاحِدَةٌ ؛ مگر یک آواز، یعنی صیحت نفخ صور، و این^۸ ۲۰

۱ - دا، افزوده: شعر.

۲ - اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۳ - دا، آج، لب: قوت و عفویت.

۴ - دا: بمردنی.

۵ - دا: بمردند؛ آج، لب: بمردی.

۶ - آج، لب: بنه.

۷ - آج، لب: کذبت.

۸ - دا: و براین.

تفسیر از رسول - علیه السلام - روایت کردند. **مَا لَهَا مِنْ قَوَاقٍ** ، عبدالله عباس گفت: **مَا لَهَا مِنْ رُجُوعٍ**؛ ایشان را پس از آن رجوع نباشد با دنیا. والبی گفت: **مِنْ تَرَدَادٍ**؛ ایشان را آمد شد نباشد. مجاهد گفت: **مِنْ نَظَرَةٍ**؛ ایشان را مهلت نباشد. و در او دو لغت است: فتح فا و ضَمْش، ضَمْ لغت تمیم است، و قراءت حمزه و کسائی و خَلَف و یحیی و اعمش. و فتح، لغت قریش است و قراءت باقی قرآ. کسائی گفت: این دو لغت است به یک معنی، کما یقال: **جَمَامُ الْمُلُوكِ وَ جُمَامُهُ**، و **قُضَا صُ الشَّعْرِ وَ قُضَا صُهُ**، و دیگران گفتند: قَوَاقٍ^۱ دیگر است و قَوَاقٍ دیگر. فَرَا و ابوعبیده^۲ و مؤزج گفتند: قَوَاقٍ به فتح، به معنی راحت و افاقت است، کالجواب **مِنْ الإِجَابَةِ**، یعنی؛ ایشان را راحتی نباشد و افاقتی چنان که بیمار^۳ بود از علّت، و قَوَاقٍ به ضَمْ مقدار **مَابِینَ الْحَلَبَتَیْنِ**^۴، و آن آن باشد که شُرّ را بدوشد^۵، یک ساعت رها کند تا پاره ای شیر در پُستایش گرد آید، آنکه بدوشد یعنی [۹۰-ر] ایشان را مهلت نباشد به مقدار قَوَاقٍ نَاقَه ای، و این عبارت باشد از مدّت اندک. وقال الثّبی - علیه السلام - : **مَنْ رَأَتْهُ قَوَاقٍ نَاقَةٍ فِی سَبِيلِ اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ**، گفت: هر کس که^۶ در سبیل خدای رابطه کند به مقدار قَوَاقٍ نَاقَه ای، خدای تعالی تن او بر آتش دوزخ حرام کرده کند^۷.

۵

۱۰

۱۵

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا فِقْلَنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ، گفتند این کافران که: بار خدای ما! تعجیل کن برای ما نامه عمل ما پیش روز قیامت. سعید جبیر گفت از عبدالله عباس، وقال: القِطُّ، الصّحیفَةُ؛ گفت: فقط صحیفه عمل باشد. ابوالعالیه و کلبی گفتند: چون خدای تعالی در سورة الحاقّه بگفت: **فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِیَمِینِهِ**^۸ ... ، **وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ**^۹؛ ایشان بر سبیل استهزا گفتند: **عَجِّلْ لَنَا فِقْلَنَا** ، این نامه که وعده دادی به قیامت تعجیل کن ما را در دنیا. حسن بصری و

۲۰

۲ - اساس: ابوعبیده؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱ - آج، لب: موافق.

۳ - دا، آج، لب، افزوده: را

۵ - دا: بدوشند.

۴ - آج، لب: حلبین.

۷ - دا، آج، لب: حرام کند.

۶ - دا، آج، لب: که او.

۹ - سورة حاقّه (۶۹) آیه ۲۵.

۸ - سورة حاقّه (۶۹) آیه ۱۹.

قتاده و سدی گفتند: قَطَّنَا، ای عُقُوبَتْنَا؛ عقوبت ما تعجیل کن در دنیا. عطا گفت، این آن است که نضربن الحارث گفت؛ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ [هذا] هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَاقْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ الْيَمِّ^۱. و خدای در شأن او بفرستاد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ^۲. سعید جبیر گفت: یعنی حظ و نصیب ما از بهشت تعجیل کن. فَرَا گفت: قَطَّ، در کلام عرب «خَطَّ»^۳ باشد و ۵ چک^۴ را از این جا قَطَّ گویند. ابو عبیده و کسائی گفتند: قَطَّ، خَطَّى^۵ باشد که کسی را بر نویسند به عطایی. وقال الاعشى^۱.

وَلَا الْمَلِكُ الثُّغَمَانُ يَوْمَ لَقِيَّتْهُ
ای؛ يَفْضَلُ وَيَغْلُو، يقال: فَرَسٌ آفِقٌ وَنَاقَةٌ آفِقَةٌ إِذَا فَضَّلَا عَلَى غَيْرِهِمَا. مجاهد گفت: قَطَّنَا حسابنا؛ حساب ما تعجیل کن. و کتاب شمار را قَطَّ گویند و اصل کلمت از کتابت است، يقال: خَطَّ^۶ الْكِتَابَ وَقَطَّه^۷. و قیاس چنان ره می نماید که قَطَّ، قطع باشد، وَالْقِطُّ فِعْلٌ مِنْهُ بِه معنی مفعول، برای آن که آن خَطَّ^۸ یا برات که بنویسند بترند از اصل کاغذ، وَالْقِطُّ الْقِطْعُ بِالْعَرَضِ، وَالْقَدَّ الْقَطْعُ بِالْقَوْلِ. و منه قول ابن عباس: كَانَتْ ضَرْبَاتُ عَلِيٍّ أَبْكَارًا إِذَا اسْتَطَالَ قَدُّهُ وَإِذَا اعْتَرَضَ قَطُّهُ.

۱۵ آنکه رسول را علیه السلام. گفت: صبر کن بر گفتار و ایدای ایشان، گفت: اضْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ؛ صبر کن بر آنچه ایشان می گویند، وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ؛ و بنده ما را داوود را که خداوند قوت بود. یاد کن. و گفتند: یعنی قوی بود در عبادت. إِنَّهُ أَوَّابٌ؛ که او توبه کننده و باز آینده بود هر وقت و هر ساعت توبه نو کردی^۹.

۲۰ سعید جبیر گفت: أَوَّابٌ، به لغت حبش، مسیح باشد. أَبُو هُرَيْرَةَ روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: زُرْقَةُ چشم خجسته باشد؛ و داوود - علیه السلام - از رَقَّ -

۱ - اساس و آب، ندارد؛ با توجه به قرآن کریم و دیگر نسخه ها افزوده شد.

۲ - سورة انفال (۸) آیه ۳۲. ۳ - سورة معارج (۷) آیه ۱.

۴ - اساس: حظ؛ به قیاس با نسخه داء، تصحیح شد. ۵ - آج، لب: چک.

۶ - داء، آج، لب، افزوده: شعر. ۷ - اساس: خط؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۸ - آج، لب: قَطَّ. ۹ - آج، لب: بکردی.

چشم بود. [۹۱-پ]

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعِشِيِّ وَالْأُشْرَاقِ، گفت: کوهها را مسخر کردیم با او تا تسبیح می کردند به بامداد و شبانگاه. عبدالله عباس گفت: خدای تعالی اعلام کرد داوود را تسبیح کوهها. و گفتند: مراد به تسبیح، سیر است و آن که خدای تعالی کوهها را مسخر کرد داوود را تا بامداد و شبانگاه با او می رفتند آن جا که او می رفت. آنگاه آن را تسبیح خواند مِنْ حَيْثُ أَنْ ذَلِكَ عَلَى فَاعِلٍ لَهُ مُسْتَحِقُّ التَّسْبِيحِ^۱ والتَّنْزِيهِ. و اشراق؛ روشن شدن روز باشد.

وَالْقَطِيرَ، ای؛ وَسَخَّرْنَا لَهُ الْقَطِيرَ، مَحْشُورَةً^۲؛ و مرغان را نیز مسخر کردیم برای او محشورة^۳، ای؛ مَجْمُوعَةً. كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ^۴؛ همه او را مطیع بودند.

در خبر است که: داوود علیه السلام در محراب زبور خواندی، مرغان هوا پیامدندی و بالای صومعه او پر در پر گسترده بودند به سماع آواز او، كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ، ای؛ رَجَاعٌ^۵، همه با فرمان او رجوع کنند و مطیع او باشند.

وَسَدَدْنَا مُلْكَهُ؛ ما ملک او قوی کردیم و قوت دادیم. حسن^۶ مشدد خواند: سَدَدْنَا. عبدالله عباس گفت: از او قوی تر پادشاهی نبود. در عهد او هر شب سی هزار و سه هزار^۷ مرد محراب او نگاه داشتندی. فذلک قوله: وَسَدَدْنَا مُلْكَهُ، ای بالحرس. عکرمه گفت از عبدالله عباس که: دو مرد از بنی اسرائیل به حکومت پیش داوود آمدند و یکی بر یکی دعوی کرد که، او گاوی از آن من بغصب همی دارد^۸ و مدعی ضعیف بود و مدعی علیه قوی بود. داوود مدعی را گفت: بَيِّنْتُ دَارِي؟ گفت: نه. مُدْعِي علیه را گفت: تو صاحب یدی بَيِّنْتُ دَارِي؟ گفت: نه. گفت: برخیزید تا من در کار شما نگرم^۹. ایشان برفتند. داوود آن شب در خواب دید که، این مرد مدعی علیه را پیش خوان و بفرمای تا بکشند او را. او از خواب درآمد و گفت: این چه خواب است که من دیدم! و اعتماد نتوان کردن، توقف باید کرد. یک بار

۱- دا، آج، لب: للتسبیح.

۲- آج، لب: مشحورة.

۳- آج، لب: رجاع.

۴- دا، آج، لب: حسن بصری.

۵- لب: نبودی.

۶- آج، لب: سی و سه هزار.

۷- دا، آج، لب: می دارد.

۸- دا: بنگرم.

دیگر بدید، توقف کرد. دگر^۱ باره بدید با تهدید. کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد و گفت: خدای مرا فرموده است و وحی کرده^۲ به من در خواب که تو را بکشم. گفت: مرا بکشی بی بیتی^۳؟ گفت: مرا نگفتند که بیتی طلب کن؛ مرا امری کردند به قتل تو، و من فرمان خدای را تاخیر نکنم. چون مرد بدانست که لابد او را بخواهند کشتن، گفت: یا نبی الله! دانی تا قصه من چیست؟ من پدر این مرد را بکشته ام و این گاو از او بسته^۴، مرا نه برای گاو می فرماید بکشتن^۵، خدای برای خون آن مرد می فرماید. داود - علیه السلام - بفرمود تا او را به قصاص آن مرد بکشند^۶ به اقرار او، و هیبت او در دل بنی اسرائیل سخت شد، فذلک قوله: وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ، ای بالهیبة. وَ اثْبَاتُ الْحُكْمَةِ؛ ما او را حکمت دادیم، یعنی نبوت [۹۲-ر]، و گفتند: اصابت قول خواست.

۱۰ ابوالعالیه گفت: مراد به حکمت، کارهایی است موافق عقل، وَ فُصِّلَ الْخِطَابُ، عبدالله عباس گفت: بیان سخن خواست. عبدالله مسعود و حسن و مقاتیل گفتند: یعنی علم احکام و قضایا و کار گزاردن^۷ [تا در هیچ حکم فرو نماندی. امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: ۸] فصل الخطاب این بود که او را بگفتند که: مدعی رابیتت باید و مدعی علیه را سو گند. و کعب الاحبار هم این^۹ گفت که: شهود و ایمان است. و بعضی دگر گفتند: آن بود که او در اول سخن گفتی: «اما بعد» و اول کس^{۱۰} که این گفت، داود بود.

۱۵ وَ هَلْ آتَيْكَ نَبَاُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ؛ بدان که آنچه قُصَّاصِ جَهَال آوردند از وجوهی^{۱۱} و اخباری در تفسیر این آیت از آنچه لایق نباشد به اتباع و خدمت انبیاء - علیهم السلام - فضلاً عنهم، که عقل و شرع مانع است از جواز آن بر ایشان، ما روا نداریم بر ایشان، چه بعضی قبیح است و بعضی مُتَفَرِّعٌ کتاب خود را از آن صیانت کردیم که بس شنیع و ظاهر الفساد است. اما آنچه از آن مجوز است، این

۲۰

۱- ۱۵: یک بار دیگر.
۲- آج، لب: کرد.
۳- آج، لب: بی بیتی بکشی.
۴- آج، لب: بسته ام.
۵- ۵، آج، لب: کشتن.
۶- آج، لب: بکشتند.
۷- آج، لب: کارزار کردن و فصل کردن.
۸- آج، لب: حضرت امیر المؤمنین علی - صلوات الله و سلامه علیه - فرمود:
۹- اساس و آب افتادگی دارد و از داء آورده شد. ۱۰- ۱۰، آج، لب: همین.
۱۱- آج، لب: وجوهی.

است که در اخبار آمده است که^۱، اُوریا بن حیّان، زنی را می خواست و زن^۲ سخت بجمال بود، و داوود نود و نه زن داشت و در شرع او روا بودی. داوود نیز خطبه کرد و او را بخواست. اهل و خویشان و اولیای زن^۳ رغبت به داوود کردند برای حرمت و مکان او از نبوت، و این در شرع و عقل روا باشد و منعی نیست از او، و اگر این معنی بر خُفیت و پوشیدگی رفته باشد نیز مُتَغَیِّر نبود، از وجوهی^۴ که گفتند این قریب تر است و توبه و استغفار او از این بود. و سخت تر حال او آن است که گویند ترک مندوب بود و پیغامبران ترک مندوب بسیار کنند و حدیث عشق داوود زن او ریا را، و او را فرستادن و در پیش تابوت داشتن و قصد آن که تا او را بکشند تا او زن را با زنی کند^۵ این هم قبیح است و هم منقُز و لایق حال انبیا نباشد.

و حارث اعور روایت کرد از امیرالمؤمنین - علیه السلام - که او گفت: هیچ مرد را پیش من نیارند که او بر داوود حواله زن او ریا کند؛ الا^۶ او را دو حد زنم: حدی برای نبوت و حدی برای اسلام.

اما تفسیر آیت، قوله: هَلْ آتَيْكَ نَبَوُّا الْخَضَمُ، حق تعالی گفت: یا محمد! به تو آمد، یعنی نیامد خبر آن خصمان؟ و خضم، لفظی است که بنای مصدر دارد. صالح بود و احد را و تشبیه را و جمع را، يقال: رَجُلٌ خَصِمٌ وَ رَجُلَانِ خَصِمٌ وَ رَجُلَا خَصِمٌ^۷ و امرأَةٌ خَصِمٌ و امرأتانِ خَصِمٌ و نِسْوَةٌ خَصِمٌ، برای این گفت: إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِغْرَابَ، به جمع. وقال لبید [۹۲ - پ]:

وَ خَضَمٌ^۸ يَغْدُونَ الدُّخُولَ كَأَنَّهُمْ
فُرُومٌ غَبَّارِي كُلِّ أَزْهَرٍ مُضْعَبٍ
و قال آخر:

وَ خَضَمٌ غَضَابٌ يَنْفُضُونَ^{۱۰} لِجَاهِمٍ
كَتَفِضٍ^{۱۱} الْبَرَاذِينِ الْعَرَابِ الصَّخَالِيَا

۲ - آج، لب: و او بس.

۴ - آج، لب: از او وجوهی.

۶ - آج، لب: والا.

۸ - آج، لب: خصم.

۱۰ - اساس: ینفُضون؛ به قیاس با نَسَخَةُ داء، تصحیح شد.

۱ - داء، آج، لب: آمد که.

۳ - داء، آج، لب: آن زن.

۵ - دا: بزنی کند.

۷ - آج، لب: خصم.

۹ - داء، افزوده: شعر.

۱۱ - اساس: کتَفِض؛ به قیاس با نَسَخَةُ داء، تصحیح شد.

إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِغْرَابَ، ای توابوا؛ چون به بالای محراب فرو جستند، مِنَ السَّوَرَةِ وهی السَّوَرَةُ بِشَدَّةٍ، وقالوا: الوُثُوبُ مِنَ السُّورِ؛ وَهُوَ الْحَائِطُ الطَّوِيلُ. اشتقاق کلمه از هر دو ممکن است.

- إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ، چون در نزدیک داود شدند، فَفَزِعَ مِنْهُمْ؛ بترسید^۱ از ایشان. در وجه ترس او از ایشان چند قول گفتند: یکی آن که، برای آن بترسید که بی دستوری در آمدن^۲. قوی دیگر آن که، به بی وقت آمدند و او را وقت عبادت بود و در این وقت عادت نبودی که کس^۳ پیش او رفتی. قوی دیگر آن که، از ره بام به دیوار فرو جستند. قوی دیگر آن که، نه صورت مردمان روزگار داشتند ایشان، چو دیدند که داود بترسید، گفتند: قَالُوا لَا تَخَفْ؛ مترس. خَضُمَانِ، ای نَحْنُ خَضُمَانِ. و عرب بسیار مبتدا بیفکند و نیز خبر چون در کلام دلیلی باشد بر حذفشان، چنان که یکی از ما گوید: سَامِعٌ مُطِيعٌ^۴، ای اَنَا كَذَلِكَ. و در دعوات حج آمد: آئِبُونَ^۵ تَائِبُونَ يَرْبِنَا حَامِدُونَ إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ، ای نَحْنُ كَذَلِكَ، و قال الشاعر:

أَرَا جُلُونَ^۶ قَتَبَكِي أَمْ مُقْبِمُونَ

- ای، انتم. و مانند این بسیار است در نظم و نثر. قیل: خَضُمَانِ، ای قَبِيلَانِ و جَمْعَانِ خَضُمَانِ؛ ما دو گروهیم مخاصم. و گفتند: ما دو مردیم مخاصم. ۱۵
بَغِيٌّ بَغَضْنَا عَلَى بَغْضٍ؛ که بهری از ما بر بهری بغی کرد، فَأَخْجَمَ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ؛ میان ما حکم کن به حق، وَلَا تُشْطِطْ؛ و شَطَطٌ مکن^۷. ابورجاء العطار دی^۸ در شاذ خواند: وَلَا تُشْطِطْ، به فتح «تا» و ضم «طا»، یقال: شَطَطٌ فِي الْحُكْمِ وَ أَشْطَطُ شَطَطًا وَ إِشْطَاطًا^۹.

۱- آج، لب: بترسیدند.

۲- دا، آج، لب: در آمدند.

۳- دا، آج، لب: کسی.

۴- دا: سامع و مطیع.

۵- اساس: آئیب، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۶- دا: اذا خلون.

۷- دا: میل مکن.

۸- اساس: العطارده؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۹- دا، آج، لب، افزوده: قال الشاعر، شعر:

تَشْطَطُ غَدَا دَارُ جِيرَانِنَا

وَأَلْذَارُ بَشَرٍ غَدَا بَشَرٍ

و قال آخر، فی اشط، شعر:

۱۰ يَا لِقَوْمِي قَدْ أَشَقَلْتُ عَوَازِلِي

وَبَزَعْتُمْ أَنْ أَوْدَى بِحَقِّي وَبَاطِلِي

و معنی شَطَط، اسراف و غلو و مجاوزة الحد باشد و از اندازه گذشتن. و اصل کلمه مِنْ شَطَطِ الدَّارِ، اِذَا بُعِثْتَ، وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ؛ و ما را راه نمای^۲ به راه راست. در کلام محذوفی هست و تقدیر آن که: فَقَالَ لِهَما مَا شَأْنُکُما وَ کَیْفَ بُعِیَ أَحَدُکُم^۳ عَلَى صَاحِبِهِ!

فَقَالَ الْمَدْعَى مِنْهُمَا: إِنَّ هَذَا أَخِي. داوود گفت: آن بغی چیست و آن باغی کیست؟ بگوی تا بشنوم. آنکه مدعی آغاز کرد^۴: إِنَّ هَذَا أَخِي؛ این برادر من است.

مفسران گفتند: چون داوود - علیه السلام - آن زن را بخواست، رنجی با دل او ریا آمد^۵. خدای تعالی دو فرشته^۶ را فرستاد بر صورت دو مرد، با^۷ پیش داوود آمدند به شکل دو متخاصم تا او را تنبیه کنند بر آنچه کرده بود. پیامدند و دستوری خواستند. در بان گفت: این نه وقت آن است که کسی پیش داوود رود؛ این وقت عبادت است او را. شما را ببايد رفتن تا چون بیرون آید و به حکم گاه بنشیند. باز آمدند^۸ و حدیث خود عرضه کردند^۹. ایشان فریسته بودند از در باز گشتند و ره بام گرفتند و از بام فرو جستند. و گفتند: از کوه^{۱۰} مخراب فرو آمدند^{۱۱}، برای آن داوود [۹۳-ر] از ایشان بترسید و گمان برد که جماعتی دشمنان اند که به قصد او آمده اند. ایشان گفتند: لَا تَخَفْ. آنکه به جای متخاصمان بنشستند و یکی به منزلت مدعی شد و یکی به منزلت مدعی علیه. و مدعی گفت: إِنَّ هَذَا أَخِي؛ این برادر من است، لَهُ نِشْعٌ وَ يَسْعُونَ نَفْعَةً وَلِي نَفْعَةٌ وَاحِدَةٌ؛ او نود و نه میش دارد و من یکی دارم، مرا گفت: اَكْفِلْنِيهَا؛ با من گذار آن را و مرا کافل آن کن^{۱۲} تا تکفلی او من کنم^{۱۳}، وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ، ای غلبتی؛ و با من در سخن گفتن مغالبه کرد و بر من غالب

۱- آج، لب: ای.

۲- اساس: ما راه نمایم؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۳- دا، آج، لب: احد کما.

۴- دا: رسید.

۵- دا، افزوده: و گفت.

۶- آج، لب: تا.

۷- دا: فریسته.

۸- دا: عرض کردند.

۹- دا: باز آمدند.

۱۰- دا: و من کافل آن.

۱۱- دا، آج، لب: فرود آمدند.

۱۲- دا: اومی کنم؛ آج، لب: آن می کنم.

شد، من قولهم: مَنْ عَزَّ بَرًّا، ای من غَلَبَ سَلَب. وقيل: صَارَ أَعَزَّ مَتًى؛ عزیزتر شده است از من.

اگر گویند: این روا باشد^۱ بر فریشتگان که ایشان این گویند، و این دروغ محض است، نه ایشان برادران بودند و نه آن جانمجه ای بود و نه نود و نه، و این را هیچ^۲ اصلی نیست، جواب گوئیم، امّا قوله: إِنَّ هَذَا أَخِي؛ این برادر من است، ۵ أَخَوْتُ نَسَبِ نَخَوَاسْت، أَخَوْتُ دین خواست، یعنی برادر من است در دین، لقوله تعالى: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ^۳...، و روا بود که آن خواست که، هَبْ إِنَّا أَخَوَانِ وَهَبْ إِنَّ أَمْرَنَا عَلَى مَا شَرَحْنَا فَمَا الْحُكْمَ فِينَا، آرایت لَوْ كُنَّا كَذَلِكَ فَمَا قَوْلُكَ فِينَا. و این بر طریق مثل باشد، گفتند: چه گویی^۴؟ اگر چنان که ما را این حادثه باشد، چه حکم کنی؟

او گفت: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالٍ نَعَجْتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ؛ ظلم کرد بر توبه آن که ۱۰
میش تور را بخواست تا مضاف باشد بایشان^۵ او، و اضافت مصدر با مفعول کرد، و تقدیر آن است که: بِسُؤَالِهِ نَعَجْتِكَ. اگر گویند: شاید که داوود بی آن که از خصم دیگر بپرسد تا او چه می گوید، مقرر است یا مُنْكَر، تا اگر مُنْكَر باشد از مدعی گواه خواهد، و اگر گواه ندارد او را سوگند دهد، بی این هیچ^۶ حکم کند به ظلم یکی و ۱۵
گوید: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالٍ نَعَجْتِكَ، گوئیم، از این دو جواب است؛ یکی آن که: در کلام شرطی^۷ محذوف هست، و آن آن است که: إِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا زَعَمْتَ وَ لَوْ صَدَقْتَ فِيمَا قُلْتَ لَقَدْ ظَلَمَكَ؛ اگر چنان است که گفتی و راست گفتی که وی^۸
بر تو ظلمی کرده است. و جواب دیگر آن است که: از خصم پرسید^۹ که: چه گویی در این دعوی؟ گفت: راست می گوید، همچنین کردم. او گفت: لَقَدْ ظَلَمَكَ، ۲۰
حکم که کرد، به اقرار او کرد.

۱- دا: بُود.

۲- اساس: این هیچ را، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۳- سورة حجرات (۴۹) آیه ۱۰.

۴- آج، لب: چه می گویی.

۵- دا، آج، لب: با ایشان.

۶- دا: بی آن که این هیچ کند.

۷- آج، لب: شرط.

۸- دا، آج، لب: که نوگفتی و راست می گویی.

۹- دا: پرسند.

عبداللہ عباس گفت، مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللہ؟ دوش من در خواب دیدم که در زیر درختی نماز می کردم، پنداشتم تا سورة السجده می خواندمی^۱، چون به جای سجده رسیدم، سجده کردم، درخت با من سجده کرد، شنیدم که در سجده می گفت: **اللَّهُمَّ اكْتُبْ لِي بِهَا أَجْرًا وَاجْعَلْهَا لِي عِنْدَكَ دُخْرًا وَضَعْ عَنِّي بِهَا وِزْرًا وَاقْبَلْهَا مِنِّي كَمَا قَبِلْتَ مِنْ عَبْدِكَ دَاوُدَ**. عبداللہ عباس گفت: رسول- علیه السلام- هم آن ساعت سورت سجده بخواند و به جای سجده رسید سجدہ بکرد و این دعا کہ آن مرد خواند، هم چونان^۲ بخواند.

قوله: **يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ**، گفت: ای داوود! ما تو را خلیفه کردیم در زمین، میان مردمان حکم به حق کن، و **لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ**؛ و پی هوا مَرَو که تو را گمراه کند^۳ از ره خدای تعالی، **إِنَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**؛ آنان که از ره خدای گمراه شوند و عدول کنند و بر فرمانها او کار نکنند، **لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ**؛ ایشان را عذابی سخت باشد به آنچه فراموش کرده باشند روز شمار [۹۴-ر].

آنگه خلق را تذکره کرد، گفت: **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا**، گفت: ما آسمان و زمین و آنچه در میان آن است به باطل نیافریدیم؛ بل به حق آفریدیم تا خلائق را در او منافع دینی و دنیاوی باشد. **ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا**؛ این، گمان کافران است که، عبث کنم^۴ و کار باطل. وای بر کافران از عذاب دوزخ!

آنگه هم بر سبیل تنبیه و تذکیر گفت^۵: **أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ**، گفت: گمان می برند این کافران که من مؤمنان را که عمل صالح کنند چون مفسدان خواهم کردن^۶ [در زمین یا میان ایشان

۱- دا: می خوانم.

۲- دا: هم چنان؛ آج، لب: همچنین.

۳- دا: کند.

۴- اساس: کنند؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۵- دا: تذکیر.

۶- دا، آج، لب: من عبث کنم.

۷- دا، آج، لب: فرمود.

۸- دا: خواهم کرد.

تسویه خواهم کردن یا جزای ایشان بر یک حد خواهم دادن^۱ یا متقیان^۲ پرهیزکاران^۳ چون فاجران و کافران خواهم کردن هم به این معنی.

كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ ؛ گفت: این قرآن کتابی است که ما بر تو فرو فرستادیم مبارک، لِيَتَذَكَّرُوا آيَاتِهِ ؛ تا اقامت تو آیات آن را تأمل کنند و تدبیر^۴ جماعت قرأ، لِيَتَذَكَّرُوا خواندند، علی تقدیر: لِيَتَذَكَّرُوا؛ مگر ابوجعفر و عاصم فی روایة الاعشی و البرجمی، که ایشان لیتدبروا خواندند بر اصل من التدبر، وَلِيَتَذَكَّرُوا أُولَ الْأَلْبَابِ ؛ و تا اندیشه کنند خداوندان عقلها.

آیه ۳۰ قوله عَزَّوَعَلَا: وَوَهَبْنَا لِذَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ؛ و بدادیم داوود را سلیمان، نیک بنده بود او توبه کننده^۵ است.

آیه ۳۱ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعِشِيِّ الصَّافِيَاتُ الْجِبَادُ ؛ چون عرضه کردند بر او شبانگاه اسپان سم از زمین برداشته^۶ نیک^۷.

آیه ۳۲ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ؛ گفت: من گزیدم دوستی اسپان بر ذکر خدا^۸ تا پوشیده شد به حجاب.

آیه ۳۳ رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ؛ باز آوری^۹ بر من بایستاد^{۱۰} مالیدنی به ساقها و گردنها.

آیه ۳۴ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ ؛ و ما بیازمودیم سلیمان را و برفکندیم بر کرسی او تنی ؛ پس توبه کرد.

آیه ۳۵ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ؛ گفت: بار خدای من! بیا مرز مرا و بده مرا پادشاهی که نباید هیچ کس را از پس من که تو بخشنده ای.

آیه ۳۶ فَسَخَّرْنَا لَهُ [۹۴-پ] الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ ؛ مسخر بکردیم

۱- اساس و آت، افتادگی دارد، ازدا، افزوده شد. ۲- دا: و پرهیزکاران را. ۳- دا، آج، لب: تأمل و تدبر کنند.

۴- دا: او، او توبه کند بود. ۵- دا: اسپان بر سه پای ایستاده. ۶- دا: نیک رو.

۷- اساس: باز آوردن؛ دا: باز گردانی؛ دیگر نسخه بدلها: باز گردانید؛ به قیاس با صورت صرفی فعل، نسخه

اساس تصحیح شد. ۸- دا: در ایستاد.

برای او باد را^۱ می رفت به فرمان او نرم آن جا که برسید.

آیه ۳۷ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَتَاءٍ وَعَوَاصٍ ؛ و دیوان را هربتانی و دریا^۲ روی.

آیه ۳۸ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ؛ و دیگران، بند بر نهاده در بندها.

آیه ۳۹ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ؛ این عطای ماست، بده یا باز گیر

بی شمار.

آیه ۴۰ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ؛ و او را نزدیک ما نزدیکی بود و نیکو

بازگشتن.

آیه ۴۱ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ يَنْصُبُ وَعَذَابٍ ؛ یاد

کن بنده ما را ایوب را چون ندا کرد خدای را که به من برسانید مرا^۳ دیو^۴ به رنجی و عذابی.

آیه ۴۲ أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ در زمین زن پایت، این غسل-

گاهی است سرد و آبی خوردنی^۵.

آیه ۴۳ وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولَى الْأَلْبَابِ ؛ و بدادیم او

را اهلیش و مانند ایشان با ایشان به رحمت از ما و یاد کردی برای خداوندان عقلها.

آیه ۴۴ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ

أَوَّابٌ ؛ و بگیر به دسته^۶ ای^۷، بزن به او و بزهکار مشو، ما یافتیم او را صبر

کننده، نیک بنده بود او و توبه کار.

آیه ۴۵ وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ؛ و یاد کن

بندگان ما را ابراهیم^۸ را و اسحاق را و یعقوب را، خداوندان دستها و چشمها.

آیه ۴۶ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ؛ ما برگزیدیم ایشان را به خالص بکردن

یاد کرد سرای.

آیه ۴۷ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ؛ و ایشان نزدیک ما از گزیدگان و

بهران اند.

آیه ۴۸ وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ؛ و یاد کن اسماعیل را

۱ - دا : او را باد. ۲ - دا : در دریا. ۳ - دا : پیسود مرا.

۴ - آب : دیوان. ۵ - دا : آسان گذر.

۶ - دا : دسته کاه. ۷ - اساس، دا : ابرهیم.

۸ - ابراهیم.

والیسع را و ذوالکفل را و همه از نیکان بودند.

آیه ۴۹ هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ؛ این یاد کردی است و پرهیزکاران^۱ باشد نیکو بازگشتن.

آیه ۵۰ جَنَّاتٍ عَذْنٌ مُفْتَحَةٌ [۹۵-] رَأَتْهُمْ الْأَبْوَابُ ؛ بهشتها مُقام گشاده برای ایشان درها.

آیه ۵۱ مُتَكِسِبِينَ فِيهَا يُدْعَوْنَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ؛ تکیه زده در آن جا می خوانند در آن جا میوه بسیار و شراب.

آیه ۵۲ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثَرَاتٍ ؛ و نزدیک ایشان باشند چشم کشیدگان^۲ همسران.

آیه ۵۳ هَذَا مَا نُوْعِدُونَ لَيَوْمٍ لَّحِسَابٍ ؛ این آن است که وعده می دهند شما را برای روز شمار.

آیه ۵۴ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ؛ این روزی ماست، نفاذ آن را بن در آمدن^۳.

آیه ۵۵ هَذَا وَإِنَّ لِلظَّالِمِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ؛ این و نافرمانان را بتر بازگشتن^۴ باشد.

آیه ۵۶ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَسَّ السَّيِّئَاتُ الْكِبَى ؛ در دوزخ که به او ملازم باشند، بد جای است.

آیه ۵۷ هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ؛ این، بجوشی^۵ این را آب گرم و خون وریم.

آیه ۵۸ وَآخِرُ مِنْ سُكُلِهِ آزْوَاجٌ ؛ و دیگری از مانند او زنانی جفتانی.

آیه ۵۹ هَذَا فَوْجٌ مُفْتَرِحٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ؛ این گروهی اند در-
شونده با شما، فراخ مباد ایشان را که ایشان ملازم آتش دوزخ اند.

آیه ۶۰ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ فَتَمْتُمُوهُ لَنَا فَيَسَّ الْقَرَارُ ؛ گویند: بل شما

فراخی مباد شما را، شما تقدیم کردی [اورا]^۶ برای ما، بد جای است.

آیه ۶۱ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَاباً ضِعْفاً فِي النَّارِ ؛ گویند: خدای ما!

هر که آورد ما را این، بیفزای او را عذاب دو چندان در دوزخ.

آیه ۶۲ وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ؛ گویند: چیست ما را که

نمی بینیم مردانی را که بشمردیم^۷ ایشان را از بدان.

۱- دا: پرهیزکاران را.

۲- دا: چشم کشندگان.

۳- دا: برسیدن.

۴- دا: بترین بازگشتی.

۵- کذا: در همه نسخه بدلها، فعل امر غایب است، به معنی «بپچشند» لکن گاه به صورت امر حاضر معنی می شود چه از باب تنفّر و انزعاج و چه از باب تعظیم.

۶- اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد، از چاپ شعرانی افزوده شد. ۷- دا: که بودیم می بشمردیم.

- آیه ۶۳ **اَتَّخَذْنَاهُمْ سِحْرِيًّا اَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْاَبْصَارُ**؛ گرفتیم ایشان را فسوس یا بگردید از ایشان چشمها؟
- آیه ۶۴ **اِنَّ ذٰلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُّمِ اَهْلِ النَّارِ**؛ آن درست است خصومت اهل دوزخ.

- قوله : **وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ** ، حق تعالی باز گفت در این آیت: آن نعمت که بر داوود- علیه السلام- کرد به دادن او را چون سلیمان فرزندی، گفت: ما دادیم ۵ داوود را سلیمان، آنکه سلیمان را بستود، گفت: **نِعْمَ الْعَبْدُ**؛ نیک بنده است او. **اِنَّهُ اَوَّابٌ**؛ او رجوع است و بسیار رجوع^۱ با درگاه من.
- اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ**، گفت: یاد کن ای محمد چون بر او عرض کردند به شبانگاه به وقت نماز دیگر. **الصَّافِيَاتُ**؛ اسپانی را که عادت ایشان آن بود که بر سه قوایم بایستادندی و یک دست را گوشهٔ سُم بر زمین نهادندی، و این علامت عتق^۲ و کرم ۱۰ اسپان باشد [۹۵-پ]، **الْجِيَادُ**؛ اسپان نیک رو، و **وَاجِدُهَا جَوَادٌ**.
- کلبی گفت: سلیمان به غزای دمشق و نصیبین رفت، از آن جا هزار اسپ آورد. مقاتل گفت: از پدرش به میراث رسید هزار اسپ، و پدرش از عمالقه یافت. حسن بصری گفت: اسپانی بودند که او را^۳ از دریا آورده بودند با پر^۴. سلیمان- علیه السلام- نماز پیشین کرده بود بر کرسی نشسته، و آن اسپان^۵ عرض کردند و او به آن مشغول ۱۵ بود از نماز دیگر غافل شد تا نهصد اسپ را عرض کردند و صد بماند. او بنگرید، آفتاب فرو شده بود. دلتنگ شد، گفت: **رُدُّوْهَا عَلَيَّ**؛ باز آرید بر من. باز آوردند. بفرمود تا همه را پی بکردند و بکشتن^۶ و گوشت آن به صدقه بداد^۷ به کفارت آن که او را نماز دیگر فوت شده بود. و صد اسپ از آن جمله بماند. هر اسپ نیک^۸ که امروز بینی گفتند که از نسل ایشان است. حسن گفت: چون او اسپان را پی بکرد و ۲۰ در ره خدای قربان کرد، خدای تعالی او را به بدل آن به از آن باز داد مرکبی^۹، و آن

۱- بسیار رجوع/بسیار رجوع؛ با ادغام دو حرف همجنس. ۲- آج، لب؛ عتق.

۳- دا؛ آن را.

۴- آج، لب؛ برای او.

۵- دا، آج، لب؛ افزوده؛ براو.

۶- دا، آج، لب؛ بکشتند.

۷- دا، آج، لب؛ دادند. ۸- دا؛ نکو؛ آج، لب؛ نیکو. ۹- آج، لب؛ مرکبی بداد.

باد بود که بامداد^۱ یک ماهه راه بپیریدی^۲ و شبانگاه یک ماهه راه باز آوردی.

عبدالله عباس گفت، امیرالمؤمنین علی را - علیه السلام - پرسیدم از این آیت، مرا گفت: یا ابن عباس! چه شنیده ای در این آیت؟ گفت^۳، کعب الاحبار مرا گفت: سلیمان روزی به عرض خیل^۴ مشغول شد تا نماز دیگر از او فایت شد^۵، گفت: باز آرید این اسپان را، و عدد ایشان چهارده بود. بفرمود تا همه را پی بکردند و بکشتند. خدای تعالی به عقوبت آن که او بر اسپان ظلم کرد، چهارده روز ملک از او پشند. امیرالمؤمنین گفت^۶: کَذَّبَ كَعْبٌ^۷. سلیمان روزی به جهاد خواست رفتن، بفرمود تا اسپان را بر او عرض کردند، به آن مشغول شد تا آفتاب فرو شدن^۸ و نماز دیگرش فایت شد. گفت آن فریشتگان را که بر آفتاب موکل بودند: **رُدُّوْهَا عَلَیَّ**؛ باز آرید بر من، یعنی آفتاب را به فرمان خدای. ایشان به فرمان خدای آفتاب باز آوردند تا او نماز دیگر بکرد^۹ بوقت^{۱۰}. و بدان ای پسر عباس، که: پیغامبران خدای معصوم و مطهر باشند؛ ظلم نکنند و ظلم نفرمایند و رضا ندهند به ظلم. این قول^{۱۱} علی است - علیه السلام -.

فذلک قوله: **إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَاذُ**. عرض^{۱۲}، اظهار چیزی باشد بجای که بینند، و آن دیگر [از وقت نماز دیگر]^{۱۳} تا شب عشی و عشاء خوانند آن را. و **الصَّافِنَاتُ**، جمع صافنه باشد بر آن تفسیر که گفتیم. قتیبی گفت: هر ایستاده^{۱۴} را «صافن» گویند. و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: **مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقُومَ لَهُ النَّاسُ صُفُوفًا فَلْيَتَّبِعُوا^{۱۵} قَعْدَهُ مِنَ النَّارِ**، گفت: هر که خواهد که مردم پیش او بر-

۱ - دا : بامدادان. ۲ - دا، آج، لب : پیردی او را.

۳ - دا، آج، لب : گفتم. ۴ - دا : به عرض اسپان.

۵ - دا : دیگرش فایت شد؛ آج، لب : دیگرش فوت شد.

۶ - آج، لب : حضرت امیرالمؤمنین علی - صلوات الله و سلامه علیه - فرمود:

۷ - دا، افزوده : دروغ گفت کعب. ۸ - آج، لب : فرو شد.

۹ - دا : نماز عصر کند. ۱۰ - دا، آج، لب : بوقت خود.

۱۱ - آج، لب، افزوده : حضرت امیرالمؤمنین علی - صلوات الله و سلامه علیه - است.

۱۲ - دا : عَرَضَ؛ آج، لب : عرض. ۱۳ - اساس : ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۱۴ - دا، آج، لب : ایستاده. ۱۵ - دا، آج، لب : قَلْبَتُوا

پای بایستند، گوی جای خود^۱ باز کن در دوزخ^۲.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي ، ای آثَرْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ^۳ ذِكْرِ رَبِّي ؛ گفت: من دوستی اسپان بر ذکر خدای برگزیدم [۹۶-ر] یعنی نماز. بر این قول، أَجَبْتُ ، به معنی آثَرْتُ باشد، وَعَنْ ، به معنی عَلَى . و قولی دیگر آن است که: أَحَبَبْتُ الْخَيْرَ حُبًّا عَوَضًا عَنْ ذِكْرِ رَبِّي ، و این قول به ظاهر لایق تر است، و اگر چه معنی یکی است، تقدیر مختلف است. و مراد به خیر، خیل است. و عرب معاقبه کند میان «را» و «لام»، لُقْبُ مَخْرَجِيهِمَا^۴ بقول: انْهَمَرْتُ عَيْنَهُ وَ انْهَمَلْتُ وَ خَتَرْتُ^۵ الرَّجُلَ [۱] حَتْلُهُ إِذَا [عَذَرْتُ] بِهِ^۶ ، و این از ایدال باشد، کالمدح وَالْمَذَمَةِ . و از این جا گفت رسول - علیه السلام -: الْخَيْرُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِي الْخَيْلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ؛ خیر در پیشانی اسپان بسته است تا به روز قیامت. و مراد به «ذکر» نماز است، بیانه قوله: ۱۰ ... لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ^۸ ...

حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ؛ تا آفتاب پنهان شد به حجاب، کنایتی است از نامذکوری، چنان که لبید گفت^۹:
حَتَّى إِذَا أَلْقَتْ يَدًا فِي كَافِرٍ^{۱۰} وَأَجْنَّ^{۱۱} أَعْوَابِ الثُّغُورِ ظِلَامُهَا
و این^{۱۱} «حجاب» گفتند: کوهی است از پس کوه قاف که آفتاب آن جا فرو شود. ۱۵

رُدُّوْهَا عَلَيَّ ، ای، فقال: رُدُّوْهَا عَلَيَّ ؛ گفت: باز آرید بر من. در ضمیر خلاف کردند. بیشتر مفسران گفتند: راجع است با خیل. و قولی آن است^{۱۲} با آفتاب. و آن^{۱۳} روایت^{۱۴} امیرالمؤمنین علی است که عبد الله عباس گفت از او. فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ

۱- آج، لب: خود را. ۲- دا، آج، لب: افزوده.

تَرْكْنَا الْخَيْلَ عَاكِفَةً عَلَيْهِ مُقَلِّدَةً أَمَلَتْهَا صُلُوبًا

۳- دا، آج، لب: الخیل علی. ۴- دا: أَحَبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ.

۵- اساس: مخرجهما به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۶- آج، لب: و اخترت.

۷- آج، لب: اذا اعتدت. - سورة نور (۲۴) آیه ۳۷.

۸- دا، آج، لب، افزوده: شعر. ۹- آج، لب: آخر.

۱۰- آج، لب: و از این. ۱۱- دا، آج، لب: راجع است.

۱۲- دا، آج، لب: این. ۱۳- آج، لب، افزوده: از.

وَالْأَعْنَاقُ، التَّقْدِيرُ: فَطَفِقَ يَمْسَحُ مَسْحًا، يُقَالُ: طَفِقَ يَفْعَلُ كَذَا وَجَعَلَ يَفْعَلُ كَذَا وَ اخَذَ يَفْعَلُ كَذَا، يَعْنِي اشْتَغَلَ بِهِ. وَ از اخوات كَاذَ باشد در استعمال؛ نه در معنی. بِالشُّوقِ، ابْنِ كَثِيرٍ تَنَاهَا بِهِ هَمْزُهُ خَوَانِدَ وَ بَاقِي قَرَابِي هَمْزُهُ، وَ دَر مَعْنَى اَوْخَلَّافَ كَرَدَنَد. بَعْضِي گَفْتَنَد: مَرَاد آن اَمَسْت كِه اَسْپَان رَا پَی بَكْرَد وَ بَكَشْت، مَن قَوْلَهُمْ: مَسَحَ عِلَاوَتَهُ اِذَا ضَرَبَهَا بِالسَّيْفِ؛ اِیْن عِبَارَتَ بَاشَد اَز پَی كَرْدَن وَ كَشْتَن؛ نِه بَر وَجِه عَقُوبَت؛ بَرَا وَجِه كَفَّارَت وَ قَرَبَت وَ گوشت او به صدقه دادن.

عبدالله عباس گفت: معنی آن است که دست به ساق و گردن ایشان فرو می مالید بر سبیل اکرام و محبت. ابومسلم گفت: ساق^۲ و گردن ایشان از گرد بر وجه کرامت. و مسح، غسلی باشد خفیف مِنْ قَوْلِهِمْ: تَمَسَّحْتُ لِلصَّلَاةِ. بَعْضِي دَگَر گَفْتَنَد: وَ قَف كَرَد دَر سَبِيلِ خُدَايِ وَ رِه جِهَاد. وَ گَرْدَن وَ سَاق اِیْشَان بَدَاغ كَرَد عِلَامَت رَا؛ وَ اِیْن مَسَحَ عِبَارَت اَمَسْت اَز آن.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ، حَقَّ تَعَالَى گَفْت: مَا اَمْتَحَان كَرْدِیْم سَلِیْمَان رَا، وَ اَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا؛ وَ تَنَبٰی بَر كُرْسٰی اَو اَفْكَندِیْم. ثُمَّ اَنَابَ؛ پَس اَو رَجُوع كَرَد بَا مَا وَ بَا دَر گَاه مَا گَرِیخت. دَر اِیْن اَمْتَحَان وَ جَسَد خِلَاف كَرَدَنَد:

فُصَّاصُ جُفَّالٍ گَفْتَنَد اَز وَهَب وَ [۹۶-پ] جَزَاو كِه: سَبَبِ اَمْتَحَانِ سَلِیْمَانِ اَن بُوَد كِه اَو دَر بَعْضِي غَزَوَات زَنٰی رَا اَز دَخْتَرَان مَلُوك بِه بَر دَگِي بِيَاوَرَد، وَ زَن سَخْت بَجَمَال بُوَد وَ سَلِیْمَان اَو رَا سَخْت دُوسْت دَاشْت^۳ وَ اَو بَا سَلِیْمَان نَمِي سَاخْت وَ پِيُوسْتِه مِي گَرِیست. سَلِیْمَان اَو رَا گَفْت: يَا هَذِهِ! بِه اَز اِیْن مُلْكِي مِي خَوَاهِي وَ بِه اَز مَن مَرْدِي؟ گَفْت: اِیْن نِيك اَمَسْت وَ لَكِن مَرَا خِيَال پَدَر دَر چَشْم اَمَسْت وَ اَز چَشْم^۴ بَنَمِي شُود، اِگَر خَوَاهِي تَا مَن مَتَسَلٰی شُوم بَفَرْمَاي تَمَثَال^۵ پَدَر مَ بَصُورَت كَنند^۶ تَا مَن دَر اَو مِي نَگَرَم وَ دَل خُوش مِي بَاشَم. اَو گَفْت: رَوَا بَاشَد. بَفَرْمُود تَا بَكْرَدَنَد وَ اَن زَن بَا جَمَاعَتِي كَنِيز كَان خُود اَن تَمَثَال رَا مِي پَرستيدنَد وَ سَجْدِه مِي كَرَدَنَد اَو رَا چَهْل رُوز، وَ

۲- دا، آج، لب: پشت ساق و.

۱- دا، آج، لب: بل بر.

۴- دا، آج، لب: چشم من.

۳- دا: می داشت.

۵- اساس: مثالی؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۶- دا: به صورتی بکنند؛ آج، لب: صورتی کنند.

- سلیمان- علیه السلام- از آن بی خبر بود. آصف بن برخیا^۱ از آن حالش خبر داد، دستوری خواست از سلیمان تا خطبه ای کند و بر پیغامبران ثنا گوید. گفت^۲: روا باشد. او خطبه ای^۳ و بر پیغامبران ثنا کرد و بر سلیمان ثنایی که^۴ به روزگار صغرو روزگار گذشته باز بست. سلیمان از آن دلتنگ شد. چون آصف از منبر به زیر آمد گفت: چگونه^۵ پیغامبران را بر عموم^۶ روزگار ثنا گفתי و حدیث من به روزگار گذشته باز بستی؟ گفت: برای آن چنین کردم که چهل روز است تا در سرای توبت می پرستند و توبی خبری. چون خبر یافت، برفت و آن تمثال بشکست و آن زن را محبوس کرد.^۷ از^۸ مجلس حکم باز آمد، خواست تا به طاهرت^۹ اجای در شود، بر عادت انگشتی بیرون کرد و به زنی داد از زنان خود. و^{۱۰} انگشتی بود که ملک سلیمان و نبوت به او پیوسته بود^{۱۱} که جن و انس و شیاطین و سباع و طیور مسخر آن بودند. خدای تعالی شبه سلیمان بر دیو^{۱۲} افکند، نام او صخره تا پیامد و انگشتی بستد و بر جای سلیمان بنشست و همه رعیت از جن و انس او را مسخر شد. و خدای شبه آن دیو بر سلیمان افکند. چون^{۱۳} زن را گفت: انگشتی مراده. بانگ بر او زد و او را براند و گفت: انگشتی، سلیمان بستد. و تودیوی آمده ای تا به مکر و حیل انگشتی بگیری^{۱۴} و سلیمان هر جای^{۱۵} که رفت، گفتند: تودیوی و او را باور نداشتند. او بدانت که آن فتنه^{۱۶} است از خدای تعالی. روی در بیابان نهاد. چهل روز در بیابانها می گردید و تضرع می کرد تا خدای توبه اش^{۱۷} قبول کرد، و این^{۱۸} در

۱- آصف بن برخیا. ۲- اساس: خطبه؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۳- دا: گفتند. ۴- دا، آج، لب، افزوده: کرد.

۵- دا، آج، لب: چگونه که.

۶- دا: بکرد.

۷- ۱۰- دا، آج، لب: به طهارت.

۱۱- ۱۲- دا: در او بسته بود: آج، لب: به او بسته بود.

۱۳- ۱۴- آج، لب: چون آمد و.

۱۵- ۱۶- دا، آج، لب: کجا.

۱۷- ۱۸- اساس و آب: توبتش.

۱- دا، آج، لب: آصف برخیا.

۳- دا: گفتند.

۵- دا، آج، لب: که گفت.

۷- اساس: عموم؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۹- دا، آج، لب: چون از.

۱۱- ۱۲- دا، آج، لب: و آن.

۱۳- ۱۴- دا، آج، لب: دیوی.

۱۵- ۱۶- دا، آج، لب، افزوده: ازمن.

۱۷- ۱۸- دا: فتنه ای است.

۱۹- دا، آج، لب: و این دیو.

این چهل روز همه دین سلیمان زیر و زبر کرد و احکام شرع او بگردانید و با زنان سلیمان خلوت می کرد و غسل جنابت نمی کرد. آصف [۹۷-ر] چون آن بدید، گفت: مگر سلیمان دیوانه شده است و^۱ مرتد در قصه دراز که گفتند: چون مدت محنت که چهل روز بود به سر آمد، فریشته ای پیامد و دیورا از آن جا بر پای کرد.^۲ او بگریخت و در هوا^۳ می پرید انگشتی در دریا افگند. ماهی^۴ فرو برد و آن ماهی با^۵ سلیمان افتاد و انگشتی از شکم ماهی با دست سلیمان آمد و او را پادشاهی و نبوت باز آمد.

سُدی گفت: سبب فتنه آن بود که سلیمان زنی داشت جراده^۶ نام، برادری او را^۷ خصومتی بود.^۸ سلیمان را گفت: باید تا حکم چنان کنی که مراد برادرم باشد. او گفت: آری؛ و نکرد. خدای^۹ خاتم مُلک از او بستد و به دیو داد. اکنون کسی^{۱۰} اندیشه کند جای تعجب است از عقل و دین آنان که این اعتقاد دارند و برخدای و رسول این روا دارند که خدای شبه سلیمان بر دیو افگند و شبه دیو بر سلیمان، و او را تمکین کند تا ز^{۱۱} مُلک و شریعت و نبوت و زنان پیغامبر تا برایشان ظفر دهد تا فساد کند^{۱۲} با ایشان و آن که مُلک و نبوت^{۱۳} به فرمان خدای باشد و به عدل و حکمت او در انگشتی چگونه باشد که اگر به دست دیوی کافر افتد تا او دین و شریعت زیر و زبر کند، و این کفر محض باشد و خروج از دین مسلمانی. و این تُرّهات و اباطیل برای آن آورده شد این جا تا مردم واقف شوند بر قِلّت عقل و دیانت آنان که این مذهب و اعتقاد دارند.

و تأویل درست در آیت آن است که، روایت کرد ابوهریره از رسول - علیه السلام - که: سلیمان - علیه السلام - صد زن و کنیزک داشت. یک روز گفت:

۱ - دا، آج، لب: یا.	۲ - دا، آج، لب: بر کرد.
۳ - دا: در هوا که.	۴ - دا: ماهی.
۵ - دا: به دست سلیمان.	۶ - لب: جراده.
۷ - دا: برادر او را با کسی.	۸ - دا، افزوده: او.
۹ - آج، لب: خدای تعالی.	۱۰ - دا، آج، لب: کسی که.
۱۱ - دا، آج، لب: از.	۱۲ - آج، لب: به افتعال گفتند.
۱۳ - دا، آج، لب: نبوت که.	

لَا تُطَوِّفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَيْهِمْ؛ من امشب گرد ایشان جمله برآیم تا خدا^۱ مرا صد فرزند^۲ بدهد تا در سبیل خدای جهاد کنند و شمشیر زنند؛ جرساً علی الجهاد فی سبیل اللّٰه. خدای تعالی چنان قضا کرد که از آن زنان هیچ زن باربر نگرفت الا یک زن که کودکی مرده بزاد. او را بیاوردند مرده و بر سریر سلیمان بنهادند، و ذلک^۳ قوله: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَداً ثُمَّ اَنَابَ، ای؛ تَاب وَ رَجَعَ^۴ عن ۵
مثل تلك المقالة.

تاویل دگر آیت را آن است که شعبی گفت و بعضی مفسران که: سلیمان را علیه السلام- پسری بود شیرخواره و سخت دوست داشت او را. شیاطین قصد او کردند و گفتند: اگر او بماند و بر جای پدر بنشیند ما از او هم^۵ این محنت بریم که از سلیمان می بریم. او را هلاک باید کردن. سلیمان خبر یافت، او را به ابر سپرد، یعنی ۱۰
به فریشتگان ابر تا او را می داشتند و تربیت می کردند تا بزرگ شد. خدای تعالی حکم چنان کرد که او را وفات آمد. فریشتگان او را بیاوردند و بر سریر سلیمان نهادند [۹۷-پ] جسداً بلا روح، تا سلیمان بداند که: لَا یَعْنٰی حَذْرٌ مِّنْ قَدَرٍ فذلک قوله: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَداً.

و تاویل دگر آن است که: سلیمان- علیه السلام- بیمار شد سالی از سالها و ۱۵
بیماری بر او سخت شد و لاغر شد و چون جسدی بی روح گشت بر سریر خود، تا خدای آن خواست چون گفت: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ، ای؛ امتحنا [ه]^۶ بِالْمَرَضِ. وَ اَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ، و التقدير: وَ اَلْقَيْنَا مِنْهُ عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَداً. و این نیز تاویل^۷ قریب است. و آن کس که نیکو حالت^۸ است و محترز تر در روایت^۹ آن است که، روایت کردند^{۱۰} که: سلیمان را چون اسپان را بر او عرضه می کردند، چهارده اسپ را عرضه^{۱۱} ۲۰

۱- دا، آج، لب: خدای.

۲- دا، آج، لب: صد پسر.

۳- دا، آج، لب: فذلک.

۴- لب: رجوع.

۵- دا: همچنین.

۶- دا، آج، لب: تا.

۷- دا، آج: تاویلی.

۸- اساس: ندارد؛ از دا، افزوده شد.

۹- دا: نکو کارتر.

۱۰- اساس: در روایت/در روایت، با ادغام دو حرف همچنس.

۱۱- ۱۲- دا، آج، لب: عرض.

۱۱- دا، آج، لب: کرد.

- کرده اند و او را نماز فایت شد، بفرمود تا ایشان را پی کردند و بکشتند. آنکه خدای او را امتحان کرد به عدد آن چهارده اسب چهارده روز. و آن چنان بود که، یک روز نشسته بود با صف^۱ برخیا حدیثی می کرد. انگشتی از انگشتش بیفتاد^۲، برگرفت و با انگشت کرد، دگر باره بیفتاد^۳، برگرفت چندان که جهد کرد در دستش بناستاد، بدانست^۴ که آن از سبب فتنه و امتحان است. انگشتی برگرفت و با صف^۱ داد و او را بر سریر خود بنشاند تا او بر جای سلیمان بنشست و حکم می کرد چهارده روز تا مدت محنت بگذشت. آنکه باز آمد و انگشتی بستد و با ستر^۵ ملک آمد. و این هم فاسد است از آن جا که آصف وصی سلیمان بود و بمنزلت فروتر بود از او، چگونه شاید که او معزول باشد و وصی بر ولایت بود؟ دگر آن که نبوت در انگشتی نباشد.
- و تاویل درست آن است که در آیت گفته شد از آن سه وجه. اما صفت کرمی او در سورت سبا طرفی برفته است؛ معنی ندارد اعادت کردن.
- فَالرَّابِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي . سلیمان - علیه السلام - گفت، و این حکایت قول اوست: بار خدایا! مرا بیامرز و ملکی ده مرا که از پس من کس را نباشد، که تو خداوندی، بخشنده ای^۶. اگر گویند نه این دلیل کند^۷ بر بخل سلیمان که او به آن رها نکرد که گفت مرا ملک ده، و این حرص باشد بر دنیا، تا گفت: لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ؛ کس را نباشد^۸ تا باشد از پس من، جواب^۹ گوئیم: سلیمان - علیه السلام - این سؤال نکرد از خدای تعالی الا به دستوری و اذن او. و خدای او را فرمود تا این دعا کند از آن که در سابق علم او چنان بود که هر کس که چون^{۱۰} سلیمان بود، ملک چنان او را مفسدت باشد. او را فرمود تا این دعا کرد [۹۸-ر] که تمکین چنان که سلیمان را بود الا یا عصمت راست نیامدی که

۱- با صف / یا آصف.

۲- دا : بیفتاد.

۳- آج، لب : باز بیفتاد.

۴- آج، لب : او بدانست.

۵- دا، آج، لب : با سریر.

۶- دا، آج، لب : خداوند بخشنده ای.

۷- آج، لب : می کند.

۸- دا، آج، لب : نیاید.

۹- دا : به جواب.

۱۰- دا : جز.

- مأمون الجانب بودی من الخطأ والزَّلَل. جواب دیگر آن است که : او از خدای درخواست تا ملک او آیت نبوتش کند و معجزه پیغامبری اش و اگر مثل آن کسی را بودی از^۲ بشدی که معجزی خارق عادت بودی و ملک سلیمان - علیه السلام - به این صفت بود از طاعت جن و انس و سباع و وحوش و بهایم تا عاقل او را و تسخیر ریا و مانند این. پس از طریق مصلحت گفت نه بروجه بخل، و مراد به مِنْ بَعْدِي ، آن است که : لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ غَيْرِي، چنان که یکی از ما گوید: أَنَا أُطِيعُكَ ثُمَّ لَا أُطِيعُ أَحَدًا بَعْدَكَ، ای، غیرک؛ من از پس تو کس را طاعت ندارم، یعنی جز تو را طاعت ندارم. عطاء بن ابی رباح گفت: یعنی مُلْکی که از من بنستانی در عمر^۳ من. و وجهی دیگر تأویل^۴ آیت آن است که به این ملک، آخرت خواست و ثواب بهشت. و تقدیر آن که : مُلْکاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي، ای بعد وصولی^۵ إلیه؛ مُلْکی که چون من به آن رسیده باشم، کس به آن نرسد از آن جا که چیزی نتواند کردن که مستحق ثواب شود از ایمان و طاعت، چه سرای آخرت سرای إلجا باشد نه سرای تکلیف. و بیان قوت این وجه، قوله : رَبِّ اغْفِرْ لِي؛ بار خدایا بیامرزمرا. و این از جمله [احکام]^۵ آخرت است. بعضی دیگر گفتند: ملک^۶ قهر هوای نفس خواست، وقوله : لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي، ای فی زمانی؛ یعنی با من الطافی کن که من عند آن اختیار طاعت کنم و اختیار عصمت. و این اختیار عصمت کس را نبود در این روزگار جز مرا. واللَّهُ اعلم بمراده. و این دو وجه متعسف است و وجه اول معتقد است. إِنَّكَ أَنْتَ الْوَقَّابُ؛ که تو خداوند بخشنده ای. رسول - علیه السلام - گفت: سلیمان با آن همه مملکت و سلطنت، ظرفه العینی سر بر آسمان نداشتی، پیوسته می آمدی سرافکنده بخشوع و خضوع.

حسن بصری و ابوهریره روایت کردند که، رسول - علیه السلام - گفت: دوش نماز می کردم و شیطان پیش من آمد بر صورت گربه ای و خدای مرا از او نمکین کرد. خواستم تا بگیرم او را و ببتدم. دگر باره این آیت یاد کردم که سلیمان گفت:

۱ - دا، آج، لب : معجزة

۲ - از/ از آن.

۳ - دا : در عهد.

۴ - دا، آج، لب : در تأویل.

۵ - اساس و آب ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۶ - دا : به ملک.

وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ ، حق تعالی در این آیت بیان کرد که: ما باد را مسخر سلیمان کردیم، تَجْرِي بِأَمْرِ رُحَاءٍ؛ تا به فرمان او می رفتی نرم، آن جا که او خواستی. و نصب «رُحَاءٍ» بر حال است. و قوله: حَيْثُ أَصَابَ، ای حیث اراد، تَقُولُ^۱ العرب: أَصَابَ الصَّوَابَ فَأَخْطَأَ الْجَوَابَ، یعنی؛ ارادَ الصَّوَابَ^۲.

۵

وَالشَّيَاطِينَ ، [۹۸-پ] ای^۳؛ وَ سَخَّرْنَا لَهُ الشَّيَاطِينَ؛ و نیز شیاطین را مسخر او کردیم. كُلَّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ؛ هربنایی را که برای او مدینه تدمر و مدینه بیت المقدس و جز آن از حُصُون و قلاع بنا کردند که شرح دادیم در سورت مَبَا. وَ غَوَاصٍ؛ و هر غواص^۴ که به دریا فرو شدی و جواهر آوردی.

وَ آخِرِينَ مُفَرِّجِينَ فِي الْأَصْفَادِ؛ و دیگر شیاطین در بند او بسته، دو دوه یک جای، و احدها «صَفَدٌ».

۱۰

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ این عطای ماست، تو ببخش. من قول العرب: مَنْ عَلَى رَغِيفٍ، أَيْ أَغْطَهُ رَغِيفًا. و قوله: وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ، ای؛ لَا تُعْطِ.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حسن بصری گفت: خدای تعالی هر کس را که نعمتی داد، از او حساب خواهد مگر سلیمان - علیه السلام - را که او را گفت: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. و گفت: معنی آیت آن است که: ما این ملک به تو دادیم اگر تو کسی را چیزی دهی مزد است تو را، و اگر ندهی لا حَرَجَ عَلَيْكَ وَلَا حِسَابَ. مقاتل گفت: این در حق شیطان است، یعنی؛ آن را که خواهی گشاده دار و آن را که خواهی ببنددار. بعضی دگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التَّقْدِيرُ: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْنُنْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۵. و گفتند: تقدیم و تأخیر این^۶ وجه است: هَذَا

۱۵

۲۰

۲ - دا، افزوده: وَقَالَ الشَّاعِرُ شِعْرًا:

فَأَخْطَأَ الْجَوَابَ لَدَى الْمُعْضَلِ

۴ - دا، آج، لب: غَوَاصٍ.

۶ - دا، افزوده: خواهی دار و خواهی بی شمار ببخش.

۱ - آج، لب: يقول.

أَصَابَ الْكَلَامَ فَلَمْ يَسْتَظِعْ

۳ - دا: یعنی.

۵ - سورة مائدة (۷۴) آیه ۶.

۷ - دا، آج، لب: از این.

عَطَاؤُنَا بِغَيْرِ حِسَابٍ فَاثْمُنْ وَأَوْمِمْكَ ؛ این عطای ماست تو را بی حساب، خواهی
بیخش و خواهی بدار.

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ؛ و او را بنزدیک ما قربتی هست زیادت بر
آنچه در دنیا دادیم او را و نیکوبازگشتی، یعنی؛ در بهشت به ثواب آید.

- ۵ وَادْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ، مقاتل گفت: کنیت او ابو عبد الله بود. إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ؛ یاد
کن ای محمد بنده ما را ایوب را چون خدای را بخواند. و گفت: شیطان مرا رنج
رسانید و بلا و مشقت. مُقَاتِلٌ گفت: يُنْصَبُ ؛ به بلای و سواس^۱ در دلش و عذاب در
مالش. و در او چهار لغت است: نُصَبُ ؛ به دو ضمه؛ و آن قراءت ابو جعفر است. و
نَصَبُ ؛ به دو فتحه و آن قراءت یعقوب است. وَنَصَبُ ؛ به فتح «نون» و سکون
«صاد» و آن روایت هبیره^۲ است عن حفص عن عاصم. وَنُصَبُ ؛ به ضم «نون» و
۱۰ سکون «صاد» و آن قراءت عامه قراء است، و این قصه در سوره الانبیا برفته است.

- أَرْكَضَ بِرَجْلَيْكَ ، این وقت آن بود که خدای تعالی او را^۳ فرج دهد. گفت:
أَرْكَضَ بِرَجْلَيْكَ ، یعنی؛ پای در زمین زن. هَذَا مُغْتَسَلٌ ، این جا محذوفی هست،
تقدیر آن که: فَرَّكَضَ رِجْلَهُ^۴ الْأَرْضَ فَأَخْرَجْنَا لَهُ عَيْنًا وَقُلْنَا لَهُ: [۹۹-] هَذَا مُغْتَسَلٌ
بَارِدٌ وَشَرَابٌ ، او پای در زمین زد چنان که گفتند او را: ما چشمه سرد^۵ عذب بیرون
۱۵ آوردیم. و گفتیم: این غسل گاهی است از آب سرد و شرابی است تو را. از این جا
غسل کن و باز خور. او از آن جا غسل کرد و هر رنجی که بر بیرون او بود همه زایل
شد و باز خورد، هر رنجی که در اندرون او بود همه^۶ زایل شد.

- حسن^۷ گفت: دو چشمه آب پیدا شد، او از یکی غسل کرد و از یکی باز خورد.
۲۰ وَوَقَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ ، در کلام حذفی و اختصاری هست، و آن آن است که: فَأَعْتَسَلَ
مِثَّهُ وَشَرِبَ فَأَنْزَلْنَا^۸ أَمَا بِهِ مِنْ دَائٍ^۹ وَاقٍ ، او از یک چشمه غسل کرد و از دیگر باز خورد

۱- دا: و وسواس این.

۲- آج، لب: سیره.

۳- دا: خواست او را.

۴- دا: والتقدير.

۵- دا: بر جله.

۶- دا: ندارد.

۷- دا، آج، لب: آب سرد.

۸- آج، لب: هم.

۹- آج، لب، افزوده: بصری.

۱۰- دا: فازننا؛ آج، لب: قَائِلْنَا. ۱۱- آج، لب: ذواء.

تا رنجها از او زایل کردیم و ما اهل او را با او دادیم و مانند آن، یعنی؛ مال و فرزندان او مُضَاعَف کردیم؛ به عوض یک زن دوزن، و به عوض یک فرزند دو فرزند. رَحْمَةً مِنَّا؛ رحمتی از ما، و نصب او بر مفعول له است. وَ ذِكْرِي لِأُولَى الْأَلْبَابِ، محلّ او نصب است بر این که گفتیم به «واو» عطف، و یاد کردی خداوندان عقلها را.

وَأَخَذَ بِيَدِ كَ ضِعْفًا؛ بگیر به دست دسته‌ای از شاخ درخت، و قصه این رفته است.^۱ فَأَضْرِبْ بِهِ؛ و به آن^۲ دسته این زن را بزَن تا سوگندت دروغ نشود. إِنَّمَا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ، آنکه گفت: ما ایوب را بنده‌ای صابر یافتیم و نیک بنده‌ای بود او ما را، إِنَّهُ أَوَّابٌ؛ و او توبه کننده و باز آینده بود.

وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا، قراءت عامّه قرّا به «الف» است بر جمع. و کثیر^۳ خواند: «عبدنا»، بی «الف» علی الواحد، گفت: یاد کن ای محمّد بندگان ما را ابراهیم^۴ را و اسحاق را و یعقوب را. أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ؛ خداوندان قوّت در عباد^۵ و بصیرت در دین.

إِنَّمَا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ، قراء مدینه خواندند: بِخَالِصَةِ ذِكْرِي، به اضافت بی تنوین. و این روایت هشام است از اهل شام. و دیگران به تنوین [بر] بدل. گفت: ایشان^۶ را برگزیدیم به برگزیدن ایشان ذکر سرای را. ابوعلی گفت: سرای محتمل است که دنیا باشد و محتمل است که آخرت باشد. آن که دنیا گفت^۷، معنی آن است: بِاخْلَاصِهِمُ الذِّكْرُ فِي الدُّنْيَا، به آن که ایشان ذکر ما در دنیا خالص کردند؛ و آنان که آخرت گفتند، گفتند: به اخلاص ایشان یاد کرد آخرت، یعنی ایشان آخرت با اخلاص یاد داشتند. وَ خَالِصَةً، از بنای مصدر است، كَالْعَافِيَةِ وَالْوَافِيَةِ. وَقِيلَ: بِخَلَّةٍ خَلَصَتْ لَهُمْ ذِكْرُ الدَّارِ، یعنی؛ به خصلتی^۸ که خالص شد

۱- آج، لب: برفته است.

۲- آج، لب: و این کثیر.

۳- آج، لب: عبادت.

۴- آج، لب: ما ایشان را.

۵- آج، لب: بخله.

۶- آج، لب: بخله.

۷- آج، لب: بخله.

۸- آج، لب: بخله.

۹- آج، لب: بخله.

۱۰- آج، لب: بخله.

۱۱- آج، لب: بخله.

۱۱- آج، لب: بخله.

ایشان را ذکر سرای.

وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُضْطَّغَيْنِ الْأَخْيَارِ؛ وایشان نزدیک ما از گزیدگان اند.
وَإِذْ كُنَّا نَسْمِعُ [۹۹-ب] وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ، آنکه گفت: یاد کن اسماعیل
والیسع را. کوفیان الأعاصم والیسع، به دو «لام» خواندند، «لام» تعریف در او
بردند با آن که اسم علم است و باقی قرآ به یک لام خواندند.^۱ چنان که شاعر گفت:^۲
وَجَدْنَا الْوَلِيدَ بْنَ الْيَزِيدِ مُبَارَكًا شَدِيدًا بِأَعْبَاءِ الْخِلَافَةِ كَاهِلُهُ
وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ، و همه گزیدگان بودند، چه جمله پیغامبران اند،
و حدیث و قصه ایشان در سوره الانبیاء رفته است.^۳

هَذَا ذِكْرٌ؛ این یاد کردی است تورا، وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ؛ و پرهیزکاران را حسن-
المآب باشد و نیکو؛ باز گشتن.

جَنَّاتٍ عَدْنٍ، بَدَلِ حُسْنِ الْمآبِ است؛ بهشتهای مقام، مُفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ؛
درهای آن گشاده برای ایشان.

مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا، نصب او بر حال است؛ تکیه زده باشند آن جا. يَدْخُلُونَ فِيهَا؛
می خواهند و می خوانند خدم و حشم را به میوه بسیار و انواع شراب.

وَعِنْدَهُمْ؛ و بنزدیک ایشان باشند زنانی از حورالعین، چشم کشیده که نظر
مقصود باشند بر شوهران خود، أَثْرَابٌ؛ همزاد، یعنی؛ همه به یک سن^۴ همه جوان
و همه با جمال. مفسران گفتند: از بنات سی ساله تا سی و سه ساله، و اِحْدُهَا: تَرْبٌ،
قال ابن ابی ربیعہ:

أَبْرَزُوهَا مِثْلَ الْمَهَادِ^۵ ثَهَادِي بَيْنَ عَشْرِ كَوَاعِبِ أَثْرَابِ

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لَيَوْمِ الْحِسَابِ؛ این آن است که شما را وعده داده اند برای روز
قیامت. ابن کثیر و ابوعمر، به «یا» خواندند خبراً عَنِ الْغَائِبِ. و باقی قرآ به «تا» ی

۱- دا، آج، لب، این جمله را پس از بیت عربی آورده اند.

۳- آج، لب: رفته.

۵- دا، آج، لب: نظر ایشان مقصود باشد.

۷- دا: همه هم سن.

۲- دا، افزوده: شعر.

۴- آج، لب: نیکوی.

۶- دا: همه همزاد.

۸- آج، لب: الیهاد.

خطاب گفتند، «لام» این به معنی «فی» است، ای؛ فی یوم الحساب^۱.

إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا؛ این روزی ماست که دادیم شما را. اضافه الفعل الى قاعله. مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ؛ این بنرسد و این را بُن نیاید^۲.

هَذَا، مبتدای محذوف الخبر، ای؛ ما ذکرنا لاهل الجنة، این آن است که ما گفتیم اهل بهشت را خواهد بودن. وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ، کلامی است مستأنف؛ و طاغیان و عاصیان را بدی بازگشتگاه خواهد بودن.

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا، بدل شَرَّآبٍ؛ گفت: دوزخی است که ایشان به آن تافته و سوخته شوند، فَبِئْسَ^۳ الْمِهَادُ؛ و بد قرارگاه و گهواره^۴ است آن.

هَذَا، ای؛ هَذَا مَا ذَكَّرْنَا لِأَهْلِ النَّارِ. آنکه گفت: فَلْيَذُوقُوهُ، تا دو کلام باشد. و گفتند: تقدیر آن است که کلام مقدم و مؤخره کنند، ای؛ هَذَا حَمِيمٌ فَلْيَذُوقُوهُ. و اگر گویند: هَذَا در محل نصب باشد به فعل مقدر، ذَلِكَ^۵ علیه الظاهر، هم روا باشد، چنان که [۱۰۰-ر] وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَا^۶... و اگر گویند محلّ او رفع باشد به ابتدا^۷، فَلْيَذُوقُوهُ خبرش باشد، چنان که: سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا^۸... آنکه تقدیر کنی محذوفی، گویی، منه: حَمِيمٌ وَغَسَاقٌ، کقول الشاعر:

هَذَا إِذَا مَا أَضَاءَ الصُّبْحُ فِي غَلَسٍ
وَعُودَرِ الْبَقْلِ مَلَوِيٍّ وَمَخْضُودٍ
ای؛ فَمَنْهُ^۹ مَلَوِيٍّ وَ مِنْهُ مَخْضُودٍ.

و قرأ در «غساق» خلاف کردند: حمزه و کسائی و خلف و یحیی بن وثاب، در شاذّ مشدد خواندند، و دیگر قرأ مخفف خواندند. بر قراءت اول مبالغت باشد در اسم

۱- دا، آج، لب، افزوده: كما قال الاعشى، شعر:

الْمُهَيَّمِينَ مَا لَهُمْ إِزْمَانٍ إِلا
شَوْءٌ حَتَّى إِذَا أَفْأَقَ أَفْأَقُوا
ای، فی زمان السوء.

۲- دا: بن در نیاید؛ آج، لب: بن در نیامد.

۳- اساس، آب، دا: وَ بِئْسَ با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۴- دا: گهواره ای. ۵- دا: مقدم مؤخر.

۶- دا: که دل.

۷- سورۃ یس (۳۶) آیه ۳۹. ۸- آج، لب: بر مبتدا.

۹- سورۃ نور (۲۴) آیه ۱. ۱۰- آج، لب: فیه.

فاعل، کالخباز والقصاب، و در وجه دوم اسم بود، کالعذاب.

آنگه در معنی او خلاف کردند: عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند: زمهریری باشد که اهل دوزخ را بسوزد، چنان که آتش سوزد. نعوذ بالله منه! مجاهد و مقاتل گفتند: سرمای بغایت بود. ابن بُریده گفت: کنده ای بغایت باشد. محمد بن کعب گفت: عصاره و قبیح^۲ اهل دوزخ باشد. کعب گفت: سم^۳ مار و گزدم باشد ۵ که در حفزه ای جمع کنند، آنگه به اهل دوزخ دهند تا بازخورند. اخفش گفت: مَا يَغْسِقُ مِنْ قُرُوجِ الْكَفَرَةِ وَالزُّنَاةِ وَقُرُوجِهِمْ، ای یسبل، آنچه [از] فرج و ریشهای ایشان بیاید^۴ در دوزخ. قال^۵:

إِذَا مَا تَنَكَّرَتِ الْحَيَوَةُ وَطَبِئَهَا
إِلَى جَرَى دَفْعٍ مِنَ الْعَيْنِ غَائِقِ
ای؛ سائل.

۱۰

وَأَخْرَمِنْ شَكْلِهِ، اهل بصره خواندند: وَأُخْرُ، به ضم «همزه» علی الجمع، و آن جمع مؤنث باشد، کالکثیر. يقال نِسْوَةٌ أُخْرُ، و دیگران «آخر» و خواندند به دو «الف»، ای، و انواع آخر، و نَوْعٌ آخَرِ مِنْ شَكْلِهِ، ای مِنْ شَكْلِ الْقَذَابِ. أَرْوَاجٌ، ای، أَصْنَافٌ، یعنی؛ جز این که رفت آن جا انواع عذاب باشد از آنچه ندیده اند و نشنیده اند. وَالشَّكْلُ الْمَثَلُ^{۱۰} بالفتح و بالكسر؛ التظير والبدل^{۱۱} ایضاً.

۱۵

هَذَا قَوْجٌ مُفْتَحِمٌ مَعَكُمْ؛ این جماعتی اند^{۱۲} که با شما در دوزخ می آیند^{۱۳}. عبدالله عباس گفت: چون رؤسا و سادات کافران در دوزخ شوند، اتباع، ایشان را از پس ایشان در آرند؛ ایشان گویند: اینان که اند؟ خزنت گویند: هَذَا قَوْجٌ مُفْتَحِمٌ مَعَكُمْ؛ این گروهی اند که با شما به دوزخ می آیند. والافتحام؛ الدخول فی الأمر مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ؛ ناگاه در کار شدن باشد. لَا مَرْحَبًا بِهِمْ، اشراف گویند: لَا مَرْحَبًا بِهِمْ؛ نه

۲۰

۲ - آج، لب: قبح.

۴ - اساس: ندارد؛ از داء، افزوده شد.

۶ - آج، لب، افزوده: الشاعر، شعر.

۸ - آج، لب: اهل بصره آخره خواندند.

۱۰ - اساس: الشك؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۱۳ - آج، لب: باشند.

۱ - آج، لب: گفت.

۳ - آج، لب: اسم.

۵ - آج، لب: برآید.

۷ - لب: ای.

۹ - دا: أَوْ نَوْجٌ.

۱۱ - دا: وَالذَّلُّ.

۱۲ - دا: این گروهی اند.

به جای فراخ آمدند. به عکس آن که عرب گوید آن را که به دیدن او شادمانه باشد: مرحباً و اهلاً و سهلاً. ای؛ اتیت مکاناً رحباً و موضعاً سهلاً و اتیت اهلك، گویند: نه به جای نیک و فراخ آمدند. إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ؛ ایشان سوختگان [۱۰۰-پ] آتش خواهند بودن، چنان که ما هستیم.

۵ اتباع گویند سادات را: بَلْ أَنْتُمْ لَمَرْحَباً بِكُمْ؛ بل شما را مرحبا و تحیت نیک مباد! أَنْتُمْ قَدْ فُتِمُوهُ لَنَا؛ شما آوردی ما را این جا که شما مقدمان ما بودی در دنیا و داعیان ما. قَبَسَ الْقَرَارُ؛ بدجای است این^۱. و نصب لَمَرْحَباً بر فعلی مضمرباشد، چنان که گفتیم و مورد او دعا بُود، چنان که نابغه گفت^۲:

لَا مَرْحَباً بِغَدٍ وَلَا أَهْلًا بِهِ
۱۰ قَالَوا، آنکه این اتباع و سیفه گویند: رَبَّنَا؛ خدای ما مَنِ قَدَّمَ لَنَا هَذَا؛ هر که ما را با این جا آورد و مقدم ما بود در دعوت یا کاری^۳ که ثمره ایش این است، فَرْزُهُ عَذَاباً ضِعْفاً فِي النَّارِ؛ او را عذاب مضاعف کن در دوزخ.

وَقَالُوا مَا لَنَا لَنَرِي رِجَالاً كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ، چون در دوزخ آیند، بنگرند، گویند: چه بود ما را که نمی بینیم مردانی را که ما ایشان را از جمله بد-مردان شمردیم. ۱۵

أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا؛ و ما ایشان را بسخریه و فسوس داشتیم در دنیا؟ أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ، خود این جا نه اند یا چشم ما بر ایشان نمی آید، مایل است از ایشان؟ این کافران گویند که: ما چرا آن مؤمنان که برایشان در دنیا استهزا کردیم و پنداشتیم که ایشان بر باطلند نمی بینیم؟ و اهل کوفه خواندند إِيَّا عاصم: اتخذناهم، به همزه وصل علی الخبر و بر این قراءت در جای صفت «رجالا» باشد. و این قراءت بهتر است برای آن که اهل دوزخ شاگ نباشند در استهزای ایشان به مؤمنان در دنیا. دگر آن که أَمْ زَاغَتْ، معادلي اتَّخَذْنَاهُمْ نیست. و باقی قرأ به فتح «الف» خواندند؛ «الف» قطع بر آن که^۴ «الف» استفهام است. مجاهد گفت: این قول کفار قریش

۲- دا، افزوده: شعر.

۱- دا: آن.

۴- آج، لب: ثمره.

۳- دا: تا کاری.

۵- دا، آج، لب: برای آن که.

باشد که گویند: ما چرا و سلمان^۱ و ابوذر و مقداد و عمار را نمی بینیم؟
 آنکه گفت: **إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ**^۲ و تفسیر او که از پیش رفت من قوله^۳: **إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ**^۴، ای تخاصم اهل النار حق و صدق و کائن^۵.

- آیه ۶۵ **قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**؛ بگو که من ترساننده ام و نیست هیچ خدایی الا خدای یکی قهر کننده.
- آیه ۶۶ **رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ [۱۰۱-ر] وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ**؛ خداوند آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است^۶ بی همتا آمرزنده است^۷.
- آیه ۶۷ **قُلْ هُوَ نَبَوًّا عَظِيمٌ**؛ بگو که این^۸ خبری است بزرگ.
- آیه ۶۸ **أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ**؛ که شما از او می برگردی^۹.
- آیه ۶۹ **مَا كَانَ لِي مِن عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ**؛ نیست مرا هیچ علمی به گروه بالا تر چون خصومت می کردند.
- آیه ۷۰ **إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ**؛ وحی نمی کنند به من الا آن که من ترساننده ام اشکارا.
- آیه ۷۱ **إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ**؛ چون گفت خدای تو فریشتگان را که من آفریننده ام آدمی را^{۱۰} از گل.
- آیه ۷۲ **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**؛ چون راست کنم او را و دردمم در او از روح خود، بيفتی برای او سجده کننده.
- آیه ۷۳ **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ**؛ سجده کردند فریشتگان همه بجمله^{۱۱}!
- آیه ۷۴ **إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**؛ مگر ابلیس که او بزرگواری کرد^{۱۲} و بود از جمله کافران.

۱- کذا در اساس و آب بداء، آج، لب: چرا سلمان.

۲- دا، آج، لب، افزوده: این درست است و حق خصومت اهل دوزخ. و قوله: **تَخَاصُمُ** بدلی جمله است.

۳- دا؛ و بدلی اسم اشارت است، من قوله: ۴- سوره ص (۳۸) آیه ۶۴.

۵- آج، لب، افزوده: قوله تعالی. ۶- دا؛ در میان هر دو است.

۷- دا؛ آمرزگار. ۸- دا؛ او. ۹- دا؛ روی بگردانند گاهی.

۱۰- دا؛ خلقی را. ۱۱- دا؛ جمله بجمع. ۱۲- دا؛ تکبر کرد.

- آیه ۷۵ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِيَّ اسْتَكَبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ؛ گفت: ای ابلیس! چه باز داشت تو را که سجده کنی که من آفریدم^۱ به دستهای خود. بزرگی می کنی یا از جمله بزرگوارانی؟
- آیه ۷۶ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ؛ گفت: من بهترم از او، آفریدی^۲ مرا از آتش و آفریدی^۳ او را از گل.
- آیه ۷۷ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ؛ گفت: برو از آن جا که تورانده ای^۴.
- آیه ۷۸ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ؛ وبرتو است لعنت من تا به روز جزا.
- آیه ۷۹ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ؛ گفت: خدای من! مهلت ده مرا تا به آن روز که برانگیزند ایشان را.
- آیه ۸۰ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ؛ گفت: تو از مهلت داد گانی.
- آیه ۸۱ إِلَى يَوْمِ الْوَعْدِ الْمَعْلُومِ ؛ تا^۵ به روز وقت دانست^۵.
- آیه ۸۲ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ؛ گفت: به عزت تو که گمراه کنم همه را.
- آیه ۸۳ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ؛ مگر بند گانی را از ایشان خالص^۶.
- آیه ۸۴ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ؛ گفت: درست^۷، وحق می گویم.
- آیه ۸۵ لَا فَلَئِنْ جَهَنَّمَ [۱۰۱-پ] مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ؛ پرباز کنم^۸ دوزخ از تو و از آنان که پی تو گیرند^۹ از ایشان همه.
- آیه ۸۶ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ؛ بگو: نمی خواهم از شما بر این مزدی و نیستم من از تکلف^{۱۰} کنندگان.
- آیه ۸۷ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ؛ نیست آن مگر یاد کردی جهانیان را.
- آیه ۸۸ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ؛ و بدانای خبر او پس^{۱۱} روزگاری.

۱- دا: آن را که بیافریدیم.

۲- دا: بیافریدی.

۳- دا: بیرون شواز بهشت که تونفریده ای.

۴- دا: باز.

۵- دا: معلوم.

۶- دا: که مخلص باشند.

۷- دا: درست است.

۸- دا: پرکنم؛ آج، لب: پرگردانم.

۹- دا: پشروی کند تو را.

۱۰- اساس: تکلیف؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۱۱- دا: پس از.

قوله تعالى: **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ**، آنکه گفت: بگوی ای محمد که: من پیغامبری ام ترساننده و نیست خدای مگر [یک]^۱ خدای قهرکننده در این آیت تقریر توحید قدیم - جل جلاله - است و تقریر نبوت پیغامبرش محمد مصطفی - صلی الله علیه و علی آله -

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ خدای آسمان [ها]^۲ و زمین است و آنچه در میان آن است و عزیز و منیع و غالب است.

قُلْ هُوَ نَبَوُّ عَظِيمٌ؛ بگو ای محمد که: این خبری است بزرگوار^۳. مجاهد و سدی [ی] گفتند: کنایت است از قرآن. حسن بصری گفت: کار قیامت است این.

أَلَّيْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ؛ شما از او اعراض می کنی و عدول می نمایی و به موجب آن کار نمی کنی.

مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى؛ مرا علمی نیست به جماعت برتر، یعنی فریشتگان چون خصوصیت کردند. بیشتر مفسران گفتند: خصوصیت فریشتگان در حدیث آدم بود که چون گفتند: **... أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا** - الآية. و عبدالله عباس گفت. از رسول - علیه السلام - که خدای تعالی مرا گفت: تودانی ای محمد که ملائع اعلی که فریشتگان اند در چه خصوصیت کردند؟ گفتم: بار خدایا! ندانم. گفت: خصوصیت کردند در درجات و کفارات.

اما کفارات: **إِسْبَاحُ الْوُضوءِ فِي السَّبَرَاتِ**^۴، وَنَقْلُ الْأَقْدَامِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ، وَإِنْتَظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ.

واما الدَّرَجَاتُ: **فَإِقْشَاءُ السَّلَامِ وَإِطْعَامُ الظَّعَامِ وَالصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ**. گفت: کفارات تمام کردن وضو باشد در سختیها و قدم برگرفتن به جماعات و انتظار نماز کردن پس نماز.

اما درجات: سلام کردن بر همه کس و طعام دادن و نماز کردن به شب که مردم خفته باشند.

إِنْ يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا بَشَرٌ^۵ نَذِيرٌ مُبِينٌ؛ وحی نمی کنند به من الا آن که من

۱ - اساس: ندارد؛ از داء افزوده شد.

۲ - اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

۳ - ۱۰ - بزرگ.

۴ - اساس: فی السَّبَرَاتِ؛ به قیاس یا نسخه دا، تصحیح شد.

۵ - اساس: ندارد یا توجه به دیگر نسخه ها و قرآن مجید افزوده شد.

پیغامبری ام ترساننده^۱، یعنی؛ وحی به من به این می آید نه به چیزی دیگر^۲. ابو جعفر تنها خواند: إِلَّا إِنَّمَا، به کسر همزه. و باقی قرا خواندند: إِنَّمَا، به فتح. قرا گفت، دو معنی^۳ محتمل است: یکی آن که وحی نمی کنند به من الا برای آن که من نذیر و ترساننده و بیان کننده [ام]^۴. و دوم آن که وحی نمی کنند به من الا اِنداز و بیان.

۵ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ: یاد کن ای محمد چون گفت خدای توفریشتگان را [۱۰۲-۱] إني لخالق بشرًا من طين؛ من خواهم آفریدن آدم را از گِل.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ؛ چون تمام آفریده باشم^۵ او را و راست کرده و روح در او دمیده. فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِينَ، از پیش او به سجده در آیی.

۱۰ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ؛ فریشتگان همه سجده کردند. إِلَّا ابليس، که او استکبار کرد و از جمله کافران بود.

حق تعالی گفت: یا ابلیس! چه منع کرد تورا که سجده کنی آن را که من او را به دست قدرت خود آفریدم؟ و معنی آن که تولای خلق او به خود کردم و با کسی نگذاشتم، من قولهم: يَدَاكَ أَوْ كُنَّا وَفُوكَ نَفَخَ. أَتَسْكَبُوتَ، الف استفهام راست، و الف استفعال ساقط است، لاجتماع الهمزتين؛ تکبر کردی، أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؛ یا از جمله بزرگواران و بلند قدران بودی؟

۱۵ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ گفت: برای آن سجده نکردم او را که من از او بهترم که تو مرا از آتش آفریدی و او را از گِل.

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا؛ گفت ابلیس را حق تعالی که: برو از این جا که تورانده و بلعته^۶ کرده ای.

۲۰ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ و لعنت من بر تو است تا به روز قیامت. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ؛ گفت: بار خدایا مرا روزگاره و مهلت تا

به روز قیامت که خلقان را زنده کنند.

۲- ۱۵: دیگر.

۱- ۱۵: پیغامبری ترساننده ام.

۴- اساس و آب: ندارد، از داده افزوده شد.

۳- ۱۵، آج، لب: دو معنی را.

۵- اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه ۱۵، تصحیح شد.

۶- ۱۵، آج، لب: بلعنت.

حق تعالی او را گفت: تو را مهلت دادم تا به وقتی معلوم که من دانم که صلاح است.

فَإِنَّ فَيْعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^۱؛ گفت: به عزت تو که همه را گمراه^۱ کنم مگر بندگان^۲ مخلص که تو را هستند، که مگر مرا برایشان راهی نیست.

فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ^۳؛ قدیم تعالی گفت: به حق؛ و این^۴ حق است که ۵ می گویم. عاصم و حمزه و خلف خواندند: فَالْحَقُّ، به رفع اول و نصبِ دُوم. باقی قرأ هر دو منصوب خواندند.

اما آن که اول مرفوع خواند، گفت: خبر مبتدای محذوف است، والتقدير: انا الحق. و آن که منصوب خواند، گفت: نصب بر اغراست. و کوفیان گفتند: مَحْذُوفٌ؛ حَرْفُ الْجَرِّ عَلَى الْقَسَمِ. و گفتند^۵: الحقُّ لَأَمْلَأَنَّ كَقَوْلِهِمْ حَقًّا لَأَمْلَأَنَّ. و ۱۰ حقّ دُوم به أَقُولُ منصوب است. گفت: سوگند می خورم و حق می گویم که پُر بار- گنم^۶ دوزخ را از تو و از پشروان تو از جمله ایشان.

آنکه گفت: قُلْ؛ یا محمد بگو که من از شما بر این ادای رسالت مزدی نمی خواهم، و من از جمله متکلفان^۷ به ام، یعنی این نه تُعَسِّفُ و تَكْلُفُی است بیرون از عرف و عادت و خارج از حدّ حق. و گفتند، معنی آن است که: من المتقولین؛ من ۱۵ این قرآن را از خویشان نمی گویم و بافته من نیست. بیانش [۱۰۲ - پ]: إِنْ هُوَ إِلَّا وَكُرٌّ لِلْعَالَمِينَ. و تکلف در کارها صفت ذم است.

سَلَمَةُ بْنُ تُفَيْلٍ گفت، رسول - علیه السلام - گفت: متکلف را سه علامت بود: ۲۰ یکی آن که منازعت کند با آن که بالای او باشد و تعاطی آن کند که به آن نرسد، و چیزی گوید که نداند.

و زُبَیْرُ رَوَّایَتِ کرد که رسول - علیه السلام - گفت: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ^۷ يَدْعُونَ أَقْوَاتَ أُمَّتِي وَلَا يَتَكَلَّفُونَ إِلَّا إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ التَّكْلِيفِ وَصَالِحُوا أَقْنِي؛ بار خدایا

۱ - د: گمراه.

۲ - د: بندگان.

۳ - د، آج، لب: و این قول.

۴ - آج، لب: به حذف.

۵ - د، آج، لب، افزوده: التقدير.

۶ - آج، لب: پربار کنم.

۷ - اساس: الذين؛ به قیاس با نسخه د، تصحیح شد.

بیمارز آنان را که مردگان اَمّت مرا رها کنند^۱ و تکلف نکنند، آلا بَرّی ام از متکلفان، من و صالحانِ اَمّت من. عبدالله مسعود گفت: هر که چیزی داند رواست تا بگوید و هر که نداند باید تا بگوید: اللَّهُ أَعْلَمُ، که از جمله علم باشد که آنچه نداند گوید: ندانم، خدای تعالی گفت پیغامبرش را: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.

قوله: إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ او نیست، یعنی قرآن، آلا ذکرِ وی یاد کردی جهانیان را.

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ؛ و بدانی خبر او پس روزگاری. قتاده گفت: پس از مرگ، بیانه قوله:.... مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ^۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱- دا: دعا کنند.

۲- سورة اعراف (۷) آیه ۲۴ و سورة انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۱.

سُورَةُ الزُّمَرِ

این سورت مکی است، آلا قوله تعالى: **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ**^۱ - الآية. و این سورت هفتاد و پنج آیت است و هزار و صد و نود و دو کلمت است و چهار هزار و هفتصد و هشت حرف است.

و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که پیغامبر - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که او سورة الزمر بخواند، خدای تعالی امید^۲ گسته نکند و او را از جمله خایقان کند. عایشه^۳ روایت کرد که: رسول - علیه السلام - بنخفتی ثاسورة بنی اسرائیل و زمر بنخواندی^۴.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۵

- آیه ۱ **تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ** ؛ فرستادن^۶ کتاب از خدای قوی^۸
محکم کار
- آیه ۲ **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ** ؛ ما فرستادیم^۹ به

۱ - سورة زمر (۳۹) آیه ۵۳.

۲ - دا، آج، لب : امید او.

۳ - دا، افزوده : رضی الله عنها.

۴ - اساس، آب، دا : بنه خفتی.

۵ - اساس، آب، دا : بنه خاندی ؛ آج : بنخواندی ؛ لب : بنخواندی.

۶ - دا، لب معنی کرده : به نام خدای بخشاینده مهر بان.

۷ - دا : این فرو فرستادن.

۸ - دا : بی همتا.

۹ - دا : فرو فرستادیم.

تو کتاب قرآن. بدرستی ^۱، پرست خدای را به اخلاص کننده طاعت ^۲.

آیه ۳
 أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ [۱۰۳- ر] فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ؛ خدای را ^۳ طاعت خالص و آنان که گرفتند بجز او دوستانی، نمی پرستیم ایشان را الا تا نزدیک کنند مارا به خدای نزدیک کردنی، خدای ^۴ حکم کند میان ایشان در آنچه در آن خلاف می کنند، خدای ^۵ ره ننماید آن را که او دروغزن است کافر باشد.

آیه ۴
 لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاضْطَطَفِي مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ اگر خدای خواهد که بگیرد فرزندی، بر گزیند ^۶ از آنچه می آفریند آنچه خواهد، منزه است او، او خدای است یکی قهر کننده بندگان.

آیه ۵
 خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ؛ بیافرید آسمانها و زمین برآستی می درآرد شب بر روز و درآرد ^۷ روز را بر شب، و مسخر بکرده است آفتاب را و ماه را، همه می روند تا به وقتی نام زده ^۸، الا اوست بی همتا ^۹ و آمرزنده.

آیه ۶
 خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَآتَزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمًا نَبَّهَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّقُوا اللَّهَ تَصْرَفُونَ؛ بیافرید شما را از یک نفس پس کرد از او جفت او و فرو فرستاد برای شما از چهار پایان هشت جفت ^{۱۰}، بیافرید شما را در شکمهای مادرانتان خلقی ^{۱۱} از پس خلقی ^{۱۲} در سه تاریکی، آن خدای است خدای

۱- ۱۵ : برآستی.

۲- ۱۵ : خالص کند برای او دین.

۳- ۱۵ : که خدای.

۴- ۱۵ : که فرا گیرد.

۵- ۱۵ : نام زد.

۶- ۱۰ : گونه.

۱- ۱۵ : برآستی.

۳- ۱۵ : بدان که خدای راست.

۵- ۱۵ : و کافر.

۷- ۱۵ : می درآرد.

۹- ۱۵ : بدان که او بی همتاست.

۱۱- ۱۵ : آفریننی.

شما، او راست پادشاهی، نیست خدای مگر او کجا^۱ می گردانند شما را؟
 آیه ۷ **إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَمِيتَتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**؛ اگر کافر شوی خدای بی نیاز است از شما و نپسندد بندگانش^۲ کفر و اگر شکر کنی پسندد شما را و برنگیرد^۳ بردارنده ای بار^۴ دیگری، پس با خدایتان باز گشت شما، خبر دهد^۵ شما را به آنچه کرده باشی^۶، او داناست بر سینه ها^۷.

آیه ۸ **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا [۱۰۳ - پ] إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ نَمَتَّ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ**؛ چون برسد^۸ آدمی^۹ را رنجی، بخواند خدایش را باز شونده^{۱۰} با او، چون بدهد او رانعمتی از او فراموش کند آنچه می خواند با او از پیش و کند خدای را همتایات تا گمراه کند از ره او. بگو برخور به کفرت اندکی که تو از اهل دوزخی.

آیه ۹ **أَمْسِنُ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ**؛ کیست آن که ایستاده باشد^{۱۱} به اوقات^{۱۲} شب سجده کننده و ایستاده، ترسد از آخرت و امید دارد به رحمت خدایش، بگو راست باشند^{۱۳} آنان که دانند و آنان که ندانند، اندیشه کنند خداوندان عقلها^{۱۴}؟

آیه ۱۰ **قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**؛ بگو ای بندگان من

۱- دا : بندگان خود را.

۲- دا : چگونگی.

۳- دا : گناه.

۴- دا : بر ندارد.

۵- دا : بودی می کردی.

۶- دا : بیگاهانند.

۷- دا : بیساید.

۸- دا : که او داناست بدانچه در سینه هاست.

۹- آج، لب : باز گردنده.

۱۰- دا : مردمهارا.

۱۱- دا : ساعتی.

۱۲- دا : یا آن که او ایستاده است.

۱۳- دا : خردها.

۱۴- دا : برابر بود با.

آنان که ایمان داری^۱ بترسی از خدایتان آنان را که نیکوی کردند در این سرای^۲ نزدیک تر نیکوی باشد و زمین خدای فراخ است، تمام بدهند صبر کنندگان^۳ را مزدشان بی شمار.

آیه ۱۱ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ ؛ بگو که مرا فرمودند که: پرستم خدای را خالص کننده او را عبادت^۴.

آیه ۱۲ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ؛ و فرمودند مرا که باشم اول مسلمانان^۵.

آیه ۱۳ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ؛ بگو که من می ترسم اگر عاصی شوم در خدای^۶ از عذاب روزی بزرگ.

آیه ۱۴ قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي ؛ بگو خدای را می پرستم خالص بکرده او را عبادت^۷.

آیه ۱۵ فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ؛ بپرستی آنچه خواهی از فرود او^۸. بگو که زیانکاران آنان اند زیان کردند خود^۹ را و اهل خود را روز قیامت؛ آلا! آن زیانی است [۱۰۴-ر] آشکارا.

آیه ۱۶ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّتُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَاعِبَادِ فَاتَّقُونِ ؛ ایشان را باشد از بالای ایشان سایه بانها از آتش، از زیرشان سایه بانها، آن ترسانند خدای به آن بندگانش را. ای بندگان من ترسی.

آیه ۱۷ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ؛ و آنان که^{۱۱} بپرهیززند از معبودان که دون خدای باشند که پرستند آن را و با خدای برند ایشان را، ایشان را باشد مرده، مرده ده بندگان مرا.

آیه ۱۸ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ

۱- دا : آوردی.

۲- دا : دنیا.

۳- دا : شکیبایان.

۴- دا : برای او دین.

۵- دا : گردن نهادگان.

۶- دا : از خدای خود.

۷- دا : خالص کننده نگاه دارنده.

۸- دا : جز او.

۹- دا : تنهای خود.

۱۰- دا، افزوده : پرهیزبند و آنان که.

هُم أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ ؛ آنان را که بشنوند^۱ گفتار متابعت کنند^۲ نیکوتر را، ایشان آنان هدایت داده باشد خدای ایشان را، ایشان خداوندان خرد باشند.

آیه ۱۹ أَقَمْنِ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَقَانَتْ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ؛ آن کس که درست شد بر او گفتار عذاب، تو برهانی آن را که در دوزخ بود؟

آیه ۲۰ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ عُرفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرفٌ مُبِينَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ؛ لکن آن را که بترسند از خدای خود ایشان را بود غرفه ها از بالای^۳ آن غرفه های بنای کرده، می رود از زیر آن جویها، وعده خداست خلاف نکند خدای وعده را.

آیه ۲۱ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرْبُهُ مُضْغَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ؛ نبینی که خدای فرو فرستاد از آسمان آبی بر انداز آن را^۴ چشمه ها در زمین، پس برون آرد^۵ کشتی به خلاف یکدیگر رنگهای او، پس خشک شود، بینی آن را زرد شده، پس کند آن را پوسیده، در این یاد کردی هست خداوندان عقل را.

قوله : تَنْزِيلُ الْكِتَابِ - الآية ؛ تنزیل مرفوع است به خبر ابتدای محذوف، ای ؛ هَذَا الْقَوْلُ^۶ تنزیل الكتاب. و روا بود که تنزیل مبتدا بود، مِنْ^۷ اللَّه در جای خبر او ۱۵ بود و التقدير: تنزیل الكتاب صادرٌ مِنَ اللَّهِ الْغَرِيزِ الْحَكِيمِ. حق تعالی قرآن را تنزیل نام نهاد، و تنزیل^۸ باشد و این مصدری است در جای مفعول برای مبالغت، نحو قولهم: رَجُلٌ رِضَى وَ مَرَضَى [۱۰۴-پ] و ماءٌ سَكَبَ، ای ؛ مَسْكُوبٌ.

و اگر قرآن را «مُنزَل» گویند، دلیل کند بر حدوثش چون بر طریق مبالغت گویند اُولی و اُخَری که دلیل کنند^۹. یعنی ؛ این کتابی است از خدای تعالی فرود- ۲۰

۱- دا ؛ گوش فرا دارند. ۲- دا ؛ و پیروی کنند. ۳- دا ؛ از زور / از زیر.

۴- کذا در اساس و آب ؛ دا ؛ براند آن را ؛ آج، لب ؛ در آورد آن را.

۵- دا ؛ بیرون آورد بدو. ۶- دا، آج، لب ؛ هذا القرآن.

۷- دا، آج، لب ؛ مِنْ اللَّه. ۸- دا، آج، لب، افزوده ؛ مصدر.

۹- آج، لب ؛ دلیل حدوث کنند.

آمده، نه از کلام بشر است و نه کلام جن و ملائکه؛ بل کلام خدای عزیز^۱ و منبع غالب محکم کار درست کردار.

آنکه گفت: **إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ**؛ ما فرو فرستادیم کتاب را به توبه حق و راستی. **فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ**؛ خدای را پرست ای محمد! خطاب به او و مراد از او جمله مکلفان خالص بکرده او را دین و طاعت، چنان که در عبادت باو^۲ شرک نیاری. و نصب مخلصاً بر حال است.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ؛ دین خالص خدای راست. قتاده گفت: به این دین کلمه شهادت خواست، گفتن: **لَا إِلَهَ إِلَّا [الله]**^۳. اهل معانی گفتند: معنی آن است که عبادت خالص سزد^۴، چه جز خدای مستحق عبادت نیست. **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ**، آنکه گفت: آنان که بدون خدای بتان می پرستند و ایشان را خدایان گرفته اند، **مَا نَعْبُدُهُمْ**، و التقدير: **يَقُولُونَ مَا نَعْبُدُهُمْ**. سبب نزول آیت آن بود که رسول -علیه السلام- تسفیه احلام ایشان کرد و گفت: جمادی را که از او هیچ خیر و شر و نفع و ضرر نیاید می پرستی؟ این از کجا مستحق عبادت است! و اینان چه نعمت کردند بجای شماء یا چه خلق آفریده اند؟ ایشان^۵ گفتند: ما می دانیم که ما را و آسمان و زمین^۶ خدای آفریده است و این^۷ عبادت ما خدای را بنشاید. ما اینان را برای آن می پرستیم تا ما را به خدای نزدیک کنند. و قوله: **زُلْفَى**، مصدری است نه از لفظ فعل، چنان که گویند: **أَعْجَبَنِي حُجّاً شَدِيداً**، والمعنى إعجاباً شديداً، برای آن که معنی یکی است، یعنی: **إِلَى اللَّهِ تَقَرُّباً**.

کلبی گفت، جواب^۸ در سورت احقاف است آن جا که گفت: **فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَاناً آلِهَةً**^۹ - الآية. آنکه گفت: **إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ**؛ خدای حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه در او

۱ - دا: خدای است عزیز؛ آج، لب: خدای عزیز است. ۲ - دا، آج، لب: یا او.

۳ - اساس: ندارد، از دا، افزوده شد. ۴ - دا: خدای را بسزد؛ آج، لب: شود.

۵ - آج، لب: اینان. ۶ - دا، آج، لب: زمین را.

۷ - دا: لکن؛ آج، لب: لیکن. ۸ - دا، آج، لب: جواب این.

۹ - سورة احقاف (۴۶) آیه ۲۸.

خلاف می کنند و باز نمایند که محقّ کیست و مبطل کیست. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ؛ گفت: خدای هدایت ندهد آن را که دروغزن باشد و کفران کننده باشد. این هدایت این جا، ره نمودن^۱ است به ره بهشت و ثواب به قرینه کاذِبٌ كَفَّارٌ و به قرینه يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يوم القيامة، چه این نیز هم از احکام آخرت است [۱۰۵-ر] و اگر بر خذلان و تخلیه حمل کنند روا باشد، عَلَى طَرِيقِ الْغَضَبِ عَلَيْهِ وَالْعُقُوبَةِ لَهُ.

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا، آنکه گفت ردّ بر مشرکان و جهودان و ترسایان که گفتند: الملائكة بنات الله^۲، و... عَزْرُ بْنُ اللَّهِ^۳ وَالْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ^۴؛ فریشتگان دختران خدای اند و عَزْرٍ و عِسی پسران خدای اند. گفت: اگر خدای خواستی تا فرزندی بگیرد، بگزیدی از آنچه آفریده است آنچه خواستی. آنکه گفت: سُبْحَانَهُ! منزّه است خدای-جلّ جلاله- از آن که او را فرزند باشد نه به حقیقت و نه به مجاز. هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ او خدای است یکی بی همتا و انباز بی زن و فرزند و مثل و مانند و عزیز و منیع^۵ و قهر کننده بندگان به فنا و مرگ.

آنکه گفت: خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ؛ آسمان و زمین او آفرید به حق، نه به باطل برای غرضی^۶ صحیح، يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ؛ شب به سیر روز می آرد.^۷ کتکویر العمامة، چنان که دستار^۸ لایه ها بر لایه ها پیچند^۹، و این اصل کلمه است، و مثله قوله: يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ^{۱۰}، و این قول قتاده است. مجاهد گفت: شب در روز آرد و روز در شب آرد. حسن و مقاتل گفت^{۱۱}، معنی آن است که: آنچه از این بکاهد در آن فزاید و آنچه از آن بکاهد در آن افزاید. وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ؛ و آفتاب و ماه

۱- آج، لب: آن جا راه نمودن.

۲- اشاره به فحوای آیه: ۵۷ سورة نحل (۱۶) و آیه ۳۹ سورة طور (۵۲).

۳- سورة توبه (۹) آیه ۳۰. ۴- دا، آج، لب: منبع است.

۵- آج، لب: غرض. ۶- دا: می در آرد؛ آج، لب: می دارد.

۷- دا: دستار را.

۸- اساس: لایها بر لایها پیچند، که با توجه به دا تصحیح شد؛ آج، لب: لایها بر لایها پیچند.

۹- سورة اعراف (۷) آیه ۵۴ و سورة رعد (۱۳) آیه ۳.

۱۰- دا، آج، لب: حسن و مقاتل و کلبی گفتند. ۱۱- دا: این؛ آج، لب: جمله اخیر را ندارد.

را مسخر بکرد تا به فرمان او در فلک^۱ خود می گردند^۲ و هریکی به وقتی^۳ معلوم می روند. **الَاهُو الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ**؛ الا او خدای است عزیز و آمرزنده^۴.

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ؛ گفت: بیافرید شما را از یک نفس و آن آدم است، **ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا**؛ آنکه جفت او را حوا را هم از او بیافرید^۵. و «**جَعَلَ**»، به معنی خلق است، و چون به معنی خلق باشد، متعدی بود به یک مفعول، و چون به معنی صیر باشد متعدی بود به دو مفعول. **وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ**، این انزال، به معنی انشاست، یعنی بیافرید برای شما از جمله چهار پایان هشت جفت، یعنی هشت صنف. و گفتند: مراد به «زوج»، جفت است. و چون بر این حمل کنند چهار جنس باشد که تفصیل آن در سورة الانعام [۱۰۵-پ] بیامد، فی قوله: **ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ** - الآية. **وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ**^۶ - الآية. پس این چهار جنس از میش و بز و شتر و گاو^۷، و چون هریکی از این^۸ جفتی باشد، هشت بُود. **يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ**؛ می آفریند شما را خلقی از پس خلقی در شکم مادرانتان. وقوله: **خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ**، [خلق نو از پس خلق اول، که خلق اول از خاک بود و خلق دوم از آب، و گفتند: **خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ**؛ خلقی از پس خلق اول^۹]، مراد آن است که در سورة المؤمنین گفت: **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً**^{۱۰} - الآية. و این تأویل اولی تر است، لقوله: **فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكَُمُ اللَّئِ وَ رَبُّكُمُ لَهُ الْمُلْكُ**؛ [در سه تاریکی: تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه. **ذَلِكَُمُ اللَّئِ وَ رَبُّكُمُ لَهُ الْمُلْكُ**]؛ این خدای شماست، پادشاهی او راست. **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**؛ نیست بجز او خدای، **فَإَنِّي تُصْرِفُونَ**؛ کجا می گردانند^{۱۱} شما

۱- آج، لب: به فلک.

۲- لب: می گردیدند.

۳- لب: به وقت.

۴- آج، لب: خدای عزیز آمرزنده است.

۵- آج، لب: آنکه جفت او را از او حوا بیافرید.

۶- سورة انعام (۶) آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

۷- دا، آج، لب: گاو و شتر.

۸- دا، آج، لب: آن.

۹- اساس و آب، افتادگی دارد، دا نیز مفشوش می نماید از آج آورده شد.

۱۰- سورة مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

۱۱- اساس و آب، افتادگی دارد؛ ازدا، افزوده شد.

۱۲- آج، لب: می گردانند.

را؟ و گفتند: چون می گردانند شمارا از عبادت او با عبادت^۱ جز او با چندین آیات و بینات.

- إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ ، گفت: اگر کافر شوی به خدای، خدای از شما بی نیاز است، کُفِرَ شما او را هیچ زیان ندارد. وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ؛ او^۲ راضی نباشد به کفر بندگان، و کفر نپسندد برای ایشان. و این آیت دلیل است بر آن^۵ که خدای تعالی کفر نیافریند و نخواهد برای آن که رضا، ارادت باشد^۳ عَلَىٰ بَقْضِ الْوُجُوهِ، اگر^۴ راضی بودی مرید بودی. وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ؛ و اگر شاکر شوی و شکر نعمت او گزاری^۵ بپسندد از شما. و این دلیل است بر آن که خدای^۶ مرید طاعات است و در این دو لفظ دلیل است بر آن که، خدای^۷، مرید طاعت^۸ است و کاره معصیت. وَلَا تَزِدُ وَاِزْرَةً وِزْرًا خَرَىٰ ؛ و هیچ نفس بار گران دیگر نفس^۹ بر نگیرد، یعنی؛ کس^{۱۰} را به گناه دیگری بنگیرد^{۱۱}، [و بار عقوبت گناه او^{۱۲} بر این ننهند. و این نیز دلیل عدل است و دلیل بطلان مذهب مُجَبَّرَه که روا دارند که خدای تعالی به گناه گناهکاری دیگر^{۱۳} را بگیرد.]^{۱۴} و اطفال کفار را به گناه پدران عقوبت نکند^{۱۵}. و سوسی^{۱۶} و ابن فرج عن البردی^{۱۷} و یحیی و کسائی عن ابی بکر خواندند. يَرْضَهُ لَكُمْ، به اِسْكَانِ «ها»، ابوالحسن اخفش گفت: این لُغَت بعضی عرب است، و قد قال شاعرهم:

۱ - اساس، عبادت خوانده می شود، که با توجه به نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد.

۲ - دا، آج، لب : واو.

۳ - دا : اراده بود.

۴ - آج، لب : واگر.

۵ - دا : کنی آن.

۶ - آج، لب : ندارد.

۷ - آج، لب : خدای.

۸ - آج، لب : طاعات.

۹ - آج، لب : نفسی دیگری.

۱۰ - آج، لب : کسی.

۱۱ - دا، آج، لب : نگیرند.

۱۲ - آج، لب : و بار و عقوبت او.

۱۳ - آج، لب : خدای تعالی به گناه کاری دیگری.

۱۴ - اساس و آب افتادگی دارد، از دا، آورده شد.

۱۵ - دا : کند؛ آج، لب : کنند، که بر متن راجع می نماید، ضبط متن صرف نظر از عبارات داخل قلاب صحیح می نماید.

۱۶ - دا، آج، لب : الزیدی.

۱۷ - دا و مَلَدی.

و شطرائِ مُشْتَفَاۓ ۱ لَهٗ اَرْقَانِ

وقف عليه في حال الوصل. وابن كثير و كسائي و ابو جعفر خواندند و خلف نیز: يَرْضَهُ، به ضَمَّ «ها» بی اشباع. و باقی قرأ به اشباع.

ثُمَّ اِلَى رَبِّكُمْ فَرْجِعُكُمْ ، گفت: پس با خداست ۲ باز گشت شما، یعنی با جایی که در آن جا حُکم او را باشد و هیچ کس را حکم نبود آن جا. فَبَيِّنْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ؛ [۱۰۶-] خبر دهد شما را به آنچه کرده باشی. و این بر سبیل تهدید و وعید است، یعنی خبر دهد ۳ شما را. اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ؛ که او عالم است و دانا به اسرار دلها، هیچ بر او پوشیده نشود.

وَ اِذَا قَسَّ الْاِنْسَانُ ضُرَّةَ غَارِبَةٍ مُّنبِيَاۓ اِلَيْهِ ، گفت: از خوی آدمی آن است که چون بلایی به او رسد، خدای را بخواند و با درگاه او رجوع کند و با او گریزد. و نصب «مُنْبِيَاۓ» بر حال است، یعنی در حالی که تائب ۴ باشد، و اَنَابَ و تَابَ ۵، به یک معنی باشد. ثُمَّ اِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْ نَّبِيِّ مَا كَانَ يَدْعُوۡا اِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ ؛ چون نعمتی دهد او را فراموش کند آنچه خوانده باشد ۶ پیش از آن ۷، یعنی خدای را فراموش کند، یعنی خدای را در آن حال ۸ مسخّتی یاد دارد در حالی آسانی فراموش کند. و التَّخْوِيلُ ؛ العَطِيَّةُ وَ الْمِثْلَةُ ۹. فَرَأَى كُنْتُمْ: روا بود که «ما» به معنی «مَنْ» باشد، چنان که گفت: ... فَانْكِرْهُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ۱۰... و روا بود که «ما» مصدری بُود، و التقدير: نَبِيٌّ دُعَاءُهُ. وَ جَعَلَ لِلّٰهِ اَنْدَاداً ؛ و خدای را امثال و اضداد و شرکا کند، یعنی با او ۱۱ انباز گیرد در عبادت. لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ؛ تا گمراه کند از ره او. قُلْ نَمَتَّ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً ، گفت: یا محمد! بگو این کافر ۱۲ را: تَقَتَّعْ ؛ برخوردار شو

۱ - آج، لب: مشتافاً. ۲ - دا، آج، لب: خدای است.

۳ - دا، آج، لب: جزا دهد.

۴ - اساس: قایت؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۵ - اساس: تاب؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. ۶ - دا: خواسته باشد.

۷ - دا: از این. ۸ - دا، آج، لب: در حال.

۹ - دا، آج، لب، افزوده: قال ابوالنجم:

اَهْلِيْ قَلَمٌ يَّبْهَلُ وَّلَمْ يَّبْهَلْ كَوْمِ الدُّرَى مِنْ خَوَّلِ الْمُخَوَّلِ

۱۰ - سورة نساء (۴) آیه ۳. ۱۱ - دا: یعنی او. ۱۲ - دا: کافران.

به کفرت اندکی. صورت امر است و مراد تهدید، چنان که: **إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ** ۱. **قَلِيلًا**، ای زماناً قلیلاً. **إِنَّكَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ** که تو از اهل دوزخی.

أَمِنْ هَؤُلَاءِ، این کثیر و نافع و حمزه خواندند به تخفیف میم، و معنی آن که: «آمن»، به معنی «یامن»، چنان که «آزید» به معنی «یازید»، یا مَنْ هُوَ قَائِتٌ، ای؛ آن کس که ایستاده است. ابوعلی گفت: این قراءت ضعیف است، چه این جای ندا^۲ نیک نیست و باقی قرا مشدد خواندند، علی تقدیر: **أَمْ مَنْ هَؤُلَاءِ**، کَمَنْ جَعَلَ لِيهِ آثَدًا؟ و این بیفکنند، لدلالة الكلام عليه، آنچه معادلی استفهام است از کلام بیفکنند، چنان که جواب **لَوْ وَلَوْ** بیفکنند بسیاری. و من ذلك قول الشاعر^۳:

وَأَقْسِمُ لَوْ شِئْنَا أَنَا رَسُولُهُ
سِوَاكَ وَلَئِنْ لَمْ نَجِدْ لَكَ مَدْفَعًا
ای، مَا أَجَبْنَاهُ. و قنوت، دو [۱] م باشد بر طاعت و قنوت نیز قیام باشد. و این جا مراد نماز کننده است. و قال الشاعر^۴:

قَائِتًا لِلَّهِ يَسْأَلُو كُتْبَهُ
وَعَلَى عَمْدٍ مِنَ النَّاسِ اعْتَرَلَ
حق تعالی گفت: **أَمِنْ هَؤُلَاءِ**؛ آن کس که ایستاده باشد در نماز در ساعات و اوقات شب. واحدها: **أَتَى** و **إِنَّى** و **إِنِّي**. **سَاجِدًا وَقَائِمًا**، نصب بر حال است، گاه بر پای و گاه در سجده [۱۰۶-پ]. **يَخْذَرُ الْآخِرَةَ**؛ از آخرت ترسد و امید دارد به رحمت او. آنکه گفت: **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**؛ بگوای محمد! راست نباشد^۵ آنان که دانند با آنان که ندانند؟ حق تعالی در این آیت خبر داد که: عابد با ناعابد راست نباشد و عالم با جاهل راست نباشد. آنکه گفت: **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ**؛ این اندیشه، خداوندان عقل کنند.

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ، گفت: بگویابندگان من! آنان که ایمان آورده ای، بترسی از خدای تعالی و از معاصی او اجتناب کنی، **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ**، گفت: آنان را که در این دنیا نیکوی کنند، در آن جهان [نکویی]^۶

۱ - سورة فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

۲ - دا، آج، لب؛ ندا به معنی.

۳ - دا، آج، لب، افزوده؛ شعر.

۴ - اساس؛ ندارد؛ به قیاس با نسخه دا، افزوده شد.

۵ - دا، افزوده؛ شعر.

۶ - آج، لب؛ نباشند.

۷ - اساس؛ ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

باشد ایشان را یعنی؛ هر که این جا طاعت کند، آن جا ثواب یابد. **وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ**؛ و زمین خدای فراخ است. گفتند: مراد زمین بهشت است، و گفتند: مراد زمین دنیا است، یعنی؛ هجرت کنی در زمین چون شما^۱ در زمینی رها نکنند که خدای را پرستی، به زمینی دگر روی. **إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**، گفت: صابران مزدشان که دهند بی حساب دهند.

۵

در خبر است که: امیرالمؤمنین^۲ شبی از شبها در بعضی کویهای کوفه می گذشت و قنبر با او بود گفت^۳: از سرایی آوازی می آمد که کسی می خواند: **أَقْبَنُ هُوَ فَإِنَّتُ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا** - الآية. قنبر گفت: امیرالمؤمنین - علیه السلام - بگذشت و من بایستادم ساعتی و گوش باز کردم، آواز داد و گفت: یا قنبر! چرا باز ماندی آن جا؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین! **صَوْتُ حَزِينٍ فِي هَذِهِ مِنَ اللَّيْلِ**؛ آوازی است حزین در پاره ای از شب گذشته. گفت: بیای که: **نَوْمٌ عَلَى بَقِيْنٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ عَلَى شَكٍّ**؛ بیای که خوابی بریقین بهتر باشد از عبادتی^۴ بر شک. قنبر گفت: من عجب داشتم. در سرای به نشان کردم و برفتم. بر دگر روز باز آن جا رفتم و تفحص کردم، سرایی از آن منافقی بود، گفتم: یا امیرالمؤمنین! چه دانستی که آن آواز کیست؟ گفت: چه راعی باشد که رعیت خود را شناسد!

۱۰

۱۵

در خبر است که: امیرالمؤمنین - علیه السلام - کنیزکی داشت خادمه ای^۵ و مؤذنی بود او را که به اوقات نماز آمدی و او را به نماز اعلام کردی. روزی چشمش بر آن کنیزک آمد، او را دوست بداشت. از آن پس هر روز پیامدی و آواز دادی. او پیامدی که کیست؟ گفتم: امیرالمؤمنین را بگویی [۱۰۷-ر] که وقت نماز است و بدان که من تو را دوست دارم^۶. همچنین می گفت به هر وقت^۷ تا یک سال بر آمد. پس از یک سال این کنیزک امیرالمؤمنین را گفت: یا امیرالمؤمنین! این مؤذن سالی

۲۰

۱ - دا، آج، لب: شما را.

۲ - دا، افزوده: علیه السلام.

۳ - دا، آج، لب: قنبر گفت.

۴ - دا، آج، لب: عبادت.

۵ - دا: دوست می دارم.

۶ - آج، لب: هُذِهِ.

۷ - دا: خادم.

۸ - دا: وقتی.

است که این^۱ چنین می گوید، گفت: چون دگر^۲ باره بگوید^۳، تو بگوی که من نیز تو را دوست دارم، چه باید کردن؟ [چون مؤذن پیامد و بر عادت هم آن سخن گفت، کنیزک گفت: من نیز تو را دوست دارم، چه باید کردن؟]^۴ مؤذن گفت: أَصْبِرْ وَ تَصْبِرْ إِلَى يَوْمِ يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. او پیامد و امیرالمؤمنین را خبر داد. امیرالمؤمنین - علیه السلام - در حال کس فرستاد و آن مرد را حاضر کرد^۵، کنیزک را آزاد کرد و به او داد به نکاح.

انس مالک روایت کرد^۶ از رسول - علیه السلام - که او گفت: فردا^۷ قیامت ترازوی عدل بیاویزند اهل نماز را بیارند و مزد ایشان به ترازو بدهند و اهل روزه را بیارند و مزد ایشان به ترازو بدهند و همچنین اهل صدقه را و اهل حج را؛ آنکه اهل بلا را بیارند و بُنِ ترازو بدارند^۸ و دیوانی بر نه افلاچند^۹، بل مزد و ثواب برایشان ریزند، ریختنی بی حساب؛^{۱۰} آنکه این آیت بر خواند: ... إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، تا اهل عرصات از اهل عافیت تمنا کنند که کاشک تا گوشت ایشان به ناخن پراه^{۱۱} گرفته بودندی از آن فضل که اهل بلا را بود.

اصبغ نباته گفت: یا امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در عیادت حسن علی شدم^{۱۲} از رنجی که او را بود. امیرالمؤمنین - علیه السلام - گفت: کَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟^{۱۳} گفت: أَصْبَحْتُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ^{۱۴}. گفت: چنین باشد - ان شاء الله.

۱ - دا: تا این چنین.

۲ - دا، آج، لب: دیگر.

۳ - دا: تو را این گوید.

۴ - اساس، آب، دا، ندارد؛ از آج آورده شد.

۵ - دا: حاضر کردند و.

۶ - دا: کند.

۷ - دا، آج، لب: فردای.

۸ - دا: ایشان را ترازوی بربدارند؛ آج، لب: و بُنِ ترازو بر اندازند.

۹ - دا: بر نه از جندان؛ آج، لب: بر نه افلاچند.

۱۰ - دا: که آن را حساب و شمار نباشد.

۱۱ - دا: به بلا و محنت بر؛ آج، لب: ناخن بُره، ناخن پراه / ناخن پیراه.

۱۲ - دا: به عیادت امام حسن.

۱۳ - دا، آج، لب، معنی کرده: چگونه در روز آمدی ای پسر پیغامبر خدای.

۱۴ - دا، افزوده: بارئاً، در روز آمدم به نعمت خدای بهتر؛ آج، لب: بارقاً، در روز آمدم به نعمت خدای بهتر.

گفت: مرا باز نشانی. او را باز نشانند. او^۱ پشت باز داد و گفت، سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - يَقُولُ: يَا بُنَيَّ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يُقَالُ لَهَا شَجَرَةُ الْبَلَوَى، يُؤْتَى بِأَهْلِ الْبَلَاءِ فَلَا يُنْصَبُ لَهُمْ مِيزَانٌ وَلَا يُنْشَرُ لَهُمْ دِيْوَانٌ، يُصَبُّ عَلَيْهِمُ الْأَجْرُ صَبًّا. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۲.

ابوهریره روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که او گفت: هر که او ۵

از^۳ جمله خداوندان عقل باشد، گو صبر کن بر مکاره و بلا که آن^۴ آیت عقل است و کمال تقوی، و جزع آیت جهل و علامت نادانی است^۵. و هر که جزع کند، جزع او را به دوزخ برد، و در قیامت ظفر نیابند الا صابران، که خدای تعالی در حق ایشان می گوید: إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. وقال الله تعالى: ...

وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَدْخُلُوْنَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۱۰

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ [۱۰۷-ب] مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ، گفت: بگوای محمد که: مرا فرموده اند تا خدای را پرستم خالص بکرده. برای او عبادت، که به او شرک نیارم. و مرا فرموده اند که: اول مسلمانان باشم از امت^۷.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ، بگوای محمد که: من می ترسم^۸ اگر^۹ در خدای عاصی شوم و جز او را پرستم، از عذاب روزی عظیم، یعنی روز قیامت. و این آنگه بود که قوم او را دعوت کردند با دین خود.

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي، خدای گفت: بگوای محمد که من خدای را پرستم و عبادت خود^{۱۰} او را خالص بکنم.

۱ - آج، لب: و.

۲ - آج، لب افزوده: گفت در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی گویند فردای قیامت اهل بلا را بیارند، ایشان را ترازوی برندارند و دیوانی بر نه افلاخند، بل مزد برایشان ریزند، ریختی، آنگه رسول - صلى الله عليه وآله وسلم - این آیت برخواند: إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

۳ - آج، لب: هر که او خواهد که از.

۴ - دا: این.

۵ - آج، لب: آیت جهل است و علامت نادانی.

۶ - سورة رعد (۱۳) آیه های ۲۳ و ۲۴.

۷ - آج، لب: از این امت.

۸ - دا: که می ترسم؛ آج، لب: که من ترسم.

۹ - آج، لب: که،

۱۰ - آج، لب: ندارد.

فَاعْبُدُوا مَا يَشْتُمُ مِنْ دُونِهِ ؛ شما بدون او هر چه خواهی می پرستی . صورت امر است و معنی تهدید. و گفتند: منسوخ است به آیت قتال. **قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ ؛** بگو که زیانکاران آنان باشند که ایشان خود را زیان کرده باشند و اهل خود را. در او^۱ خلاف کردند: مجاهد گفت و ابن زید: معنی آن است که به کفر خود را زیان کردند، در دنیا^۲ خود را به کشتن دادند و اهل را به سببی و غارت. حسن گفت: خود^۵ را زیان کردند که به کفر خود را به دوزخ بردند در قیامت و ثوابی که ایشان را خواست بودن^۳ در قیامت، در بهشت^۴ از ایشان فوت شد آن زیان کردند و زنان ایشان را، اعنی؛ زنانی که ایشان بودن^۵ در بهشت از حور اگر ایمان آوردندی، چون نیاوردند، به دیگران دهند. بعضی دگر گفتند معنی آن است که: ایشان را به کفر به دوزخ برند و زنان ایشان به ایمان به بهشت روند و خدم و حشم ایشان، پس ایشان^{۱۰} زیانکار باشند هم به نفس هم به اهل. **أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ؛** آن زیان^۶ است آشکارا.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ؛ گفت: ایشان را سایه بانها باشد از بالای سیرایشان از آتش، **و مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ؛** و از زیر ایشان هم سایه بان آتش باشد. و برای آن پوشش زیر را سایه^۷ خواند که دوزخ را در کاتش^۸ بهری زیر، بهری زیر. آن که اینان را فراش^۹ باشد آنان را که زیر ایشان باشند سایه بان^{۱۰} باشد. و مثلها قوله: **لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ^{۱۱}...** و قوله: **يَوْمَ يَغْشِيهِمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ^{۱۲}...** و قوله: **أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا^{۱۳}...** و قوله: **انْظِلُّوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ^{۱۴}!**

۱- دا، آج، لب : در معنی او.

۲- دا، آج، لب : در دنیا که.

۳- دا : بود.

۴- آج، لب : و بهشت.

۵- آج، لب : ایشان را بودند.

۶- دا : زبانی.

۷- دا، آج، لب : سایه بان.

۸- دا: دوزخ در کات است، آج، لب: دوزخ در کات.

۹- دا، آب : فراوش.

۱۰- در اساس مکرر آمده است.

۱۱- سورة اعراف (۷) آیه ۴۱.

۱۲- سورة عنکبوت (۲۹) آیه ۵۵.

۱۳- سورة کهف (۱۸) آیه ۲۹.

۱۴- سورة مرسلات (۷۷) آیه ۳۰.

ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ ؛ این آن است که خدای بندگان خود را به این می ترساند.

آنکه گفت: يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ؛ ای بندگان من از من بترس. وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا [۱۰۸-ر] [الطَّاعُونَ] أَنْ يَعْْبُدُوهَا، گفت: آنان که اجتناب کردند از طاعت که آن را پرستند، «أَنْ»، مع الفعل در محل نصب است به بدل اشتمال. ۵
وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ ؛ و با درگاه خدای گریختند. لَهُمُ الْبُشْرَى ؛ بشارت باد ایشان را و مرده^۲ خیر و وعده نیکو به ثواب ابد. آنکه گفت: فَبَشِّرْ عِبَادِ ؛ بشارت ده یا محمد^۳ بندگان مرا، آنان را که سخن بشنوند^۴ و متابعت نیکوتر کنند آنچه: بحق راه برتر باشد^۵.

ابوالذررا گفت: اگر نه سه کارستی، من^۶ نخواستمی که یک روز در دنیا بماندمی، به روزهای گرم روزه داشتن و تشنگی کشیدن و چشیدن^۷ و در نیم شب^۸ نماز کردن و با قومی نشستن که سخن نیکو گویند و شناسند، و سخن چنان گویند^۹ که یکی از ما خرما نیک گزیند از طبق.

قتاده گفت: أَحْسَنَهُ طَاعَهُ اللَّهَ باشد. سَدَى گفت: نیکوترین آنچه ایشان را فرموده اند بر آن^{۱۰} کار کنند. أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمْ اللَّهُ ؛ ایشان آنان باشند که خدای تعالی ایشان را هدایت داده باشد و الطاف کرده با ایشان. وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ؛ و ایشان خداوندان عقلها باشند، یعنی استعمال عقل^{۱۱}.

ابن زید گفت: این دو آیت^{۱۲} من قوله: وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاعُونَ الی قوله: أُولُوا الْأَلْبَابِ در حق سه کس آمد که ایشان در جاهلیت می گفتند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، زید بن عمرو بن نفیل بود و سلمان پارسی^{۱۳} و ابوذر الغفاری. ۲۰

۱ - اساس، ندارد، با توجه به قرآن مجید افزوده شد.

۲ - آج، لب : مزد.

۳ - آج، لب : باشند.

۴ - آج، لب : آنان که بشنوند.

۵ - دا : تشنگی چشیدن.

۶ - دا : من در دنیا.

۷ - دا، آج، لب : گزینند.

۸ - دا : نیم شبان.

۹ - دا، آج، لب : عقل کنند.

۱۰ - دا، آج، لب : تا بر آن.

۱۱ - دا : الفارسی.

۱۲ - آج، لب : این روایت.

أَقَمْنِ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ ، [گفت: آن را که کلمه عذاب]^۱ بر او واجب شد، جواب او محذوف است إتكالا على ما قام مقامه، مِنْ قَوْلِهِ: أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ، و تقدیر آن که: [أَقَمْنِ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ ، فَإِنَّ الْعَذَابَ يَصِلُ إِلَيْهِ، آنکه گفت چون عذاب به او رسد]^۲ تو او را در عذاب نتوانی رها نیدن.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ : آنکه گفت: لَكِنَّ الَّذِينَ ؛ آنان که از خدای ۵
بترسند، لَهُمْ عُرْفٌ ؛ ایشان را غرفه هایی^۳ باشد از بالای آن غرفه هایی^۴ بنا کرده.

ابوسعید خدری روایت کرد که: رسول -صلی الله علیه و آله- گفت: اهل بهشت برنگرند از بالای خود غرفه ها بینند که اهل آن غرفه ها از آن جا همچنان^۵ می درفشند که ستاره^۶ آسمان و میان ایشان بُعد و تفاوت مشرق تا مغرب^۷ باشد. ما گفتیم: یا

رسول الله! آن منازل انبیا باشد که کس به درجه ایشان نرسد. گفت: لابل، مؤمنانی ۱۰
باشند که به خدای و رسول او ایمان دارند. تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، در زیر این^۸
[۱۰۸-پ] غرفه ها جویهای آب می رود. وَعَدَ اللَّهُ ، نصب او بر مصدر است،
والتقدير: وَعَدَ اللَّهُ وَعْدًا. آنکه فعل بیفکنند و مصدر^۹ اضافت کرد با فاعل. لَا يُخْلِفُ
اللَّهُ الْمِيعَادَ ؛ خدای تعالی خلف وعده نکند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ؛ گفت: نبینی که خدای تعالی فرو فرستاد ۱۵
از آسمان آبی، فَسَلَكَهُ يَنْابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ، آن را در چشمه های زمین برد؟ و
«سَلَكَ»، هم لازم باشد هم متعدی، و این جا متعدی است. و واحد «ینابیع»، يَنْبُوعٌ
بُود. ضحاک و شعبی گفتند: هر آب^{۱۰} که در زمین^{۱۱} هست از آسمان^{۱۲} است،
خدای تعالی از آسمان بفرستد به صخره، از آن جا^{۱۳} قسمت کند^{۱۴} به چشمه ها و
چاهها و کاریزها شود، ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ ؛ پس برون^{۱۵} آرد به آن آب، زَرْعًا ؛ کشتی که ۲۰

۱ - اساس و آب افتادگی دارد؛ از داء، افزوده شد.

۲ - آج، لب : عرفه ها.

۳ - آج، لب : چنان.

۴ - دا : ستاره از

۵ - دا : تا به مغرب.

۶ - دا، آج، لب : آن.

۷ - دا، آج، لب : مصدر را.

۸ - آج، لب : آبی.

۹ - آج، لب : در رفتن.

۱۰ - دا : همه از آسمان.

۱۱ - آج، لب : این جا.

۱۲ - آج، لب : کنند.

۱۳ - دا، آج، لب : بیرون.

الوانش مختلف باشد، ثُمَّ يَهِيْجُ ، آنکه خشک شود، فَتَرِيْهُ مُضْفَرًا ؛ زرد بینی آن را،
ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا ؛ آنکه آن را پوسیده کند و پاره پاره گرداند، إِنَّ [فِي] ذَلِكَ
لَذِكْرٍ ؛ در این یاد کردی هست خداوندان عقلها را.

آیه ۲۲ قوله عَزَّ وَجَلَّ: أَقَمْنَ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ قَوْلٌ
لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ؛ آن کس که روشن
[کند]^۱ خدای دیش برای اسلام او بر نور^۲ باشد از خدای. وای سخت دلان را^۳، از
یاد کرد خدای، ایشان در گمراهی باشند روشن.

آیه ۲۳ اللّٰهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ ذَلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي
بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ [۱۰۹-۱۱۰] مِنْ هَادٍ ؛ خدای بفرستاد^۴ نیکوتر
حدیث کتابی که با یک دیگر ماند دو دو بلرزد از او پوست^۵ آنان که ترسند از
خدای شان، پس نرم شود پوستهای ایشان و دلهای ایشان با ذکر^۶ خدای، آن لطف و
بیان خداست، ره نماید آن را که خواهد و هر که گمراه گرداند او را^۷ خدای نباشد
او را رهنمای.

آیه ۲۴ أَقَمْنَ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ
تَكْسِبُونَ ؛ آن که بپاید به رویش بدی عذاب روز قیامت، و گویند ظالمین را بچشی
آنچه شما کرده بودی.

آیه ۲۵ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ؛ دروغ داشتند
آنان که از پیش ایشان بودند، آمد به ایشان عذاب از آن جا که ندانستند.

آیه ۲۶ فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ؛
بسچشانید ایشان را نکال^۱ در زندگانی دنیا و عذاب سرای باز پسین، بزرگتر است اگر دانند.

۱- آج، لب : او را. ۲- اساس وآب، ندارد، باتوجه به متن قرآن مجید افزوده شد.

۳- اساس وآب، ندارد، ازدا، افزوده شد. ۴- دا : روشنی.

۵- دا : وای بر سختدلان دلهایشان. ۶- دا : فرو فرستاد.

۷- دا : پوستها. ۸- دا : وای یاد کرد.

۹- اساس : و هر که گمراه شود؛ به قیاس با نسخه آج، آورده شد. ۱۰- دا : خدای رسوایی.

آیه ۲۷ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ؛ بزدیم برای آدمیان در این قرآن از هر مثلی تا همانا^۱ ایشان اندیشه کنند.

آیه ۲۸ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ؛ قرآنی به تازی نه^۲ خداوند کثری تا همانا ایشان بترسند.

آیه ۲۹ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ؛ بزد خدای مثلی، مردی که در او انبازان بدخوی باشند و مردی به صلح با مردی^۳، راست باشند به مثل، سپاس خدای را بل بیشترین^۴ ایشان ندانند.

آیه ۳۰ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ؛ تو مرده ای و ایشان مرد گانند.

آیه ۳۱ ثُمَّ إِنَّكُمْ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ؛ پس شما روز قیامت به نزدیک خدایتان خصومت کنی.

آیه ۳۲ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالْصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ الْبَيِّنَاتُ فِي جَهَنَّمَ مَنُورٌ لِلْكَافِرِينَ ؛ کیست ستمکاره تر از آن که دروغ گوید بر خدای و دروغ دارد راستی را چون آید باو. نیست در دوزخ جای کافران!

آیه ۳۳ وَالَّذِي جَاءَ [۱۰۹-ب] بِالْصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ؛ و آن که آورد راستی و راست داشت آن را ایشان پرهیز گاران اند.

آیه ۳۴ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ؛ ایشان را باشد آنچه خواهند نزدیک خدایشان، آن جزا نیکوکاران است.

آیه ۳۵ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ تا پبوشد خدای از ایشان بترین^۵ آنچه کرده باشند و پاداشت دهد ایشان^۶ را مزدشان به نیکوترین^۷ آنچه کرده باشند.

آیه ۳۶ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا

۱ - دا : تا مگر.

۲ - دا : جز.

۳ - دا : با مردی را.

۴ - دا : بیشترینشان.

۵ - دا : بترین.

۶ - دا : پاداش دهدشان.

۷ - اساس: نیکوتر؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

لَهُ مِنْ هَادٍ؛ نیست خدای کفایت کننده بنده اش^۱ و می ترسانند تورا به آنان که جز او بند و هر که را گمراه کند خدای، نیست او را از رهنمای.

آیه ۳۷ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ؛ و هر که راه

نماید خدای، نباشد او را گمراه کننده ای، نیست خدای قوی خداوند کینه کشیدن.

آیه ۳۸ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ و اگر پرسشی از

ایشان که: که آفرید^۲ آسمانها و زمین؟ گویند: خدای بگو: بینی شما آنچه می خوانی از فرود خدای^۳ اگر خدای خواهد مرا به آفتی هستند ایشان بردارنده آفت او

یا خواهد مرا به رحمت هستند ایشان بردارنده رحمت او، بگو: بس است مرا خدای بر او اعتماد کنند اعتماد کنندگان.

آیه ۳۹ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ بگوای

مردمان! بکنی بر توانایی تان که من خواهم کردن بدانی^۴.

آیه ۴۰ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ؛ آن را که آید به او عذابی

که خوار بکند او را و فرود آید به او عذابی ایستاده^۵.

آیه ۴۱ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ [۱۱۰-] فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ

ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ؛ ما فرستادیم بر تو کتاب برای

مردمان به راستی، هر که ره یابد^۶ برای خود و هر که گمراه شود، گمراه شود بر خود و تونستی برایشان وکیل.

آیه ۴۲ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي

قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ؛ خدای جان بردارد جانها وقت مرگش و آن که نمرده^۷ در خوابش باز گیرد

۱- دا: بنده اش را.

۲- دا: از ایشان که بیافرید.

۳- دا: جز خدای.

۴- دا: قوم.

۵- دا: زود بدانید.

۶- دا: همیشه.

۷- دا: راه راست یابد.

۸- اساس؛ بمرده؛ با توجه به نسخه دا، تصحیح شد.

جان آن که حکم کرده بود بر او مرگ و فرو گذارد دیگران را تا به وقت نام زده، در این علاماتی هست گروهی را که اندیشه کنند.

آیه ۴۳ **أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَایْمَلِكُونَ شَیْئاً وَلا یَعْقِلُونَ** ؛ یا گرفتند^۱ بدون خدای شفیعان، بگو نبودند نتوانستند^۲ چیزی و ندانستند.

آیه ۴۴ **قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِیعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ** ؛ بگو خدای راست شفاعت جمله، او راست پادشاهی آسمانها و زمین. پس با او برند شما را.

آیه ۴۵ **وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخِذَتْ أَسْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ** ؛ و چون یاد کنند خدای را تنها^۳ به هم در آید^۴ دلهای آنان که ایمان ندارند به سرای باز پسین، و چون یاد کنند آنان را که فرود او بند که بینی^۵ ایشان خرمی می کنند.

قوله تعالى: **أَقَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ** ، گفت: آن کس را که خدای شرح کند صدر او را و دلش روشن کند برای اسلام، یعنی: هر که خدای تعالی با او الطاف کند تا او به اسلام نزدیک شود و ایمان آرد به خدای او بر نور و بیان بود و هدایت و دلالت^۶ از خدای- جل جلاله. و گفتند: او بر دین قویم و صراط مستقیم ۱۵ باشد.

در کلام حذفی و اختصاری هست، والتقدير: کَمَنْ کَانَ بِخِلَافِ ذَلِكَ. گفت آن که او چنین^۷، چنان بود که آن کس که به خلاف این باشد، چنان که بیان کردیم فی قوله: **أَقَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ**^۸ - الایة [۱۱۰-پ]. قتاده گفت: مراد به «نور» قرآن است که مؤمن ابتدا کند از او و انتها به او کند.

عبدالله مسعود گفت: یک روز رسول- علیه السلام- این آیت بخواند، ما گفتیم:

۲- دا: اگر باشند نتوانند.

۴- دا: بر آید.

۶- دا: و هدایت کننده باشد.

۸- سورة زمر (۳۹) آیه ۹.

۱- دا: فرا گرفتند.

۳- دا: یکی.

۵- دا: می بینی.

۷- آج، لب: چنین باشد.

یا رسول الله! «انشراح صدر» چگونه باشد؟ گفت: چون نور الهی در دل مؤمن شود، دلش روشن شود و فراخ. گفتیم: یا رسول الله! علامت آن چه باشد؟ گفت: آن که بنده از سرای غرور رجوع کند با سرای خلود و مرگ را ببجارد^۱ پیش از آن که مرگ به او آید. ثمالی گفت: آیت در عمارت یاسر آمد. مقاتل گفت: أَقَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ، رسول است. ۵ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، ابوجهل است و اولی تر آن باشد که محذوف در آیت این باشد: أَقَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ قَسَا قَلْبُهُ، آنکه این بیفکند لیدلالة القاسية قُلُوبُهُمْ عَلَيْهِ، گفت: وای آن کس که دلش سخت باشد از ذکر خدای تعالی!

ابوسعید خدری روایت کرد که، رسول- علیه [السلام]^۲ گفت: حاجت نزدیک^۳ سهل جانبان امت من طلب کنی که من رحمت خود در دلهای ایشان نهاده‌ام و از سخت دلائل طلب مکنی که من سخط خود در دل ایشان نهاده‌ام. ابو ادريس خولانی روایت کرد از ابوالذرردا که، رسول- علیه السلام- گفت: إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ^۴ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا وَيُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ خَاشِعٍ حَزِينٍ رَحِيمٌ يَعْلَمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَيَدْعُو إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ كُلَّ قَلْبٍ قَاسٍ لَا يَنَامُ اللَّيْلَ كُلَّهُ، فَلَا يَذْكُرُوا اللَّهَ^۵ وَلَا يَنْدُرِي بَرْدٌ عَلَيْهِ رُوحُهُ أَمْ لَا؟ گفت: خدای تعالی رحیم است، مدارا دوست دارد در همه کارها، و دوست دارد هر دلی خاشع نرم، اندوهناک با رحمت را که مردمان را خیر آموزد و خلق را به اطاعت خدای خواند و دشمن دارد هر دلی سخت^۶ به بازی مشغول، همه^۸ شب بخسبد ذکر خدای نکند، نداند که روح با او دهند یا نه؟

مالک دینار گفت: بنده را به هیچ تازیانه نزدیکتر از قساوت دل، و خدای هر هیچ قوم خشم نگرفت الا رحمت از دل ایشان بستد، قوله: أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ ۲۰

۱- لب: ببجارد.

۲- اساس وآب، افتادگی دارد؛ ازدا، افزوده شد.

۳- دا: به نزدیک.

۴- اساس: الرِّفْقُ؛ به قیاس با معنی حدیث و نسخه دا، تصحیح شد.

۵- دا: الامر؛ آج، لب: الاقمة.

۶- دا، آج، لب: يذكر الله.

۷- دا: سخت را.

۸- دا: که همه

۹- دا: مالک بن دینار.

ایشان در گمراهی روشن اند.

- قوله - عز و علا: **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ** ، خدای تعالی گفت: فرو فرستاد خدای نیکوتر حدیث، یعنی قرآن. عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفتند که: یک روز صحابه رسول را گفتند: یا رسول الله: **لَوْ حَدَّثْتُنَا؛** اگر برای ما حدیثی کنی. خدای تعالی این آیت فرستاد: **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ** ، و حدیث [۱۱۱-ر]، ضِدِّ ۵ قدیم باشد و نقیض او، عجب از آن که گوید: قرآن قدیم است و خدای تعالی می گوید: حدیث است، و این قول متناقض باشد از دو گانه یکی دروغ بود. اگر خدای راست گفت، قایلان آن قول، دروغ گفتند، و اگر ایشان راست گفتند، همانا **أَحْسَنَ الْحَدِيثِ** راست نباشد. تعالی ^۲ **عَنِ الْكُذْبِ غُلُوبًا كَبِيرًا**.
- كِتَابًا مُتَشَابِهًا** : کتابی است متشابه، یعنی: بهری با بهری ماند در حُسن نظم و ۱۰ ترتیب و بلاغت و تناسب ^۳ و آنچه لایق این بود و هیچ تناقض ^۴ نیست و اختلاف ^۵، یعنی ^۶؛ مصدق بعضی و بهری مقوی و مبین بهری. قتاده گفت: آیات و کلماتش با یک دیگر مانند ^۷ و حروفش. قشانی، جمع «مثنی» باشد؛ دو دو است [گفتند: معنی آن است که در او مکررات است. و گفتند: اخبار و قصص و احکام در او مثنی و مکرر است] ^۸. گفتند: معنی آن است که: اگر تلاوت او مثنی و مکرر کنند، ۱۵ ملال نباید از او. **تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ** : بلرزد از او پوست آنان که از خدای بترسند ^۹ و از خواندن و شنیدن و اندیشه او. **ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ** : پس دلهای ایشان و پوستهای ایشان نرم شود با ذکر خدای. و گفتند: «إِلَىٰ» به معنی «لام» است، یعنی: **لِذِكْرِ اللَّهِ**.
- عبدالله بن عروة بن الزبیر گفت، جده ام را گفتم - اسما بنت ابی بکر را: ۲۰ اصحاب ^۱ رسول چون بودندی چون قرآن شنیدندی؟ گفت: چنان که خدای وصف

۲ - آج، لب: تعالی الله.

۴ - دا، آج، لب: تناقضی.

۶ - دا، آج، لب: بل بعضی.

۸ - اساس و آب، افتادگی دارد، از ده افزوده شد.

۱۰ - آج، لب: که اصحاب.

۱ - آب، افزوده: عکرمه.

۳ - دا، آج، لب: تناسب معنی.

۵ - دا، آج، لب: اختلافی.

۷ - آج، لب: می ماند.

۹ - آج، لب: ترسند.

کرد ایشان را، چشمشان گریان بودندی^۱ و تیشانش لرزان. من گفتم: اکنون جماعتی هستند که چون قرآن می شنوند، می بیوفتند از هوش برفته^۲. گفتم: اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ!

سعید بن عبدالله الجُمَحی گفت: عبدالله عمر به مردی بگذشت از اهل عراق که افتاده بود، گفت: این را چه رسید^۳؟ گفتند: این از سماع قرآن بیوفتاده است، گفت: ما از خدای می ترسیدیم و نیوفتادیم، هرگز اصحاب محمد چنین نکردند؛ شیطان است این که در شکم ایشان می شود.

ابن سیرین^۴ را گفتند: جماعتی پدید آمده اند که آواز قرآن می شنوند، می بیوفتند و بی هوش می شوند^۵. گفت: یکی را از ایشان بر کنار دیواری بنشانی و قرآن از اول تا به آخر بر او خوانی تا بیوفتد یا نه؛ اگر خویشتن را از آن دیوار یا کنار بام بیندازد^۶، راست می گوید.

زید اسلم گفت که: اتی بن کعب پیش رسول - علیه السلام - قرآن می خواند، قومی را رقتی پدید آمد. رسول - علیه السلام - گفت: اغْتَمِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ الرِّقَّةِ فَإِنَّهَا رَحْمَةٌ؛ دعا به غنیمت داری عِنْدَ رِقَّتْ که آن رحمت است.

عبّاس بن عبدالمُطَّلِب روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: چون پوست [۱۱۱-پ] بنده از ذکر خدای بلرزد، گناه از او بریزد چنان که برگ از درخت. هم از او روایت کردند که، رسول - علیه السلام - گفت: چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد، خدای تعالی تن او بر آتش دوزخ حرام کند.

ذَلِكْ، اشارت است به قرآن، هُدَى اللَّهِ، رواست که گویند: لُطْفُ اللَّهِ. و گفتند: بَيَانِ «اللَّهُ» برای آن که در قرآن هم لطف است و هم بیان و هم دلالت. يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ ره نماید خدای به او، آن را که خواهد. وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؛ و هر که را خدای گمراه کند، او را رهنمایی نباشد، یعنی؛ آن را که

۱ - دا، آج، لب: بودی.

۳ - آج، لب: چه رسیده است.

۲ - آج، لب: ندارد.

۴ - اساس: ابن سیران؛ با توجه به نسخه دا، تصحیح شد. ۵ - دا، آج، لب: می شوند که بر متن راجع است.

۶ - آج، لب: بیندازند.

خدای خذلان کند، او را توفیق دهنده ای جز او نباشد. این تأویل^۱ است.
و تأویل دیگر آن که: هر که را خدای از ره بهشت گمراه کند، او را رهنمایی به بهشت نباشد.

تأویل سیه ام آن که: اگر خدای تعالی روا بودی که کسی را از ره دین اضلال کردیدی^۲، کس برخلاف خدای او را هدایت نتوانستی دادن.
تأویل چهارم آن که: آن کس را که خدای به ضلال او حکم کند و او را ضال^۳ خواند، کس به هدایت او حکم نکند و او را مهتدی نخواند.

أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ، گفت: آن کس که او عذاب دوزخ را به روی باز یابد، یعنی؛ تلقی کند و به روی فراز گیرد^۴. مجاهد گفت: معنی آن است که، او را بر روی در آتش اندازند. عطا گفت: او را در دوزخ اندازند. اول^۵ جای از اندام او که آتش به او شتابد رویش باشد از آن که روی پیش جز خدای بر زمین نهاده باشد. مقاتل گفت: معنی آن است که^۶ کافر^۷ را چون در دوزخ اندازند، سنگی عظیم از کبریت در گردن او کرده باشند. آتش در او افتد و به روی او بر آید اولی همه چیزی، و دستهایش بسته باشد، به دست از روی دفع نتواند کردن. و در آیت حذفی و اختصاری هست، والتقدير: أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ كَمَنْ هُوَ أَمِنٌ مِنَ الْعَذَابِ، چنان که در دیگر آیات^۸ برفت. و مثله فی المعنی: ... أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ يَأْتِيهِ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۹

سعید بن المسیب گفت: آیت در ابوجهل آمد. وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ، ای و يقال. ماضی به معنی مستقبل است و نظایر این بسیار است، گفت، گویند ظالمان را: دُوفُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛ بپچی آن که کرده ای، یعنی وبال و جزای آنچه^{۱۰} کرده ای، و این قول کافران را، خزنة دوزخ گویند.

۱ - دا، آج، لب: این یک تأویل.

۲ - دا، آج، لب: کردی؛ آب؛ کردند.

۳ - آج، لب: به قتال.

۴ - دا؛ فرار گیرد؛ آج، لب: باز گیرد.

۵ - آج، لب: و اول.

۶ - آج، لب: که چون.

۷ - دا، آب: کافران.

۸ - آب: ذکر آیات؛ آج، لب: آیات دیگر.

۹ - سورة فضلت (۴۱) آیه ۴۰.

۱۰ - آج، لب: آن که.

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ، كَفَت: آنان که پیش ایشان بودند همچنین تکذیب پیغامبران کردند که ایشان می کنند^۱. فَأَتِيَهُمُ الْعَذَابُ [۱۱۲-ر]، عذاب به ایشان آمد از آن جا که ایشان ندانستند.

فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ؛ بچشانید ایشان را خدای- غَزَوْجَل- خِزْي و عذاب و هوان و مذلت در دنیا به اسر و قتل و خزیت و اذلال و إهانت و اجرای حکم کفار برایشان- علی اختلاف انواعهم. وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ؛ و عذاب آخرت بزرگ تر باشد اگر دانند ایشان و اندیشه کنند.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ، كَفَت: ما بزدیم برای مردمان در قرآن^۲ هر مثلی تا باشد که ایشان اندیشه کنند.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا ، نصب او بر فعلی مُقَدَّر است و تقدیر: أَغْنَى قُرْآنًا عَرَبِيًّا. و گفتند: بر حال است علی تقدیر: أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، كَفَت: قرآنی است به لغت عرب. غَيْرَ ذِي عِوَجٍ ؛ که در او کژی نیست. مجاهد گفت: لَبْسِي^۳ نیست. عبدالله عباس گفت: اختلافی نیست. سُذْيَ گفت: فرو بافته و دروغ نیست. بعضی دگر گفتند: مُتَنَاقِضٌ نیست. و عِوَجٌ به کسر؛ کژی باشد فی الامر والدين و ما يرجع الى المعانی، و عِوَجٌ به فتح فی العَصَا وَ الْحَاظِطِ وَ مَا كَانَ جِسْمًا. لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ؛ تا همانا ایشان بترسند و از معاصی پرهیزند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا ، حق تعالی گفت: بزد خدای مثلی. و نصب «رجلاً» بر بَدَلِ «مَثَلًا»^۴ است؛ مردی که صفت او آن است. فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ ؛ که در او انبازانی باشند مختلف، متنازع، مُتَضَاقِق، هریکی از ایشان او را استخدام کند و کاری فرماید خلاف آن که صاحبش فرماید به قدر ملک او بر او، یقال: رَجُلٌ شَكِيسٌ وَ شَرِيسٌ وَ ضَرِيسٌ وَ ضَبِيسٌ^۵، اذا كان سَتِي الخلق. مَوْجَ گفت: مُتَشَاكِسُونَ ای؛ مُتَشَاكِسُونَ. یقال: شَاكِسَنِي فلان، ای؛ مَا كَسَنِي؛ مُكَاسَ کرد و مضایقه. وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ ، ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خواندند: سَالَمًا، به الف. و ابو عُبَیْد، این

۲ - اساس با خط دیگری افزوده: از

۱ - آج، لب: ندارد.

۴ - آج، لب: مثل.

۳ - آج، لب: بسی.

۵ - اساس: ضیس؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

- اختیار کرد برای مطابقت معنی، گفت: سالماً، خالص باشد خلاف مُشترک^۱. و
 سَلَمًا، مُسالم^۲ باشد خلاف مُحارب. عبدالله عباس و مجاهد و حسن در شاذ، هم
 سالماً خواندند به الف و باقی قرا، سَلَمًا خواندند به فتح «سین» و «لام». و سعید
 جبیر، سِلَمًا به کسر سین و سکون لام. و السُّلَم؛ الصُّلح، من باب «رَجُلٌ عَدْلٌ وَ
 صَوْمٌ» باشد. هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا؛ ایشان راست باشند از روی مَثَل؛ یعنی؛ نباشند.
 ۵ این مثلی است که خدای تعالی بزد برای کافر^۳، که او خدایان مختلف پرستد و مُقسَّم
 باشد عبادت او بر معبودان پراکنده [۱۱۲-پ] و مؤمنی را که جزیک خدای را
 نپرستد. اَلْحَمْدُ لِلَّهِ؛ سپاس خدای را، یعنی؛ به حمد خدای، راست نباشد در حسن
 حال و رعایت برای آن که آن را که یک مالک باشد رجوعش با او بُود، پس مؤنثش
 بر او بُود و مَعُونَتِش از او بُود، و آن را^۴ مالکان مختلف باشند، او را رجوع با همه بُود
 ۱۰ به نصب، این با آن گذارد و آن به این در میانه مملوک بی برگ و بی نوا بود، چنان
 که در مَثَل پارسیان گویند: «شهری به دو امیر^۵ زود گردد بیران^۶»، این هم آن مَثَل
 است به معنی آن که^۷ گفت: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ بل بیشترین ایشان ندانند از
 آن که اندیشه نکنند.
- آنگه بر سبیل وعظ و تذکیر گفت: إِنَّكَ قَیِّتٌ وَإِنَّهُمْ قَیِّتُونَ؛ تو ای محمد
 ۱۵ مرده ای^۸ و اینان همه مردگان اند، یعنی؛ بخواهی مردن و ایشان^۹؛ آنگه برای قرب
 حال که [لا] ^{۱۱} محال مال^{۱۲} مرگ خواهد بود، ایشان را مرده خواند. در شاذ ابن مُحِیصن^{۱۳} و
 ابن ابی عیله، «مَایِتٌ» خواندند به «الف» در هر دو جای. قَتاده گفت: این خبر
 مرگ است که با ایشان داد.
- ۲۰ جعفر بن سلیمان گفت: یا صِلَةُ بن أَشِیم طعمای می خوردم^{۱۴}! مردی در آمد و خبر

۱ - آج، لب: مشرک.

۲ - آج، لب: مُسَلَّم.

۳ - آج، لب: کافران.

۴ - آج، لب: از او.

۵ - آج، لب: آن را که.

۶ - آج، لب: میر.

۷ - آج، لب: ویران.

۸ - اساس و آب: آنک؛ آج، لب: آنگه.

۹ - اساس: مرد فنی.

۱۰ - آج، لب: نو و ایشان.

۱۱ - اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

۱۲ - اساس: مائل؛ لب: مال با.

۱۳ - آج، لب: محیص.

۱۴ - آج، لب: می خوردم.

مرگ برادرش داد و گفت: یا هذا! بنشین و با ما طعام^۱ بخور که دیر است که خبر مرگ برادر شنیده‌ام. گفت: یا عجب! او این ساعت فرمان یافت، تو کی شنیدی؟ گفت: از آنکه که خدای تعالی گفت: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ. مرد گفت: راست گفتی.

۵ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ، گفت: پس شما روز قیامت بنزدیک خدای خصوصت کنی، یعنی مُحِقٌّ و مُبْطِل و ظالم و مظلوم و تابع و متبوع. زُبَیْر گفت: چون این آیت آمد، ما گفتیم: یا رسول الله! این گناهان که ما در دنیا کرده باشیم با یکدیگر آن جا مجازات رود و سگالش کنند؟ گفت: ای، والله که سگالش کنند، تا هر خداوند حق را به حق رسانند. ما گفتیم: وَاللَّهِ إِنَّ الْأَمْرَ لَشَدِيدٌ؛ به خدای که کاری سخت است. ۱۰

و ابوهریره روایت کرد که، یک روز رسول- علیه السلام- گفت صحابه را که: دانی که مُفْلِسَانِ اُمّت^۲ که باشند؟ ما گفتیم که: آنان که مالی ندارند. گفت: نه. مفلسانِ اُمّتِ من آنان باشند که در دنیا ظلم کنند بر مردمان. این را بزنند و آن را دشنام دهند^۳ و مال این بستانند. فردا قیامت^۴ چون مُقَاَصَه خواهند، آن جا زرو سیم نباشد، حسنات ظالم بگیرند و به مظلوم دهند تا او مفلس بماند، با سیئات به دوزخ برنند^۵. و تأویل خبر^۶ آن باشد که: تفسیر حسنات بر أعواض کنند، یعنی؛ أعواض آلام او بردارند و به مظلوم دهند، چه به ادله عقل درست شده است که به عمل کسی [۱۱۳-ر] دیگری را ثواب ندهند و نیز به ادله شرع از قرآن و اخبار- مقطوع علیها- لا بُدّ این خبر را تأویل باید، و تأویل این است که گفته شد، چه عِوَض به مثابِت اُرُوش جنایات است و قیمت^۷ مُتْلَفَات^۸. ۲۰

عبدالله عمر گفت: ما روزگارِ دراز بماندیم و گمان ما چنین بود که این

۱- آج، لب: این طعام.

۲- آج، لب: اُمّت من.

۳- آج، لب: و فردای قیامت؛ د قیامت / در قیامت.

۴- آج، لب، افزوده: او را.

۵- آج، لب: قیم.

۶- آج، لب: این خبر.

۷- آج، لب: متلفان.

۸- آج، لب: ندارد.

خصوصیت میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت، و گفتیم^۱: ما را خصوصیت نباشد که دین ما یکی است و پیغامبر و کتاب ما یکی است تا بدیدیم که مسلمانان به تیغ روی به یک دیگر کردند و یک دیگر را کشتن گرفتند، بدانستیم^۲ که خصوصیت این است.

- ۵ ابوسعید خدری گفت: من هر وقت گفتمی که ما را دین یکی است و کتاب و پیغامبری یکی است؛ این خصوصیت چیست تا روز جمل و صفین بدیدیم؟ گفتم: خصوصیت این است. و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد، چنان که شاعر گفت:

تَنَامُ وَلَمْ تَنَمْ عَنْكَ الْمَنَابَا نَبَّأَ لِلْمَنِيَّةِ بِأَنُورُم

مَسْذُورِي فِي الْمَعَادِ إِذَا التَّقِينَا عَدَا عِنْدَ الْحِسَابِ مَنِ الظُّلُومُ^۳

- ۱۰ [إِلَى دَبَانِ يَوْمِ الدِّينِ تَمْضَى وَ عِنْدَ اللَّهِ يَجْتَمِعُ الْخُصُومُ^۴]

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ، گفت: کیست ظالم تر از آن کس که او

دروغ گفت بر خدای، وَ كَذَبَ بِالْصِّدْقِ؛ و راست را دروغ داشت؟ گفتند: مراد به

صدق، قرآن است، یعنی: قرآن به دروغ داشت. إِذْ جَاءَهُ؛ چون آمد به او، أَلَيْسَ

فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ، آنکه گفت بر طریق تقریع و ملامت: در دوزخ جای

- ۱۵ نیست کافران را، یعنی؛ جای هست ایشان را^۵ به سزا.

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ، گفت: و آن کس که او صدق و راستی

آورد. مفسران خلاف کردند. بعضی گفتند: جَاءَ بِالصِّدْقِ جبریل است، وَ صَدَّقَ

بِهِ، پیغامبر است که جبریل بیاورد و رسول - علیه السلام - تلقی کرد به قبول.

عبدالله عباس گفت: جَاءَ بِالصِّدْقِ، رسول است که صدق آورد، و آن گفتن

- ۲۰ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود، وَ صَدَّقَ بِهِ، هم اوست^۶؛ آورنده اوست و تصدیق کننده او و

مبلغ به خلق او.

ابوالعالیه و کلبی گفتند: جَاءَ بِالصِّدْقِ، رسول است، وَ صَدَّقَ بِهِ، ابوبکر.

۱- آج، لب: گفت.

۲- آج، لب: بدانستند.

۳- آب، لب: المظلوم.

۴- اساس، آب، ندارد؛ دا، افتادگی دارد؛ از آج، افزوده شد.

۵- آج، لب، افزوده: جای.

۶- آج، لب: او راست.

فتاده گفت و مقاتل: **جَاءَ بِالْصِّدْقِ**، رسول است، **وَصَدَّقَ بِهِ**، مؤمنان. عطا گفت: **جَاءَ بِالْصِّدْقِ**، پیغامبران اند، **وَصَدَّقَ بِهِ**، امتان ایشان. و در اخبار ما، از ائمه - علیهم السلام - آوردند و از بعضی صحابه که: **جَاءَ بِالْصِّدْقِ**، رسول الله، **وَصَدَّقَ بِهِ**، امیرالمؤمنین علی است.

۵ در خبر است که چون رسول را - علیه السلام - شب معراج به آسمان بردند، ملکوت آسمان بر او عرضه کردند، گفتند: برو و قوم را خبر ده. گفت: بارخدا یا! [۱۱۳-پ] مرا دروغ دارند، گفت: **يُصَدِّقُكَ عَلِيٌّ وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ**^۱ دلیل بر آن که او صدیق اکبر است، آن است که مخالفان و موافقان در اخبار آوردند که: **الصِّدِّيقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَزَقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَحَبِيبُ النَّجَّارِ مُؤْمِنُ آلِ يَاسِينَ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَهُوَ خَيْرُهُمْ وَسَيِّدُهُمْ**، پیغامبر علیه السلام گفت: صدیقان سه اند: حزقیل است مؤمن آل فرعون و حبیب نجار است مؤمن آل یاسین و علی بن ابی طالب - و او بهترین و سید ایشان است. بیان دیگر آن که گفت در دیگر آیت: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**^۲، یعنی حمزه و جعفر و علیاً.

و در خبر است که روزی رسول - علیه السلام - سیرتی را به غزایی می فرستاد، ۱۵ علی^۴ را برایشان امیر کرد، آنکه [گفت]^۵: کیست از شما که فضل و صدق پسر عم من از قرآن بیارد؟ عمار بر پای خاست، گفت: من بگویم یا رسول الله؟ گفت: بیار. گفت، قوله تعالی: **وَالَّذِي جَاءَ بِالْصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ**. رسول گفت: **كَفَاكَ اللَّهُ يَا عَمَّارُ كُلُّهُمْ**. ابوذر گفت: من حاضر بودم که عمار این گفت. فضل بن شاذان گفت: **جَاءَ بِالْصِّدْقِ**، رسول است صادقی که جز او صادقی نبود در آن وقت، **وَصَدَّقَ بِهِ**، علی بن ابی طالب مُصَدِّقِ که در آن وقت مُصَدِّقِ نبود جز او. ۲۰ زید بن جناب گفت: پیش رسول رفتم در بدایت کار و گفتم: یا محمد! چه می گویی تو؟ گفت، می گویم: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَآنَا رَسُولُهُ**؛ بجز خدای، خدای

۱ - آج، لب، افزوده: تو را صدیق اکبر تصدیق کند، و آن علی بن ابی طالب است - صلوات الله و سلامه علیه.

۲ - آج، لب: دیگر. ۳ - سورة توبه (۹) آیه ۱۱۹.

۴ - آج، لب: حضرت امیرالمؤمنین علی.

۵ - اساس و آب: ندار، دا، افتادگی دارد؛ از آج، افزوده شد. ۶ - آج، لب: چه گویی یا محمد تو.

نیست و من پیغامبر او یم. گفتم: وَمَنْ يُصَدِّقْكَ عَلَىٰ هَذَا؟ تو را براین که باور می دارد؟ گفتم: صَبِيٌّ وَامْرَأَةٌ؛ کودکی و زنی، یعنی؛ خدیجه و علی^۱. از این جا گفت رسول -علیه السلام-: صَلَّاتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَىٰ عَلِيٍّ سَبْعَ^۲ سِنِينَ لِأَنَّهُ لَمْ تُرْفَعْ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ صَلَاةٌ إِلَّا مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ، گفتم: هفت سال فریشتگان بر من و بر علی صلاة فرستادند، برای آن که در این هفت سال نمازی به آسمان نبردند از زمین الا از من و از علی. و او گفت قطعه ای^۳:

صَدَّقْتُهُ وَجَمِيعُ النَّاسِ فِي بَعْثِهِم
مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْإِشْرَاقِ وَالنَّكَدِ
قَالَحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا لَا شَرِيكَ لَهُ
الْبَرِّ بِالْعَبْدِ وَالْبَاقِي بِمَا آمَدِ
أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، گفتم: ایشان متقیان اند. این دلیل می کند بر آن که مراد به آیت رسول است و معصومان، که گفتم: ایشان متقیان اند، و آن کس که خدای بر تقوی و پرهیزگاری او گواهی دهد، جز معصوم نباشد.
لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ؛ ایشان راست آنچه خواهند؛ و آرزو کنند نزدیک خدایشان^۵.

[۱۱۴-ر] ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ؛ این جزای نیکوکاران است.

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا؛ تا مکفر کند خدای تعالی سیئات اعمال ایشان را به توبه، یعنی؛ اسقاط عقاب آن کند. وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ و جزا دهد ایشان را مزدشان به نیکوتر^۶ آنچه ایشان کرده باشند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ، حمزه و کسائی و خلف خواندند: «عباده»، به الف علی الجمع و باقی قرأ: «عبد»، علی الواحد. حق تعالی گفت: خدای بس نیست کفایت کننده بندگانش را! و بر قراءت آن کس که «عبد» خواند بر واحد^۷؛ بنده اش را بر جنس. و گفتند: مراد رسول است -علیه السلام- وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ

۲- اساس: سبعة؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۴- آج، لب: خواهند از او.

۶- آج، لب: نیکوتر.

۱- آج، لب: علی و خدیجه.

۳- آج، لب: قطعه.

۵- آج، لب: خدای ایشان.

۷- آج، لب، افزوده: گفت.

دُونِيهِ ، گفت: یا محمد! تو را می ترسانند از آن که دون خدای اند. این آنگه گفت که ایشان گفتند: یا محمد! ما می ترسیم که این خدایان ما آفتی به تو رسانند و مضرتی که تو طعنه می زنی در ایشان، اگر بازنه ایستی، تو را دیوانه کنند یا رنجی به تو رسانند، حق تعالی گفت: وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ؛ هر که خدای او را اضلال کند به خذلان و تخلیه، او را هیچ رهنمای^۱ نباشد. ورواست که معنی حکم و تسمیه باشد، چنان که چند جایگاه شرح داده شد.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ ؛ و هر که خدای او را هدایت دهد به توفیق، او را مُضِلِّی و گمراه کننده ای نباشد بر این معنی که گفتیم. أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ، گفت: نه خدای عزیز است و منیع و غالب و کینه کشنده از دشمنان خود! صورت استفهام است و مراد تقریر.

وَلَيْسَ سَأَلَتْهُمْ ، آنگه گفت: اگر از این کافران پرسی که آسمان و زمین که آفرید، بگویند: خدای. قُلْ ؛ بگو^۲ ای محمد! أَفَرَأَيْتُمْ ؛ بینی^۳ اینان را که شما بدون خدای می خوانی و می پرستی، که اگر خدای به من آفتی خواهد، ایشان آن آفت از من باز نتواند داشتن و کشف کردن و برداشتن؛ یا اگر به من رحمتی خواهد، ایشان رحمت او از من باز نتوانند داشتن. قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ؛ بگو^۴ که: بس است مرا خدای -جل جلاله . عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ؛ توکل بر او کنند توکل کنندگان.

آنگه گفت: قُلْ ؛ بگویا^۵ محمد کافران را! يَا قَوْمِ ؛ ای قوم من و امت من و از قبیله و نسب من، اَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ ؛ بکنی آنچه توانی بر حسب قدرت و تمکین خود. إِنِّي عَامِلٌ ؛ که من نیز آنچه توانم خواهم کردن. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ؛ بدانای [۱۱۴-پ] آنگه که عذاب خدای به شما فرود آید که از میان من و شما محق کیست و مبطل کیست^۵.

مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ ، «مَنْ» موصوله است، به معنی ؛ الَّذِي ؛ در محل نصب است به آن که مفعول «تَعْلَمُونَ» است، یعنی ؛ بدانای آن را که عذاب مخزی، رسوا

۱- آج، لب : راهنمایی.

۳- آج، لب : بینی.

۵- آج، لب، افزوده : آنگه گفت.

۲- آج، لب : بگوی.

۴- آج، لب : بگوی ای.

کننده به او آید و خوار و ذلیل بکند او را. وَبِجَلِّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ؛ و عذاب^۱ دایم بر او حلال شود.

- إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ، گفت: ما فرو فرستادیم کتاب قرآن بر تو برای مردمان به حق و درستی. فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ ؛ هر که هدایت یابد و نظر کند تا به ره حق رسد، برای خود کند و هر که گمراه شود از آن که نظر و تأمل نکند، و بالی آن^۲ بر او باشد. وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ؛ تو برایشان وکیل و حفیظ و نگهبان نه ای و موكل نه ای برایشان، تا ایشان را بر ایمان حمل کنی ؛ کار تو دعوت است.
- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، گفت: خداست که جانها بر دارد به وقت مرگ، چون وقت آن باشد که اجلیش به سر آید^۳. وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ؛ و نیز آن را که نخسبد^۴ هم او توفی کند، و مراد به توفی حقیقت [قبض نفس است؛ نه قبض نفس و روح. این قول عبدالله عباس است. و بعضی دیگر گفتند: ^۵ قبض روح خواست، الا آن است که خواب را مرگ خواند بر توسع و تشبیه. فَيُمِيتُكَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ ؛ نفس باز گیرد از آن نفس که^۶ مرگ بر او قضا کرده باشد، یعنی ؛ آن را که اجل آمده باشد، جان بر دارد. وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ؛ و آن دگر را که اجل نیامده باشد فرو گذارد تا به وقت آمدن اجل نام زد او. و فرق میان ^{۱۵} توفی مرگ و توفی خواب است^۷ که با خواب عقل و تمیز و خرد و روح و حیات بر جای باشد، و با مرگ حیات بنماند، چون^۸ حیات بنماند هر معنی که به وجود محتاج باشد به حیات، با فقد حیات بتماندد. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، در این که رفت از قبض روح مرده و توفی مرد خفته و امساک بعضی و ارسال دیگری آیاتی هست و علاماتی و دلالتی گروهی را که اندیشه و تفکر کنند. حمزه و ^{۲۰} کسائی و خلف خواندند: قُضِيَ عَلَيْهَا الْمَوْتُ، به ضَمَّ «قاف» و کسر «ضاد» و رفع

۱ - آج، لب : عذابی.

۲ - آج، لب : سرآید.

۳ - آج، لب : سرآید.

۴ - آج، لب : سرآید.

۵ - اساس و آب: ندارد؛ افتادگی دارد؛ از آج، افزوده شد.

۶ - آج، لب : آن است.

۷ - آج، لب : از آن که.

۸ - آج، لب : و چون.

موت علی الفعل المجهول. و باقی قرأ، قضی علیها الموت، بر فعل مستقیم و نصب موت.

از عبدالله عباس روایت کردند که او گفت که: آدمی را نفسی باشد و روحی. نفس آن است که قوام عقل و تمیز با آن باشد، چون مرد بخسبد، قبض آن نفس کنند و [۱۱۵-ر] روح آن است که قوام حیات به آن باشد، چون مرد بمیرد آن باطل شود. و براین قول، تاویل نفس بر عقل شاید گرفتن.

و ابوهریره روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: چون یکی از شما خواهد بخسبد^۱، باید تا بردست راست خسبد و بگوید: اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي وَ بِكَ أَرْفَعُهُ إِنْ أَفْسَكْتَ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لَهَا وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَأَحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ.

آم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ، گفتند: «آم»، به معنی بل است. گفتند: بل بگرفتند این کافران بدون خدای شفاعت کنندگانی از بتان. و ذلک قوله: ... شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ^۲، قُلْ اٰی مُحَمَّدٌ^۳: اَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَقْلِقُونَ؛ و اگر چه ایشان مالک نباشند چیزی را از شفاعت، و عقل ندارند تا عبارت شما بدانند ایشان را. و جواب لو^۴ محذوف است، والتقدير: لكان لهم الشفاعة مع هذه الايات، یعنی؛ اگر چه چنین اند ایشان را شفاعت باشد بر سبیل تقریر و انکار و ملامت.

قُلْ لِلَّهِ الشُّفَاعَةُ جَمِيعًا؛ بگوای محمد که: شفاعت همه خدای راست تا هر که شفاعت کند جز به فرمان او نتواند کردن. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ مُلْكُ آسمان و زمین او راست، ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ پس شما را با پیش او برند.

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخِلْدُهُ، گفت: چون^۵ نام یک خدای برند پیش این کافران، دل آنان که به قیامت ایمان ندارند تنگ شود و منقبض. این قولی عبدالله عباس و مقاتل است. قتاده گفت: کافر شود و مُسْتَكْبِرٌ. ضَحَاكٌ گفت: نافر شود. کسائی گفت: به خشم آید. واصل کلمت «نفور» و «إزورار» بود، قال عمرو بن كلثوم:

۱- آج، لب: خسبد

۲- آج، لب: بگوی ای محمد.

۳- سورة یونس (۱۰) آیه ۱۸.

۴- اساس: او، به قیاس بالنسخة آج، تصحیح شد.

۵- آج، لب: چند.

إِذَا غَضَّ السُّفَّاتُ^۱ بِهَا اشْمَأَزَّتْ^۲ وَوَلَّيْنَهُ^۳ عَشَوَزَةً^۴ زُبُونًا
وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ؛ چون ذکر آنان کنند که فرود خدای اند از بتان،
إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ؛ که توبینی ایشان را شادمانه^۵ و مستبشر باشند. و آن آنکه بود که
شیطان القا کرد در قراءت^۶ تِلْكَ الْقُرْآنِ الْعُلَى مِنْهَا الشَّفَاعَةُ تُرْتَجَى، در سورة
والنجم^۷.

۵

آیه ۴۶ قوله: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ
تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ [۱۱۵-پ]؛ بگو که^۸ ای آفریننده
آسمانها [و]^۹ زمین، دانای^{۱۰} نهان و آشکارا! تو حکم کنی میان بندگانت در آنچه در
آن خلاف کنند.

آیه ۴۷ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ
الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ؛ و اگر آنان را بود که
ستم کنند آنچه در زمین است همه و مانند او با او فدا کنند به آن از بدی عذاب روز
قیامت و پدید آید ایشان را از خدای آنچه گمان نبرده باشند.

آیه ۴۸ وَبَدَّ اللَّهُ لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ؛ و پدید آید
ایشان را بدیهای آنچه کرده باشند و در رسد به ایشان آنچه به آن فسوس داشته باشند.

آیه ۴۹ فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا نَحْنُ إِذَا حَوْلَانَاهُ نِعْمَةً مِمَّا قَالَتْ إِنَّمَا أَوْتَيْنَاهُ عَلَى
عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ؛ چون برسد به آدمی رنجی، بخواند ما
را، پس بدهیم او را نعمتی از ما، گوید: دادند این مرا بر دانشی، بل آن آزمایشی^{۱۱}
است و لکن بیشترین^{۱۲} ایشان ندانند.

۱ - اساس: الیقاف؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. ۲ - اساس: وزله؛ به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد.

۳ - اساس و آب: «عشورته» نیز خوانده می شود. ۴ - آج، لب: شادمان.

۵ - دا، آج، لب، افزوده: رسول. ۶ - دا، افزوده: آمده است.

۷ - دا، افزوده: ای خدای. ۸ - از دا افزوده شد.

۹ - دا: ای داننده. ۱۰ - دا: امتحانی.

۱۱ - دا: بیشترین. ۱۲ - دا: نمی دانند.

آیه ۵۰ قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ؛ گفتند این کلمه آنان که از پیش ایشان بودند: نگزیرانید^۱ از ایشان آنچه کرده بودند.

آیه ۵۱ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا لَهُمْ بِمُعْجِزِينَ ؛ برسید به ایشان بدیهای آنچه کردند و آنان که ستم کردند از اینان برسد به ایشان^۲ بدیهای آنچه کرده باشند و نیستند ایشان که مرا عاجز کنند^۳.

آیه ۵۲ أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ؛ نمی دانند که خدای بگستراند روزی بر آن کس که خواهد و تنگ کند! در این دلیلی هست گروهی را که ایمان دارند.

آیه ۵۳ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ؛ بگوای بندگان من- آنان که اسراف کرده ای^۴ بر خود- نومید مشوی^۵ از رحمت خدای که خدای بیامرزد گناهان همه، که او آمرزنده و بخشاینده است.

آیه ۵۴ وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ؛ و باز شوی^۶ با خدایتان و تن بدهی^۷ او را از پیش آن که به شما آید عذاب پس یاری نکنند شما را.

آیه ۵۵ وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ؛ و پیروی کنی نیکوتر آن را^۸ که فرستاد با شما از خدایتان از پیش آن که آید از شما^۹ عذاب ناگاه و شما ندانی.

آیه ۵۶ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّقْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لِمَنِ السَّاخِرِينَ ؛ [که گوید تنی]^{۱۰} ای حسرت من^{۱۱} بر آنچه تقصیر کردم در طاعت

۱- دا : باز نداشت.

۲- دا : زود بدیشان رسد.

۳- دا : نباشند ایشان عاجز کنندگان.

۴- دا : کردند.

۵- دا : مباحی.

۶- دا : باز گردی.

۷- دا : گردن نهی.

۸- دا : آنچه.

۹- دا : آید به شما.

۱۰- اساس وآب، ترجمه نکرده، از دا، افزوده شد.

۱۱- دا : ای حسرتا.

خدای و آن که^۱ بودم از جمله فسوس کنا^۲.

آیه ۵۷ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ؛ یا گوید اگر خدای ره نمودی مرا بودمی از پرهیزکاران.

آیه ۵۸ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ؛ یا گوید آنگه که بیند عذاب یا باشد مرا بازگشتی باشم از نیکوکاران.

آیه ۵۹ بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ؛ آری آمد به تو آیت‌های^۳ من، دروغ داشتی آن را و بزرگواری کردی و بودی از کافران.

آیه ۶۰ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ؛ و روز قیامت بینی آنان را که دروغ گفته باشند بر خدای، روی‌های ایشان سیاه. نیست در دوزخ جای متکبران را؟

آیه ۶۱ وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ؛ برهاند خدای آنان را که پرهیزکار باشند به ظفرهای ایشان، نرسد به ایشان بدی^۴ و نه ایشان [دل‌تنگ اندوهگن باشند]^۵.

آیه ۶۲ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ؛ خدای آفریدگار^۶ همه چیزی است و او بر همه چیزی را تکفل^۷ کنند.

آیه ۶۳ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالسَّيِّدِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ؛ او راست کلیدهای آسمانها^۸ و زمین و آنان که کافرانند به آیت‌های خدای ایشان زیانکاران اند.

آیه ۶۴ قُلْ أَغْفِرِ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ؛ بگو جز خدای را می‌فرمایی که پرستم ای نادانان؟

آیه ۶۵ وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ [۱۱۶-پ] مِنَ الْخَاسِرِينَ ؛ وحی کردند به تو و به آنان که پیش تواند اگر

۱- دا: و اگر. ۲- دا: افسوس کنندگان. فسوس کنا/فسوس کنا.

۳- دا: حجت‌های. ۴- دا: بته پساید بدی.

۵- اساس و آب، ندارد، ازدا، افزوده شد. ۶- دا: آفریننده.

۷- کذا، در اساس و آب؛ دا: و او بر همه چیزی وکیل است. ۸- آب: آسمان.

مشرك شوى^۱ باطل شود عملت و باشى از زيانكاران.

آیه ۶۶ بَلِ اللّٰهُ فَاَعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ ؛ بل خدای را پرست و باش از جمله شکرکنندگان^۲.

آیه ۶۷ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيَّٰتٌ يِّمِيْنِهٖ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ؛ و تعظیم نکردند خدای را حق^۳ عظمت او، و زمین جمله در قبضه قدرت او باشد روز قیامت و آسمانها پیخته^۴ به دست راست او، منزّه است او و بزرگوار از آنچه با او انباز گیرند.

آیه ۶۸ وَنُفِخَ فِى الصُّوْرِ فَصِیْقَ مَنْ فِى السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِى الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ سَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيْهِ اٰخَرٰى فَاِذَا هُمْ قِيٰمٌ يَّنْظُرُوْنَ ؛ و دردمند در صور، بمیرد^۵ هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است الا آن که خواهد خدای. پس دردمند در او دگر باره که بینى ایشان را ایستاده باشند می نگرند.

آیه ۶۹ وَاشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتٰبُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّنَ وَالشّٰهَدٰءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ؛ روشن شود زمین به نور خدای و بنهند نامه و بیارند پیغامبران را و شهیدان^۶ را و حکم کنند میان ایشان به حق^۷ و برایشان ستم نکنند.

آیه ۷۰ وَوُضِعَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُوْنَ ؛ تمام بدهند هر نفسی^۸ را آنچه کرده باشد و او داناتر است به آنچه می کنند.

آیه ۷۱ وَسِيقَ الدّٰیْنِ كَفَرُوْا اِلٰى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتّٰى اِذَا جَاوَوْهَا فَتَحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُوْنَ عَلَيْكُمْ اٰیٰتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُوْنَكُمْ لِقَاءِ يَوْمِكُمْ هٰذَا قَالُوْا بَلٰى وَلٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلٰى الْكَٰفِرِيْنَ ؛ و برانند آنان را که کافر باشند به دوزخ گروه گروه تا چون آیند به آن جا بگشایند درهای آن و گویند ایشان را خازنان: نیامدند به شما پیغامبران از شما، می خواندند بر شما آیتهای

۱ - انباز آری.

۲ - شکر گویندگان.

۳ - در نور دیده بود.

۴ - از هوش شود.

۵ - گواهان.

۶ - به راستی.

۷ - ظلمی.

۸ - تنی.

خدایتان و می ترسانیدند شما را رسیدن روزتان این؟ گویند: آری؛ و لکن واجب شد کلمت عذاب بر کافران.

آیه ۷۲ قِيلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ؛ گویند: در

شوی به درهای دوزخ، همیشه باشند در آن جا بدجایی^۱ است متکبران را!

آیه ۷۳ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ

أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ؛ و برانند آنان را

که ترسند^۲ از خدایشان به بهشت گروه گروه تا چون آیند به او و بگشایند درهای آن و

گویند ایشان را خازنان آن: درود بر شما باد! پاک شدی، در شوی در آن جا

جاودانه.

آیه ۷۴ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ

نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ؛ و گویند: سپاس خدای را آن که راست کرد وعده اش و

به میراث به ما داد زمین تا جای سازیم از بهشت آن جا که خواهیم، نیک مزد است

کارکنان را.

آیه ۷۵ وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؛ و بینی فریشتگان را گرد آمده از پیرامن

عرش تسبیح می کنند به حمد خدایشان و حکم کنند میان ایشان بدرستی و گویند:

سپاس خدای^۳ که خدای جهانیان است.

قوله تعالى: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای -جلّ جلاله [در این

آیت رسول را باز آموخت که دعا چگونه کند و چگونه فزع کند. با او^۱ گفت، بگوای

محمد که: ای خدای! و این «میم» مشدد بَدَل «یا» ی نداست که در اول بیفتاد، ۲۰

والتَّقْدِير: يَا اللَّهُ يَا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ ای آفریننده آسمانها و زمین وای داننده

نهان و آشکارا! أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ ؛ تو حکم کنی میان بندگانت در آنچه در

۲- دا: ترسیدند.

۱- دا: جایگاهی.

۴- اساس و آب: ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۳- دا: خدای را.

۵- دا: یا الله فاطر.

آن خلاف کرده باشند.

مُنْذِرُ الثَّوْرِی گفت: به نزدیک ربیع خُثیم^۱ حاضر بودم، مردی در آمد از آنان که به قتلِ حسین بن علی - علیهما السلام^۲ - حاضر بودند، ربیع او را گفت: شمایی که سرِ نبیرگان رسول بر فتراکها آو یخته آورده ای؟ به خدای که گزیدگانی را کشته ای که اگر پیغامبر خدای ایشان را دیدی بر کنار خود نشاندی و بوسه بر دهن ایشان دادی، ۵
آنگاه این آیت بر خواند: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۳... أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

قوله: وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً، گفت: اگر چنان که هر ملک و مُلکی^۴ که در زمین هست فردا دقیامت^۵ کافران و ظالمان را باشد، و هم چندان دیگر با آن به فدا کنند روز قیامت از بدی عذاب که به ایشان رسد. ۱۰

انس مالک^۶ روایت کرد که، رسول^۷ صلی الله علیه و علی آله - گفت: فردا دقیامت^۵ خدای تعالی گوید یکی را که از او کمتر عذاب نباشد: [۱۱۷-پ] در دوزخ اگر ملک دنیا تو را باشد امروز به فدای خود کنی از این عذاب؟ گوید: آری! خدای تعالی گوید: من از این خوار^۸ خواستم از تو در دنیا و کمتر، اجابت نکردی و آن آن بود که گفتم: به من شرک میار، شرک^۹ آوردی. وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَالَهُمْ يَكُونُوا يَخْتَسِبُونَ؛ و ایشان را پدید آید از خدای تعالی آنچه گمان نبرده باشند در دنیا و در حساب ایشان نبوده باشد. ۱۵

سُدی گفت: آنچه گمان برده باشند که حسنات است که بنگرند سیئات باشد، برای آن که نه بر آن وجه کرده باشند که خدای^{۱۰} فرموده است.

محمّد بن المنکدیر در درِ مرگ جزع می کرد، او را گفتند^{۱۱}: جزع می کنی از ۲۰

۱ - اصاس: خُثیم، به قیاس نسخه آج، تصحیح شد. ۲ - آج، لب: علیه السلام.

۳ - دا، لب، افزوده. عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ. ۴ - دا: هر ملک و ملل، آج، لب: مُلکی.

۵ - د قیامت / در قیامت؛ دا، لب: فردای قیامت؛ آج: فردا قیامت.

۶ - آج، لب: انس بن مالک. ۷ - دا: حضرت رسول.

۸ - دا، آج، لب: خوارتر. ۹ - دا: ندارد.

۱۰ - دا: حقّ بجلّ و علا. ۱۱ - آج، لب: می گفتند.

مرگ؟ گفت: از آیتی می ترسم در کتاب خدای تعالی، و هی قوله تعالی: **وَبَدَأَ لَهُمْ** **مِنَ اللَّهِ مَا لَهُم يَكُونُوا يَخْتِيبُونَ**.

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ و پیدا شود ایشان را بدی آنچه کرده باشند و به ایشان رسد جزای آن استهزا که در دنیا بر^۱ مؤمنان کرده باشند.

۵

فَإِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ نِعْمَةً مَّا يَكُونُ لَهُمْ مَنَافِعٌ مِّنْهَا؛ حق تعالی از^۲ خصال بد آدمی در این آیت یکی باز گفت که: چون آدمی را بلایی و محنتی و نکستی رسد، ما را بخواند. **ثُمَّ إِذَا هَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا**؛ آنکه چون نعمتی دهیم او را از خزاین خود، گوید: **إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ**؛ این مرا که دادند^۳ از آن دادند که دانستند^۴ که من اهل اینم^۵. **فَتَدَاهُ** گفت: **عَلَى عِلْمٍ** عندی؛ بر^۶ علمی که نزدیک من بود از معرفت وجوه اکتساب، چنان که قارون گفت، حق تعالی گفت به تکذیب او: **بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ**؛ بل آن نعمت فتنه و بلیه^۸ اوست. حسین بن الفضل گفت: «هی» راجع است با کلمت، یعنی آن کلمه که گفت: **أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ**، آن فتنه و امتحان او بود، و لکن بیشترین مردمان ندانند.

۱۰

قَدْ قَالُوا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ؛ گفت، گفتند این کلمه یعنی؛ **أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ**، آنان که پیش ایشان بودند، یعنی قارون، فی قوله: **إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ** عندی. **فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**؛ از ایشان غنا نکرد آنچه اندوختند و به فریاد ایشان نرسید؛ بل عذاب خدای بدیدند و بچشیدند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا؛ بایشان رسید سیئات و بدی آنچه کرده بودند از امت سلف، یعنی؛ جزای آن. **وَالَّذِينَ ظَلَمُوا**؛ و آنان که ظالم و کافرانند از این امت، برسند به ایشان جزای سیئات آنچه کرده باشند، یعنی؛ چنان که ایشان مسلم

۲۰

۱- آج، لب؛ با.

۲- اساس، آب، آج، لب؛ واذل که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۳- آج، لب؛ در.

۴- دا، آج، لب؛ گوید؛ مرا این که دادند.

۵- ا، آتم.

۶- آج، لب؛ که دیدند و دانستند.

۷- دا؛ به تقدیر.

۸- دا؛ بلیت.

نشدند، اینان مُسلم نشوند. وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ؛ و اینان و ایشان مرا عاجز نتوانند کردن و از من فوت نشوند^۱.

أَوَلَمْ يَتَفَلَّسُوا، گفت: نمی دانند که آنچه ایشان بر علم خود حمل می کنند، روزی است از خدای تعالی، و خدای روزی بگسّرد بر آن که خواهد و تنگ کند بر آن که خواهد. وَالْقَدَرُ وَالْقَتَرُ، التَّضْيِيقُ فِي الْمَعِيشَةِ [۱۱۸-ر]. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، گفت: در این که رفت، آیاتی و علاماتی و آدله ای هست گروهی را که ایمان آرند.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ - الآية، خلاف کردند در آن که مراد به آیه^۲ کیست:

روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت: آیت در مشرکان مکه آمد و سبب نزولش این^۳ بود که گفتند: محمد دعوی می کند که هر که شرک آرد به خدای و خون ناحق ریزد، خدای او را نیامرزد؛ و ما^۴ هر دو کرده ایم، پس او چرا ما را دعوت می کند؟ که ما این هر دو کرده ایم و خدای ما را نیامرزد، خدای تعالی این آیت فرستاد. بر این قول آیت مشروط باشد به توبه؛ و اما این آیت مقدم باشد^۵ علی قوله تعالی: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ^۶... و مغفرت کفار بر حکم عقل مانده باشد.

قَتاده گفت: آیت در حق جماعتی آمد که گناهان عظیم کرده بودند در جاهلیت، چون به اسلام در آمدند، ترسیدند که خدای ایشان را نیامرزد. آن گناه^۷؛ خدای تعالی^۸ آیت فرستاد.

عبدالله عمر گفت: آیت در عیّاش بن ابی ربیعہ آمد و الولید بن الولید و جماعتی^۹ مسلمانان که اسلام آورده بودند، اهل مکه ایشان را عذاب کردند، ایشان

۱ - آج، لب: نشود.

۲ - آج، لب: آیت.

۳ - دا: آن

۴ - دا، آج، لب، افزوده: در نزول.

۵ - دا: ما این.

۶ - دا، آج، لب: گناهان.

۷ - سورة نساء (۴) آیات ۱۱۶ و ۱۱۷.

۸ - دا، افزوده: از

۹ - آج، لب، افزوده: این.

برگشتند و اسلام رها کردند، ما گفتیم: خدای^۱ ایشان را نیامرزد، این آیت فرود آمد و رسول فرمود تا به ایشان نوشتند^۲، ایشان بیامدند و هجرت کردند و اسلام آوردند. و اقوالی دیگر گفتند متقارب به یک دیگر و نزدیک به هم. و اولیتر آن است که حمل آیت بر عموم کنند تا جمله داخل باشند در او.

- ۵ حق تعالی گفت، بگویا محمد بندگان مرا که اسراف کرده باشند و در ارتکاب کبایر از حد خود در گذشته باشند که: ای بندگان من که^۳ اسراف کرده ای در ظلم برخود، از رحمت خدای نومید مباشی که خدای تعالی گناهان همه^۴ بیامرزد، که آمرزنده و بخشاینده است.

- ابوعمر و خواند و اعمش و یحیی و عیسی: لَا تَقْنُطُوا: به کسر «نون»، و باقی قرا: به فتح «نون» و هما لغتان، يقال: قَنْطَ يَقْنُطُ وَ قَنْطَ يَقْنُطُ قَنْطًا.

- ۱۰ ابوالکُـنُود گفت: عبدالله مسعود در مسجدی رفت، قاضیی تذکیر می گفت و وعیده سخت و وصف دوزخ و اغلال می کرد. او بیامد و بانگ برآورد و گفت: چرامردم را از رحمت خدای نومید می کنی؟ و این آیت بخواند: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ - الآية. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- ۱۵ زید اسلم گفت: مردی بود در اُمم گذشته در عبادت اجتهاد کردی، جز که مردم را از رحمت خدای نومید کردی. چون با پیش خدای شد^۵، گفت: بار خدایا مرا نزدیک^۶ تو چیست؟ گفت: دوزخ. گفت: پس عبادت من کجا رفت؟ گفت: تو بندگان مرا از من نومید کردی، من امروزتورا از رحمت خود نومید کردم.

- اسما بنت [۱۱۸-پ] زید گفت: شنیدم از رسول- علیه السلام- که این آیت می خواند که: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا وَلَا يُيَايِي. و در مصحف عبدالله مسعود هست: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا لِمَنْ يَشَاء.

ابوالجوزا گفت: صحبت کردم^۸ با بسیاری عالمان و با صحابه رسول، هرگز

۲- دا: نیستند.

۱- دا، آج، لب، افزوده: تعالی.

۴- دا: همه را.

۳- اساس و آب: ندارد؛ ازدا، افزوده شد.

۶- آج، لب: رفت.

۵- دا، آج، لب: وعیدی.

۸- دا: داشتم.

۷- دا، آج، لب: بنزدیک.

اشارت نکردند به گناهی که خدای این گناه نیامرزد.

ثوبان گفت: مولای رسول - صلی الله علیه وعلی آله - که، از رسول شنیدم که گفت: نخواستمی تا همه دنیا مرا بود^۱ و این آیت نیامده بودی؛ بل این آیت دوستتر دارم از همه دنیا.

۵ ابن سیرین گفت: در قرآن هیچ آیت از این آیت فراختر نیست.

مقعر روایت کرد از زهری که، یک روز عمر خطاب در نزدیک رسول - صلی الله علیه و آله - رفت.^۲ رسول - علیه السلام - گفت: یا عمر! چرا می گویی؟ گفت: یا رسول^۳: جوانی بر این در ایستاده است گریان، از گریه او^۴ دل من بسوخت و چشمم گریان شد. رسول گفت: در آتش اورا. اورا در آوردند^۵ گریان. رسول - علیه السلام -

گفت: چرا می گویی ای برنا؟ گفت: یا رسول الله! از گناهی که کرده ام و از خشم خدای می ترسم. گفت: یا جوان! شرک آورده ای به خدای؟ گفت: نه یا رسول الله! گفت: خون به ناحق کرده ای؟^۶ گفت: نه. گفت: خدای گناهانت بیامرزد؟^۷

گناهیت مانند آسمانها هفت و زمینها هفت و کوههای زمین است. گفت: یا رسول الله! گناه من از این عظیمتر است. گفت: گناه تو عظیمتر است یا عرش؟ گفت: گناه من. گفت: گناه تو عظیمتر^۸ است یا کرسی؟ گفت: گناه من. گفت: گناه تو عظیمتر است یا خدای تعالی؟ گفت: خدای از همه چیزی عظیمتر است.

گفت: برو که خدای عظیم، گناه عظیم بیامرزد. آنکه گفت: بگو تا گناه تو چیست؟ گفت: یا رسول الله! شرم می دارم از روی تو. گفت: آخربگو^۹. گفت: یا رسول الله! من مردی نباش بودم، مدت هفت سال نباشی کردم و گورها می شکافتم و کفن مردگان باز می کردم. اتفاق افتاد که دختری از آن انصاری^{۱۰} فرمان یافت. من گور او^{۱۱} باز کردم و اورا بر آوردم و برهنه کردم. چون برگشتم نفسم مطالبت کرد،

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۱ - دا، آج، لب: بودی.

۳ - دا، آج، لب: رسول الله.

۵ - دا، آج، لب: در آورد.

۷ - دا، آج، لب، افزوده: واگر.

۹ - دا، آج، لب: بگوی.

۲ - دا، آج، لب، افزوده: گریان.

۴ - دا، افزوده: گریه بر من افتاد.

۶ - آج، لب: خون ناحق ریخته ای.

۸ - آج، لب: فروتر.

۱۱ - آج، لب: اورا.

۱۰ - دا، آج، لب: از انصاریان.

- برفتم و با او مواجهه کردم؛ چون فارغ شدم و خواستم تا برگردم، آواز داد و گفت: یا برنا! وای بر تو از دَیّان روز دین؛ آن روز که خدای حاکم باشد میان خلقتان و ظالم را به حقّ مظلوم بگیرد! مرا برهنه رها کردی در لشکرگاه مردگان و پلید رها کردی مرا پیش خدای رسول-علیه السلام- گفت: بیرون کنی این فاسق را. و می گفت: مَا أَقْرَبَكَ مِنَ النَّارِ^۱ چه نزدیکی به دوزخ! برنا از آن جا [۱۱۹-ر] برون^۲ رفت و سر در
- ۵ بیابان نهاد و می گریست و تضرّع می کرد و با خدای توبه می کرد. یک روز گفت: ای خدای محمّد و آدم و حوّا! به منزلتی که اینان را هست بنزدیک تو که اگر توبه من قبول کرده ای و مرا بیمارزیده ای، رسول را بازنمای و صحابه او را؛ و الا آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوز و مرا از عذاب آخرت برهان. جبریل آمد پَرها^۳ افلاخته، پَری به مشرق زمین و پری به مغرب زمین و گفت: یا محمّد! خدایت سلام می کند^۴
- ۱۰ و می گوید: این خلقتان را تو آفریدی یا من؟ گفت: بار خدایا! لا، بل مرا و ایشان را تو آفریدی. گفت: می گوید: تو روزی می دهی ایشان را؟ گفت: نه، مرا و ایشان را تو روزی می دهی. گفت: توبه ایشان تو قبول کنی یا من؟ گفت: لا، بل انت^۵؛ تو قبول کنی. گفت: پس چرا آن بَنده مرا نعوید کردی؟ او را بازخوان و توبه او قبول کن^۶ و بگو او را که: توبه او قبول کردم و بر او رحمت کردم و این آیت آورد الی قوله: إِنَّ اللَّهَ
- ۱۵ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. رسول-علیه السلام- او را بخواند و بشارت داد. و این آیت دلیل است بر اصحاب وعید. و آنان که گفتند: خدای تعالی گناه نیامرزد بی توبه^۸، برای آن که خدای تعالی مسرفان را که اسراف کرده باشند در ارتکاب کبایر و از حد پُرده باشند بنده^۹ خواند ایشان را و در رحمت و مغفرت طمع افگند، و گفت: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، آنکه گفت: خدای گناهان بیمارزد و همه
- ۲۰ بیمارزد و توبه شرط نکرد، بل به اطلاق^{۱۰} گفت.

۱- دا: الی.

۲- دا: بیرون.

۳- دا: پرها بر.

۴- دا: می رساند.

۵- دا، آج، لب: ندارد.

۶- دا: این.

۷- دا، آج، لب: پیئیر.

۸- آج، لب: به توبه.

۹- دا: بر تو.

۱۰- دا: نکردند به اطلاق.

آنگه خود را وصف کرد به آن که او آمرزنده و بخشاینده است.^۱ این جمله دلیل است بر صحت رجاء و بطلان قول اصحاب وعید.

وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ ؛ با خدای گریزی و رجوع با او کنی. وَأَسْلِمُوا لَهُ ؛ و تن در فرمان او دهی، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ؛ پیش از آن که عذاب به شما آید و آنگه شما را نصرت نکنند و یاری ندهند. ۵

جابر عبدالله انصاری روایت کرد که، رسول-علیه السلام- گفت: از سعادت مرد، آن بود که عمرش دراز بود و از دنیا بر توبه و انابت^۲ برود.

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ؛ گفت: متابعت کنی نیکوترین آنچه فرود آوردند به شما از خدایتان. اگر گویند^۳: چگونه گفت نیکوترین؟ و قرآن همه نیکوست؛ در او هیچ نیست که نه نیکوست، گوئیم: مفسران چنین تفسیر دادند که: متابعت کنی اوامر و نواهی قرآن را، به او امر مؤتیر شوی و از نواهی منزه جرشوی تا کار کرده باشی بر او علی احسن^۴ ما اریذ^۵ میگویم. حسن بصری گفت: احسن برای [۱۱۹-پ] آن گفت که، قرآن مشتمل است بر سه چیز: بر ذکر قبایح و ذکر آدون و ذکر احسن.

ذکر «قبایح» برای آنکرد تا اجتناب کنند؛ و ذکر «آدون» برای آن کرد تا^۶ در او رغبت نکنند و ذکر «احسن»، برای آن کرد تا از آن تعدی نکنند؛ و این تأویلی قوی^۷ است. ۱۵

سُدی گفت: به «احسن»، مأمورات خواست که امر خدای تعالی جز به حسن تعلق ندارد. ابن زید گفت: مراد آن است که دست در محکومات زنی، آن را کار بندی و متشابهات با راسخان علم گذاری و^۸ تأویلش ایشان دانند. ۲۰

بعضی دگر گفتند: مراد به احسن، واجبات و مندوبات است دوی مباحات و قبایح که امر، به آن دو تعلق دارد، و این معنی قول حسن و سُدی است. گروهی دگر گفتند: مراد آن است که متابعت ناسخ کنی دوی منسوخ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ

۱ - دا: غفور است و رحیم است.

۲ - دا: انابه.

۳ - آج، لب: گوید.

۴ - آج، لب: که.

۵ - دا، آج، لب: قریب.

۶ - دا: که.

الْعَذَابُ بَعْتُهُ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ؛ پیش از آن که عذاب به شما آید ناگاه و شما بی خبر باشید.

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ، المعنى، لَوْلَا تَقُولُ نَفْسٌ، كما قال: أَنْ تَضِلُّوا وَأَنْ تَمِيدَ والمعنى، لَوْلَا تَضِلُّوا وَلَوْلَا تَمِيدَ. چنان که بیان کردیم.

- ۵ زجاج گفت: کراهة ان تقول، یعنی؛ این بیان و اِذار و اِذار برای آن است تا نگوید هیچ نفسی که: يَا حَسْرَتِي، و روا بود که بتدل بود از آن، فی قوله: مِنْ قَبْلِي أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ، وقيل^۱: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ: معنی آن باشد که قبل یوم القيامة؛ که این بشارت روز قیامت گویند. ابو جعفر خواند من طریق العلاء: يَا حَسْرَتَايَ، به «الف» پس او «یا» ی ساکن. و از طریق نهروانی عن ابی جعفر: حَسْرَتَايَ، به «الف» و «یا» ی مفتوح. باقی قراء، بی «یا» خواندند. گوید: ای پشیمانیا. و ۱۰ حسرة و تحسر، غمناکی باشد بر قایت لِانْحِسَارِهِ عَنْ صَاحِبِهِ، اما «الف» در او بتدل «یا» ی اضافت است الى نفس المتكلم، والتقدير: يَا حَسْرَتِي، الا آن است که عرب این «یا» را «الف» کنند در حال استغاثت، فيقولون: يَا وَيْلَا وَيَا أَسْفَاوَا حَزَنًا. يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّقْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ؛ بر آن که تقصیر کردم در طاعت خدای. و ۱۵ فَرَّقَ؛ إِذَا سَبَقَ، وَأَفَرَّقَ؛ إِذَا أَسْرَفَ وَفَرَّقَ؛ إِذَا قَصَّرَ.

- سمیع جُبیر گفت: فی حق الله. مجاهد گفت: فی امر الله. حسن گفت: فی طاعة الله، و اقوال متقارب است. و گفتند: فی سبیل الله و دینه. اهل معانی گفتند: جَنَّب و جانب یکی باشد، چنان است که ما گوئیم: جانب فلان فرومگذار و جانب او عزیز است و آن جانبی نازک است، و امثال این الفاظ. و معنی آن است که امر او و آنچه به جانب [او]^۲ تعلق دارد. قال الشاعر:

- ۲۰ إِلَى جَنْبِ بَكْرِي^۳ فَظَلَعَنِي مَلَاةٌ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَتْ مَلَامَتُهَا عَنَّا^۴
[۱۲۰-ر] وَإِنْ كُنْتَ لِمَنْ السَّاخِرِينَ؛ وَ «إِنْ»، مخففه است از ثقیله برای

۱- آج، لب: قبل.

۲- اساس: ندارد؛ از داء افزوده شد.

۳- اساس: آبی جَلَبِ اللهُ بَكْرًا؛ به قیاس با نسخه آج و چاپ مرحوم شعرانی تصحیح شد.

۴- آج، لب: افزوده؛ و قال آخر: النَّاسُ جَنْبٌ وَالْأَمِيرُ جَنْبٌ یعنی: النَّاسُ فی جانب و امیر فی جانب.

آن که «لام»^۱ لازم است با او، المعنی: وَإِنِّي كُنْتُ مِنَ الشَّاخِرِينَ، و آن که من از جمله مستهزیان بودم.

فتاده گفت: در این آیت بس نبود او را که در طاعت خدای تقصیر کرد تا با^۲ تقصیر طاعت به طاعت کنندگان استهزا کرد.

۵ ابوصالح گفت: در بنی اسرائیل مردی بود عالم و عابد و خداوند مال. ابلیس او را وسواس کرد و گفت: تو را علمی هست و مالی هست، از دنیا، نصیبی بردار و آنگه توبه کن. او به غرور ابلیس مغرور شد و معصیت پیش گرفت و مال در معصیت خرج می کرد.^۳ یک روز ناگه ملک الموت بیامد و پیش او آمد. او گفت: تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت ام آمده ام تا جانت^۴ بردارم. او گفت: يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ، خدای تعالی حکایت او با رسول باز کرد.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛ یا گوید اگر خدای مرا هدایت دادی، من متقی بودمی. بنگر که خدای تعالی از آن کافر^۵ فاسق چگونه حکایت جبر کرد تا مع گفیه، قدری باشد.

۱۵ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ یا گوید آنگه که عذاب دوزخ بیند: اگر مرا کرتی و رجعتی^۶ بودی تا من از جمله محسان و نیکوکاران بودمی. و نصب فَأَكُونَ بر جواب تمتی است به «فا» برای آن که کلام متضمن تمتی است، والتقدير: یا لیت لی کرّة فأکون. و جواب او محذوف است والتقدير: لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً حَتَّى أُحْسِنَ لَكَانَ خَيْرًا لِي. و اگر چنان که گفتیم، «لَوْ» به معنی «لَئِنْ» تفسیر^۷ دهند، فَأَكُونَ جواب او باشد و تقدیر محذوفی نباید کردن.

۲۰ بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ، جواب دهند او را: بلی، آیات ما به تو آمد، آن را دروغ داشتی و ترفع نمودی از او و

۲- آج، لب: یا بابا ما.

۴- آج، لب: جان تو.

۶- آج، لب: رحمتی.

۱- اساس: کلام (که + لام).

۳- آج، لب: کرد.

۵- آج، لب: کافران.

۷- آج، لب: تقدیر.

از جمله کافران بودی. و در شاذ خواندند بروایه عن عائشة وام سلمه، و مرفوع نیز آوردند این روایت چنان که: فَكَذَّبْتَ وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنتَ عَلَىٰ مُخَاطَبَةِ النَّفْسِ فَانْهَا مُؤْتَةً.

و آنکه گفت: وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ،

گفت: روز قیامت بینی آنان را که بر خدای دروغ گفته باشند، رویهاشان سیاه.

۵ اکنون بنگر تا در این چند آیت آنچه حواله کردند بر خدای که دروغ بود جز این

چیست که گفتند: لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، و این دروغ است بر

خدای برای آن که گفتند: اگر خدای ما را [۱۲۰-پ] هدایت دادی، متقی بودمانی،

یعنی؛ برای آن نبودیم که خدای هدایت نداد؛ و این دروغ است بر خدای، برای آن

که حق تعالی چنین گفت: وَأَقِمُوا ثُمُودَ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَىٰ

۱۰ الْهُدَىٰ...، گفت: ما ثمود را هدایت دادیم، ایشان اختیار کوری و کفر کردند بر

هُدَىٰ و ایمان. آنکه گفت: أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ؛ در دوزخ جای

نیست متکبران را؟ یعنی هست. صورت استفهام است و مراد تقریر و تهدید.

وَيُنَجِّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ، کوفیان خواندند: به «الف»،

على الجمع، و باقی: بمفازتهم، على الواحد. گفت خدای تعالی برهاند متقیان را به

۱۵ رستگاری و ظفرشان. و مراد آن است که: بِأَعْمَالِهِمُ الْجَنَّةَ^۲ الَّتِي هِيَ سَبَبُ الْفَوْزِ

والتَّجَاة؛ به اعمال نیکو که کرده باشند که سبب فوز و ظفر باشد. و مفازت هم مصدر

بود و هم موضع، و از این جا بیابان^۳ را مفازت گویند [بر تَفَال و آن را مهلکه گفتند در

اصل و لکن بر عکس خواندند بر تَفَال، چنان که مار گزیده را «سلیم» گویند^۴ و

سیاه را «ابوالبیضا» گویند و کافور گویند.

۲۰ و ابن الاعرابی گفت: در مفازت که بیابان است که او مقلوب نیست، بل هی

من قولهم: فَوْزَ الرَّجُلِ إِذَا هَلَكَ. پس او خود مهلکه است، و این لغت معروف نیست.

لَا يَمَسُّهُمْ الشَّوْءُ؛ به ایشان نرسد بدی، یعنی عذاب و مکروه. وَلَا هُمْ يَخْزَنُونَ؛ و نه

ایشان اندوهناک شوند.

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، گفت: خدای آفریدگار همه چیز است، و مراد آن

۱. سورة فُصِّلَتْ (۴۱) آیه ۱۷.

۲. آج : حشمة.

۴. اساس و آب افتادگی دارد، از آج آورده شد.

۳. لب : بیابانی.

است که آفریدگار همه چیزهاست که از خلق و فعلی او باشد دون اعمال پندگان از کفر و معاصی. و «کُلَّ» به معنی جُل و مُعْظَم است، لقوله تعالی: ... وَأُوتِيتَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ^۱ ... و قوله: ... ثُمَّ اجْعَلْ^۲ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ^۳ ...، مراد چهار کوه است. پس اگر چه لفظ «کل» صالح باشد عموم را به دلیل تخصیص توان کردن. و دلیل دیگر بر آن که «کل» بر عموم حمل نتوان کردن در آیت، آن است که خدای تعالی به اتفاق «شیء» است و او خالق خود نیست چون مخالف گوید، تخصیص کنیم به دلیلی ما نیز گوییم: تخصیص^۴ به دلایلیها. وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛ و او بر همه چیزی وکیل و رقیب و نگهبان و تکفل کننده است.

۵

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین. واحدها مِقْلَادٌ، کِمَفْتاح و مِفْتَاح و مِقْلَب و مَعْدِل و مَنَادِل. و فيه لغة أخرى وهو: إقْلِيد و أقْلِيد. و گفتند: اقلید، فارسی مقرب است و پارسی او کلید است.

۱۰

حارث همدانی گفت از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت از رسول - علیه السلام - پرسیدم [۱۲۱-ر] که: مقالید آسمان و زمین چیست؟ گفت: یا علی! از چیزی عظیم پرسیدی مرا. مقالید آسمان و زمین آن است که بنده هر بامداد ده بار بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُغِيثُ يُمِيتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، هر که این کلمات به بامداد و شبانگاه ده بار بگوید، خدای تعالی او را شش خصلت بدهد:

۱۵

اول، از ابلیس و لشکر ابلیس نگاه دارد تا ایشان را بر او دستی و سلطانی نباشد. و دُوم، از بهشتش قنطاری دهد که در کفّه حسنات او از کوه اُخْد گران تر باشد. سیم، او را به درجه ابرار و نیکوکران برساند.

۲۰

چهارم، جفتی دهدش از خُورالعین.

۱ - سورة نمل (۲۷) آیه ۲۳.

۲ - اساس و آب، آج، لب: فاجعل، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۳ - آج، لب: تخصیص کنیم.

۴ - سورة بقره (۲) آیه ۲۶۰.

۵ - آج، لب، افزوده: و شبانگاه.

پنجم، دوازده هزار فرشته را حاضر آرد تا این کلمات بنویسند برای او برقی منشور، و روز قیامت برای او گواهی دهند.

ششم، همچنان باشد که توریت و انجیل و زبور و قرآن برخوانده و چنان باشد که حج و عمره کرده، حج و عمره ای مقبول اگر آن روز یا آن شب یا در آن ماه بمیرد، او را مزد شهیدان دهند و ثواب او ثواب شهیدان باشد؛ فهذا تفسیر المقالید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ؛ و آنان که کافر بودند به آیات خدای، ایشان زیانکاران باشند.

قُلْ أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ؛ بگو ای محمد که: شما ای جاهلان مرا می فرمایید تا جز خدای را پرستم؟ ابن کثیر خواند: تَأْمُرُونِي، به «نون» مشدّد و «یا»ی مفتوح. و نافع و ابن عامر خواندند نه در روایت دا جونی: تَأْمُرُونِي، به دو «نون» بر اصل. و باقی به «نون» مشدّد به ادغام. و مدنیان، به یک «نون» مخفّف خواندند علی الحذف و التّخفیف، حنان که شاعر گفت:

نَرَاهُ كَالشَّامِ يُعَلِّمُنَا مِنْكُمْ
يَسُوءُ الْفَالِجَاتِ إِذَا قَلْبُنِي

وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ ، آنگاه گفت: وحی کردند به تو و به پیغامبرانی که پیش از تو^۲ بودند، و بگفتند تو را و ایشان را که: اگر شرک آری، عملت باطل شود. و اصحاب وعید را در صحت احباط به این آیت تمسک نیست برای آن که بیان کردیم- فیما مضی- که تفسیر احباط در الفاظ قرآن نفی وقوع است به موقع قبول، یعنی هر که شرک آرد اعمالی که کرده باشد، نه بر آن وجه بُود که بجای قبول باشد [۱۲۱-پ]؛ بر وجهی بُود^۳ که مقبول نباشد از او، از آن جا که صادر نباشد از ایمانی حقیقی [که مرد از ایمان حقیقی]^۴ مرتد نشود، بنزدیک ما- عَلٰی مَا يَبَيِّنُهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ . وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ؛ و از جمله زیانکاران باشی.

بَلِ اللّٰهُ فَاَعْبُدُوْهُ وَكُنْ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ ، آنگه گفت: بل رها کن آنچه ایشان می گویند، و خدای را پرست و جز او را مپرست. تقدیم ذکر الله را بر فعل فایده این

۱۔ آج، لب : پرورقی۔

۲۔ آج، لب : از پیش تو.

۳- آجر، لب : باشد.

۴- اساسی وآب: ندارد، از آج افزوده شد.

است: و از جمله شاكران باش.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، گفت: ایشان خدای را تعظیم نکردند حق تعظیمش. وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ و جمله زمین روز قیامت در قبضه او باشد، یعنی در دست ملک و تصرف او باشد؛ تصرف همه مالکان از او زایل باشد^۱، و او را در آن مانعی و منازعی نبود، چنان که مالک گوید: هَذَا فِي يَدِي وَ كَفَى وَ قَبْضِي^۲. و اگر چه آن ملک دهی باشد و ضیعتی که دست^۳ نگنجد. و آنما مراد نفاذ^۴ و جواز تصرف او باشد^۵ در آن. این کنایت است عن خُلُوصِ الْمِلْكِ وَالْمُلْكِ لَهُ. و مثله قوله: ... لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ... و قوله: هَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ^۶.

وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ؛ و آسمانها در پیخته است به دست راست او. «طی» بر چند وجه استعمال کردند: یکی، به معنی إدراج، كَطَى الْكِتَابَ وَالثَّوبَ، فی قوله: ... نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَى السَّجْلِ لِلْكِتَابِ^۷... و به معنی إخفاء، كَقَوْلِهِمْ: طَوَيْتُ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ فُلَانٍ، اِی، أَخْفَيْتُهُ. و به معنی اعراض باشد، كَقَوْلِهِمْ: طَوَيْتُ كَشْحِي عَنْ فُلَانٍ، اِی، اَعْرَضْتُ عَنْهُ. و به معنی إفنا باشد، كَقَوْلِهِمْ: طَوَيْتُهُ بِسَيْفِي، اِی، أَقْتَيْتُهُ. و منه قول الشاعر، يَرْثِي صَدِيقًا لَهُ:

أَلَيْسَ عَجِيبًا أَنْ طَوَاكَ يَدُ الْبَلَى ۱۵
وَأُنَشِرُنِي رُوحَ الْحَيَاةِ وَأَدْعِي
بِرَعْمِي مَا بَيْنَ الصَّفَائِحِ أَوْ التُّرْبِ
هَوَاكَ قَبَا سُحْقًا لِدَعْوَايَ فِي الْخُبِّ

اصل در او طی کتاب و الثوب^۸ است، و باقی بر توسع و تشبیه است به اقل. و این نیز عبارت است از مبالغت او در اقتدار بر آن، كَقَوْلِهِمْ: هَذَا الْأَمْرُ فِي يَدِي وَ بِيَمِينِي، اِی أَقْدِرُ عَلَى صَرْفِهِ حَيْثُ شِئْتُ. و منه قول الشاعر:

إِذَا مَا رَأَيْتَهُ رَفَعْتَ لِمَجْدٍ ۲۰
تَلَقَّاهَا عَرَابَةٌ بِالْيَمِينِ

ای، بالقوة. و گفتند: یمین سوگند است این جا، چنان که گفت^۹:

۱ - آج، لب: بود.

۲ - قبضی.

۳ - داء، آج، لب: در دست.

۴ - نفاذ امر.

۵ - سورة مؤمن (۴۰) آیه ۱۶.

۶ - سورة فاتحه (۱) آیه ۴.

۷ - سورة انبیا (۲۱) آیه ۱۰۴ اساس و آب: للكتاب.

۸ - آج، لب: واصل او در طی کتاب و طی الثوب.

۹ - داء، افزوده: شعر.

فَقُلْتُ: يَمِينُ اللَّهِ أَتَرُحُ قَاعِدًا

و معنی آن که؛ او سوگند خورده است که در نوردد و فانی کند. و این وجه دور نیست. لاحتمال الکلام له؛ و لکن وجه اول لایقتر است برای مناسبت [۱۲۲-ر].

- وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، اَمَّا اِعْرَابُ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ؛ فَرَأَى
- گفت: قَبْضَتُهُ، در محلّ نصب است، والتقدير: فِي قَبْضَتِهِ. گفت: محلّ او ظرف ۵
- است. زجاج گفت: این خطاست، برای آن که نگویند: زَيْدٌ دَارِكٌ، علی تقدیر: فی دَارِكٍ به حذف حرف جر. وَلَا شَهْرٌ رَمَضَانٌ اِنْسِلَاخٌ شَعْبَانَ، علی تقدیر: فی اِنْسِلَاخِ شَعْبَانَ. وَقَبْضَتُهُ اگر چه به ظاهر خبر مبتدا است، به معنی نیست؛ برای آن که خبر باید تا^۱ مبتدا باشد بعینه، و خبر بر حقیقت محذوف است، و تقدیر آن که: الْأَرْضُ تَحْصُلُ وَتَثْبُتُ جَمِيعاً فِي قَبْضَتِهِ. و نصب جمیعاً بر حال است دون آن که گفتند ۱۰
- إِضْمَارُ كَان. و مثله قول الشاعر:

إِذَا الْمَرْءُ أَعْيَبَتْهُ الْمَرْوَةُ نَاشِئًا^۲ فَمَطْلَبُهُ كَهْلًا عَلَيْهِ شَدِيدٌ

- ای فی حال کهولته و [عامل]^۴ در حال و ظرف آن خبر مبتدا محذوف است
- مقدر من قولنا: تَثْبُتُ وَتَحْصُلُ دُونَ إِضْمَارِ كَان. این قول سیبویه است و مذهب ۱۵
- درست نزدیک^۵ بصریان. سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ منزّه است خدای و متعالی از آن که به او شرک آرند.

وَتُفَيْحُ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ،

- حق تعالی گفت: در صور دمند. عبدالله عمر گفت، رسول را - علیه السلام - پرسیدم از صور، گفت: مانند سُروی است باد در او دمند و این نفخه دُوم باشد که عند آن هر که ۲۰
- در آسمان و زمین^۶ بمیرد^۷، چه نفخه اُولی نفخه فَزَعٌ باشد و دُوم نفخه صَعَقٌ و مرگ باشد، و سه ام^۸ نفخه اِحْیَا باشد. إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ؛ اَلَا اَنَّا رَا كَہ خدای خواهد.

۱ - آج، لب: یا. ۲ - اساس: اَلْعَفْءُ؛ به قیاس با نسخه داء، تصحیح شد.

۳ - اساس: مَا شِئَا؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. ۴ - اساس و آب، ندارد، ازدا، افزوده شد.

۵ - آج، لب: بنزدیک. ۶ - داء، افزوده: باشد.

۷ - آج، لب: بمیرد. ۸ - آج، لب: سیوم.

خلاف کردند در آن که این مستثنی کیست^۱:

ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: از جبریل پرسیدم در این آیت که اینان که باشند که خدای استثنا کرد بقوله: **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ**؟ گفت^۲: **هُمْ الشَّهَدَاءُ مُتَقَلِّدِينَ أَسْيَافَهُمْ**؛ گفت: شهیدان باشند تیغها در گردن افکنده در پیرامین عرش ایستاده باشند. روز قیامت فریشتگان به استقبال ایشان شوند با نجیبانی از یاقوت، زما^۳ها^۴ زَبَرَجَدُ، پالانها سُندس و استبرق نرم تر از حریر. هر گامی چشم زخمی باشد در منزّهات بهشت می گردند، آنگه گویند: بیایی تا بنگریم تا خدای تعالی چگونه حکم می کند میان خلقان. خدای تعالی به ایشان مُسْتَبِشِر باشد و این علامت آن بود که آن را که، [۱۲۲-پ] به او استبشار کنند، او را عذاب نباشد و حساب نباشد.

انس مالک روایت کرد که، یک روز رسول - علیه السلام - این آیت می خواند؛ چون به این جا رسید که: **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ**، من گفتم: یا رسول الله! اینان که اند که خدای تعالی استثنا کرد اینان را از نفع صور؟ گفت: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت - چون همه خلایق را جان بردارد - و این چهار کس مانند^۵ خدای تعالی ملک الموت را گویند: که مانند ای ملک الموت؟ - و او عالم تربود - ملک الموت گوید: بار خدایا! تو عالم تری. ما چهار کس مانديم. گوید: یا ملک الموت! جان اسرافیل بردار. او جان اسرافیل بردارد. آنگه گوید: که مانند؟ گوید: جبریل و میکائیل و ملک الموت. گوید: میکائیل را جان بردار. ملک الموت قبض روح او کند. او بیفتد بمانند کوهی عظیم^۶. آنگه گوید: که مانند؟ گوید: بار خدایا! ملک الموت مانند و جبریل. گوید: **مَنْ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ**، بیفتد و بمیرد. جبریل مانند^۷ و بس. خدای تعالی [گوید]^۸، جبریل را که: یا جبریل! که مانند؟ او گوید: بار خدایا! وجهک الدائم^۹ الباقي و جبریل المیت الفانی. خدای تعالی گوید: یا جبریل! از مرگ چاره نیست. جبریل به سجده در آید بروی و پرمی زند و می گوید:

۱ - دا: کیستند. ۲ - آج، لب: ندارد. ۳ - اساس: زمامه؛ به قیاس با نسخذدا، تصحیح شد.

۴ - دا: مانند. ۵ - آج، لب: چون کوهی بیفتد.

۶ - دا، آ، لب: افزوده: بمیر ای ملک الموت، ملک الموت. ۷ - دا: بماند.

۸ - اساس و آب: ندارد، ازدا افزوده شد. ۹ - دا: الکَرِیم.

سبحانک رَبِّی تَبَارَکْتَ وَتَعَالَيْتَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، آنکه جان بدهد؛ تا نماند جز یک خدای - عز و جل -.

آنکه رسول گفت: خلقِ جبریل بر میکائیل چندان تفاوت دارد که کوهی برتلی، بعضی دگر گفتند: **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ**، استثناست از آن که پیش ایشان^۱ مرده باشند^۲ که یک بار دگر نمیرند^۳ به نفخِ صَعْقَه.

۵

از جابر عبدالله انصاری روایت کردند که او گفت: استثنا از موسی است - علیه السلام - که او یک بار بمرده است، فی قوله: ... **وَحَرَّ مُوسَى صَعِقًا**؛ واین بر تفسیر آن کس باشد که «صَعِقَ موسی» را به مرگ تفسیر کند. گفتند: دلیل این تأویل آن است [۱۲۳ - ر] ^۴ [که انس روایت کرد که: یک روز مردی جهود در بازار مدینه می گفت: **وَالَّذِي اضْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ**: به آن خدای که موسی را بر آدمیان بگزید. انصاری طیانچه بر روی او زد و گفت: چنین می گویی و رسول خدا در میان ماست! رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ آله وَسَلَّمَ - این آیت بخواند، آنکه چون باجای استثنا رسید، گفت: اول کس که سر از گور بر دارد من باشم که بنگرم موسی را بینم که دست در قایمه ای از قوایم عرش زده، ندانم تا او را پیش از من زنده کرده باشند یا او از آنان باشد که خدای در این آیت استثنا کرد، بقوله: **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ**.

۱۰

۱۵

کعب الاحبار^۵ گفت: دوازده کس باشند: هشت فرشته که حاملان عرش اند و جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل.

ضحاک گفت: رضوان باشند^۶ و مائک و حورالعین و خزنة دوزخ.

قتاده گفت: خدای عالم تر است به آن که استثنا کرد.

حسن گفت: مستثنی خداست، لقوله: **وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**^۱. و گفتند: ماران و کژدمان^۲ دوزخ باشند. و بر این اقوال آنان که مستثنی

۲۰

۱ - ۱۰: پیش از آنان؛ آج، لب: پیش آن.

۲ - ۳: آج، لب: بمیرند.

۳ - ۴: سورة اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

۴ - ۵: نسخه اساسی و آب به همین جا پایان گرفته است. از آج، افزوده شد. ۶ - ۱۰: علیه السلام.

۵ - ۶: آج، لب: الاخبار.

۶ - ۸: باشد.

۷ - ۹: سورة رحمان (۵۵) آیه ۲۷.

۸ - ۱۰: کژدمان.

باشند به این آیت هم به وقت دوم فانی شوند، لقوله: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ...** و قوله: **...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۲...**

قول اصحاب تحقیق در این باب آن است که، خدای تعالی چون افنای عالم خواهد کردن، جزو^۳ فنا بیافریند لافی محل، با یک جزء^۴ فنا همه اجسام و اعراض فانی شوند، اجسام به اصالت و اعراض بر سبیل تبع - لعدم ما يحتاج إليه.

۵

ثُمَّ يُفِخُ فِيهِ أُخْرَى؛ آنگاه باری دیگر دردمند و آن نفخه احیا باشد. و با رسوم **فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ،** «اذا»، مفاجات است؛ توبینی ایشان ایستاده باشند می نگرند، یعنی زنده شده باشند که قیام و نظر از کار زندگان است. و گفتند: **يَنْظُرُونَ** امرالله؛ ایستاده باشند انتظار فرمان خدای می کشند تا چه فرماید. و گفتند: وجه حکمت در نفخ صور آن است که پادشاه در وقت فرود آمدن لشکر بفرماید تا بوقشان بدمند تا علامت آن باشد که فرود آیند و بیارامند و چون برخوانند نشست بفرماید تا بوق بدمند تا علامت آن باشد که برمی باید نشستن سواران را، و پیادگان را به میدان آمدن پیش پادشاه. والله اعلم بمراده و افعاله.

۱۰

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، گفت: زمین روشن^۵ به نور خدای. عز وجل.

ضَحَاكُ گفت: **بِحُكْمِ رَبِّهَا.** مَدَى گفت: **بِعَدَلِ رَبِّهَا.** گفتند: خدای تعالی نوری بیافریند روز قیامت که همه روی زمین منور شود با او. و مراد به زمین، زمین قیامت است. **وَوُضِعَ الْكِتَابُ؛** و نامه اعمال خلائق بنهند برای حساب، **وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ؛** پیغمبران را بیارند و شهدای را.

۱۵

عَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسُ گفت: پیغمبران را و گواهانی که برای ایشان گواهی دهند به تبلیغ رسالت. و گفتند: مراد به گواهان، فرشتگان اند که بر خلقان موکل اند، بیانش قوله تعالی: **وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ^۶.**

۲۰

وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ؛ و حکم کند میان ایشان به حق و برایشان ظلم نکند و نقصان حظ ایشان نکنند.

۲ - سورة قصص (۲۸) آیه ۸۸.

۱ - سورة رحمن (۵۵) آیه های ۲۷ و ۲۶.

۴ - ۱۵: به آن یک جزوی که بر متن راجع است.

۳ - ۱۵: جزوی.

۶ - سورة ق (۵۰) آیه ۲۱.

۵ - لب: منور شود.

وَوَفَّيْتُمْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ؛ و تمام بدهند هر نفسی آنچه کرده باشند، یعنی؛ جزای آنچه کرده باشند از خیر و شر و ثواب و عقاب. وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ؛ و او عالم تر است به آنچه ایشان کنند.

- وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ، گفت: برانند آنان را که کافر باشند به خدای تعالی به جانب دوزخ، راندنی با عنف به روی. زُمْرًا؛ افواجاً؛ گروه گروه، ۵ واحدها زمره. ونصب او بر حال است. اخفش گفت: جماعات فی تفرقة، حتی إذا جَاؤَهَا فَتُحْتِ أَبْوَابُهَا؛ تا چون به دوزخ رسند، درهای دوزخ بگشایند. و آن هفت در باشد. کوفیان «فتح» خواندند به تخفیف در هر دو جای من الفتح، و باقی قرآ به تشدید خواندند علی تکثیر الفعل لأجل الأبواب. وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا؛ خازنان دوزخ گویند این کافران را: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ؛ نیامد به شما رسولانی هم از شما ۱۰ برای اعدار و انذار. يَسْتَلُونَ عَلَيْكُمْ؛ که بر شما خواندندی آیات خدای شما و بترساندندی شما را از ملاقات این روز. قَالُوا بَلَىٰ، ایشان گویند: آری. وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ و لکن درست شد کلمه عذاب بر کافران و هی قوله: ... لَا فَلَئِنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. و رواست که کلمه عذاب، آن وعید است که در جمله آیات قرآن کرد کفار را.

۵

فَبِلِ الدُّخَانِ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ لِحَالِدِينَ فِيهَا؛ گویند: در شوید در درهای دوزخ مؤبد و مخلد آن جا. ونصب «لِحَالِدِينَ» بر حال است. فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ؛ که بد جایی است آن متکبران را. و «مَثْوًى» مقام است مِن ثَوًى إذا أقام.

- وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا، گفت: حشر کنند آن را که متقیان و خدای ترسان و پرهیزگاران باشند به جانب بهشت. زُمْرًا؛ گروه گروه را، حتی إذا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا؛ تا آنگاه که به آن جا آیند و درهای بهشت بگشایند. و آن هشت در باشد. گفتند: خدای تعالی درهای بهشت، هشت کرد و درهای دوزخ هفت، تا بدانند که رحمت او سابق است و غالب غضبش را. وقوله: وَفُتِحَتْ

أَبَوَائُهَا، «واو»، عطف است. و آنچه گفتند از «واو» ثمانیه آن را اصلی نیست. وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا، و گویند ایشان را خازنان بهشت: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ؛ سلام باد بر شما، خوش بادی، فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ؛ دراین بهشت شوید مخلّد، مؤبّد. و جواب «اذا»، محذوف است در آیت و تقدیر آن که: دخلوها، وقالوا: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، قال الشاعر: شعر:

۵

حَسْبِيَ إِذَا سَلَكَوْهُمْ فِي فَنَائِدِي سَلَامٌ كَمَا تَطَرُّدُ الْجَمَالَةِ الشُّرْدِ
و جواب «اذا» در بیت متخدوف است، برای آن که بیت آخر قصیده است. و گفتند: «واو» زیاده است، والتقدير «فُتِحَتْ»، و این جواب «اذا» باشد، چنان که گفت شاعر؛ مصرع:

قَلْبًا أَجْزَنَا سَاخَةَ الْحَيِّ وَائْتَحَى

۱۰

والمعنى؛ انتحى.

قتاده گفت: چون از دوزخ بگذرند، ایشان را برپلی برانند که میان بهشت و دوزخ باشد تا مهذب و پاکیزه شوند، آنگه گویند ایشان را: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ.

عمر بن ضمیره^۲ روایت کرد از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - که او را پرسیدند از این آیت: وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا - الآیه. گفت: ایشان را به در بهشت برند و در بهشت درختی باشد که از ساق آن درخت دو چشمه می آید. او را گویند: از این یک چشمه غسل کن، غسل کند، نصرت^۳ نعیم بر اندام او برود و اندامش پاکیزه و ناعم شود. پس از آن دیگر گرد بر او ننشینند و مویش کالیده نشود، چنان که پنداری ایشان را به روغن اندوده اند. آنگه از چشمه دیگر آب دهند ایشان را تا آنچه در اندرون ایشان باشد از رنج و غلّ و غش و حقد و حسد بشوید. آنگه فرشتگان به استقبال ایشان آیند در بهشت و ایشان را گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ، و غلامان هریکی از ایشان بشتابند

۱۵

۲۰

۱ - لب : مؤید.

۳ - لب، افزوده : و.

۲ - لب : صغره.

- و گرد آور در آیند چنان که خویشان مشفق کنند با کسی که از سفر در آید، و او را گویند: بشارت باد تو را که خدای تعالی این برای تو بيجا رده است، آنگه یکی از این غلامان بدود و زنان او را و حورالعین را خبر دهد، ایشان به استقبال آیند تا به آستانه در سرای . گویند: توفلانی بن فلانی آمده ای؟ او^۱ به منزل خود رسد، فاذا: **مُسرِّرٌ مَوْضُوعَةٌ**^۲ او سریرها بیندازد و سیم بافته، **وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ**^۳، و کوزه ها نهاده ۵ **وَتَمَارِقٌ مَّقْصُوفَةٌ**^۴، و بالشها به صف در نهاده، **وَزُرَابٌ مَبْثُوثَةٌ**^۵ و نهالها آکنده او را، در اساس آن بنیان که نگرد به انواع جواهر کرده باشند از: یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زمرد سبز. آنگه تکیه زند بر سریری از سریرهای خود و به سقف آن سرای در نگیرد. اگر نه آنستی که خدای تعالی حکم کرده است که کسی را در بهشت آفتی نرسد؛ و الا او را عقل بر جای نماندی از آن که چشمش خیره بماند، گوید: ... **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ**^۶ ... فرشتگان گویند ایشان را: ... **تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**^۷.
- وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ**؛ گویند: سپاس گو خدای را که وعده خود که ما را داد راست کرد، **وَأَوْثَرْنَا الْأَرْضَ**؛ و زمین بهشت به میراث به ما داد، **نَسَبَوُا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ**؛ ما آن جا که خواهیم فرود آییم از بهشت. **فَتَنَعَّمَ** ۱۵ **أَجْرُ الْعَامِلِينَ**، در کلام اضماری هست، من الجنة او اجرنا؛ نیک مزد کارکنان است بهشت؛ نیک مزدی است مزد ما.
- وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ**، آنگه خطاب کرد با رسول، گفت: تو بینی فرشتگان را گیرد بر گیرد عرش در آمده. يقال: حَفَّ به و أَحَدَقَ به و احاط به. «مِنْ» زیاده است و التقدير: حول العرش. و گفتند: ابتدای غایت است. **يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ**؛ تسبیح می کنند به حمد و شکر خدای بر سبیل لذت؛ نه بر سبیل عبادت که این روز تکلیف نباشد. **وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ**؛ و حکم کنند میان اهل

۲ - سورة واقعه (۵۶) آیه ۱۵.

۱ - لب : واو.

۴ - سورة غاشیه (۸۸) آیه ۱۵.

۳ - سورة غاشیه (۸۸) آیه ۱۴.

۶ - سورة اعراف (۷) آیه ۴۳.

۵ - سورة غاشیه (۸۸) آیه ۱۶.

۷ - سورة زخرف (۴۳) آیه ۷۲.

بهشت و اهل دوزخ به حق. وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؛ و گویند: سپاس خدای را که خدای جهانیان است.

محمد بن المنکور روایت کرد از عبدالله بن عمر که او گفت: یک روز رسول-صلی الله علیه و آله وسلم- آخر سورة زمر بخواند بر منبر، منبر دو بار بجنبید، فتاده گفت: خدای تعالی افتتاح خلق به «الحمد» کرد فی قوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ^۱ ... و ختم به «الحمد» کرد در این آیت چون گفت: ... وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۵

وهذا آخرُ الجِلْدِ السادس عشر

من التفسير، والحمد لله

رب العالمين، وتلوه

في الجلد السابع عشر

إن شاء الله

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سورة المؤمن [۲].

۱۰

فهارس



مرکز تحقیقات کتاب ویر علوم اسلامی

۳۵۶	 واژه نامه
۳۸۹	 فهرست برخی کلمات و ترکیبات مشکوٰی
۳۹۱	 فهرست نامهای خاص
۳۹۹	 فهرست اماکن
۴۰۱	 فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق
۴۰۳	 فهرست کتب
۴۰۴	 فهرست احادیث
۴۰۷	 فهرست امثال عرب
۴۰۸	 فهرست اشعار عربی
۴۲۰	 فهرست اشعار فارسی

واژه‌نامه

آبیت فثال ۳۰۹	آ
الف	آب گرم ۱۹۳
اباحت ۶۴، ۱۱	آبگینه ۵۲
ابطیل ۲۷۸	آبنوس ۵۰
ابا کردن ۲۶	آتش در-زدن ۲۰۸
ابتدا کردن ۷۷	آجال ۲۴۲، ۱۵۵، ۳۴
ابتغا ۸۲	آخربنان ۲۵۷، ۲۳۴
ابتلا ۲۱۸	آدر ۲۴
ابتلا کردن ۴۴	آدره ۲۴
ابدا کردن ۸۴	آدینه ۱۳۹
ابدال ۲۷۵	آزمایش کردن ۱۹۲
آبدال ۲۳۱	آستانه سرای ۳۵۳
ابرص ۱۴۰	آسیاه (آسیا) ۱۲۴
ابطال ۷۹	آغالیدن ۲۲، ۱۷
ابناء الناس ح ۲۶۸	آفت ۳۱۴
اتباع ۷۴، ۷۵، ۹۴، ۲۰۲، ۲۶۳، ۲۸۸	آفتاب ۲۹۶
اجابت کردن ۵، ۴۴، ۱۰۱	آفتاب فروشدن ۲۷۴، ۲۷۳
اجابت کننده ۲۰۱	آگندن ۳۵۳
اجتناب کردن ۳۱۰	آلام ۱۲۷
اجتهاد کردن ۳۳۷	آمیختگان ۲۵۱
اجلال ۱۳۸	آمرزش خواستن ۲۶۸
اجناس ۱۰۶	آورده بودمانی ۱۴۷
احبار ۴۹	اهل عافیت ۳۰۷
احباط ۳۴۵	اهل عرصات ۳۰۷
	آیت عقل ۳۰۸

احتمال کردن ۱۴	از پس ماندن ۵۸
احداث کردن ۲۲۴	از پیش / پیش از ۸۳، ۸۴، ۸۹
احدونه ۶۴	از چشم شدن ۲۷۶
احوال پرسیدن ۱۹۰	از چشم فروشدن ۲۳۳
احیانی ۶۹	از حد در گذشتن ۱۸۶
اختلاس ۱۵۷	از راه بردن ۷۴
اختیار کردن ۴۳	ازرق چشم ۲۶۲، ۲۶۱
اختیار کردن ۲۸۱	از سر - فروشدن ۲۰۵
اخفا ۳۴۶	از قبل ۲۲۶
اخلال کردن ۱۱۵	از کار فرو ماندن ۸۱
اخوان ۲۷۶	از گها ۱۵۳
اخوت دین ۲۶۷، ۲۰۵	از - مشغول شدن ۲۲۶
اخوت نسب ۲۶۷، ۲۰۵	از و ابای / از و ابای ۵۰
ادراج ۳۴۶	از و ار ۳۲۸
ادغام کردن ۱۷۶	از هوش بشدن ۶۸
ادله شرع ۳۲۲	اسباط ۴۶
ادله عقل ۳۲۲	اسب، اسبان ۲۷۹، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۳۰
ادنی ۱۰۹	اسب بردار ۲۷۳
آدون ۳۴۰	اسبان سم از زمین برداشته ۲۷۰
اذلال ۳۲۰	اسبک نیک رو ۲۷۳
اذیات ۲۲۳	استبرق ۳۴۸
ارادت ۳۰۳	استبشار ۱۹۲
اراذل ۷۴	استبشار کردن ۳۴۸
اراک ۵۶	استبظا ۳۵
اراککه ۶۲	استبفا ۳۴
ارتکاب کبایر ۳۳۷، ۳۳۹	استثنای منقطع ۱۸۷
ارجا ۸، ۹	استحسان ۱۹۰
ارجاف فگندگان ۱۷، ۲۱	استخوان / استخوان ۱۰۱، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۱
ارزاق ۳۴	استخوانها / استخوانها ۱۷۰، ۲۲۶
ارسال ۵۱	استخراج کردن ۲۱۳
اروش ۳۲۲	استخفاف ۲۵
ازاحت علت ۲۲۳	استدامت ۳۴
ازبای فرونشستن ۵۴	استدعا کردن ۱۴۰

اطباق ۲۴۳	استعمال عقل ۳۱۰
اطلاق ۳۳۹	استعجال کردن ۲۴۶
اعاجیب ۴۹	استغاثت ۳۴۱
اعادت ۸۴	استغنا کردن ۱۱۲
اعادت کردن ۸۴	استغناء ۲۴۲
اعاده ۸۴	استکبار کردن ۱۸۷، ۲۹۲
اعاده کردن ۷۷	استنجا ۲۰۱
اعبا ۱۵۴	استکاف کردن ۲۱۱
آعباء لبوت ۲۳۱	استوار بستن ۲۱۶
إعذار ۳۴۱، ۳۵۱	استهزا ۳۳۵
اعراض ۳۵۰	استهزا کردن ۱۴۷، ۲۸۸
اعراض کردن ۶۰، ۱۵۶، ۲۴۶	استعلا ۲۴۳
اعظام ۱۳۸	استیصال ۸۲
اعمش ۵۹	اسر ۳۲۰
اعواض ۱۲۷، ۳۲۲	اسراف کردن ۳۳۷
اعواض آلام ۳۲۲	اسقاط عقاب ۳۲۵
اغرام ۷۴، ۱۱۵، ۲۵۲، ۲۹۳	اسکان ۲۵۲
اغلال ۳۳۷	اشارت کردن ۳۳۸
اغوا ۶۶، ۷۴، ۱۸۶	اشباع ۳۰۴
اغوا کردن ۷۴	اشتمال ۳۱۰
افتراض طاعات ۲۶	اشراق ۲۶۲
افروخته ۴۹	اصحاب تحقیق ۳۵۰
افسوس ۴۷	اصحاب نواریخ ۲۱۳
افک ۲۰۷	اصحاب وعید ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵
افگندن ۲۱۷، ۳۰۵، ۳۱۱	اصطراخ ۱۲۱
افلاجیدن ۳۰۷	اصلاب ۱۵۴
افلاختن ۳۳۹	اصنام ۹۶، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۲۴
افلاخته ۳۰۷	اضراب کردن ۲۵۳
افنا ۳۴۶	اضطراب کردن در ۱۵
افناء الناس ۲۶۸	اضطلاع ۱۵۴
افتای عالم ۳۵۰	اضلال ۲۳، ۷۴، ۹۵، ۱۸۶، ۳۱۹
اقامت کردن ۲۲۸	اضمار ۹۵، ۲۴۵، ۳۴۷، ۳۵۳
اقتصاد ۸۰	اضماری ۱۸۷

اقتصاد کردن ۸۰	انداختن بد ۱۲۰
اقحام ۲۱۷	اندازه نگاه داشتن ۳۳
اقدار ۳۴	اندروز کردن ۱۵۰
آقدام ۱۳۹	اندود ۳۵۲
اقرار دادن ۷۰	اندیشه کردن ۱۰۶، ۷۳، ۵۲
اقطار ۳۷	۱۲۱، ۱۴۰، ۲۲۷
اقلید ۳۴۴	انذار ۱۳۸، ۲۹۲، ۳۴۱، ۳۵۱
اقوی الجهات ۱۸۵	انزال ۳۰۲
اکلیل (متزلی از منازل قمر) ۱۵۳	انزله کردن ۳۶
اکمه ۱۴۰	انشرح صدر ۳۱۶
الحجا (به ستم بر کاری داشتن) ۸۶، ۷۰	انکار ۸۲، ۸۳، ۲۰۲
۸۷، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۵۹	اتکیر ۸۲
الفا کردن ۳۲۹	انگشتری ۲۲۷، ۲۸۰
الواح ۴۹	انگشترین ۱۱۷، ۲۷۷
إقا ۴۴، ۱۸۰	إنما ۷۸، ۸۰، ۱۰۲
اعالی ۶۶	اوناد ۲۵۹
امثال و اشکال ۱۸۳	اولان ۱۸۴
امت سلف ۳۳۵	آوجال ۱۱۷
امتناع کردن ۲۲۱	اوصیا ۲۲۳
امساک ۳۲۷	اوفتادن ۳۱۸
امعاء ۱۴۶	اولی نر ۷۸، ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۱
أمم گذشته ۳۳۷	اولینان ۱۲۶
إننا ۱۸۸	اولی و آخری ۲۹۹
انابت ۳۴۰	اهانت ۱۸۳، ۳۲۰
انباز ۵۷، ۱۷۵	اهل اشارت ۲۹۴، ۲۵۲
انبازان ۱۱۹	اهل البیت ۱۰۸، ۱۱۳
انبازی ۹۶، ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۳	اهلاً و سهلاً ۲۸۸
انتصاف کردن ۱۱۲	اهل سیر ۲۲۴
انتظار - کشیدن ۳۵۰	اهل عافیت ۳۰۷
انتظار کردن ۱۲۶، ۱۵۷	اهل عرصات ۳۰۷
انتقام کشیدن ۱۸۵، ۲۰۱	اهل کتاب ۳۶، ۲۱۳
انجراد ۱۷۹	اهل - بودن ۲۳۷
انحدار ۶۹	اهل معانی ۳۴۱

بازپسینان ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۲۴	آهین ۳۸، ۳۹
بازپوشیدن ۱۵، ۷۴	اهوال ۱۱۶
بازپوشیده (پیدا) ۲۱	ایذا ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۱۶۹
باز خوردن (آشامیدن) ۱۲۹	ایذا کردن ۱۹، ۲۰، ۲۴
بازدادن ۷۹	ایشا ۱۹۳
باز داشتن ۵۸	ایمان ۲۶۳
باز درگاه آمدن ۲۵۱	ایمان پنهان داشتن ۲۲۷
باز رهیدن ۱۲۱	ایوا کردن ۹
باز زدن ۱۷۴	ایوا کردن (پناه دادن) ۸
باز زدن گان ۱۷۷	ایهام ۲۵۷
باز گرفتن ۴۹، ۸۰، ۸۸، ۹۳، ۱۰۸، ۱۲۷	
باز گشتنگاه ۲۸۶	ب
باز ماندن ۱۰۷	بأس ۱۰۰
باز نمودن ۱۸۰	با او = به او ۲۸۴
باز نوشتن ۱۳۸	با پیش - رفتن ۲۱۶
بازنی کردن ۲۶۴	با پیش - شدن ۳۳۷
با سر اندیشه بودن ۱۴۴	با جای - رفتن ۲۲۸
با سر گرفتن ۱۶۹	با خرد گرفتن ۹
با سعت، ۲۸	با درگاه - گریختن ۳۱۰
باشکونه / بازگونه، واژگونه ۱۶۶	باران فرستادن ۲۳۲
باغی ۶۴، ۱۸۶، ۲۶۶	باور گرفتن ۲۷۹
باغبان ۱۲۶	بار خدا یا ۲۲۷
بافته کسی بودن ۲۹۳	با رفعت ۲۸
باقی ۶۱	بار یافتن ۱۱۲
با کرامت ۱۳۱	باز آفریدن ۳۶، ۱۶۳
با کسی ساختن ۲۷۶	باز آمدن ۲۲۵
بالاین ۶۱	باز آوردن ۲۷۰، ۲۷۴
بالش ۳۵۳	بازار گانی ۱۰۳
بالی ۱۶۶	باز ایستادن ۲۱، ۲۲، ۴۹، ۱۳۱
بامداد ۲۷۴	باز بستن ۲۷۷
بانگ زدن ۳۳۷	باز پس داشتن ۷۳، ۱۲۰
باور دارندگان ۱۷۶	باز پس شدن ح ۵۸
بایر ۱۰۷	باز پسین ۵۶

بازرگاه ۲۵۹	برالر — ۱۱۰
بیاید کردن ۲۱۵	براجمال ۱۹۷
بیجاردن ۳۵۳، ۳۱۶	برافلاچند (برافرازند) ۳۰۷
بیجارد ح ۳۱۶	برافلاختن ۹۲
بیرشید (بریشیدن) ۱۶۹	برافلاخته ح ۳۰۷
بت تراشی ۲۰۷	بربار ۵۱
بتر ۲۴۳	برپای کردن ۲۷۸
بت‌سانیدن ۲۴۶	برتوسع ۱۶۳
بت‌ینه ۳۱۳	بر خورد دادن (بر خورداری دادن) ۲۳۵، ۱۵۵
بجاردن ۲۲، ۲۰، ۱۸، ۱۷	۲۴۲، ۲۴۱
بجارده ۱۵۵	برداشتن (ازین بردن) ۲۳۰
بجمال ۲۷۶، ۲۶۴	برز ۱۵۲
بجمله ۲۸۹	برزعم — ۲۰۳، ۸۴
بچشیدگان ۱۷۴	برسبیل — ۷۹، ۷۴، ۷۰، ۵۱، ۵۰، ۳۶، ۳۵، ۱۱
بعاضر کردن ۲۱۲	۱۴۷، ۱۳۷، ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۰۵، ۹۶، ۹۴
بخشایشگر ۱۷۲	۱۹۲، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۹
بخشنده (ناقب) ۱۷۳، ح ۱۸۰	برسبیل استغاثه ۲۵۳
بخشیده (ناقب) ۱۸۰	برسبیل انکار ۳۲۸، ۲۴۳
بخشیدن (قسمت کردن) ۴۶	برسبیل تبع ۳۵۰
بخشیده (مقسوم) ۸۰	برسبیل تغلیب ۱۸۱
بدروغ داشتن ۱۰۵، ۹۴، ۸۲، ۷۶	برسبیل تقریر ۲۴۲، ۱۹۷
بدست (وجب) ۲۴۵	برسبیل تعریع ۳۲۸، ۲۴۲
بدلی — ۲۷۳، ۱۸۸، ۴۶	برسبیل تنبیه ۲۶۹
بدل کردن ۵۶، ۴۴، ۱۷، ۱۱	برسبیل تهدید، ۳۰۴
بدل دادن ۶۲	برسبیل نهگم ۲۰۳، ۱۹۷
بد مردان ۲۸۸	برسبیل سخریت ۲۰۳
بدون (بجز) ۸۴	برسبیل لذت ۳۵۳
بدل کردن ۱۱۲	برسبیل ملامت ۳۲۸
بر ۲۳۱	برسبیل وساطت ۲۵۵
برآمدن ۲۱۲، ۱۹۳	برسبیل وعظ ۳۲۱، ۲۵۳
برآوردن ۳۳۸	برسری (علاوه) ۴۴
برابر نشسته ۱۷۵	برشدن (بالا رفتن) ۲۴۹
برات نوشتن ۲۶۱	برشدن به — ۹۶

بر شدن در پای ۲۴۹	بشخده (ثاقب) ح ۱۸۰
بر ضعف ۷۹	بشیر ۸۵
بر ضلال ۷۱، ۷۰	بقااش ۱۸۱
بر طریق تفریع ۳۲۳	بظفر ۶۴
بر طریق فتوی ۲۴۲	بطش ۲۵۹
بر عادت ۲۷۷	بطن الحوت ۱۵۳
برکت کردن بر ۴۳	بطیبة النفس ۲۷
بر کفر مردن ۱۸۶	بطیخ ۲۴۰
بر که دادن ۱۹۶	بُظنن (یکی از منازل قمر) ۱۵۳
بر که کردن ۶۳، ۵۶	بعث ۱۵۷، ۹۶، ۹۴، ۸۷، ۷۳، ۳۷، ۳۶، ۳۵
بر گرفتن ۲۹۷	۱۹۲، ۱۵۹، ۱۵۸
برنا ۳۳۹، ۳۳۸	بغایت مرارت ۱۹۸
بر نشستن ۲۱۵، ۱۴۹	بغض ۱۲۳
بر نور بودن ۳۱۵، ۳۱۲	بقرمودیت / بقرمودید ۱۴
بر وجه ۲۸۱، ۲۷۶، ۵۱	بقر ۲۶۸
بر وجه بردن ۳۴۵	بقعه خبینه ۸۵
بر روی درآمدن ۵۴	بکار آمده ۲۲۷
بر هدایت و ارشاد بودن ۲۳۶	بگزیدن ۲۳۶
بر هندی ۷۰	بل ۸۷، ۸۱، ۷۶، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۴۰، ۳۷
بری شدن ۱۷۲	۱۵۳، ۱۴۷، ۱۳۲، ۱۱۹
بزایل ۱۲۴	بلّده (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
بز گواری کردن (استکبار) ۲۸۹، ۱۷۵	بلور ۵۴
بزلی کردن ۱۵	بلیه ۳۳۵، ۱۲۸
بزه ۲۰۳، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۹	بمثابت ۱۶۹، ۱۲۳
بز هکار ۲۷۱	بمردگان ۱۷۶
بساط ۴۰	بمُردن (بمردند) ۲۵۹
بس بر آمدن ۲۲۸	بُن آمدن ۲۸۶
بُستانک ۲۲۵	بنای کردن ۱۹۴
بشد ۲۷۴	بُن تراز و بد داشتن ۳۰۷
بسر آوردن ۱۱۸	بنجشک (گنجشک) ۹۲
بسیار جوع ۲۷۳	بن درآمدن ۲۷۲
بشارت دادن ۲۰۹	بندق ۱۴۲
بشخده (ثاقب) ح ۱۸۰	بُن دوزخ ۱۹۹

بن کوه ۲۲۶	به فتنه فگندگان ۲۳۶
بواب ۵۳	به کار آمده ۲۲۷
بواجب کردن ۱۴۶	به متابت - ۱۵۲
بوص ۲۵۴	به مزد دادن ۴۵
بوجه ۲۶	به مزد گرفتن ۲۶
بودمانی ۱۸، ۲۳، ۵۸، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۳	به موقع قبول افگندن ۹۷
بوزنه ۱۶۶	به میراث دادن ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۶، ۳۵۳
بوق ۳۵۰	به میراث رسیدن ۲۷۳
بوم (زمینه، زمین) ۴۹	به نفقه کردن ۳۹
بوی بگردانیده ۱۴۲	به نوی ۲۱۹
به اخلاص یاد داشتن ۲۸۴	به‌بیم ۱۰۶
به امساک کردن ۸۰	به‌بری ۴۷، ۵۸، ۷۶، ۸۱
به باطل آفریدن ۲۶۹	به هم درآمدن ۳۱۵
به پای فرو گرفتن ۱۴۶	به یادگار - داشتن ۲۱۶
به تهمت آورده ۷۸	بیامرزاد ۱۶
به جای آوردن ۲۲۱	بی انصافان ۱۴۴
به جای کسی (در حق کسی) ۳۰۰	بی بر ۶۳
به چشم کردن ۲۴۶	بیدا ۸۵
به چهارمیخ کردن ۲۵۹	بیداد کار ۱۰۳
به حله الجا بودن ۲۴۱	بیداد کردن ۵۶
به خالص بکردن ۲۷۱	بیران / ویران ۶۱، ۳۲۱
به دست گرفتن ۴۵	بی سامان کار ۴۹
به روی درآمدن ۵۵، ۶۸، ۲۵۱	بیشترین ۸۱، ۱۳۵، ۱۳۰، ۳۱۳، ۳۲۹
به روی راندن ۳۵۱	بی فرمان ۴۷
به روی فراز گرفتن ۳۱۹	به بک سن ۲۸۵
به سر آوردن ۱۲۱، ۳۰۱	بیماردل ۲۰۳
به سنگ - ۵۷	بیم کننده ح ۵۷
بهشت نعیم ۱۷۵، ۱۸۸	بینا که/هرکجا که ۶۳، ۸۵، ۱۲۷
به شریک کردن ۲۴۳	بینات ۳۰۳
به صورت کردن ۲۷۶	بینت ۲۶۳
به غرور مغرور شدن ۲۴۴	بینت داشتن ۲۶۲
به غضب فرو گرفتن ۲۲۵	بینت طلب کردن ۲۶۳
به فال بد گرفتن ۱۴۴	بینه ۷۸

بی همتا ۲۴۹	پُل ۳۵۲
بی هوش شدن ۳۱۸	پوست نلک کرده ۲۴۰
	پوستکی ۱۰۱
پ	پوسیده کردن ۳۱۲
پاداشت ۱۸۷، ۱۷۶، ۱۲۱، ۷۹، ۵۸، ۳۲	پوشیده کردن ۱۳۰
پاداشت دادن ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۷۵، ۱۱۸، ۶۳، ۵۶	پیادگان ۳۵۰
۳۱۳، ۲۲۲، ۲۱۷، ۲۰۲، ۱۹۷، ۱۹۶	پی بکردن ۲۷۴، ۲۷۳
پاکی کردن ۹۱	پیختن ۳۴۶، ۳۳۲
بالان ۳۴۸	پیرامن ۳۴۸، ۲۶۸، ۲۴۶، ۲۳۷
بای در زمین زدن ۲۸۳	پی رفتن ۱۳۲
بُرباز کردن ۲۹۳، ۲۹۰	پیشینگان ۲۳۶، ۱۹۳، ۱۲۶، ۱۲۰
بر خیزیدن ۲۹۸	پیشینه ۱۷۳
بر داختن (فارغ شدن از کان) ۲۲۲، ۲۱۲	پیغامبران فرستاده ۲۳۷
بر در بر گسترده ۲۶۲	پیغام گزاران ۹۲
بر در بر گسترده ۱۷۷	پیغام گزاردن ۲۲۶
پرستار ۱۵	پی کردن ۲۸۰، ۴۰
پرستاران ۲۱، ۱۱، ۷، ۵	پی گرفتن ۲۹۰، ۲۵۱، ۶۵، ۵۶
پرستاری ۲۱	پی هولداشتن ۲۵۱
پر کشیده ۱۷۷	
پر گسترده ۱۷۷	ت
برهیزیدن ۳۲۰	تأخیر کردن ۱۲۷
بریشیدن ۱۶۹	تأدیب ۷۳
پسر- ۳۷	تأویل ۳۴۹، ۲۷۹، ۳۱۹
پست ۱۲	تابع و متبوع ۳۲۲
پسرا / پسر ۲۱۵	تاریکی مشیمه ۳۰۲
پسروان ۲۹۵، ۲۰۲، ۷۸	نافته گشتن ۲۰۸
پسروی کردن ح ۱۳۱، ۵۶	تاه ۶۲
پس پشت ۲۱۶	تایب ۳۷
پس پشت انداختن ۲۲۴	تپ آمدن ۲۰۳
بُستان ۲۶۰	تباطی ح ۸۶
پشت بر کردن ۲۰۵	تیر ۲۰۶، ۲۰۵
پشت بر کرده ۱۹۴	تبرئه ساحت ۲۵
پشک ۶۱	تبعیض ۲۰۹

تبین ۲۰۹، ۱۱۶	تلی ۲۵۸
تحصیل کردن ۴۶	تلیه ۱۰۵
تخریص کردن ۱۵۶	تسح ۱۷۹
تحمید ۱۶۰، ۱۰۰	تسمیه ۳۲۶
تحت کردن ۹۷	تسویه کردن ۸، ۲۷۰
تخفیف کردن ۱۲۹	تشییه ۳۴۶
تخفیف کردن از- ۱۲۱	تشدید تکلیف ۱۹۸
تخلیه ۳۲۶، ۳۰۱، ۱۶۴	تضرع کردن ۲۷۷
تخلیه کردن میان- ۶۴، ۴۴	تعاطی ۲۹۳، ۲۰۳، ۱۳۷، ۴۶
تخصیص ۱۸۶، ۴۰	تعجیب ۱۰۵
تخویل ۳۰۴	تعجیز ۲۵۸
تخیر ۸	تعجیل کردن ۷۹
تدبیر ۲۷۰	تعذی کردن ۲۶
تدبر ۴۱	تعذیه ۱۷۹
تذکر کردن ۲۶۹	تعذیه فکر ۲۰۴
تذکیر ۹۶، ح ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۶۴	تعذیه کردن ۲۰۴
تذکیر گفتن ۳۳۷	تعرض کردن ۲۲۰
تذکیر نعمت ۶۰	تغرز کردن ۹۶
تراخی ۴	تعزیر ۷۳
ترازو ۳۰۷	تعزیه دادن ۲۲۸
ترازوی عدل ۳۰۷	تعسف ۲۹۳، ۹۸
ترسانندگان ۱۹۳	تنظیم نمودن ۱۸۷
ترسانیدگان ۲۳۷	تغلب ۱۸۱
ترسایان ۲۰	تفأل ۳۴۳، ۱۴۴
ترس در دل افکندن ۲۲۷	تفحص کردن ۳۰۶
ترفع نمودن ۳۴۲	تفریع ۶۷
ترک مندوب ۲۶۴	تفسیر احیاء ۳۴۵
ترویجه ۲۱۰	تفسیر دادن ۱۹۸
ترهات ۲۷۸	تفصیل دادن ۱۸۵
تسیح ۲۶۲	تقدیر کردن ۶۴، ۳۹
تسیح کنندگان ۲۴۵، ۲۳۶	تقدیم کردن ۱۱۰، ۱۰۹
تسخیر ریا ۲۸۱	تقریر (اقرار گرفتن) ۱۷۱
تسویه کلام ۳۰۰	تقریع ۲۴۲، ۲۰۷، ۱۹۲، ۱۶۱، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۱، ۷۵

تفلیب الحدقه ۲۰۴	توفی مرگ ۳۲۷
تکبیر کردن ۲۱۹	تولا ۸۱
تکذیب کردن ۱۲۴	تولا کردن ۱۶۸
تکلیف بودن ۳۵۴	تهکم ۲۰۶، ۱۸۴، ۱۸۳، ۶۶
تکوبین ۲۱۸	تهلیل ۱۰۰، ۹۳
تکبه زدن ۳۵۳	تهمت کردن ۲۶
تقل ۳۴۹	تیزنای کارد ۲۱۷
تلائم ح ۸۶	تیسیر ۹۵
تلاوت کردن ۳۱۷	تبقن وتبرک ۱۸۵
تلیس ۹۵	تیه ۶۲
تمائیل ۵۰، ۴۳	ث
تمام بالا ۳۹	ثری ۲۱۴
تمام دادن ۳۵۱	ثقب ۱۸۰
تمثال ۲۷۶	ثقل ۵۴، ۱۸
تمثل کردن به - ۱۶۷	ثقیله ۳۴۱، ۱۹۱
تمرد ۶۲	ثکل ۲۲۸
تمسک ۳۴۵، ۲۲۴	ثمره ایش / ثمره او ۲۸۸
تمسک کردن ۲۰۶	ثنای پاکیزه ۲۲۴
تمکین ۲۷۸، ۱۸۰، ۹۵، ۸۲	ثنای جمیل ۲۲۲
تمییز ۷۱، ح ۷۸، ۱۲۶	ثواب ۱۸۷
تنافی ۱۰۴، ۴	ثواب ابد ۳۱۰
تناول ۸۶	ثواب شهیدان ۳۴۵
تن بدادن ۱۹۵	ثواب وعقاب ۳۵۱
تن دادن ۱۷۴، ۳۳۰	ج
تن در دادن ۱۸۵، ۲۲۰	جامه درهم کشیدن ۲۱۶
تنزیل ۲۹۹	جان ۱۹۹
تنزه ۲۳۹	جان برداشتن ۱۲۹
تنقم ۱۸۸	جانب - عزیز بودن ۳۴۱
تنقبص ۳۵	جانب - فرو گذاشتن ۳۴۱
توبه ۳۳۹	جانبی نازک ۳۴۱
توبیخ ۱۶۴	جبر ۲۵۷
توسع ۷۴، ۱۵۲، ۱۶۲، ۳۲۷، ۳۴۶	
توصل کردن ۳۴	

چبه (منزلی از منازل قمر ۱۵۳)	چره کردن ۲۱۸
جحیم ۲۰۰	چسیدن (لغزیدن) ۳۳
جده ۳۱۷	چسیدن (متصل شدن) ۱۹۴
جرس ۶۹	چشم بر کسی آمدن ۲۸۸
جزا دادن ۶۳	چشم خیره ماندن ۳۵۳
جزا کردن ۱۵۹	چشم دوخته داشتن ۱۸۹
جزع ۳۰۸	چشم زخم ۳۴۸
جزع کردن ۳۳۴	چشم فراخان ۱۸۹
چسیدن ۲۰۶	چشم کشیدگان ۲۷۲
جُقل ۱۲۷	چشم کشیده ۱۷۵، ۱۸۹، ۲۸۵
جفان ۵۱، ۵۰	چشمه غذب ۲۸۳
جفتان ۲۷۲	چک ۲۶۱
جفته ۵۱، ۵۰	چند - ۵۱
جُل ۳۴۴	چهار روی ۲۲۴
جماعه ۲۴۹	
جمرة اولی ۲۲۰	ح ح
جمرة دوم ۲۲۰	حاش لله ۲۳۸
جمل (روز و جنگ جمل) ۳۲۳	حاشیه ۱۴۱
جمنده ح ۱۲۰	حاضر کردگان ۱۹۶، ۲۳۶
جَنیان ۲۴۶	حال آسانی ۳۰۴
جوارح ۱۱۲	حال رخا ۲۳۹
جواری ۹۹	حاملان عرش ۳۴۹
جواز ۱۲	حجاب ۵۳
جواز تصرف ۳۴۶	ججاج ۷۰
جویع ۲۳۰	ججج ۱۲۳
جهان به چشم کسی دیدن ۲۲۶	حد الجا ۲۴۱
جهانیان ۱۹۳	حد زدن ۲۶۴
جهد کردن ۱۱۲	حدیث کردن ۲۴، ۳۱۷
جهول ۲۸	حرج ۹۰۷
	حُرّمات ۲۱۵
ج	حرور ۱۰۴
جاشنگاه ۲۱۰	حریر ۳۴۸
جاه زمزم ۲۱۱	حسّات ۳۳۴

خداوندان عقل ۳۰۸	حسن المآب ۲۸۵
خداوندان قوت ۲۸۴	حشر کردن ۸۱، ۲۳۹، ۳۵۱
خداوند چشم ۲۷۱	حصون ۲۸۲
خداوند دست ۲۷۱	حقد و حسد ۳۵۲
خَدم ۲۶۲	حلی ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۶
خَدم و خشم ۳۰۹، ۲۸۵	حلم ۲۰۹
خذلان ۹۵، ۱۶۴، ۳۰۱، ۳۲۶	حمل کردن ۳۳۷
خردداشتن ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۷	حمیت ۲۵۳
خرز ۴۰	حمیم ۲۰۰
خرف ۱۶۶	حَنان ۲۳۱
خَرَوَه ۵۱	حنظل ۲۴۰
خزَنه دوزخ ۱۸۵، ۳۱۹، ۳۴۹	حنوط ۴۴
خزى ۳۲۰	حواریان ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲
خزیت ۳۲۰	حواله کذب ۲۰۵
خزینهای رحمت ۲۴۹	حور ۳۰۹
خسپیدن ۲۱۴، ۳۲۸	حورالعین ۲۸۵، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۳
خسف ۸۵	حوریان ۱۸۹
خصال ۳۳۵	حول العرش ۳۵۳
خُضوع ۲۸۱	حبس (نوعی طعام و غذا) ۱۲
خطبه ۹	حیله ساختن ۲۲۷
خطبه کردن ۵، ۲۶۴، ۲۷۷	حین ۲۴۶
خُطو ۱۳۹	خ
خُطوات ۱۳۹	خاتم ملک ۲۷۸
خطیت ۲۶۸	خارق عادت ۵۰، ۲۸۱
خُفیت ۲۶۴	خازنان دوزخ ۳۵۱
خلاف کردن ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۹۵، ۹۷، ۱۲۱	خاسر ۲۲۰
۱۳۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹	خاک شده (مرده) ۱۸۳
خلاف مراد ۱۹۸	خایب ۲۲۰
خلع کردن ۲۳۲	خایه ۱۷۶
خُلف وعده ۳۱۱	خایه شتر مرغ ۱۹۰
خلق اول ۳۰۲	خباز ۲۸۷
خلق دوم ۳۰۲	خبر در افگندن ۲۱
خلیفه ۲۵۱	

خمر ۱۸۸	دراغکندن ۱۴۱
خمر خوارگان ۱۸۹	دراغداختن ۱۹۴
خمر سپید ۱۸۸	درپوشیدن ۹۹
خمط ۶۲	درپیختن ۳۴۶
خنبید ح ۲۰۶	درحال ۵، ۳
خنبیدن ح ۲۰۶	درحجاب ۵۲
خواب راست کردن ۲۱۷	درخت زقوم ۱۹۷
خوار کنند / کنند ۲۰	درخت سجده کردن ۲۶۹
خواسته ح ۷۵	درخت شم ح ۵۳، ح ۵۴
خواهش کردن (شفاعت) ۵۷	درخت سنب ۵۳، ۵۴، ح ۵۴
خورشگاهها ۱۶۵	درخت سنبه ۳۴، ۵۴
خوش بادی / خوش باد ۳۵۹	درخت کدو ۲۴۰
خوف ۱۶۶	در دست نوییدن ۱۸۱
خیار بارتگ ۲۴۰	در دمیدن ۱۵۸، ۲۸۹، ۳۳۲، ۳۵۰
خیال فاسد نمودن ۲۱۹	در دمیدن در - ۱۵۰
خیال - در چشم بودن ۲۷۶	در ربودن ۱۸۰
خیبت ۱۸۶	در رسیدن به - ۱۲۵
خیر/خیل ۲۷۵	در رفتن (وارد شدن) ۲، ۵۴، ۲۱۵
د	در سبیل خدای ۲۷۶
داحص ۸۷	درست کردار ۳۰۰
دایر ۱۸۳	در سر کار - شدن ۹۵
دارالملک ۵۰	در شدن در - ۱۳۲
داشته بودمانی ۲۳	در صور دمیدن ۳۴۷
داعیان ۲۸۸	درع ۳۹
داغ سبیل نهادن ۴۰	درفش ۴۰
داغ کردن ۲۷۶	درفشیدن/درفشیدن ۳۱۱
دیران ۱۵۳	دزکات ۱۹۹، ۳۰۹
دختران خدای ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۰۱	در کار شدن ۲۸۷
دخول ۳	در کار - نگریستن ۲۹۲
دده ۴۳	در که ۲۰۰
درآوردن ۹۱	در گمان بودن ۵۶
دراز عمر ۹۰، ۱۶۶	در لعه ماندگان ۲۲
	در مرگ ۳۳۴

در - مناقشه کردن ۴۸	دل نهادن ۲۱۵، ۲۲۰
در - نالیدن ۴۴	دمار ۲۳۷
درنگریدن ۲۰۳، ۱۹۱	دمار بر آوردن ۲۳۷
در نور دیدن ۳۱۷	دنیال - داشتن ۲۲
در نوشتن ۲۱۰	دنیای ۱۱۷، ۳۴
در روایت / در روایت ۲۷۹	دو ۳۳۶، ۶۲
دروغ داشتن ۱۲۴، ۱۰۲، ۹۴، ۸۹، ۸۲، ۷۷	دوروز ۲۱۶
۱۸۳، ۱۷۴	دوسنده (چسبنده) ۱۷۳، ۱۸۱
دروغزن ۲۴۲، ۷۰	دوشیزگی بردن ۱۵۹
دروغ فرو یافتن ۲۵۷	دو گانه ۳۱۷
دژ ۲۱	دون - ۱۰۹، ۳۴۰
درهم آوردن ۷۱	دیان ۳۳۹
درهم پیوستن ۳۹	دیت ۲۱۲
درهم گستردن ۴۳	دیرگاه ۱۳
درهم نویسنده ۱۸۱	دین قویم ۳۱۵
دریاه (دریا) ۱۸۱	دیوارها ۴۹
دست (قدرت و تسلط) ۱۸۶، ۶۵	دیوان / دیوها ۱۹۳، ۱۹۹
دست برداشتن ۹	دیوان (دفتر کار، محل کار) ۳۰۷
دست بودن ۱۸۶	دیوان بر افلاجیدن ۳۰۷
دست زده ۱۹۰	ذ
دستفرنگها ۱۰۴	ذاکر ۱۱۲
دستورنگها ۱۱۶	ذبح فرمودن ۲۲۰
دستوری ۱۲، ۱۳، ۵۳، ۵۴	ذبح ۲۱۰، ۲۱۲
دستوری دادن ۶۷، ۵۷	ذراع ۱۵۳
دستوری یافتن ۱۱۲	ذکا ۱۸۷
دشخوار / دشوار ۹۱، ۴۶، ۱۰۱	ذکر خالص ۲۸۴
دشنام ۲۲۵	ذم ۱۷۷
دعوات ۲۶۵	ذو شرفین ۱۱۳
دفع کردن ۳۱۹	ذو طرفین ۱۱۳
دقیامت / در قیامت ۱۶۹، ۳۲۲، ۳۳۴	ذهاب ۱۷۹
دل بر - راست کردن ۴۵	ر
دل سلامت یافته ۱۹۴	رازق ۸۱
دل مشغول شدن ۲۲۶	

راست آمدن ۲۸۰	رضوان ۱۲۹
راست کردن ۲۸۹	رعاء ۱۰۱
راست می گوی / می گوید ۲۴۳	رعده ۲۳۱
راستیگر (صادق) ۵۰۷	رعبت ۳۰۶
راسخان علم ۳۴۰	رفع ۲۰۱
راعی ۳۰۶	رقیب ۳۴۴
راغم ۱۸۳	رنجور دل ۲۱۶
راندن ۲۲۰	رنجه داشتن ۲۴
راه بیریدن ۲۷۴	روا بودن ۲۲۳
راه نمودن ۳۴	روایت کردن ۳۱۸
راه یافته تر ۱۲۰	روز/روی ۱۸۱
رایت ۸۵	روز بزرگ ۲۹۸
رای دیدن ۱۹۵، ۲۱۴	روز جزا ۱۸۳
رؤسا ۷۴	روز جمل ۳۲۳
رؤس الشیاطین ۱۹۹	روز در شب آوردن ۳۰۱
رجاع ۲۷۳	روز رسیدن ۳۳۳
رجعت ۳۴۲	روز شمار ۲۵۱، ۲۶۹
رجفه ۶۸	روز عظیم ۳۰۸
رجم ۱۴۴	روزگار مقدم ۲۰۰، ۲۰۱
رجم کردن ۱۳۱	روزی گستردن ۳۳۶
رجوم ۱۸۰	روغن زیت ۲۲۹
رحلت کردن ۱۱۷	روی (فلز) ۲۰۵
رحمت از دل شدن ۳۱۶	روی باز کردن ۲۱۸
رُخام ۴۹، ۴۶، ۴۱	روی بر زمین نهادن ۳۱۹
ردع ۷۲	روی در کسی نهادن ۲۲۶
رُستن ۲۶۸	روی سیاه ۳۴۳
رسم تعزیت اقامت کردن ۲۲۸	روی فرا کرده ۱۰۰
رُسن ۲۵۸، ۲۱۶، ۲۰۷	رها کردن ۴۵
رُشاد ۲۲۶	رها کردن در- ۵۳
رُشک ۳۰۶	رهانیدن ۳۱۱
رُشک آمدن ۲۱۳	ره راست ۲۲۳
رُشک بردن ۷	رهنا ۳۶
رُضاع ۱۰۱	ره نمودن ۳۲، ۱۹۵، ۲۵۰، ۲۶۱، ۳۱۸

زنخداها ۱۳۵	ره نمودن بر- ۳۶
زنی کردن / بکردن ۲۴۳، ۲۳۲	ره یافتن ۴۸
زو/ زود ۲۳۶	ره یافته نر ۱۲۵، ۱۲۴
زواج ۱۷۷	ریاض ۱۶۰
زنی ۲۱	ریت ۲۱
زیادت کردن ۲۱۲	ریش ۲۸۷
زیانکاری ۱۱۹	ربع ۱۹۷
زیت ۲۲۹	ریم ۱۶۸، ۲۷۲
زیروزبر کردن ۲۷۸	
زینهار ۱۹	ز
زینت / زینت ۱۷۳	زاد ۶۴
	زانیان ۲۱
س	زَبر (بالا) ۳۰۹
سابق بودن ۳۵۱	زایل بودن ۳۴۶
سابق شدن ۲۲۰	زُبانی (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
ساحت ۲۴۶	زبرجد ۴۴۸، ۴۶
ساختن (سازش) ۲۷۶	زُبره (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
سادات ۲۸۸	زجر ۱۷۷، ۷۳، ۷۲، ۶۶
ساز- پیش گرفتن ۴۴	زجره ۱۸۳
ساعت ۲۳۹	زجر کردن ۱۷۷، ۲۱
ساق ۲۰۳	زجر کردن از- ۱۷۷، ۱۷۸
سباع ۲۸۱، ۲۳۱	زرد ۲۰۵
سبب (بابه نردبان) ۲۵۸	زَراد ۳۹
سبز چشم ۲۱۸	زُرقه چشم ۲۶۱
سبش / شیش ۵۹	زروسیم یافته ۳۵۳
سَبُع ۴۳	زُقوم ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸
سبق بردن ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۴	زَلت ۱۰۷
سبق برنده ۱۰۳	زَعَم ۲۰۳
سُبُک ۱۱۸	زَلل ۲۸۱
سُبُک راندن ۲۱۶	زمام ۳۴۸
سُبُک کردن از- ۱۱۸	زمرّد ۳۵۳
سپاس ۲۳۷	زهریر ۲۸۷
سپاس داری کردن ح ۵۵	زنخدان ۱۳۰

سُپرد ۲۷	سرپر ۲۷۹، ۱۸۸، ۱۷۵، ۴۳
سپیده خایه ۱۹۰	سعدالاحیبه (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
سنارۀ بخشنده (درخشنده) ۱۷۳	سعد التمود (نام منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
سقاقت ۱۹۷	سعد الذابح (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
سخت خلق تر ۱۷۳، ۱۸۱	سعد بلع (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
سخت دلان ۳۱۲	سمی ۲۰۹
سختن (منجیدن، وزن کردن) ۴۸	سقاقت رأی ۱۹۷
سخریت ۲۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴	سفنن ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۶۱
۱۹۷، ۲۰۶، ۲۴۲	سفته کردن ۴۸
سُخریه ۱۸۲، ۲۸۸	سفل ۱۵۴
سُخط ۳۱۶	سُفله ۲۵، ۱۸۵، ۲۸۸
سُخن ۶۸، ۱۴۱، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۶	سقا ۱۰۱
سداد ۲۶	سقوط نجم ۲۰۳
سیدر ۵۶	سقی ۱۵۳
سدیگر ۱۹۹	سکرات مرگ ۱۲۹
سرایک (نوعی حشره از نوع پشه و مار و سرو کیک)	سگالش ۹۰
ح ۵۹	سگالش کردن ۳۲۲
سراج جمیل (رها کردن نیکو) ۴	سگالیدن ۵۸، ۹۰، ۹۸
سَراد (زره گر) ۳۹	سلبله ۶۸
سراسک / سرایک ۵۹	سلطان ۶۵
سرای الجا ۲۸۱	سلبم ۲۷، ۳۴۳
سرای بازپسین ۳۱۲	سلبم دل ۲۱۳
سرای تکلیف ۲۸۱	سم از زمین برداشته ۲۷۰
سرای خلود ۳۱۶	سبماک ۱۵۳
سرای غرور ۳۱۶	سمرت ۶۳
سرخک ۱۲	سموم ۱۰۴
سرد / زره ۳۹	سُنْدَس ۳۴۸
سوگند ۲۸۴	سنگسار کردن ۱۴۴، ۱۴۶
سرو (شاخ) ۲۱۳، ۲۱۹	سنگ کبریت ۳۱۹
سُرودار ۲۱۸	سنگین (از جنس سنگ) ۱۲، ۴۹
سروها ۲۱۳	سودن ۴۶
سروی ۳۴۷	سوگند ۲۵۲، ۳۴۷
سرت ۲۱، ۳۲۴	سید ام ۱۳۱، ۱۴۳، ۳۱۹، ۳۴۷

سه خدای ۲۵۷	شفیع ۳۱۵
سهل جانبان ۳۱۶	شقی ۲۵۳
سیادت ۲۰۰	شقی دوزخی ۲۴۴
سیافت ۲۱۲	شکر پند برنده ۱۰۴
سیاهان ۲۰۱	شکر گزاردن ۱۶۸
سینات ۳۲۲، ۳۳۴	شکر گزاردن ۲۱۷
سبده ۲۰۰	شنا بردن (شنا کردن) ۱۴۸
سبل عرم ۶۰	شنا و بردن (شنا کردن) ۱۵۴
سیم ۲۰۵	شنیع ۲۶۳
سیوم ح/ ۱۴۳	شورگزر ۶۳
	شوله (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
شی	شومی - رسیدن ۲۲۵
شادمانه ۲۸۸، ۳۲۹، ۲۱۷	شیعت ۱۹۴
شاذ ۱۶، ۱۶، ۲۳، ۳۵، ۵۹، ۶۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۲۵۲	
شارب خمر ۱۸۴	ص
شاکت ۶۶، ۲۴۱، ۲۸۸	صابر ح ۲۸
شایستن ۵۱، ۶۷، ۱۰۱، ۱۷۰	صاحب ۸۳
شبان روز ۴۲، ۴۹، ۵۴، ۸۵	صاحب بد ۲۶۲
شب معراج ۳۲۴	صاخ ۱۲۱
شبنگاه / شبانگاه ۳۳	صاغید ۱۸۳
شبه ۲۷۷، ۲۷۸	صافن (اسبی که بر سه پای ایستد) ۲۷۴
شبهت ۸۷	صافنه ۲۷۴
شبه دیو ۲۷۸	صحف ۷۴
شبه سلیمان ۲۷۸	صحر ۱۸۹
شتر ۲۳۲، ۲۶۰	صحیفه ۲۲۱، ۲۲۲
شحنا (دشمنی) ۱۵۴	صخره ۳۱۱
شدن (رفتن) ۵۲، ۶۹	صداق ۷
شر به ۱۲۹، ۲۰۰	صدقه ۳۰۷
شرطان ۱۵۳	صدقه دادن ۲۷۳
شرک آوردن ۳۳۸	صدود ۲۵۲
شریعت ۲۷۸	صراخ ۱۵۵
شست/شست ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۳۱	صراط مستقیم ۳۱۵
شعلط کردن ۲۶۵، ۲۶۶	صرفه (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳

ضمان کردن ۸۰	ضغ موسی ۳۴۹
ضباع ۶۴	ضغوه ۹۲
ضیعت ۳۴۶	ضغید ۴۵
	ضغر ۲۷۷
ط	ضغیر ۲۴۸
طاعات ۱۰۷، ۱۱۶	صف زدگان ۲۳۶
طاعت داشتن ۳۸، ۱۶۲	صف کشیده ۱۷۷
طاعت - داشتن ۸۱	صفحه ۲۱۶
طاعت داشته بودمانی ۱۸	صلابت ۴۶
طاعت کردن ۱۱۲	صلت ۸۰
طاغوت ۳۱۰	صلصله ۶۹، ۶۸
طاغی ۶۱، ۶۴، ۱۷۴، ۱۸۶، ۲۲۸، ۲۳۲	ضئاع ۴۶
طاغیان ۴۴، ۲۸۶	صناع ۱۰۶
ظاهر جای ۲۷۷	صوامع ۱۰۹
طبق ۳۱۰	صور (نقح صور) ۱۵۷، ۱۸۳، ۲۵۹، ۳۴۸، ۳۵۰
طبیعی ۴۸	صورت انگبخته ۴۳
طبیانچه ۳۴۹	صیانت کردن ۸۰
طرایف ح ۱۰۶	صیحت ۲۵۹
طرایق ۱۰۶	ضیحه ۱۵۷، ۱۸۳
طرف (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳	صیغت ۶۶
طرفة العين ۱۴۶	
طرفی ۱۹۷، ۲۰۱	ض
طریق مصلحت ۲۸۱	ضال ۲۳، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۴
طریق و عطف ۲۰۳	ضال خواندن ۳۱۹
طلخ / تلخ ۶۲	ضب ۱۲۷
طلیح نجم ۲۰۳	ضجارت ۲۱۶
طلیق ۱	ضحکت ۲۵
طعام به تبرک خوردن ۲۰۵	ضرب (گروه، نوع) ۱۱۵
طمن ۱۹۲	ضیف ۷۹
طمع افگندن ۳۳۹	ضیف داشتگان ح ۵۸
ظهر ۳	ضیف داشتن ۵۸
ظهور ۷۳	ضیف شمردن ح ۵۸
طیب ۴۶	ضلالات ۱۳۷

ظ	ظ
ظاهر الفساد ۲۶۳	ظ ۶۲
ظباء ۲۶۸	عرش ۳۵۳، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۳۸، ۲۵۲، ۲۱۴
ظلام ۱۵۲	عرضات ۳۰۷، ۱۰۱
ظلم ۲۸	عرض ۴۰
ظن انداختن ۸۷	عرض خیل ۲۷۴
ظهیر ۶۷	عرض کردن ۲۷۳
	عرف ۲۹۳
	عزله ۲۱۰
ع	عزم (نام بند و سدی که بلفیس بنا کرد) ۶۱، ۶۰
عانی ۲۳۲	عریش ۲۳۱
عاجلاً ۱۳	عزت ۲۵۳
عاصیان ۲۸۶	عشر ۸۲
عاصی شدن در — ۴۴	عشرت ۸
عاقبه دادن ۲۲۹، ۱۴۰	عشی و عشا ۲۷۴
عباد ۵۰	عصا ۲۰۷
عبث ۲۶۹	عطیه ۳۰۴
عنرت ۱۰۹	عظم شأن ۲۸، ۴۶
عتق ۲۷۳	عقل بر جای نماندن ۳۵۳
عجاب ۲۵۶	عقل ۱۳۷
عجایب ۲۸	علانیه ۱۱۴
عجب ۴۴	علت (مرض) ۱۲۹
عجب آوردن ۴۴	علم اولیان ۲۴۵
عدلی ۷۱	علم ذوق ۱۸۷
عدن ۱۱۶	علم شعر ۱۸۷
عدول ۶۰	علم ضروری ۱۵۸
عدول کردن ۲۶۹	علم مکنون ۱۶
عدول نمودن ۲۹۱، ۱۵۶	علمیت ۵۹
عذاب ایستاده (عذاب مقیم) ۳۱۴	علی رؤوس الملائه ۲۵
عذاب چشیدن ۱۸۷، ۱۸۶	عمره ۳۴۵
عذاب مضاعف کردن ۲۸۸	عمل دست ۱۵۲
عذر ۲۰۷	عمل کنندگان ۱۹۲
عذل ۲۰۷	عمومه ۲۷۷
عزاء ۲۴۰	عمیا ۱۶۴

عناد ۱۳۹	غل ۱۳۸، ۱۳۶
عند - ۱۲۵	غلبه کردن ۲۰۱
عندآن ۳۴۷، ۲۲۳، ۱۸۳، ۱۴۲، ۶۷، ۹۴	غلور ۲۹۶
عند رقت ۳۱۸	غل و غش ۳۵۲
عند نزول - ۶۹	غم غرق ح ۲۰۱
غنف ۳۵۱	غم بزرگ ۲۰۱
عوا (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳	غنا کردن ۳۳۵
عوج (کزی) ۳۲۰	غوايت ۱۸۶
عورت ۲۵	غول ۱۸۸
عوض ۳۲۲، ۷۹	غولی ۱۸۸
عون ۶۷	غبله ۲۲۵
عهد خدای شکافتن ۲۲۴	
عهد شکافان ۱۲۶	ف
عهد شکافتن ۱۲۶	فاجر ۴۹
عبال وار ۸۱	فاجران ۲۷۰
عید کردن ۲۰۲	فاسقان ۲۵۱
	فال ۱۳۱
	فال گوی ۴۷
غ	فایت ۷۹، ۸۴
غابر ۲۳۷	فایت بودن ۳۰۴
غاوی ۱۸۶	فایت شدن ۲۸۰، ۲۷۴
غاوی شدن ۱۸۶	فترت ۶۹
غایبات ۴۷	فتراک ۳۳۴
عذر ۲۲۷	فتنت ۳۳۵
غرایب ۱۰۶	فتنه (عذاب) ۱۹۸
غرفه ها ۳۱۱، ۲۲۹	فتنه (امتحان) ۲۶۸
غرق ۲۰۱	فتنه فگنندگان ۲۳۶
غرور دادن ۱۸۵	فتنه و امتحان ۲۸۰
غره کننده ۹۴	فتوی پرسیدن ۱۰۷
غزوات ۲۷۶	فتوی کردن ۱۰۷
غسل جنابت ۲۷۸	فجور ۲۱
غسل گاهی ۲۸۳، ۲۷۱	فحل ۱۳۷
غشیت ۶۷	فدا ۲۱۲
غفر (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳	

فدا آمدن ۲۱۹	فرباد خواستن ۲۵۳
فدیه ۲۱۸، ۲۱۲	فرغته کردن ۹۴
فرابافته ۷۶	فرع ۲۵۸
فرایش شدن ۵۸	فرع کردن ۳۳۳
فراخ چشم ۲۱۸	فساد کنان ۲۵۱
فراخی بودن کسی را ۲۷۲	فسخ ۵
فراش ۳۰۹	فسوس ۱۷۳
فرج ۲۸۷	فسوس داشتن ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۳۳، ۴۷
فرج دادن ۲۸۳	۳۲۹، ۲۸۸، ۱۷۳
فرجه ۶۲	فسوس کنا / فسوس کنان ۳۳۱
فرع الدلوال مؤخر ۱۵۳	فسوس گرفتن ۲۷۳
فرع الدلوال مقدم ۱۵۳	فصل الخطاب ۲۶۳
فرمان - بردن ۶۵	فصلي قضا ۱۸۳
فرمان کردن نهادن ۲۱۷	فطر ۹۱
فرمان یافتن ۲۶۶	فطنت ۱۶۶
فرو آمدن ۲۶۶	فیال ۶۵
فرو یافتن ۲۴۹	فعل ۱۸۸
فرو یافتن بر - ۳۶	فگندن ۲۱۷
فرو یافته ۳۲۰، ۸۲	فواق ۲۶۰
فروتر ۲۸۰، ۱۰۸	فواق ناقه ۲۶۰
فروترینان ۱۹۵	فوت شدن ۳۳۶
فروجستن ۲۶۶، ۲۶۵	فوز ۳۴۳
فرو آمدن ۸۵ ح / ۱۱۸، ۴۰	فیء (غیمت) ۵
فرو آوردن ۴۱	فیما مضی ۳۴۵
فرو - بودن ۲۹۸	ق
فرو شدن ۲۷۵	قادح ۷۸
فرو کشیدن از - ۱۵۲	قاضیه ۱۲۸
فرو گذاردن ۳۲۷	قامه ۴۶
فرو گذارنده، ۸۸	قایمه ۳۴۹
فرو گذاشتن ۳۱۵	قبض روح ۳۴۸
فرو گرفتن ۲۲۵، ۵۱	قبض نقش ۳۲۷
فرو ماندن ۲۶۳	قبضه ۳۴۶
فرونگردن ۱۹۱، ۱۷۶	

قبیل ۲۰۰	قضا حاجت ۲۱
قبول نا کردن ۱۲۵	قضا کردن ۵۱
قبیح ۲۸۷	قضا کردن بر- ۳۴
قبيح المنظر ۱۹۹	قضای حاجت ۴۷
قتال فرمودن ۲۴۶	قضیب ۸۴
قحط ناک ۹۶	قُط ۲۶۱
قَدَری ۳۴۲	قُط (صحیفه عمل) ۲۶۰
قدم از قدم برداشتن ۱۸۴	قطمیر (شکاف هسته خرما) ۱۰۱
قدور ۵۱	قُطن ۲۴۰
قذف ۸۷	قطیعت ۱۱۶
قذف کردن ۱۸۰، ۸۷، ۲۰	قمر ۱۹۹
قَرَا ۱۸۳	قلب (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
قراءتین ۱۷۹	قَلَّت ۲۷۸
قربان کردن ۲۱۲	قِنطار ۳۴۴
قرعه بر افگندن ۲۳۸	قنوت ۳۰۵
قرعه بر- افتادن ۲۳۹	قوابم ۳۴۹، ۲۷۳
قرعه بر زدن ۲۱۲	قوبم ۳۱۵
قرعه بیرون آوردن ۲۱۲	قهر کننده ۲۹۶، ۲۸۹
قرعه زدن ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۱۲	قیام ساعت ۶۹
قرعه کردن / به قرعه کردن ۲۱۲	قیام ساعه ۲۲
قُرْنا ۱۸۳	قیام نمودن ۲۳۱
قرین ۱۹۱	قیلوله ۲۱۵، ۶۳، ۴۱
قرینان ۱۸۳	قیلوله کردن ۴۱، ۴۰
قساوت ۳۱۶	قیوم ۲۳۱
قسم کردن ۴۴	ک
قسمه ۸	کار بستن ۲۲۱
قُضاص ۲۷۶، ۲۶۳	کار بستن عقل ۲۳۸
قُضاص الشعر ۲۶۰	کارد - راندن ۲۱۶
قصاصه ۲۶۰	کارد - نهادن ۲۱۷
قصور ۴۲	کارستی ۳۱۰
قصه ذبح ۲۲۲	کار کردن (مؤثر بودن) ۲۱۶
قصیده ۳۵۲	کار کن (کار کننده) ۶۲
قضا ۱۸۳	

کار گزاردن ۲۶۳	کسب دست ۳۹
کار گشای ۷۲	کسوت ۱۱۷، ۸، ۷
کاره ۱۰۷	کشتن گرفتن ۳۲۳
کاره معصیت ۳۰۳	کشف عورت ۲۵
کاریز ۳۱۱	کفارات ۲۹۱
کاس ۱۷۵	کفارت ۲۷۳
کاسه ۱۰۷	کفر آوردن ۹۱، ۷۸
کاسی ۱۸۸	کلام مستأنف ۲۸۶
کاشک ۱۳۲، ۸۰، ۷۹، ۲۳، ۱۸	کلمت شهادت ۲۵۶
کافران دوزخی ۱۸۷	کلمه عذاب ۳۵۱، ۳۱۱
کافران مکه ۲۴۵	کلیسیا ۱۰۹
کافر نعمت ۱۱۱	کتابت ۳۴۶
کافر نعمه ۱۲۱	کنده (گودال) ۲۸۷
کافور ۳۴۳	گیشیت ۱۰۹
کالزار ۱۷۷، ۲۳۲	کوشک ۲۲۵، ۶۱، ۵۴، ۵۳، ۵۲
کالزارگاه ۱۲۲	کوزه ۲۶۶
کالیده شدن ۳۵۲	کوزه محراب ۱۷۸
کاهانیدن ۹۹، ۹۰	کهنات ۸۷، ۵۲، ۴۷
کبریت ۳۱۹	کینه کشیدن ۳۱۴
کبش ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۳	گ
کتاب روشن ۱۹۶	گذار کارها ۱۸۳
کتابی روشن ۲۲۳	گذشته شدن (مردن) ۶۱
کتاب اصول الفقه ۲۲۲، ۲۲۱	گذین (بتگ بزرگ آهنگران) ۳۸
کتاب اوایل ۲۱۳	گران جانان ۱۴
کتاب کلام ۲۲۲	گردن نهادن ۱۸۵
کدارت (نیره شدن) ۵۳، ۵۲، ۳۵	گرمگاه ۲۳۱
کذوا / کدو ۲۳۵	گزاردن ح ۱۸۳
کراهت آمدن ۱۴	گزارش سخن ۲۵۰
کرت ۴۳۲	گزدم ۲۸۷، ح ۳۴۹
کرسی ۳۳۸، ۲۸۰، ۲۷۶	گزیدگان ۳۳۴
کیره (کرة شیر) ۱۹۸	گزیرانیدن ۳۳۰
کزدمان ۳۴۹	گشاده داشتن ۲۸۲
کزی ۳۲۰	

گل دوستده ۱۷۳	مار ۱۹۹
گل درهم نویسنده ۱۸۱	ماران ۳۴۹
گمرا / گمراه ۲۵۱	مارد ۱۷۹، ۴۷
گمراهی روشن ۳۱۲	ماکر ۱۲۶
گواه خواستن ۲۶۷	ماندگان ۱۹۳
گویای دادن ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۲	ماندگی ۱۱۷، ۱۰۴
گوسپند ۴۵، ۶۱، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۶۸، ۲۱۸	مانندگی کردن ۲۱
۲۵۰	مباحات ۳۴۰
گوش باز کردن ۳۰۶	مبادلت کردن ۱۱
گوش دارنده ۱۲۸، ۲	مبارات کردن ۲۳۲
گوش داشتن ۱۲۰، ۲۵۰	مبالغت ۳۴۶
گهواره ۲۸۲	مبرا کردن ۲۵
	مبطل ۳۲۶، ۳۲۲، ۳۰۱
لی	متابعیت کردن ۱۴۵
لا بل ۳۹، ۴۴	متأذی ۱۹
لا عنان ۲۳	متبوعان ۷۵
لا یط ۱۸۴	مُتَرَعِّع ۲۱۴، ۲۱۵
لؤلؤ ۳۵۳	منرقان ۷۸
لؤلؤ مکنون ۱۹۰	متسح ح ۷۴
لبس ۳۲۰	منشابهات ۳۴۰
لجام ح ۱۱۰	متشور شدن ۲۳۸
لژی ۱۸۱	متضایق ۳۲۰
لقانان ۲۰۲	متضایل ۹۲
لعه کردن ۲۹۲	متعتف ۲۸۱
لکاع ۲۱	متعظ ۱۸۲، ۱۶۸، ۱۰۵
لگام ۱۱۰	مُتَمَّع ۳، ۴
لوح محفوظ ۱۳۹	متقارب ۳۳۷
	متقیان ۳۵۱
م	متکلف ۲۹۳
ماک ۷۴، ۷۸، ۲۰۳، ۲۲۱، ۳۲۱	مُتَلَفَات ۳۲۲
مأمورات ۲۶	متنازع ۳۲۰
مأمون الجانب ۲۸۱	متنافی ۷۰
مادگان ۲۴۲	

مناقض ۳۲۰	محکم کار ۲۹۵، ۳۰۰
منتکر ۱۴۱، ۲۲۹	مخاصمت ۶۱
متیقن ۷۰	مخاطبه ۱۷۱
منهکان ۲۱	مختلف لون ۱۰۶
متین ۱۹۸	مُغزى ۲۳۶
مثابت ۳۲۲	مخفوض ۸۲
مثنائى ۳۱۷	مُخَفَّه ۱۹۱، ۳۴۱
مَنَل ۳۱۳، ۳۲۰	مخلد ۳۵۱، ۳۵۲
مُشلى ح ۲۷۶	مخلص ۱۹۸
مثنى و مکرر ۳۱۷	مد حضان ۲۳۸
مجادله دين ۲۰۴	مدخول بها ۴
مجازات رفتن ۳۲۲	مدعى ۲۶۲
مجاز ۳۰۱	مدعى عليه ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶
مجان ۲۵	مدینه ملعونه ۸۵
مجاوزه الحد ۲۶۶	مذبح ۲۱۳
مجبر ۷۱	مذبح ۲۱۸
مجدوم ۱۴۵	مذلت ۳۲۰
مجلس حکم ۲۷۷	مذلل کردن ۱۶۸
مجمع ۴۸	مذهب درست ۳۴۷
مجوز ۲۶۳	مُرائى ۱۱۱
مجوک ۲۲۴	مربطه ۲۶۰
مجهود شدن ۲۲۹	مراقبت ۲۰۳
مجارب ۴۲، ۵۰	مربوب ۲۴۴
محافل ۲۵، ۲۶، ۲۴	مرتد ۲۷۸، ۳۴۵
مجاورت ۱۴۱	مرتد بودن ۳۰۳
مجنّب شدن ۱۴	مرجع ۲۰۰
مخترزتر ۲۷۹	مرحبا و تعیت ۲۸۸
محدث ۲۵۷	مرد ۲۰۰
محراب ۲۶۵	مرد ندیده (دوشیزه) ۱۸۹
محرابها ۳۳	مرصع کردن ۴۶۴، ۴۷۱
محق ۳۰۱، ۳۲۲	مرغ بجه ۲۴۰
محقر ۴۸	مرید طاعات ۳۰۳
محکّمات ۳۴۰	مزامیرانس ۱۶۰

مزد ستاندن ۲۴۷	مشغول به — ۱۱۳
مزدین کردن بر— ۹۵	مشمبه ۳۰۲
مژده دادن ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۹۸	مضافه کردن ۳۱
مژده دهنده ۵۷، ۱۰۲	مصدق ۲۰۲
مسن ۱۴۴	مصدق ۳۲۴
میس (فلز) ۲۱۶، ۲۰۵	مصدقبری بودن ۳۱۷
مساواه ۸	مُصرَح ۱۳۶
مساهمه ۲۳۸	مصرع ۳۵۲
مُسیح ۲۶۱	مصور ۱۹۹
مستاصل ۲۲	مصون ۱۹۰
مستأنس ۱۴۱	مُصیبه ۲۲۸
مستأنس شدن ۲۲۸	مضاده کردن ۲۰
مستأنف ۹۵، ۲۸۶	مضاعف کردن ۲۸۴
مستبشر ۳۴۸	مضایفه ۳۲۰
مستبشر بودن ۳۲۹	مضل ۲۳، ۳۲۶
مستثنی ۳۴۸	مطالعه کردن ۵۴
مستعلی ح ۷۲	مطمون ۲۵
مستغیت ۱۲۱، ۱۵۵	مطلع ۴۱
مستکبر ۳۲۸	مطموس ۱۴۲
مستکبر ۱۹۹	مطموس کردن ۱۶۴
مستهزبان ۳۴۲	مظنون ۲۵
مُستهول ۱۹۹	معادل ۱۹۷
مسح ۲۷۶	معارضه ۱۱
مُسخر ۲۸۲	معافیه کردن ۲۷۵
مسخر بکردن ۱۶۵	معاند ۷۹
مسخر شدن ۲۷۷	معاونت کردن ۱۲۶
مسراد ۴۰	معتمد ۲۵، ۲۸۱
مِسرد ۴۰	مُعجِب ۱۰۷، ۱۰۹
مِسرفان ۱۴۴، ۳۳۹	مُعجِب ۱۶۱
مسروده ۳۹	مُعجِب شدن ۴۳
مُسَلِّم شدن ۳۳۶	معدومات ۱۷۱
مشاقه ۲۵۳	معراج ۳۲۴
مشغول از— ۱۱۳	مشار ۸۲

مُصوم ۲۲۳	معصوم ۲۲۳
مُعَبَّات ۶۹	معقبات ۶۹
مُعْتَرَان ۱۶۶	معتران ۱۶۶
مُعْتَرِ گِرْدَانِیدَن ۱۶۶	معتَر گردانیدن ۱۶۶
مُعِیْتَه ۱۲۸	معیته ۱۲۸
مَعُونَت ۳۲۱	معونت ۳۲۱
مِغَالِبَه کِرْدَن ۲۶۶	مغالبه کردن ۲۶۶
مُنَرِی ۲۲	منری ۲۲
مِغْرِ خَايِه ۱۹۰	مغز خایه ۱۹۰
مَغِیْث ۱۲۱	مغیث ۱۲۱
مِغَاجَات ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۱	مغاجات ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۱
مَغَازَت ۳۴۳	مغازت ۳۴۳
مُفَحِّم ۷۱	مفحّم ۷۱
مُفَحِّم ۲۵۲	مفحّم ۲۵۲
مُفَضِّل ۲۰۶	مفضل ۲۰۶
مَفْعُول ۱۸۸	مفعول ۱۸۸
مِفْلَسَان ۳۲۲	مفلسان ۳۲۲
مِقَارِبَت ۱۵۲	مقاربت ۱۵۲
مِقَارَعَه ۲۳۸	مقارعه ۲۳۸
مِقَارَنَه ۲۰۳	مقارنه ۲۰۳
مُقَاصَّه ۳۲۲	مقاصّه ۳۲۲
مِقَالَت ۱۹۷	مقالت ۱۹۷
مِقَالَتِ گِفْتَن ۶۹	مقالت گفتن ۶۹
مُقَام ۲۷۲	مقام ۲۷۲
مُقَام کِرْدَن ۱۳، ۱۴، ۱۴۱، ۲۲۵، ۲۲۸	مقام کردن ۱۳، ۱۴، ۱۴۱، ۲۲۵، ۲۲۸
مُقَام گِشَادَه ۲۷۲	مقام گشاده ۲۷۲
مِفْت ۱۲۳	مفت ۱۲۳
مِقْتَرَن ۱۴۷، ۱۱۲، ۱۱۳	مقترن ۱۴۷، ۱۱۲، ۱۱۳
مِقْنَصِدَان ۱۰۹، ۱۱۱	مقنصدان ۱۰۹، ۱۱۱
مِقْدَسَه ۲۰۸	مقدسه ۲۰۸
مِقْدَمَةُ التَّنْقِی ۱۸۴	مقدمه التّنیق ۱۸۴
مِقْدُوح ۲۵	مقدوح ۲۵
مُقَرَّر ۱۹۸، ۲۶۷	مقرّر ۱۹۸، ۲۶۷
مُقَرَّب ۲۲۳	مقرب ۲۲۳
مُقَرَّر ۱۹۹	مقرر ۱۹۹
مُقَرَّوَعَان ۲۳۸	مقروعان ۲۳۸
مُقَرُون کِرْدَن ۱۱۴	مقرون کردن ۱۱۴
مُقَسِّم ۵۱	مقسم ۵۱
مُقَسِّم ۳۲۱	مقسم ۳۲۱
مِقْصُورَه ۱۶۰	مقصوره ۱۶۰
مِقْطَع ۳۶	مقطع ۳۶
مِقْطُوعِ عَلَیْهَا ۳۲۲	مقطوع علیها ۳۲۲
مِقْعَد صَدَق ۱۶۰	مقعد صدق ۱۶۰
مُقْمَح ۱۳۵	مقمح ۱۳۵
مِکَارِه ۲۰۱، ۳۰۸	مکاره ۲۰۱، ۳۰۸
مُکَاس کِرْدَن ۳۲۰	مکاس کردن ۳۲۰
مِکْدَبَان ۸۲	مکدبان ۸۲
مِکْرَوَات ۳۱۷	مکروات ۳۱۷
مِکْرَمَان ۱۴۶	مکرمان ۱۴۶
مِکْشُوفِ الْعَوْرَه ۲۴	مکشوف العوره ۲۴
مِکْثَر کِرْدَن ۳۲۵	مکثر کردن ۳۲۵
مِکْنَاد ۸۹، ح ۱۶۵	مکناد ۸۹، ح ۱۶۵
مِکْنُون ۱۹۰	مکنون ۱۹۰
مِکْیَال ۲۴۷	مکیال ۲۴۷
مِسلُّ اَعْلٰی ۱۷۹، ۲۹۱	مسلاً اعلیٰ ۱۷۹، ۲۹۱
مَلَّاحَان ۲۳۸	ملاحان ۲۳۸
مِلَاسَت ۱۹۰	ملاست ۱۹۰
مِلَاصَب ۲۵۹	ملاصب ۲۵۹
مِلَاحَنَه کِرْدَن ۲۳۲	ملاحنه کردن ۲۳۲
مِلَامَت ۳۲۳	ملامت ۳۲۳
مِلْجَا ۱۶۳	ملجا ۱۶۳
مِلْکُوتِ آسْمَان ۳۲۴	ملکوت آسمان ۳۲۴
مِلْکِ یَمِین ۷	ملکِ یمین ۷
مِمَاسَه ۳	مماشه ۳
مِمْلُوکَه ۱۵	مملوکه ۱۵

منهزم کردن ۲۲	معیّر ۲۱
منهیات ۲۶	منازع ۳۴۶
مواقعه کردن ۳۳۹	منازعت ۱۸۵
مؤبد ۲۵۲	منازعه ۶۱
مؤبیر ۳۴۰	منازل انبیا ۳۱۱
مؤلم ۳۶	مناسک ۲۲۰
مؤبد ۲۴۵	مناقضه ۲۰۸، ۲۰۷
مؤنیت ۳۲۱	مکان ۲۳۱
مُرجع ۳۶	منتفع ۱۳۸، ۱۰۵، ۳۴
موزیات ۵۹	مئت نهادن ۲۲۳
مورچه خورد ۵۷	منجمان ۲۰۴
موزه دوز ۴۷	مینحه ۳۰۴
موصوله ۲۰۷	منحر ۲۱۳
موهوبه ۶	منحوت ۲۰۷
مُهاجر ۲۰۸	مندوب ۲۶۸
مهندی ح ۱۰۹، ۸۴، ۷۲	مندوبات ۳۴۰، ۱۱۵
مهنر ۶۳	مُنذر ۲۰۱
مهلذب ۳۵۲	منزجر ۳۴۰
مهر ۴	مُنزل ۲۹۹
مهر مستی ۴	منزّه ۲۴۳
مهلکه ۳۴۳	منزّهات ۳۴۸
مهمل گذاردن ۹۷	منزه بودن ۳۰۱، ۲۳۷
مهبیره ۷	منسوخ ۳۴۰، ۳۰۹
مُهین ۲۴۶، ۲۰۶، ۲۰۵	منسوخ کردن ۲۲۱
مبامور ۴۸	منشر ۱۱۷
مباموزح ۴۸	منعت ۲۴۶، ۲۵۳
میانه کار نگاه داشتن ۸۰	منقّص ۱۶۰
میاین ۶۷، ۶۱	مُنکیر ۲۶۴، ۲۶۳
مبعاد ۷۳	منقاد ۴۷
ن	منقطع الخبّه ۲۴۳
نابکار ۲۶	منقلب ۷۸
ناجم ۲۰۳	مُنکر ۲۶۷
	منگس ۱۶۶

۱۹۱، ۱۵۹	ناجی ۱۱۳
نشوز کردن ۲۳۲	ناخن بره ح ۳۰۷
نص ۱۱۴	ناخن پراه ۳۰۷
نصب ادله ۲۲۳	ناسخ ۳۴
نصرت ۳۵۲	ناصیه ۲۱۲
نظاره کردن ۵۲	ناعم ۱۶۱
نظایر ۳۱۹	ناعم شدن ۳۵۲
نظر مقصور بودن ۲۸۵	ناقر شدن ۳۲۸
نیاج ۲۶۸	نافرمان ۱۷۳
نعام (منزل قمر) ۱۵۳	نام بر قرعه بر آمدن ۲۳۸
نعبه ۲۶۷	نام زد (مستی) ۹۱، ۱۰۰، ۱۲۰
نقحه ۳۴۷	نام زده ۱۲۷، ۲۹۶، ۳۱۵
نفخ ۱۵۸، ۱۸۳، ۲۵۹، ۳۴۸، ۳۵۰	نامستحقان ۱۲۷
نفخ صغفه ۳۴۹	نامعصوم ۱۱۵
نفخه ۱۵۸	نامه اعمال ۳۵۰
نفخه احیا ۳۴۷، ۳۵۰	نامه عمل ۲۶۰
نفخه اولی ۳۴۷	نیادا / مبادا ۸
نفخه ضعیف ۳۴۷	نیاش ۳۳۸
نفخه فزع ۳۴۷	نثره (منزلی از منازل قمر) ۱۵۳
نفقه ۸۰، ۸۰۷	نجم ۲۰۴
نفقه کردن ۷۹، ۳۰۷، ۱۰۷، ۱۴۵	نحر ۱۲۵
نفقه کنند ۷۹	نخستینیان ۲۰۰
نفور ۱۲۵، ۱۳۶	نذیر ۸۵
نقصان حفظ ۳۵۰	نزدیک تر (دنیا) ۸۹
نقصان کردن ۱۵۹	نزع ۲۲
نکاح ۳۰۷	نزول کردن ۱۱
نکاح بستن ۵	نسب ۱۱۳
نکال ۳۱۲	نسه کردن ۲۶
نکبت ۳۳۵	نسخ بودن ۲۲۱
نکره ۲۰۷	نسق ۱۷۷، ۶۱
نکشته بودمانی ۱۴۷	نشان کردن ۳۰۶
نگاهداشت ۲۸، ۱۷۳	نشایستی کردن ۵۱
نگریدن ۴۹	نشوز ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۷۳، ۸۷، ۹۴، ۹۶

وعید ۱۵، ۹۴، ۱۴۴، ۱۴۷	نماز پیشین ۴۰
وعید دادن ۱۶۲، ۳۵۱	نماز دیگر ۴۰، ۴۱، ۲۱۵، ۲۷۴
وعید سخت ۳۳۷	نماز شام ۴۰، ۴۱
وعید کردن ۱۵۱، ۱۶۲	نماز کردن ۱۳۶
وفات آمدن ۲۷۹	نمودن ۱۹۷
وقت دانست (وقت معلوم) ۲۹۰	نواهی ۳۴۰
وقتی نام زده ۲۹۶	نورسته ۵۱
ولدان ۱۱۷	نوزنه ۱۶۶
ولیمه ۱۲	نُوسد ۱۸۱
وهن ۲۲	نوسیدن ۱۳۶، ۱۸۱
	نوسیده ۱۸۱
	نربد ۱۴۹
ها گرفتن ۷۷	نه / نه ۳۳۸
ها لکان ۲۳۷	نه آتسنی ۳۵۳
هیه ۶، ۱۱	نهاد ۱۷، ۲۲، ۱۲۰، ۱۲۶
هدایت دادن ۲۰۸، ۳۱۵، ۳۴۳	نهالی ۳۵۳
هدم ۱۰۹	نه اند ۱۰۸
هزیت کردن ۲۴۹	
هزته کردن ۱۰۳، ۱۴۹، ۱۵۶	و
هزده ۱۲۱	وا اندوها ۱۴۷
هشت در بهشت ۳۵۱	والله اعلم ۲۸۱
هشده ح ۱۲۱	وبال ۳۱۹
هشت نام خدای ۲۳۱	وجه سخرت ۱۹۲
هشته ۵	وجه معتمد ۲۸۱
هشده / هجده ح ۱۲۱	وجیه ۱۸، ۲۴
هفت در دوزخ ۳۵۱	وحوش ۲۸۱
هفت سنگ ۲۲۰	ور / در / بر ۱۵۴
هفت سنگ انداختن ۲۲۰	وُرده / برده ۱۵
هفتصد / هفتصد ۸۸	وسواس ۱۷۷
هَقَقَه ۱۵۳	وسواس کردن ۳۴۲
همنایات ۲۹۷	وصایت کردن ۸۲، ۱۵۷
همنایان ۷۴	وحی ۲۲۳، ۲۸۰
هم چونین ۴۰	وِعا ۱۰۱

یا خرتنا ۳۴۱	همسایگی کردن ۱۷
یاد کرد / یاد کردن ۱۹۸، ۲۸۴	قنقه ۱۵۳
یارسنن ۲۸، ۴۳	هوام ۵۹
یاری دادگان ۲۳۷	هوان ۳۲۰
یا قوت ۳۴۸	هوسپاس ۱۰۳
یا قوت ح ۲۰۵، ۳۵۳	هول ۶۸
یا هذا ۴۵	هیبت ۲۲۷
یک خدای ۲۵۷، ۳۲۸	
یعین ۱۸۶، ۳۴۶	ی
	یا اسفا ۳۴۱



مرکز تحقیقات کتاب ویر علوم اسلامی

فهرست برخی کلمات و ترکیبات مشکول*

آقیدی	آقیدم
آتش	آتس
اجلیش	آجلیس
آدم	آدیم
آدمی	آدمی
آمروز	آمرؤش
آورد / آوردن	آورد / آوردن
اؤوم / اویم	اؤوم / اویم
اهلیش	آهلیش
آهن	آهن
آیت	آیت
بازگفتنی	بازگفتنی
باشد	باشد
باشند	باشند
باشی / باشید	باشی / باشید
بامدادش	بامدادش
بیاش	بیاش
بیرند / بُردن، قطع کردن	بیرند / بُردن، قطع کردن
ببرد / بُردن، حمل	ببرد / بُردن، حمل
بُردن	بُردن
بُردی	بُردی
بُردندی	بُردندی
بُسنند	بُسنند
	بُسنم
	بُرس
	بُرسی
	بُرسیم
	بُوشان
	بُوشند
	بُجهد
	بُجگانش
	بُددای / بدادید
	بُدانست
	بُدرستی
	بُدروغ داشتن
	بُدوشد
	بُدید
	بُدیدند
	بُرفت
	بُرو (امربه رفتن)
	بُرود
	بُروی / به روی
	بُسپار
	بُسر آمدن
	بُسُت
	بُسُختی / بسوختید

* منتخبی است از مهمترین کلمات مشکول در متن که تلفظ آنها با امروز اندک تفاوتی دارد.

بسیار	دیش
بشور	دو / ۲
بشنیدیم	دوازده
بفرست	دوم
بفرمود	دقی / دهد
بگشم (کشیدن)	دوشن
بگشتندش	دوی - صورت
بگم	سغن
بگوی	سرو (شاخ)
بلرزد	سزای
بمردند	سه / ۳
بماند	به ام
بته پرسند	گردمی
به (حرف اضافه)	کبه (کره شیر)
به او	گناهت
به بعضی	مالش / مال او
به دل	قرو
به دوماه	می تراشی
بیامد	می گردمی
پرها	ندقی / ندهید
پسنایش	نو
حاضر گئی / حاضر کنید	نه
دراز	نه اند
دستیت	نیاورد



مرکز تحقیقات کتاب و میراث اسلامی

فهرست نامهای خاص

آدم ۲۷، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۳۹	ابن شهاب ۹۲، ۹۳
آجب، ح ۲۲۴	ابن عامر ۷، ۲۳، ۶۷، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۲
آزر ۲۰۲	۱۸۳، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۴۵
آصف بن برخیا ۲۷۷، ۲۸۰	ابن عباس ع عبد الله عباس
اباالدردا ع ابوالدردا	ابن قرج ۳۰۳
ابراهیم ۴۴، ۱۲۴، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴	ابن کنیر ۷، ۳۶، ۶۴، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۵۳
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱	۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۸، ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۰۴
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸	۳۴۵، ۳۲۰، ۳۰۵
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۷۱، ۲۸۴	ابن کسان ۱۶۰، ۱۸۴
۲۸۷	ابن محیض ۳۲۱
ابلیس، ۵۶، ۶۵، ۸۱، ۸۴، ۱۲۶، ۲۱۹، ۲۸۹	ابن مقبل ۸۶
۲۹۰، ۲۹۲، ۳۴۲، ۳۴۴	ابن مقبل ۳۸
ابن ابی اسحق ۲۵۲	ابن المقفع ۹۷، ح ۹۷
ابن ابی ربیع ۲۸۵	ابوادریس خولانی ۳۱۴
اب ابی غیله ۳۲۱	ابوالاسودالدغلی ۷۰، ۱۸۰
ابن ابی لیلی ۶	ابوالدردا ۲۷، ۳۱۰، ۳۱۶
ابن الاسدین ۱۸۱	ابوامامه ۳۱، ۸۰، ۸۸، ۱۷۲، ۲۹۵
ابن الاثنین ۱۸۱	ابوبکر ۷، ۴۰، ۱۶۷، ۱۷۸، ۳۰۳، ۳۲۳
ابن الاعرابی ۲۴۳	ابوبکروراق ۱۱۰، ۱۳۳
ابن بزیده ۲۸۷	ابوجعفر ۲۳، ۹۴، ۹۵، ۱۲۳، ۱۵۷، ۱۶۱
ابن زید ۷، ۳۹، ۴۱، ۵۲، ۷۰، ۲۰۹، ۳۰۹	۲۴۲، ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۴۱
۳۱۰، ۳۴۰	ابوالجوزا ۲۱۱، ۳۳۷
ابن سیران ۳۱۸	ابوجهل ۱۳۶، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۱۶
ابن سیرین ۳۳۸	ابوحاتم ۲۳، ۲۵۶
ابن شبرمه ۶	ابوالحسن اخفش ع اخفش

۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۲۰۴، ۲۶۱،	ابوحزمة النقالی ۱۲۷
۲۷۸، ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۴۸	ابوحنیفه ۱۰۶، ۷، ۶، ۵
ابی امیه ۲۵۶	ابوذری ۱۵۳، ۲۸۹، ۳۱۰، ۳۲۴
ابی بکره ابوبکر	ابوذریب ۱۳۶
ابی بن کعب ۱۰، ۱۲، ۲۷، ۳۱، ۸۸، ۱۲۹	ابوجاء المطارد ۲۶۵
۱۵۹، ۱۷۲، ۲۴۸، ۲۹۵، ۳۱۸	ابوزین ۷، ۱۱، ۹۶
ابی جعفره ابوجعفر	ابوزید القنانی ۲۵۳
ابی صالح ۵	ابوسعید خدری ۱۵۹، ۱۶۳، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۳
آجب ۲۲۴	ابوسعید ضریر ۲۱۴
اخفش ۲۸۷، ۳۰۳، ۳۵۱	ابوصالح ۱۰، ۱۵۴، ۳۴۲
ادریس ۲۲۴، ۲۳۱	ابوطالب ۲۵۵، ۲۵۶
اسامه بن زید ۱۱۳	ابوالظفیر عامر بن وابله ۲۱۱
اسحق ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲	ابوالقلمجان اللیثی ۱۶۶
۲۷۱، ۲۸۴	ابوالعالیه ۲۶، ۱۳۳، ۲۶۰، ۳۲۳
اسرائیل ۲۲۴، ۲۳۴	ابوعبد الرحمن السلمی ۲۵۶
اسرافیل ۹۲، ۱۵۷، ۳۴۸، ۳۴۹	ابوعبد الله (کنیت ابوب) ۲۸۲
اسمانته ابی بکر ۳۱۷	ابوعبید ۶، ۱۳۷، ۲۵۴، ۲۶۰، ۳۲۰
اسمانت زید ۳۳۷	ابوعبیده ۵۹، ۸۶، ۸۶، ۲۶۱
اسمانت غمیس الخنعمی ۱۲	ابوعلی ۲۸۴، ۳۰۵
اسماعیل (ع) ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸	ابوعلی فارسی ۱۵۳
۲۱۹، ۲۳۴، ۲۷۱، ۳۴۲، ۳۸۵	ابوعمر ۵۵، ۱۵۳، ۳۲۰
اسمعیل بن ابی حکیم ۱۴	ابوعمر و ۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۸۶، ۸۶، ۱۲۱
اسمین ۲۳۴	۱۳۳، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۸
اصیغ نباته ۲۴۷، ۳۰۷	۱۹۱، ۲۸۵، ۳۳۷
اصطخر ۴۰، ۴۰، ۴۰	ابوعمر و بن العلا ۲۱۳
اصطرخ ۴۱	ابوالقاسم بن حبیب ۱۱۲
اصعی ۲۱۳	ابوالقاسم بن حبیبی ۲۱۴
اعرج ۱۴۴	ابوالقاسم الحنینی ۹۷
الاعشی (شاعر) ۵۰، ۶۰، ۲۶۱، ۲۸۶	ابوالکنود ۳۳۷
الاعشی (راوی) ۲۷۰	ابومحمد مؤذن ۲۱۴
اعمش ۳۳۷، ۳۶۰، ۶۷، ۳۵	ابومسلم ۲۷۶
الیاس ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸	ابومیسره ۲۱۱
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴	ابومیسره ۱۱، ۲۴، ۲۵، ۶۸، ۷۹، ۹۷، ۱۰۰

الیاس بن بستی بن فتحاص بن المیزابن هارون بن ۳۴۹، ۳۴۰	عمران ۲۲۴
جان ۱۲۳	آلیم بن أخطوب ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۷۲، ۲۸۵
جبریل / جبرئیل ۶۸، ۶۹، ۸۵، ۹۲، ۱۴۶	ام حبیبه ۸
۱۴۷، ۱۷۷، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹	امرو القیس ۱۰۶ ح، ۱۵۸، ۱۸۴
۳۴۹، ۳۴۸، ۳۲۳، ۲۴۴	ام سلمه ۸، ۱۳، ۳۴۳
جراده ۲۷۸	ام سلیم ۱۲
جریر ۶۲، ۷۱، ۲۸	ام شریک بنت جابر الاسدیة ۷
جعفر ۱۶۲، ۳۲۴	ام المساکین ۶
جعفر بن ابی طالب ۱۲	ام هانی ۵
جعفر بن سلیمان ۳۲۱	امیر المومنین ع علی بن ابی طالب
جُنید ۱۸۲	آنس (مالک) ۱۲، ۱۴، ۲۱، ۷۹، ۱۲۷، ۱۲۸
جُوریه بنت اسماء ۵، ۸، ۱۴	۱۲۹، ۱۳۹، ۲۴۶، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۴۸
حارث اعور ۲۶۴	۳۴۹
حارث همدانی ۳۴۴	انطیخس ۱۴۰
حام ۲۰۱	أوربا ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸
حبيب ۱۴۰، ۱۴۳	ایوب ۱۵۳، ۲۸۳، ۲۸۴
حبیب بن ابی ثابت ۵	بافر (ع) ۸۴
حبیب التجار ۱۴۶، ۳۲۴	بخت نصر ۴۳، ۵۰
حبیب مؤمن آل پس ۱۴۵	بدر ۲۵۵، ۲۵۸
حذیفه الیمان ۸۵	بُراق ۲۱۵
حزبیل ۱۴۶	برجمی / البرجمی ۲۷۰
حزقیل ۲۲۴، ۳۲۴	بعل ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۳
حسن (بصری) ۲۰، ۲۳، ۲۹، ۳۱، ۴۰، ۵۱، ۵۶	بکر بن سهل الذمیاطی ۱۱۱
۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۸۴، ۹۷، ۱۱۱، ۱۲۱	بلخی ۸۷
۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۷	بلقیس ۶۱
۱۶۹، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۱۱	بسر عباس ۲۳۳، ۲۷۴ ع عبدالله عباس
۲۱۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۶۰	تاروص ح ۱۴۳
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳	توصان ۱۴۳
۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۴۰، ۳۴۱	ثابت البسانی ۱۴
۳۴۹	ثعالبی ۱۱۶، ۱۵۹، ۳۱۶
حسنی علی (ع) ۳۰۷	ثوبان ۳۳۸
حسین بن علی (ع) ۳۳۴	جابر بن عبدالله انصاری ۱۵، ۲۴، ۸۰، ۱۳۹
حسین بن الفضل ۱۲۲، ۱۸۱، ۳۳۵	

زجاج ۳۴۷، ۳۴۱، ۲۵۳، ۷۲	حُقبۃ ۱۳
زمخشري (ابوالقاسم محمود بن عمر) ۱۷۰	حفص ۲۸۳، ۲۳۳، ۱۴۳، ۳۶
زکری ۳۳۸، ۲۱۰، ۱۲۶، ۱۱۰، ۱۵، ۶	حفصہ ۸
زید اسلم ۳۳۷، ۳۱۸، ۲۶	حمزہ، ۳۵، ۳۷، ۵۱، ۵۹، ۶۷، ۸۶، ۹۴، ۱۲۵
زید بن جناب ۳۲۴	۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۶
زید بن علی ۱۲۲	۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۶۰
زید بن عمرو بن نفیل ۳۱۰	۲۸۶، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷
زید (مولى عون الطفاوى) ۲۳۱	حوا ۳۳۹
زین العابدین - علی بن الحسین	ختم ۵۹
زینب ۱۲، ۸	خُتیم ح ۳۳۴
زینب بنت جحش ۲۶، ۱۲	خدیجہ ۳۲۵
زینب بنت خزیمہ ۶	خضر ۲۳۱، ۲۳۲
زارہ ۲۱۳، ۲۰۵	خَلَف ۵۹، ۸۶، ۱۳۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۱
سام ۲۰۱	۱۸۹، ۲۳۳
سبا ۵۹، ۵۸، ۳۰۴، ۲۹۳، ۲۸۶، ۲۶۰، ۲۵۶	خَلَف حُتَیجی ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۵۸، ۵۹
سُدی ۵، ۲۱، ۲۷، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۷	۳۲۵، ۳۲۷
۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۴	غولہ بنت حکیم ۷
۲۵۲، ۲۶۱، ۲۷۸، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۳۴	داجونی ۳۴۵
۳۴۰، ۳۴۰	داوود ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۰
سعید بن ابی سعید البصری ۲۳۱	۵۱، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴
سعید بن المستب ۴، ۶، ۵۰، ۲۰۲، ۲۱۱، ۳۱۹	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳
سعید بن عبداللہ الجُمحی ۳۱۸	ذوالکفل ۲۷۲
سعید جُبیر ۱۰، ۲۵، ۶۴، ۷۹، ۹۹، ۱۳۳، ۱۶۹	ذوالنون مصری ۱۱۲، ۱۱۶
۲۱۰، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۶۰	راجز ۱۹۹
۲۶۱، ۳۲۱، ۳۴۱	ربیع الس ۲۱۱
سفیان بن عُیینہ ۱۲۲، ۲۴	ربیع بن ضبع الفزاری ۱۶۶
سفیان ۸۵	ربیع خُتیم ۳۳۴
سُلاحین ۱۴۰	ربیعہ ۶
سُلاحین ح ۱۴۰	رضا (ع) ۱۰۸
سلمان ۳۱۰، ۲۸۹	رُویس ۱۶۲
سلمۃ بن نُفیل ۲۹۳	زہری ح ۹۹
سلیمان ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸	زُبیر ۲۹۳، ۳۲۲
۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷	زبیل ۲۲۵

عاصم بن وائل ۱۶۹، ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲	عاصم بن وائل ۱۶۹، ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲
سليمان (راوی، محدث) ۲۴۰	عاصم ۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۷۰
سمعان ۱۴۳	۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳
سوده ۸	عالبه بنت ظبيان ۱۵
سوده بنت زمعه ۸	عامر بن حمزه ۳۵۲
سوسی ۳۰۳	عائشه ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۱۰، ۱۲۸
سهل بن عبدالله ۱۱۱	۱۶۸، ۲۹۵، ۳۴۳
سیبویه ۳۴۷	عباس بن عبدالمطلب ۲۱۰، ۳۱۸
سید الحمیری ۱۳۳	عباس بن مرداس ۱۶۷، ۲۵۶
شافعی ۹۸، ۷، ۶، ۵	عبدالرحمن بن ابی لیلی ۱۴۶
شعیب ۶، ۶۵، ۱۰۷، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۷۹، ۳۱۱	عبدالرحمن بن سابط ۲۱۰
شلوم ۱۴۳	عبدالله ۲۱۲
شماخ ۱۸۶	عبدالله بن ابی سلول ۱۶۹
شمعان ح ۱۴۳	عبدالله بن زید ۱۱
شمعون ۱۴۱	عبدالله بن عروقه بن الزبیر ۳۱۷
شمعون صفار ح ۱۴۱	عبدالله بن عبید بن عتیر ۲۱۰
شهر بن حوشب ۹۸	عبدالله بن زبیر ۲۱۳
شیه ۲۵۶	عبدالله سلام ۳۶
صادق (ع) ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۳	عبدالله عباس ۴، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۲۱
صخر ۲۷۷، ۴۸، ۴۷، ۴۶	۲۵، ۲۶، ۳۸، ۳۹، ۵۴، ۶۱، ۶۳، ۶۴
صدوق ۱۴۳	۷۲، ۷۳، ۸۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱
صدیق اکبر ۳۲۴	۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۴
صفیه ۸، ۵	۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹
جبله بن اشیم ۳۲۱	۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸
ضبيب ۸۰	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۲
ضخاک ۷، ۱۰، ۱۱، ۲۱، ۲۷، ۳۸، ۶۹، ۸۵	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
۹۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۲	۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
۱۶۱، ۲۰۴، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۹، ۳۱۱	۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷
۳۲۸، ۳۴۹، ۳۵۰	۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۴
طاووس ۱۶۰	۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۱۷، ۳۲۰
قرقه ۱۶۷، ۵۵	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۵۰
طلحه بن مصرف ۱۵۱	عبدالله عمر ۱۱۷، ۱۲۷، ۲۱۱، ۲۵۴، ۳۱۸

عمر عبدالعزیز ۱۰۶، ۲۱۳	۳۲۲، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۵۴
عمر بن دینار ۱۵۳	عبداللہ مسعود ح ۵۴، ۶۸، ۸۴، ۱۲۴، ۱۲۷
عمرو بن کلثوم ۳۲۸	۱۴۶، ۱۵۳، ۱۸۱، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۳۴
عمیر بن وہب ۲۵۶	۲۶۳، ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۷
عنترہ ۱۰۸	عبدالمطلب ۵، ۲۱۱، ۲۱۲
عباس بن ابی ربیعہ ۲۳۶	عجیدہ ۲۱
عبسی (ع) ۶۹، ۸۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲	عجبہ ۲۵۶
۱۱۴۳، ۲۳۱، ۳۰۱	عثمان بن عفان ۱۱۰، ۲۵۴
عبسی بن عمر ۲۳، ۱۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۳۳۷	عدی بن زید ۴۲
عقینہ بن حُصَین ۱۱، ۱۲	عروہ بن الزبیر ۷
فرّاء ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۵۶	عزرائیل ۳۴۹
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۴۷	عزیر ۳۰۱
فراء (شاعر) ۲۵۶	عطا ۶، ۱۱، ۱۶۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۰، ۲۵۹
فردۃ بن مُسَیک العطیفی ۵۸	۲۶۱، ۳۱۹، ۳۲۴
فرزدق ح ۲۰۶	عطاء بن ابی رباح ۲۸۱
فرعون ۱۹، ۲۲۳، ۲۴۹، ۲۵۹	عطاء بن یسار ۱۱
فضل بن شاذان ۳۲۴	عفار ۱۷۰
فضیل عباس ۱۰۱	عفریت ۴۷
فُطروس ۱۹۰	عقبہ بن صہیان ۱۱۰
فایل ۲۷، ۱۳۳	عقبہ بن عامر ۱۶۳
قارون ۲۶، ۳۳۵	عکرمہ ۱۰، ۲۶، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۳۸
قاسم ۱۱۷	۲۱۰، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۶۲
قاسم بن ابی بردہ ۲۱۰	عکرمہ بن ابی جہل ۱۵
قنادہ ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۳۱	علاء ۳۴۱
۳۵، ۳۶، ۳۸، ۶۳، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷	علاء البجلی ۲۳۱
۹۳، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۴	علی بن ابی طالب ۲۱، ۲۵، ح ۷۲، ۱۰۸، ۱۱۰
۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴	۱۱۳، ۱۴۶، ۲۱۰، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۴
۱۹۱، ۲۱۰، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۳	۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۴، ۳۲۵
۲۵۷، ۲۶۱، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۰	۳۴۴، ۳۵۲
۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۲	علی بن الحسین ۵، ۷، ۱۰۸
۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴	علی بن زید ح ۴۲
قُتیلہ بنت الاشعث بن قیس ۱۵	عمار یاسر ۲۸۹، ۳۱۶، ۳۲۴
قُتیبہ ۲۷۴	عمر ۱۴، ۲۱، ۸۰، ۱۱۳، ۲۱۰، ۳۳۸

قرظی ۲۵۷	محمد (ص) ۳۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۷۹
قنبر (خادم حضرت علی) ۳۰۶	۷۹، ۸۱، ح ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۵، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵
کنبر ۲۸۴	
گنبر ۶۲	
کسانی ۳۵، ۳۷، ۵۹، ۶۷، ۸۶، ۹۴، ۱۳۳	
کعب الاحبار ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۳، ۲۱۰، ۲۱۹	
کعب بن عجره ۱۶	۲۶۳، ۲۷۴، ح ۲۷۴، ۳۴۹
کلبی ۲۱، ۶۹، ۸۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۵۹	
محمد بن اسحق بن سيار ۱۴۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۴	
محمد بن الحنفیه ۶۴	
محمد بن کعب القرظی ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۵۲	
محمد بن المنکدر ۲۴، ۳۳۴، ۳۵۴	
محمد منذر ۲۱۴	
مروان حکم ۲۳۲	
مسروق ۶۸، ۱۰۷، ۱۷۷	
مضطقی ← محمد (ص)	
معاهد ۲۷	
مقتر ۳۳۸	
مغیره شعبه ۱۲، ۱۲۴، ۱۳۹	
مفضل ۴۰، ۱۴۴	
مقاتل (حیان) ۷، ۱۳، ۲۰، ۲۶، ۹۸، ۱۰۰	
مقداد ۲۸۹	
ملک الموت ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۲۹، ۳۴۸، ۳۴۹	
منذر الثوری ۳۳۴	
موسی ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۹۶، ۲۱۰	
مجاهد ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۳۱، ۳۸، ۵۶	
مؤمن آل یاسین ۳۲۴	
مؤتج ۲۶، ۲۶۰، ۳۲۰	
مؤمن آل فرعون ۳۲۴	
مأمون ۱۰۸	
میرد ۲۵۳	
۸، ۱۰، ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۳۱، ۳۸، ۵۶، ۶۴، ۸۰، ۸۷، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۵	
۱۵۵، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۰۹	
۲۱۱، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰	
۲۶۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۹	
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۱	
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۹، ۳۴۹	

وکیع بن الجراح ۱۶۰، ۱۲۲	مهدی (ص) ۸۵
وهب منبه ۲۷۶، ۱۴۵، ۱۴۰، ۶۴، ۶۱، ۶۰، ۴۰	میکال ۲۳۴
هایل ۲۱۸، ۱۳۳، ۲۷	میکایل ۳۴۹، ۳۴۸، ۲۳۴
هاجر ۲۱۵، ۲۱۳	میکائیل ۲۳۴
هارون ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۹۶، ۲۶، ۲۵	میمونه ۲۸
هتیره ۲۸۳	میمونه بنت الحارث ۶
هشام بن غروه ۲۸۴، ۲۰۲، ۹	نافع (الازرق) ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸
هشام الفاری ۹۳	۱۶۲، ۱۷۸، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۵۲، ۳۰۵
یافت ۲۰۲، ۲۰۱	۳۴۵
یاجوج و ماجوج ۲۰۲	نابغه جعدی ۲۸۸، ۴۱
یحیی (محدث) ۳۳۷، ۳۰۳، ۲۶۰، ۵۹، ۳۶	ناروص ۱۴۳
یحیی (مردی از انطاکیه) ۱۴۳	نخعی ۵۹، ۶
یحیی بن معاذ ۱۶۰	نصرآبادی ۱۱۷
یحیی بن وثاب ۲۸۶، ۲۳	نضر بن الحارث ۲۶۱
یتع ۲۲۴	نکیر ۸۲
یعقوب (محدث) ۱۵۳، ۶۷، ۶۴، ۶۳، ۳۸، ۳۶	نمرود ۲۰۸، ۱۹
۱۵۴، ۲۸۳، ۲۳۴، ۲۳۳، ۱۸۳، ۱۷۱	نواس بن سمعان ۶۸
۳۲۰	نوح ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲
یعقوب نبی الله ۲۸۴، ۲۷۱، ۲۲۴، ۲۱۱، ۲۱۰	۲۵۹، ۲۴۹
یوسف (ع) ۲۱۱	نهروانی ۳۴۱
یوسف بن ماهک ۲۱۱	والبنی ۲۶۰
یوسف بن مهران ۲۱۱	قزض ۲۴۲، ۱۵۷
یونس ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۲۸، ۱۱۶	وقیح الیمن ۴۳
یونس (فردی از انطاکیه) ۱۴۳	ولید بن الولید ۳۳۶
یهردا ۱۹۰	ولید مغیره ۲۵۶

فهرست اماکن

اردن ۲۳۱	صعيد بيت المقدس ۴۴
افریقہ ۱۹۸	صفا و مروہ ۲۰۹
انطاکیہ ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶	صفین ۳۲۳
ایلیا ۴۱	صنعا ۶۴
بابل ۸۵	صنعان ح ۶۴
بصرہ ۱۰، ۳۵، ۹۷، ۲۸۷	عراق ۴۱، ۵۰، ۱۰۸
بعلبک ۲۳۳	عسقلان ۲۳، ۲۳۱
بلخ ۴۱	عمان ۶۵
بيت المقدس ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵	فرات ۲۳۱
پارس ۴۱	قندهار ۴۱
ترکستان ۴۱	کابل ۴۱
تهامہ ۶۵	کسکر ۴۱
چین ۴۱	کعبہ ۲۱۳
حبش ۲۶۱	کوفہ ۵، ۶، ۶۵، ۸۵، ۹۸
حبشہ ۲۰۲	۱۵۱، ۱۷۹، ۲۸۸، ۳۰۶
حجاز ۲۴۴	کوه احد ۳۴۴
دجلہ ۴۰	کوه قاف ۲۷۵
دریای شام ۱۰۰	کوه نبیر ۲۱۸
دریای یمن ۱۰۰	مأرب ۶۴
دمشق ۸۵، ۲۷۳	مدینہ ۱۷، ۲۲، ۶۴، ۶۵، ۸۵، ۲۸۴، ۳۴۹
زمرم ۲۱۱	مدینة بيت المقدس ۲۸۲
زنج ۲۰۲	مدینة تلمر ۲۸۲
شام ۴۱، ۵۹، ۶۴، ۸۵، ۱۰۰، ۲۰۸	مروہ ۴۱، ۱۰۸
۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۸۴	مروہ ۱۷۲
شروان ۶۴	مسجد بيت المقدس ۴۳، ۴۹

نجد ۲۴۴	مشعر الحرام ۲۲۰
نصبین ۲۷۳	مصیبه ۲۳۱
نبوی ۲۴۱	مکران ۴۱
هند ۲۰۲	مکه ۳۵، ۸۴، ۸۵، ۱۴۷، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵
يمن ۶۴، ۶۳، ۵۹	۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۵، ۳۳۶
	منا ۲۱۳، ۲۱۰



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق

بنی سلیمه ۱۳۹	آل ابراهیم ۴۳، ۲۱۱، ۲۱۹
بنی سلیم ۷	آل ادواسین ۲۳۴
بنی العباس ۸۵	آل داوود ۳۴، ۵۱
بنی عذره ۱۳۹	آل فرعون ۱۴۶
بنی قشیر بنی قشیر	آل محمّد ۲۳۴
بنی قشیر ۷۰، ح ۷۰، ۷۱، ح ۷۱	آل یاسین ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۳۴
بنی هاشم ۲۱۲	آزد ۵۹، ۶۵
بارسیان ۱۴، ۲۰۱	اشعر ۵۹
ترسیان ۱۰، ۱۱، ۱۲۵	اشعریون ۲۳۴
قرک ۷۳، ۲۰۲	اصحاب سیر ۴۳
نفود ۸۲، ۲۴۹، ۳۴۳	انصاریان ۱۰
جنیان ۵۱، ۵۴، ۲۳۶، ۲۴۳	انمار ۵۹، ح ۶۵
جهودان ۱۰، ۱۱، ۲۰، ۱۲۴	اهل اشارت ۲۵۲
۱۲۵، ۲۱۳	اهل البیت ۷۰
جُهنه ۸۵	اهل بیشه ۲۴۹
حدام ۵۹	اهل قرآن ۲۳۴
خیمیر ۵۹، ۶۱	بجیله ۵۹
خداوند میخها ۲۴۹	بصریان ۱۲۸، ۱۶۸، ۲۴۸، ۲۵۴
خزاعه ۶۵	بنو اسرائیل - بنی اسرائیل / بنی اسرائیل
خزرج ۲۰۲	بنو قشیر بنی قشیر
روم ۷۳	بنی آدم ۱۲۷
رومیان ۲۰۱، ۲۱۳	بنی اسرائیل ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶
سبا (قوم) ۵۵، ۶۰	۴۹، ۵۰، ۵۱، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۲
سریانی ۲۳۱	بنی اسرائیل التجار ۱۴۵
شامیان ۱۶۸	بنی زُهره ۵

کوفیان ۲۹۳،۲۸۵،۲۴۸،۱۸۲،۱۳۴	شعیب (قوم) ۲۵۹
۳۵۱،۲۴۳	صالح (قوم) ۲۵۹
کینه ۵۹	طی ۱۳۳
لخم ۵۹	عاد ۲۵۹،۲۴۹،۸۲
لوط ۲۵۹،۲۳۷،۲۳۴	عامله ۵۹
مجنران (مجیره) ۳۰۳،۲۰۶	عرب ۷۴،۷۳،۷۱،۶۲،۵۹،۲۸،۱۱
مخزوم ۱۳۶	عجم ۷۳
مخزومی ۱۳۶	عمالقه ۲۷۳
مدنیان ۳۴۵،۱۶۸،۱۲۸	غسان ۶۵،۵۹
مذحج ۵۹	قبلی ۱۱۶
مضر ۱۲	قدری ۳۴۲
مهلترین ۲۳۴	قضاص جمال ۲۷۷
مذبل ۲۳۳	فریش ۲۸۸،۲۶۰،۲۵۷
هود ۲۵۹	قوم بیشه ۲۵۹
	قوم نوح ۲۵۹

فہرست کتب

۲۹۴، ۲۷۰، ۲۵۷، ۲۵۲، ۲۴۸، ۱۸۷	انجیل ۳۴۵، ۷۴
۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۳، ۲۹۹، ۲۹۶	نوریت/نوروات ۳۴۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۲۵، ۷۴
۳۴۵، ۳۴۰، ۳۳۸، ۳۲۷، ۳۲۳، ۳۲۲	زُبر ۱۰۵
۲۵۱	زُبور ۳۴۵، ۲۶۲، ۱۰۵، ۷۴، ح ۱۰۵
کتب اوایل ۲۱۳	قرآن ح ۱۵۸، ۷۱، ۷۴، ۸۱، ۸۴، ۹۳، ح ۹۳
کتب کلام ۲۲۲	ح ۹۹، ح ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ح ۱۰۹، ۱۱۴
مصحف عبداللہ محمود ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۲۴	ح ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
مصحف عثمان ۲۵۴	۱۸۲، ۱۷۷، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۳۸، ۱۳۴

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

فهرست احادیث

۷۹	ابنولخراب
۳۰۷	اصبحت بنعمة الله
۱۰۶-۱۰۷	اعلمهم بالله اشدّهم له خشية
۱۲۲	اعمار امتي ما بين الستين الى السبعين واقلهم من يجوز ذلك
۳۱۸	اغتنموا الدعا عند الزفة فانها رحمة
۱۶۰	اكثر اهل الجنة البله
۲۷۵	الخير معقود بنواصي الخيل
۳۲۴	الصديقون ثلاثة، خز قيل مؤمن آل فرعون وحبيب نجار... وعلى بن ابي طالب
۲۹۳-۲۹۴	اللهم اغفر الذين يدعون اموات اقضى... كالمؤثر علوم ربي
۲۶۹	اللهم اكتب لي عندك بها اجرا...
۳۲۸	اللهم باسمك وضعت جنبي وبك ارفعه ان امسكت نفسي...
۷۹	اللهم عجل لمنفق خلفاً
۲۹۱	اقا الدرجات، فافشاء السلام واطعام الطعام...
۲۹۱	اقا كفارات، اسباغ الوضوء في الشدات...
۲۱۱-۲۱۲	انا ابن الذبيحين
۳۱۶	ان الله رفيق يحب الرزق في الامور
۱۶۷	انا النبي لا كذب انا ابن عبد المطلب
۱۲۸	ان لكل شيء قلباً...
۹۲	ان لله قللكاً له الف الف رأس، على كل رأس...
۱۱۴	اني مخلف فيكم ما ان تمسكتكم بهما لن تضلوا...
۸۰	اياكم والتسرف في المال والتفقه
۱۲۱	اين ابناء السنين
۱۳۹	دباركم فاتما يكتب اثاركم
۹۳	سبحان الله كلما سبّح الله وكما يحب الله ان يسبّح...
۳۴۹	سبحانك ربي تباركت وتعاليت ذا الجلال والاكرام

- ٣٠٨ سمعت جدی رسول الله ص. یقول: یا بنی ان فی الجنة شجرة یقال لها...
 ٣٢٥ صبی وامراة
 ٣٢٥ صلت الملائكة علیّ وعلیّ علی سبعة سنین...
 ٩٧ طلب الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب
 ٧٩ عبدی انفق، انفق علیک
 ١٨٢ عجب ربکم منکم وقنوطکم
 ١٨٤ عن شبابه فیما ابلاه وعن عمره فیما افتاه...
 ٩٩ فرغ الله الی کل عبد خمس من عمله واجله...
 ٩٩ فرغ من اربع من الخلق والخلق والاجل والرزق
 ١٠٧ قدّم مالک فان قلب کل امرئ مع ماله
 ٣٢٤ کفاک الله باعقار کل مهم
 ٨٠ کل معروف صدقة وما فی به المرء عرضه...
 ٣٠٧ کیف اصبحت یا ابن رسول الله
 ٣٤٤ لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله والحمد لله واستغفر الله...
 ٣٢٤ لا اله الا الله وانا رسوله
 ٢٧ لا ایمان لمن لا امانة له
 ٥ لا طلاق قبل التکاح
 ٩٨ لا نکاح الا بولی مرشد ولا شاهدی عدل
 ١٦٨ لان یمتلی جوف احدکم قیحا احب الی من ان یمتلی شعراً
 ٩٧ لا یقبل الله فولاً الا بعمل ولا یقبل فولاً وعملاً الابنیه
 ٧٩ لدواللموت
 ٢٠ لمن الله المصوّرین ورسوله
 ١١٧ لیس علی اهل لا اله الا الله وحشه فی قبورهم
 ٣٣٩ ما افریک من النار
 ٨٠ ما عال من اقتصد
 ٢٠٤ ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات کلّها یجادل بها فی دینه
 ٣٤٨ مت یا ملک الموت
 ١٢٢ معرکة المنايا ما بین الستین الی السبعین
 ٢٦٠ من رابط فواق ناقة فی سبیل الله حرم الله جسده علی النار
 ١٦١ من رضی بالجنة عن الله فهو ابله
 ٢٧٤ من سره ان یقوم له الناس صفوناً...
 ١٢٢ من عمره الله ستین منه فقد اعدّ له فی العمر
 ٨٠ من فقه المرء رفقه فی المعیشه

- ۱۱۳ نحن معاشر الانبياء لانورث
 ۳۰۶ نوم على يقين خير من عبادة على شك
 ۱۱۵ والله لو سأ لنموتى لاخبركم...
 ۱۸۴ وعن ولايتنا اهل البيت
 ۷۹ هب للمنفق خلفاً
 ۱۲ هذا احمق مطاع وانه لسيد قومه على ماترين
 ۱۶۷ هل انت الا اصبح دميت وفى سبيل الله ما لقيت
 ۹۷ هو قول الرجل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
 ۳۲۴ يصدقك على وهو الصديق الاكبر
 ۱۸۲ يعجب ربك من الشاب ليست له صبرة
 ۲۳۹ يوم تدحض فيه الاقدام



مرکز تحقیقات کاپیتویر علوم اسلامی

فهرست امثال عرب

۶۲	تفرقوا ایدی سبا وایادی سبا
۲۶۷	صارا عز منی
۸۵	عند جهینه الخبر الیقین
۹۷	قول بلا عمل کثرت بلا دسم وسحاب بلا مطر و قوس بلا وثر
۲۶۷	من غز بڑ
۲۶۸	وان کثیراً من الخلطاء
۹۷	ولیس الايمان بالنمّي ولا بالتخلّي
۲۶۷	هَبْ اَنَا اخوان وهَبْ اَنْ اَمَرْنَا عَلٰی مَا شَرَحْنَا فَمَا الْحَكْمُ فَبِنَا...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مثل پارسی

۳۲۱	شهری به دو امیر زود گردد ویران

فهرست اشعار عربی*

- لا یبتم المفاہل الا بفعل
کَلْ قَوْلَ بِلَا فَعَال هِیاء
گفتار جز با کردار تمام نشود و هر گفتار که بی کردار باشد بیهوده است (۹۸)
- اِذَا كَانَ الشَّيْءُ فَادَ فِیوْنِی
فَاِنَّ الشَّیْخَ تَهْدِمُهُ الشَّيْءُ
اگر زمستان فرا رسد مرا گرم کنید که پیر مرد را سرما از پای در اندازد (۱۶۷)
- اِذَا عَاشَ الْفَنَیْ مَا تُبْنِ عَاماً
فَقَدْ ذَهَبَ اللَّذَازَةُ وَالْفَنَاءُ
وقتی مردی دو پست سال زندگی کند، همانا لذت و جوانی از او دور می شود (۱۶۷)
- زاده ربه عذاراً به الحسن والیه
تبارک الله کل یوم یزید فی الخلق ما یشاء
خداوند زلفی به او داده است که زیبایی در آن شخص و به وسیله آن زلف به کمال رسیده، بزرگ است خدای که هر روز در آفریدگان خودش آنچه بخواهد می افزاید
- طَلَبُوا اَصْلَحَنَا وَاَوَانِ
فَاَجَبْنَا ان لیس حین بقاء
خواستند با ما صلح کنند و هنگام آشتی نبود، جواب دادیم که اکنون هنگام ماندن نیست (۹۳/ح)
- نَرَکَ التَّعَامَ بَیْضُهَا بِالْعَرَاءِ
صَارَ لِلْحَیْنِ حَاضِنُ الْعَنْقَاءِ
شتر مرغ که تخم خود را در بیابان رها کند و در همان حال نزد عنقا رود (یا پرستار عنقا گردد) (۲۴۰)
- اَنِیتُ الْعِشَاءَ اِلَى سَهیلِ
اَوَالشَّعْمِیَ فَعَطَالِ بَیْ الْاَنْاءِ
منتظر طعام نشستم تا سهیل یا شعری ظاهر شود و انتظار من به درازا کشید (۱۳)
- اَنْ قَوْلَا بِلَا فَعَال جَمیلِ
کَنْکَاحِ بِلَا وَلِیْ سَوَاءِ
گفتاری کردار نیک، مانند زن گرفتن بی دستور ولی است (۹۸)
- اَتَعْلَبُ الْفَوَارِسِ اَوْ رِیَاحِ
عَدَلْتُ بِهِمْ طَهَیَّةً وَالْخَشَابِ
آیا تعلیه (نام قبیله ای) را با آن همه سواران یا ریح (نام قبیله ای) را برابر طهیه و خشاب (نام دو قبیله) می داری (۷۱)
- نَحْنُ بِذَلْنَادُو نَهَا الضَّرَابِ
اِنَّا وَجَدْنَا مَاءَهَا طَلِبَابِ
ما نزدیک آن چاه سخت بر هم زدیم چون که آب آن را نیکو یافتیم (۲۵۶)

* این فهرست برای سهولت امر مراجعه و بر مبنای حرف آخریت، بدون در نظر گرفتن حرف قافیه یا روی تهیه شده است. در ترجمه اشعار از متن مصحح مرحوم شعرانی سود برده ایم.

- افى جنب الله بكر قطعتي ملامه
لعمري لقد كانت ملامتها عبا
(آن زن) در مقابل حق، در باب شتر من مرا از سرزنش پاره پاره کرد، به جان خودم سوگند که سرزنش او از خشم و نارضایی اوست
- بيرون زفتند و به درون آمدند متفرق
من صاير او وارد ابدی سبا
(۳۴۱)
- لا اشترى الحمد القليل بقاوه
يوماً بذم الدهر اجمع واصبا
آن ستایشی را که اندک زمان بماند هرگز برای خود نمی خرم با نکوهش همه روزگار
(۱۸۰)
- فصحت جابية صهارجا
كانه جلد السماء خارجا
به صورت حوض ساروج شده ای است، گویی مانند پوست آسمان است که بیرون آمده باشد
(۵۰)
- كناركة بيضها بالعرء
وملبسة بيض اخرى جناحا
مانند آن که تخم خود را در بیابان رها کند و تخم دیگری را زیر بال خود گیرد
(۲۴۰)
- به آن شترگاه دادم و آب سرد نوشاندم
علفتها تبنا وماء بارداً
(۳۸)
- فقلت لهم ظنوا بالفي مدجع
سراهم في الفارسي المسرد
به آنان گفتم یقین دانید به وجود دوهزار تن مسلح که بزرگانشان در زره فارسی بافته پوشیده اند
(ح/۲۶۸)
- حتى اذا اسلكوهم في قتائدة
شلا كما نظرد الجمالة شرداً
چون آن لشکر را به گردنه قناده راندند، آنها را ناتوان ساختند مانند شتران رمیده که یکدیگر را دفع کند در گریختن
(۳۵۲)
- من گفتم قسم به خدا نشسته می مانم
فقلت بمين الله ابرح قاعداً
(۳۴۷)
- لعمري لئن انزفتم اوصحوتم
لبئس الندامى انتم آل ابجرا
ای آل ابجر شما بد همصحبی هستید به جان خودم سوگند، هم درستی وهم در هشیاری
(۱۸۹)
- واقسم لوشى اتانا رسوله
سواك ولكن لم نجد لك مدفعا
سوگند می خورم که اگر غیر تو فرستاده ای نزد ما می آمد، او را اجابت نمی کردم اما رفته تو را نتوانستم
(۳۰۵)
- فهني تنوش الخوض نوش من علا
نوشاً به يقطع اجواز الفلا
شتران از حوض تناول کردند چنان که مسلط بودند بر آن تا بتوانند از میان بیابانهایی خشک بگذرند
(ح/۸۶)
- ضربنا بمنساة وجهه
فصار بذلك مهيناً ذليلاً
روی او را به عصاردم، پس بدین سبب خوار و ذلیل شد
(۵۵)
- فلما اشتد من الحرب فينا
نأملنا رباحاً اورزما
چون کار جنگ سخت شد نگریدیم رباح و رزام را
(۲۴۱)
- رأى محراب اذا جسناها
لم القها اوارتقى سلما
دارای مکان بلندی است که چون نزد او آیم با او ملاقات نکنم مگر بر نردبان بالا روم
(۴۳)

الا صارخاً غبر اعجما

(۱۲۱)

مگر فریاد دهنده ای که آن گنگ زبان هم نیست

وضلبنا کما زعمت نلانا

نموتی قبل یوم بین جمانا

ای جمانه (نام زنی است) عطا کن به من پیش از دور شدن سرای من، چنان که وعده دادی به من یار باش

(۲۵۴)

وزلته عشوذة زبونا

اذا اغضى الشفاف به اشمازت

نیزه های ما چنان سخت است که اگر ثقاف (آهنی که بدان نیزه ها را راست می کردند) آنها را بگذرد، نیزه ها به لرزه می آیند و آهن را باز می گردانند در حالی که بیمار مستحکم و دور کننده آند

(۳۲۹)

مقلدة اعنستها صفونا

تركنا الخيل عاكفة عليه

اسبان را بر کشته خود رها کردیم ایستاده و لگام روی گردن آنها افتاده، روی سه پای تکیه کرده و سرسم پای چهارم بر زمین نهاده بودند

(۲۷۵/ح)

اراحلون فنبكى ام مقيمونا

(۲۶۵)

آیا شما رونده اید تا ما گریه کنیم یا می مانید

هذا ورب البيت اسرائينا

يقول اهل السوق لما جينا

مردم کوچه و بازار به هنگامی که آمدیم می گویند به خدا قسم این اسرائیل است (بنده خدا) پروردگار خانه (۲۳۴)

وامسى الشيب قد قطع القرينا

تذکر حبت لیسلی لات حبسنا

به یاد دوستی لیلی افتادی و هنگام آن نیست چون سبیدی موی دوست را جدا می کنی

(۲۵۲)

على المودة الا آل يا سبنا

يا نفس لا تمحضى بالتصح مجتهداً

ای دل خیر خواه خالص کس مباش و کوشش در دوستی کس مکن مگر آل یاسین را

(۱۳۳)

والفی قولها کذبا ومینا

سخن او را کذب و باطل یافت

(۱۰۵)

ورایتم ابناء کم شبوا

عنتی اذا قملت بطونکم

وقتی قبایل شما بسیار شدند و دیدند فرزندانان به جوانی رسیدند

(۲۱۷/ح)

وان نحن اومأنا الى الناس اوقفوا

نرى الناس ما سرنا يسرون خلفنا

مردمان را پیرو ما بینی که چون راه رویم دنبال ما آیند و اگر بدانان اشارت کنیم بایستند

(۱۸۴)

سوء حتى اذا افاق افاقوا

المهينين مالهم لزمان الـ...

کم می شمارند آنان مال و ثروتشان را در روز سختی تا زمانی و اگر روزگار خوب شد آنها هم به حال عادی برمی گردند

(۲۸۹/ح)

وصفر تراقیها وبيض خدودها

يسود نواصيها وحمرا کفها

موی پیشانی سیاه و دشتش سرخ و گلوگاه زرد و گونه آنان سفید بود

(۱۹۰)

اجاد المبتدی مردها فاذا لها

الا ابن ابی العاص دلاص حصينة

بر این ابی العاص زره محکمی وجود دارد که زره باف آن را خوب و بلند بافته است

(۳۹/ح)

(۲۳۴)

- حسبی اذا لقت بدأ فی کافر . واجنّ عورات الشفور ظلامها
تا آن هنگام که آفتاب دست در حجاب انداخت و رخته های گذرگاهها را تاریکی بپوشید (۲۷۵)
- ولیس یصلی بجل الحرب جانیها
بر افروزنده حرب در آتش حرب نمی سوزد (۱۶۲)
- فانبت یفطننا علیه برحمة . من الله لولا الله القی صاحبا
رو یانید بر او (یسونس) درخت کدویی به رحمت خود و اگر کار خدا نبود در آفتاب تابان می افتاد (ح/۲۴۱)
- احبّ محمداً حبّاً شديداً . وعباساً و حمزة والسوصيا
من محمد را سخت دوست می دارم و عباس و حمزه و وصی پیغمبر را (۷۰)
- فان یک حبهم رشداً اصبه . ولست بمخطئ ان كان غيّا
پس اگر دوستی ایشان حق است، من حق را دریافتم و اگر خلاف حق است من خطا نکرده ام (۷۱)
- وخصم غضاب ينفضون لحالم . كنفض البراذين العرب المخاليا
دشمنان خشمگینی که هر نوع پناهندگی و تفرغ را زشت می شمارند مانند اسپان تند و نیز روی که توبره و پالان را دوست نمی دارند (۲۶۴)
- بنوعم النبی واقربوه . احب الناس خیر کلهم النبا
عموزادگان پیغمبر و نزدیکان او محبوبترین مردمند نزد من (۷۱)
- بقسول الارذلون بنوقشیر . طوال الدهر لانس علیا
مردم فرومایه بنوقشیر (بنوقش) گویند روزگار درازی است که علی را فراموش نمی کنی (۷۰)
- پیری و اسلام برای آدمی موجب باز داشتن اوست از کار زشت (۱۶۷)
- ابرزوها مثل المهاة نهادی . بین عشر کواعب انراب
آن دختر را بیرون آوردند مانند گاو وحشی می خرامید در میان ده دختر نارستان همسال خود (۲۸۵)
- وینشرنی ریح الحیوة واذعی . هواک فیا سحفا لدعوی فی الحب
و روح زندگی مرا به حرکت می آورد و من دعوی دوستی تو می کنم، وای بر این دعوی دوستی من (۳۴۶)
- وقلبنم ظهرا لمجن لنا . ان اللثیم العاجز الخب
رفتار خود را با ما دگرگون کردید، و مردم پست عاجز است و سفيه (ح/۲۱۷)
- الیس عجیبا ان طواک بدالبلی . برغمی ما بین الصفائح الثرب
آیا عجیب نیست که دست کهنگی بر خلاف میل من تو را پیچید و میان تخته های سنگ و خاک فرسود (۳۴۶)
- ولا نحسبون الخیر لا شر بعده . ولا نحسبون الشر ضربا لا زب
نپندارید که پس از نیکی هیچ شر نیست و گمان میرید که شر چون بیاید بیاید (۱۸۱)
- وخصم یعدون الذخول کانهم . قروم غیاری کل از هر مصعب
دشمنانی که خود را آماده ورود به میدان جنگ کردند، گویان که ایشان همانند شران نیکوئی سفیدی هستند (۲۶۴)
- غیررام

وَأُورِثْتُ سِيفِي عَنْ حُصَيْنِ بْنِ مَعْقِلٍ أَلَيْ جَدَّةُ أُنْسَى لِنَارِي طَالِبِ
من شمشیر از حصین معقل به ارث برده‌ام و او هم از جد خود والبنه کین خود را خواهم جست (۱۰۸)

جَاؤَا بِصَيْدٍ عَجِيبٍ مِنَ الْعَجَبِ ابِإِزْقِ الْعَيْنَيْنِ طَوَالَ الذَّنَبِ
شکاری آوردند بسیار شگفت انگیزه کبود چشم، درازدم (۲۵۶)

أَذَاعَ بِهِ فِي النَّاسِ حَسِّي كَاتِهَ يَعْثُبَاءَ نَارٍ أَوْ قَدَّتْ بِشَقُوبِ
او را میان مردم مشهور ساخت (ممدوح را) گویی آتشی بر افروخت که از هر رخنه پرتو آن پدیدار گشته است (۱۸۰)

أَنَا إِذَا مَا أَنَا صَارَ فَرْعَ كَانَ الضَّرَاحُ لَهُ فَرْعَ الظَّنَابِ
اگر نزد ما کسی آید که دادرسی خواهد و نرسان باشد فریاد رسی او همراه رام کردن اوست (یا خوار گردانیدنش) (۱۲۱، ۱۵۵)

وَمِنْ نَعَا جِيبِ خَلْقِ اللَّهِ غَاطِيَةً الْبَعْضُ مِنْهَا مَلَا حَيٍّ وَغَرِيبِ
واز عجایب آفرینش پروردگار است از جهت کرامت (در مورد درخت انگور) که بعضی خوشه‌ها سفید است و برخی سیاه (۱۰۶)

يَوْمَانِ يَوْمٍ مَقَامَاتٍ وَانْدِيَةٍ وَيَوْمٍ سَبَرِ إِلَى الْأَعْدَاءِ تَأْوِيَةٍ
دو روز است برای ما: یکی روز نشستن و مجالس یزم و دیگر روز رفتن به رزم دشمن (۲۵۶)

تَسْعِدُوا بِهِ سَلْهَبَةً سَرَاعَةً أَوْرَا مَرْكَبُشْ تَنْدَ وَشَتَابَانِ بَرْدِ
افسار سیل جلد از امرالله او را مرکبش تند و شتابان برد (۲۵۶)

بَجَرْدِ جَرْدِ الْجَنَّةِ الْمَفْلَةِ سِيلِي أَمَدَ بِهِ فَرْمَانِ خُدَايَ كِهْ بَسْتَانِ غَلَّةِ آوَرْدَه رَا بَر كَنْدَ وَخَشَكِ كَرْدِ
سیلی آمد به فرمان خدای که بستان غله آورده را بر کند و خشک کرد (۶۰)

فَالْتَمَتَ فَاهَا أَخْذًا بِفَرُونَهَا شَرِبَ التَّرِيفِ بِبَرْدِ مَاءِ الْحَشْرِجِ
دهن آن زن را می مکیدم در حالتی که زلف او را در دست گرفته بودم مانند مستی که آب سردی از کوزه ظریف می نوشد (۱۸۹)

وَنَحْنُ عَلَى جَوَانِبِهَا فَعُودَ نَفْضُ الطَّرَفِ كِبَالًا بِلِ الْقَمَاحِ
ما پیرامون ظرف طعام نشسته ایم و چشم فرو می بندیم مانند شتران سیراب شده (۱۳۵)

لَحَقْنَا بِحَيٍّ أَوْ بَوَالْتِيرِ بَعْدَمَا دَفَعْنَا شَعَاعَ الشَّمْسِ وَالْقُرْفِ مَجْنَحِ
ملحق شدیم به قوم که در سیر شتاب می کردند پس از آن که پرتو آفتاب را از خود دفع می کردیم و چشم فروافکنده بود (۳۸)

كَيْفَ التَّرْشَادِ إِذَا مَا كُنْتَ فِي نَفْرِ لَهْمُ عَنِ التَّرْشَادِ غِلَالِ وَاقْبَادِ
چگونه راه یابی وقتی در جماعتی باشی که غل و بند بر گردن و دست آنها بسته باشد (۱۳۶)

أَمْسُونِ كَمَا لَوَاحِ الْأَرَانِ نَسَاتِهَا عَلَى لَاحِبِ كَاتِهَ ظَهْرِ بَرَجْدِ
نرم رواست (ماده شتر را گوید) مانند تخته‌های چوب اران، آن را راندم بر راه راست روشن مانند پشت گلیم (۵۵)

- وَأَثَرْتُ ادَّلَاجِي عَلَى لَيْلِ حَرَّةٍ هَضِيمُ الْحَشَا حُسَّانَةَ الْمُتَجَرَّدِ
شبیانه سفر کردن را ترجیح دادم بر این که شب در آغوش زنی آزاد بخوابم که میان باریک باشد و در برهنگی بسیار زیبا
(۲۵۶)
- تَشَطُّ غَدَادَارُ جِيرَانِنَا وَلَقَدْ ارْبَعُ غَدِيدُ ابْنِ عَبْدِ
فردا سرای همسایگان ما دور می شود و پس فردا دورتر
(ح/۲۶۵)
- لَا مَرْحَبًا بِغَدٍ وَلَا أَهْلًا بِهِ إِنْ كَانَ تَفْرِيقُ الْإِحْتِهَ فِي غَدٍ
فردا را خوش آمد و مرحبا نگویم اگر جدایی دوستان در فردا باشد
(۲۸۸)
- صَدَقْتَهُ وَجَمِيعَ النَّاسِ فِي بُهْمٍ مِنْ الضَّلَالَةِ وَالْإِشْرَاقِ وَالنَّكَدِ
من تصدیق او کردم و همه در تاریکی گمراهی بودند و شرک و بدبختی
(۳۲۵)
- فَا لِحَمْدِ اللَّهِ شُكْرًا لِشَرِيكِ لَهُ الْبَرِّ بِالْعَبْدِ وَالْبَاقِي بِلَا أَمِدٍ
سپاس خدای را، شریک برای او نیست، به بنده مهربان است و پاینده بی انتهاست.
(۳۲۵)
- وَحَيْثُ الْجَنِّ فَاتْنِي قَدْ أَذْنَتْ لَهُمْ بِبَنُونِ تَدْمُرٍ بِالضَّفَاحِ وَالْعَمَدِ
و مستقر کن جن را که من آنها را دستوری دادم که شهر تدمر را با صفحات سنگ و ستونها بنا کنند (۴۱)
- إِلَّا سَلِيمَانَ إِذْ قَالَ الْمَلِكُ لَهُ قُمْ فِي الْبَرِّيَّةِ فَاحْدِثْهَا عَنِ الْفَنَدِ
مثل نوبود مگر سلیمان که خداوند گفت بدو: برخیز در میان مردم و فساد از میان آنها بردار (۴۱)
- سَتَبْدِي لَكَ الْإِيَّامَ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَبِأَنْتَبِكُ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودْ
روزگار برای تو آشکار کند آنچه ندانی و خبر برای تو آورده کسی که تو او را نفرستادی و نوشه ندادی (۱۶۷)
- لَا مَرْمَا بِسُودٍ مَنْ بِسُودٍ بِهْ خَاطِرِ نِيازِ كَسِيٍّ كَهْ أَقَايِ قَوْمٍ بُوْدِ بَرَّانِهَا سِيَادَتِ مِي كُنْدِ
(۲۵۸)
- هَذَا إِذَا مَا أَضَاءَ الضُّبُعُ فِي غُلَسٍ وَغُودِرَ الْبَقْلُ مَلُوى وَمُخْضُودِ
در آن هنگام که سپیده دمیده هنوز نیک روشن نشده بود و گیاهان نیمی پژمرده و خشک و نیمی چریده و شکسته بود
(۲۸۶)
- إِذَا الْمَرْءُ اعْتَبَهُ الْمَرْوَةُ مَاشِيًا فَمَطْلَبُهُ كَهْلًا عَلَيْهِ شَدِيدِ
اگر کسی در جوانی مردانگی نداشته باشد طلب آن در کهنوت دشوار است
(۳۴۷)
- حَنَنْتَنِي حَانِيَاتُ الذَّهْرِ حَتَّى كَأَنِّي خَاتِلٌ يَدْنُو لَصِيدِ
پشتم را ختم کرد ختم کننده های روزگار، گویی من گفتاری هستم که به شکار نزدیک می شوم (ح/۱۶۶)
- قَصِيرَ الْخَطْوِ بِحَسَبِ مَنْ رَانِي وَلَسْتُ مَقْبِدًا أَنِّي بِقَبِيدِ
با گامهای کوتاه هر کس مرا ببیند پندارد پای من در بند است اما در بند نیستم (ح/۱۶۶)
- تَقَارِبَ خَطْوِ رَجُلِكَ بِمَا سُوَيْدَ وَقَسْبِدَكَ السَّرْمَانُ بِشَرِّ قَسْبِدِ
گامهای توبه هم نزدیک شد ای سويد و زمانه بند بر پای تو بست بدترین بندها
(۱۶۶)
- يَمُمُهَا لَاهُ الْبَكْبَارِ مِي شُنُودِ آن رَا خِداوند بزرگش
(۲۵۶)

- ای کسی که شبانه از اهل خانه سرقت کردی
بما سارق اللیلۃ اهل الذار (۷۴)
- تخیر دیر آمدی پس از آن که خبر از دست تو رفت
یظنلهم طیر صفوفا علیهم (۸۶/ح)
- مرغان بر آنها سایه می گسترانند، وقتی که بر آنها پرواز کنند، پس رانده نمی شوند
متی رفرفت من فوفهم لم تبثر (۴۲)
- اذا نحن رحنا کان ریث رواحنا
مسیرة شهر والندول آخر
وقتی شب راه برویم، سیر شبانه به اندازه یک ماه است و سیر روز یک ماه دیگر (۴۱)
- کما تابعت مرد العنان الخوازر
بی در پی کردند سوراخ کنندگان سوراخ کردن دوال لگام را (۴۰)
- لهم فی معالی الدین فضل و رافه
ایشان در کارهای بزرگ دین فضل و مهر بانی دارند و اگر نسب خود را بگویند از بهترین قبایلند (۴۲)
- متی برکبوا التریح المطیعه اسرعت
چون سوار مرکب باد شوند به شتاب می رود و کوتاهی نمی کند (۴۲)
- ایادی سبا یا عزم ما کنت بعدکم
ای عزمه (نام زنی است) پراکنده و پریشان بودم بعد از شما و هیچ منظر پس از تو در دیده من جلوه نکرد (۶۲)
- تلاعب مثنیٰ حضرمی کانه
او به حرکت در می آورد بند کفشان حضرمی را و گویی مانند رفتن ماری است که در بین گیاهان کوتاه بیابانی حرکت می کند (۱۹۹/ح)
- ونحن ولا حول سوی حول ربنا
هیچ انتقال بی اذن پروردگار نیست و ما به وطن خویش می رویم از سر زمین «تدمر» (۴۱)
- بما رسول المملیک انّ لسانی
ای فرستاده خدای زبان من پیوند می دهد آنچه را که وقتی گمراه بودم شکافتم (۹۹/ح)
- تمتلیٰ نثیسا ان یكون اطاعنی
عاقبت آرزو کرد که کاش فرمان مرا پذیرفته بود، پس از آن که اموری در پی یکدیگر اتفاق افتاد (۸۶/ح)
- انامیٰ شر و الله طوعاً نفوسهم
مردمی هستیم که خویش را به اختیار خود فروختیم در یاری فرزند داوود پیغمبر پاک (۴۲)
- وقایله تبیض والفلوانی
زنی به من گفت خود را سپیدموی نگاه می داری و زنان جوان از موی سفید بیزارند (۱۲۲)
- فخذ للشیب اهبه ذی وقار
پس برای موی سپید آماده و ساخته شو و سنگین باش که با پیری سبکی سازگار نباشد (۱۲)
- فلا جلف یكون مع القتیر
بنصر ابن داود التبی المطهر

- حسین لا یسفع الرّواغ ولا یسند
سفع الا المصادق النحریر
آنگاه هیچ مکر و حیل سود ندهد و جز راستی و درستی به کار نیاید (ح/۲۰۵)
- فقلت لها المشیب نذیر عمری
ولست مسوداً وجه النذیر
گفتم موی سپید پیام آوراست و خبر از آخر عمر من آورده و من روی پیام آور را سیاه نمی کنم (۱۲۲)
- رأیت الشّیب من نذیر المنابا
لصاحبه وحسبک من نذیر
موی سپید را می بینم از خیر دهندگان مرگ صاحبش و این خیر دهنده کافی است (۱۲۲)
- کدمی العاج فی المحارب او کال...
سبیض فی الرّوض زهره مستنیر
مانند بتی از عاج که در محراب نهند (می درخشد) یا مانند زنان سپید اندام که در باغ باشند و شکوفه باغ روشنی دهد
- الواردون ونیم فی ذری سباء
قد عض اعنا فهم جلد الجوامیس
آنها با قبیله نیم در بالای شهر سبأ آمدند، در حالی که پوست گاو میش گردن آنها را آزرده بود (یعنی اسیر بودند) (۶۲)
- امن ذکر لیلی اذ نأتک ننوئ
فتفصر عنها خطوة ونوئ
آیا از باد لیلی وقتی دور شد فرومندی یک گام پس می روی و یک گام پیش (۲۵۴)
- کأنّ مرانته وجدة منته
کنائن بجری فوقهن دلبص
گویى بدان ماند که پشت آن گورخر و خطی که بر پشت اوست، جمیع ای است و روی آن دوال ماندی از زر
- وعلیهما مسرودتان فضاها
داود اوصنع السوابغ تبّع
و گویى بر آن ها زره بافته اند از بافته های داوود یا تبّع (ح/۱۰۶)
- اتجعل نهی ونهب العبی
سد بین عیبنه والاقرع
آیا قست می کنی (ای پیغمبر) غنیمتی که به دست من (عباس بن مرداس) فراهم آمده است بین عیبته و اقرع (۱۶۷)
- لما اتی خبر الزّیجر تواضعت
سور المدینه والجبال الخشع
چون خبر مرگ زبیر رسید، با روی شهر مدینه فرو نشست و کوهها فرو تن گشتند (۲۸)
- عنجرّد تحلف حین احلف
کمثل شیطان الحماط اعرف
عجوزه ای است هر وقت من قسم می خورم او هم قسم می خورد؛ او را چون مار سرزمین حماط می دانم (۱۹۹)
- وجاء فربع الشّول قبل اقالها
یزف وجاءت خلفه وهی زف
رنج دیده از شدت سرما شتر نر زودتر از بچه شتران آمد سوی خیمه و می شتابید و آنها هم شتابان دنبال او بودند (ح/۲۰۶)
- ا ما ننکرت الحیوة وطیبا
السی جری دمع من العین غاسق
آن ه نام که زندگانی و خوشی آن بر من ناگوار شود، سرشک بر من از دیده روان گردد (۲۸۷)
- والملک النعمان بوم لقینه
بغبطته بعطى القطوط وبأفق
ونه نعمان ملک (از مرگ نجات یافت) همان کس که او را روزی ملاقات کردم از روی غبطه و برات عطا می داد و بر همه پیشی می گرفت (۲۹۱)

- فالدهر رام والرّدى سهمه وعقد مستين على الشوق
روزگار تیرانداز است و مرگ تیر اوست و عقد شصت را بر ساقهای پا باید بست (۱۲۲)
- ما بعد سئین سوى رجلة نشد فیها ارجل النوق
بعد از شصت سال عبور و انتقال به سال دیگر نیست مگر انتقالی که پای شتران در آن بسته است (۱۲۲)
- تروح على آل المخلق جفنه كجا بیه الشیخ المراقى نفهق
هر شب بر خاندان محلق کاسه بزرگ از طعام تبریز به اندازه حوض شیخ عراقی می گردانند (۵۰)
- الا يا زید والضحاك سیراً فقد جاوزنما حمر القریق
ای زید و (ای) ضحاک سیر کنید که از راههای سخت و دشوار گذشته اید (۳۸)
- بتر قول بكون لافعل فيه مثل ماء يصب في غربال
هر گفتار نیکی که با کردار نباشد، مانند آبی است که در غربال ریزند (۹۸)
- لا يكون المفال الا بفعل انما القول زينة في الفعال
گفتار جز با کردار نباشد، سخن زینت کار است (۹۷)
- لا تره من رجل حلاوة قوله حتى يصدق مايقول فعال
به شیرینی سخن از کسی نخرسند مباش مگر این که کردار او تصدیق گفتار او کند (۹۷)
- فخذن ذاوارسل ابنك انى للذى قد فعلت ما غير قال
بگیر (ای ابراهیم) این گوسفند را و فرزند خویش را رها کن و من از کردار شما خوشنودم (ح/۲۲۰)
- ربما تجزع النفوس من الام سرله فرجة كحل العقال
ای بسامردم که از چیزی بی تابی نمایند با آن که راه گشایش در آن آسان است مانند گشودن رسن پای بند شتر (ح/۲۲۰)
- بينما يخلع السرابيل عنه فكه رته بكبش جلال
هنگامی که پیراهن از تن او بیرون می آورد خداوند او را به گوسفند فر به فدا ساخت (ح/۲۲۰)
- واشد الصفد لا احبب من الت سكين حيد الأسيردى الاغلال
بند مرا محکم کن که از کارد سر نیچم مانند گرفتار در غل و بند (ح/۲۲۰)
- وله مدينة نخابل في اللحم حذام حنية كالهلل
و او کاردی داشت که در گوشت فرو می رفت تیز و خم مانند هلال (ح/۲۲۰)
- واذا وزنت مقالہ بفعله فنوازنا فاخوك ذاك جمال
و اگر گفتار و کردار او را با هم سنجیدی و راست آمدند با هم، این جمال اوست (۹۷)
- اتقتلنى والمشرقى مضاجعى ومسنونة زرق كانياب اغوال
آیا می کشی مرا با آن که شمشیر تیز هم خوابه من است و پیکان نیزه کبود رنگ مانند نیش غول (ح/۱۹۹)
- كان دماء الهاديات بنحصره عصارة حناء بشيب مرجل
گویی خون پیش آهنگان گله آهودر گلوگاه او عصارة حناست بر ریش شانه کرده (۱۸۴)
- الفنى كالسكهل اليس بفائلي سوى العدول فاستراح المواذل
و جوان امروز چون دیار کهنه ای شد که سخن جز از جدایی نمی گوید و از این روی ملامتگران راحت شدند (۱۳۷)

- فانتالته بنلو کتبه وعلى عميد من الناس اعتزل
برای خدا نماز می گزارد و کتابهای او را می خواند و از روی فصد از مردم عزلت گزیده است (۳۰۵)
- اذا دببت على المنساء من كبر فقد تباعد عنك اللهو والغزل
چون از پیری تکیه زده بر عصا راه بروی، و لهر معاشقه از تو دور باشد. (۵۵)
- فلميس كعهد الذارياتم مالك ولكن احاطت بالرقاب السلاسل
ای ام مالك آن عهد که در آن منزل بود دیگر باقی نیست، زنجیرها به گردنها بسته شده است (۱۳۷)
- عسلان الذئب يمشي قارباً برد اللبل عليه فنسل
مانند دو یدن گرگ که در شب سردی به طلب آب می رود درحالی که شتابان بدود (۱۵۸).
- اصاب الكلام فلم يستطع فاخطأ الجواب لدى المعضل
خواست سخن صواب گوید نتوانست و جواب را هنگام بیان به خطا گفت (ج/۲۸۲)
- وما زالت الكاس نعتالنا ونذهب بالاوله الاول
جام باده، هوش می ربود از ما یکی پس از دیگری (۱۸۹)
- اعطى فلم يبخل ولم يبخل كسوم الذرى من حول المخول
عطا کرد و بخل نورزید و کسی او را بخیل نخواند از شتران فریه کلان کوهان که عطیه بخشندگان است (ج/۳۰۴)
- ان الذبيح هدیت اسماعيل نطق الكتاب بذاک والتنزيل
ذبیح اسماعیل بود، قرآن بدین معنی ناطق است (۲۱۴)
- ان كنت اقمته فلا تنكره شرفاً له قد خصه التفضيل
اگر امت آن پیغمبری، شرف او را انکار نکن که برتری او این شرف را به او خاص گردانید (۲۱۴)
- شرف به خص الاله نبينا وابانه التفسير والتأويل
این شرفی است که خداوند پیغمبر ما را بدان مخصوص گردانید و تفسیر و تأویل آن را آشکار ساختند (۲۱۴)
- نمت وماليل المطى بنائم تو خوابیدی اما شب شتران را خواب نبود (۷۴)
- تمخضت المنون له بيوم انسى ولكل حامله تمام
مرگ یک روز برای او درد زادن کشید و انتظار برد؛ ناچار هر آستنی به آخر رسد (۱۳)
- ولا يسقط بايدي الخالقين ولا ايدى الخوالق الا جسد الآدم
بریده نمی شود به دست مردان و زنان اندازه گیرنده، مگر جرم نیکو (ج/۲۰۷)
- قفى ذلك للموتى اسوة ومارب قفى عليه العرم
عبرنی و تسلیتی است شما را در این که سد مأرب را میل عرم و یران کرد (۶۰)
- افى الطريق خفت على الردى وكم من رد اهل له لم يرم
آیا ترسیدی در راه از هلاک من، چه بسا هلاک شونده که از خاندان خود دور نشده است (۱۹۱)
- رخام بنته لهم حمير اذا جاء مأوهم لم يرم
از سنگ مرمر بود (آن سد) و قبیله حمیر برای آنها ساخته بودند و چون میل آمد پایدار نماند (۶۰)

- العاطفون تحین ما من عاطف والمطعمون زمان ما من مطعم
مهربانی کنند آنگاه که مهربانی کننده نیست و طعام خوراند هنگامی که طعام دهنده نیست (ح/۲۵۴)
- ننام ولم نسم عنک المنایا تنبّه للمنیّه یا نوّم
می خوابی اما مرگ بیدار است ای مرد بسیار خواب بیدار شو برای مرگ (۳۲۳)
- الی دیان یوم الذین تمضی وعند الله یجتمع الخصوم
نزد حاکم روز قیامت روی و نزد خداوند همه مخاصمان مجتمع شوند (۳۲۳)
- اسهری ما سهرت ام حکیم ای ام حکیم تا می توانی بیدار باش گاهی بنشین و گاه برخیز
استدیری فی المعاد اذا التقینا غداً عند الحساب من الظلوم
در بازگشت آخرت خواهی دانست چون فردا وقت حساب به یکدیگر رسیم که ستمکار که بود (۳۲۳)
- صفراء من بفر الجواء کائما
زرد رنگ بود مانند گاو وحشی بیابان، از غایت شرم چنان می نمود که بیماری بود و بیماری او باز گشته است (۱۹۰)
- وافتحی الباب وانظری فی السجوم و در را بگشای و در ستارگان بنگر که از این شب تاریک چه اندازه مانده است (۲۰۴)
- ببنا تره قاصراً لفواحه حتی یطول کانه شیطان
هنگامی که سایه را کوتاه بینی در قوام ناگاه دراز شود مانند شیطان (ح/۱۹۹)
- و شطرای مشناقان له ارقان دو پاره تن من مشتاق او بودند در حالی که به خواب نرفته بودند (۳۰۴)
- وهی زهراء مثل لؤلؤة الغ... سواص میزت من لؤلؤ مکنون درخشنده است (آن زن) مانند مروارید که غواص از آب بیرون آورد و از دُرهای مکنون برگزیند (۱۹۰)
- اذا مارایة رفعت لمجد اگر علمی به بزرگی بالا رود، عرابه آن را به دست فرا گیرد (عرابه نام مردی است) (۱۸۹، ۳۴۶)
- الله بعلم انی لست اذکره وکیف اذکره من لست انساه خدا می داند که من او را به یاد نمی آورم، چگونه به یاد آورم کسی را که هرگز فراموش نمی کنم (۱۱۳)
- ان من ساد نم ساد ابوه آن که سروری یافت آنگاه گویم که پدرش هم سرور بود پس از آن گویم که جد او پیش از این سرور شده بود (۲۰۰)
- وانی اری مثل الفاضلین اذا التقیا الزند والزنده من دو فاضل را که با هم ملاقات کند مانند دو چوب آتش زنه می بینم (۱۷۰)
- فهذا یفید بما عنده و هذا یفید بما عنده این هر چه دارد افاده می کند و آن هم هر چه دارد اظهار می دارد (۱۷۰)

- وجدنا الوليد بن يزيد مبارکاً شديداً باعباء الخلافة كاهله
يا فتيم وليد بن زيد را فرخنده و مبارک، توانا به آن که بار خلافت بردوش گیرد (۲۸۵)
- ورفعت اجلالاً اجاف عشارها وترکت بالبلد العمراء نيبابی
بلند قدر و مقام گردیدم در حالی که از لغزش آن ترسیدم و جامعه های خود را در بیابان رها کردم (ح/۲۰۴)
- فلما اجزنا ساحة الحق وانتحي پس چون از سر منزل قبیله گذشتیم روی به ریگزاری داشت
(۲۱۷، ۳۵۲)
- لقد اسمعت لونا ديت حيتا ولكن لاحيوة لمن تنادي
اگر بازنده سخن می گفتم، به او شنوا نیده بودی، ولیکن آن که تومی خوانیش زنده نیست (۱۰۵)
- قدنى من نصر الخبيبين قدى کمک این دو نفر (خبیبین) برای من پس است
(۲۳۴)
- ض القوم يخلق ثم لا يفرى ولانت نفري ما خلقت وبعد...
تومی بُری آنچه اندازه می کنی و بعضی مردم اندازه می کنند اما نمی برند (تصمیم خود را انجام نمی دهند) (۲۰۷)
- يا بني انى نذرتك لله شحيطاً فاصبر فدى لك حالى
ای پسرک من تو را نذر کردم در راه خدا قریبانی کنم آغشته به خون پس شکیبایی نمای ای من فدای تو (ح/۲۲۰)
- الا بالقومى قد اشقت عواذلى ويز عمن ان اودى بحقى وباطلى
ای قوم من ملامت کنندگان غلو کردند و گمان بردند که باطل من حق مرا از میان برد (ح/۲۶۵)
- فلسى ثابى من ثابك تسلى دل از من برکن و جدا شو (اگر در من چیز دیدی که نپسندیدی)
(۱۵۸)
- فقال مضوا واستودعوني بلادهم ومن ذا الذى يبقى على الحدائى
گفت: رفتند و جایهای خود را به من سپردند و کیست که در حوادث روزگار باقی بماند؟ (۲۹)
- فاجتهدت للشربان حين رايته وكبر الرحمن حين رانى
چون آن کوه ثوبان را دیدم روی در هم کشیدم و کوه که مرادید، تکبیر خداوند گفتم (۲۹)
- يا رسول المليك ان لسانى... ای فرستاده خدای همانا زبان من...
(ح/۹۹)
- فقلت له اين الذين عهدتهم بجنبك فى طيب وخفض زمانى
پرسیدم از او کجا رفتند آنها را که دیدم کنار تو در خوشی و تن آسانی (۲۹)
- والخير الذى ان ابغيه ام الشر الذى هو يبتغينى
آیا خبری که من طالب آنم (به من می رسد) یا شری که او طالب من است (۱۳۵)
- نراه كالشمام يعمل مسكاً يسوء الفاليات اذا فلينى
آن را می بینی (موی سرم را) مثل گیاه درمنه خشک است که به مشک آلوده شده و زنان را بد آید که موی سرم را به دست افشان کنند (۳۴۵)
- وما ادري اذا يتمت ارضاً اريد الخير اتيهما بلينى
وقتی آهنگ سرزمینی بکنم خیر آن را بخواهم نمی دانم کدام یک از خیر و شر نزدیک من می شوند (۱۳۵)

فهرست اشعار فارسی

هیچ ندانی همی که هیچ ندانی

۱۴

چونت نخوانم بیایی اینت گراتی

۱۴

از این دور چرخ آزموده بسی

۱۲۲

دعوی دانش کنی همیشه ولکن

چونت نپرسم بگویی اینت حماقت

زهفتاد برنگذرد بس کی



مرکز تحقیقات کتاب ویر علوم اسلامی